

غزالی نامہ

شرح حال و آثار و عقاید و افکار فلسفی
امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

مبولد ۴۵۰ م موی ۵۰۵

بجسم الله الرحمن الرحيم

آنگاه که نگارنده در کار تصحیح کتاب بصیحة الملوك امام محمد غزالی بودم بر آن شدم که شرح احوال غزالی را در سر آغار کتاب بویسم . یاد داشته‌ای فراهم شده کم کم باندازه‌ی رسید که از کمحایش مقدمه آن کتاب افروتر بود . نه دلم راه مقدار که دسائل کار را رها کنم و این رشته را از میانه بگسlem یا از سر آنچه نگاشته و باریج بسیار بدست آورده ام بگذرم، و نه روا میداشتم که شرح حال این بررگ مرد را بحدف و اختصار برگذار کنم ، و نه ریسده بود که مقدمه را چند برابر متن کتاب برداشته فرعی راند بر اصل بیاورم . از اینجهت آنچه را که مربوط بصیحة الملوك بود جدا کرده مقدمه اختصاصی قرار دادم و کتاب با همان مقدمه از چاپ درآمد و بنظر پژوهندگان علم و ادب رسید و ارسرمایه یاد داشته‌ها کتابی جداگانه سام غزالی نامه ساحم که ایک بنظر دوستداران دانش و فرهنگ میرسد . تاکنون درباره غزالی کتابی مستقل بهارسی نوشته و حق این امره بررگ ایرانی چنانکه باید و شاید گزارده شده بود . جسطن بار است که نگارنده شرح حالی بر تنقص برای آن بررگ مرد میویسد و در مطالبی گه تگومیکند که رمیه بحث در آنها کمتر آماده شده است و بدرت در این مباحث - جوین کرده ام

اندازه روحی که در این راه کتبیده و شماره کمب و رسائل که برای ایبار

واری کرده است اگر شرح بدهد خوانندگان بیحر کزاف کوئی می پندارد. ایک بر دیک چهار صد صفحه کتاب می بیند اما نمیدانند که این مایه کار با چه مایه خون دل و چند سال رنج و از روی چه اندازه کتاب و چگونگی فراهم شده است.

يَرَى الْمَأْسُ دُهْنًا فِي قَوَارِيرِ صَافِيَا وَلَمْ يَذَرِ مَا يَجْرِي عَلَى رَأْسِ سَمِيمٍ
مأخذ نگارنده در نوشتن این رساله بیش از دویست کتاب از تألیفات خود غزالی و دیگران بوده که نام آنها در متن و حواشی و فهرست اسامی کتب در آخر کتاب ثبت شده است. تنها مزدی که از این مایه کار چشم دارم آنست که رحمت بنزدیک ارباب خیرت مقبول و سعیم در پیشگاه خداوند مشکور باشد. در حاتمہ دو بیت خواجہ شیراز را بخواندگان این کتاب یاد آور میشوم:

کمال صدق و محبت بین به نقص گناه که هر که بی هرافتد نظر بعیب کند
کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد کس که درین نکته شک و ریب کند

آبانماه ۱۳۱۷ شمسی هجری

جلال همائی

مستدرکات

راجع بصفحة (٣٣): استاد ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه عن القرون الحالیة در ضمن اخبار مُتَسَنِّئِین (ص ٢١٢ چاپ اروپا) میویسد: و بعد ما ذکرناه قوی امر القرامطة و تحرک ابوطاهر سلیمان بن ابی سعید - الحسن بن بهرام الحنّانی و وافی مکّه فی سة ثمان عشرة و ثلثمائة للهجرة و قتل الناس فی الطواف قتلاً ذریعاً و طرح الحیف فی بئر زمزم و بهم کسوة البیت الحرام و استلب دهنه و قلع میرابه و آخذ الحجر الاسود و کسره و علّقه بعد ذلك فی مسجد الکوفة و رجع الی تلده .

راجع بصفحة (٩٢): در حاشیه علاوه شود که استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهدی (ص ١٦ چاپ اروپا) درباره اشتقاق کلمه صوفی و عقاید فرقه صوفیه تحقیقی فرموده است و از تحقیق او چنین بر میآید که اصل کلمه صوفی از (سوف) یونانی بمعنی حکمت آمده است و لهذا رأی السّوفیة و هم الحكماء فان سوف بالیونانیة الحکمة و بها سُمی الفیلسوف یبلا سوفای محب الحکمة ولما دَهِبَ فی الاسلام قومٌ الی قریب من رأیهم سَمّوا باسمهم ولم یعرف اللقب بعضهم فسبهم للتوکل الی الصّفة و اتّهم اصحابها فی عصر النّبی صلی الله علیه و سلّم ثم صَحّف بعد ذلك فصرّ من صوف التّیوس و عدّل ابو الفتح المسی عن ذلك احسن عدول فی قوله .

نازع الناس فی الصّوفی و اختاروا قدماً و ظمّوه مستقماً من الصّوف و لست اتحل هذا الاسم غیر فی صافی عصر فی حنی نسب صوفی

راجع بصفحه (١٢٦) . ارجله سوانح زندگانی غزالی در مدت اقامت بغداد و تدریس نظامه (٤٨٤ - ٤٨٨) این است که در اختلاف میان ترکان خاتون و خلیفه مقتدی بامر الله واسطه شد تا کار بموافقت انجامید . و این واقعه در سال ٤٨٥ هجری بعد از وفات خواجه نظام الملک و سلطان ملکشاه سلجوقی اتفاق افتاد . ابن اثیر در وقایع این سال میگوید که بعد از وفات ملکشاه زوجه اش ترکان خاتون مادر محمود بن ملکشاه امراء و اعیان دولت را با خود یار کرد که محمود طفل چهارساله را بیادشاهی برگزید . و در این باره کس بمقتدی خلیفه فرستاد تا وی بیر بدین کار راضی شود . مقتدی راضی شد باین شرط که نام سلطنت بر محمود و رهام امور بدست ترکان خاتون و ترتیب عمال و حمایت اموال با تاج الملک باشد اما خطبه نام خلیفه عثمانی کسب نه نام محمود سلجوقی . ترکان خاتون ریر این نار میرفت و میگفت که خطبه و سکه و دیگر شؤون پادشاهی باستقلال باید نام محمود باشد . عاقبت غزالی با ترکان خاتون گفتگو کرد و بلطف بیان و نمود کلمه وی را قانع ساخت تا رأی خلیفه را بپذیرف و اختلاف آنها بموافقت مبدل گشت .

عبارت ابن اثیر در این باره این است : فَقِيلَ لَهَا إِنَّ وَلَدَكَ صَغِيرٌ وَلَا يُحِيزُ السَّرْعَ وَلَا يَتَّهَ وَكَانَ الْمُخَاطَبُ لَهَا فِي ذَلِكَ الْغَزَالِي فَأَذَعَمَتْ لَهُ وَاجَانَتْ إِلَيْهِ فخطبَ لولدها وَلَقِبَ بَاصِر الدِّنِيا والدِّنِ وكتب الخطبة يوم الجمعة الثاني والعشرين من سَوَّالِ مِنَ السَّنةِ (ای من سمة خمس و ثمانين و اربعمائه) . گفتگوی غزالی با ترکان خاتون در بغداد اتفاق افتاد به ایکه وی از بغداد سیمارت سهری کرده باشد

چنانکه برخی غلط پنداشته اند . چه قطعی است که غزالی در اثناء مدت تدریس در نظامیه بغداد هرگز بحارح سمری نکرده و تنها مسافرتش همان سفر طولانی است که بترك حاه و منصب نگفت و از بغداد یکباره مهاجرت نمود .

خواحه نظام الملك در دهم رمضان ۴۸۵ بر دیکی نهاوند کشته شد و ملکشاه بعد از وفات او سفری بغداد کرد و ۲۴ شهر رمضان به بغداد وارد شد و سوّم سوال مریض گشت و شب جمعه نیمه سوال از همین سال (۴۸۵) در گذشت . کوچکترین فرزندانش (محمود) با مادر او ترکان خاتون که وی را (خاتون حلاله) می گفتند همراه وی بودند . تاج الملك پیر از ملارمان رکاب بود . و چون ملکشاه وفات یافت ترکان خاتون در پیهایی امرا و اعیان دولت را بر سر سلطنت پسرش محمود با خود یار کرد . عماد کاتب میوید « لم یکن من بی السلطان بغداد حاصراً الا ولدها (یعنی ولد ترکان خاتون) الطفل فایعوه و ساروا الی اصفهان » .

صدرالدین ابوالحسن حسینی پیر در کتاب اخبار الدولة السلجوقیه میوید : « لما نوّی ملکشاه بغداد لم یکن معه من الاولاد الا محمود و هو طفلٌ صغیرٌ فبايعه العسکرُ لامورٍ آحدُها انَّ اُمّه ترکان خاتون کانت مستولیة علی الامور فی ايام السلطان ملکشاه و کانت محسنةً للاحاد فقدموا ولدها . والدائی آنها کانت من نسل ملوک التّرك قيل انها من نسل افراسیاب . والثالث ان الاموال کانت یمیدها فقرّتها فمیعوه و احدهم معهم و عادوا الی اصفهان » .

این اثیر شرح این وقایع را معصّل تر از تاریخ سلجوقیه در دسترس است . و بهوشته او ترکان خاتون دختر طغقاس خان ارملوک آل ارسلان رد و در ماه رمضان ۴۸۷ وفات یافت . و پسرش محمود بن ملکشاه (مترلند

۴۸۰) بیز در سلخ شوال ۴۸۷ بمصر آبله در گذشت . بالحمله غزّالی در اختلاف میان ترکان خاتون و خلیفه مقتدی بامر الله واسطه بود و بسخن او مشاحره ببايان رسيد . و اين خود دليلی است که وی در دستگاه خلیفه عتّاسی و دودمان سلجوقی چقدر احترام و نفوذ کلمه داشته است .

و بيز غزّالی در حروا عيان علما بوده است . که پس از وفات المقتدی بامر الله (سال ۴۸۷) در تشریفات خلافت المستظهر بالله شرکت کرده اند . ابن اثیر در وقایع سال ۴۸۷ میویسد « لَمَّا تَوَفَّى المقتدر بامر الله حصر وَ كَذَهُ ابو العتّاس احمد المستظهر بالله وَ اعْلَمَ مَوْتَهُ وَ حَضَرَ الْوَزِيرُ مَا يَعَهُ وَ رَكِبَ إِلَى السَّلْطَانِ بِرَكْيَارِقٍ فَأَقَامَ عِلْمَهُ الْحَالِ وَ أَحَدَ بَيْعَتِهِ لِلْمُسْتَظْهَرِ نَالَهُ . فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّالِثُ مِنْ مَوْتِ المقتدی اظهر ذلك وَ حَصَرَ عَزَّ الْمَلِكُ بْنُ نِظَامِ الْمَلِكِ وَ زَيْرٍ بِرَكْيَارِقٍ وَ اخُوهُ بِهَاءِ الْمَلِكِ وَ أَمْرَاءُ السَّلْطَانِ وَ جَمِيعُ أَرْبَابِ الْمَاصِبِ وَ الْقِیَاسِ طَرَادَ الْعَتَّاسِ وَ الْمُعَمَّرِ الْعُلُوِّ فِي أَصْحَابِهِمَا وَ قَاصِيَ الْقَضَاةِ وَ الْغَزَالِیِّ وَ الثَّنَاسِیِّ وَ غَیْرِهِمَا مِنَ الْعُلَمَاءِ فَحَلَسُوا فِي الْعِرَاءِ وَ سَابَعُوا وَ كَانَ لِلْمُسْتَظْهَرِ بِاللَّهِ لَمَّا بَوِیْعَ سِتٍّ وَ عَشْرُونَ وَ شَهْرَانِ » .

راجع بصفحه (۱۴۸) . ابن اثیر در وقایع سال ۴۹۶ هجری قمری میویسد . و فيه ایضا قتل ابو المظفر بن الحمیدی بالرّی و كانَ یُعْطِ النَّاسَ فَقْتَلَهُ رَجُلٌ عَلَوِیٌّ حِینَ تَرَلَّ عَنْ کُرْسِیِّهِ وَ قُتِلَ الْعُلُوِّیُّ وَ دُفِنَ بِالْحَمْدِیِّ بِالْحَامِیْعِ وَ أَصْلُ بَیْتِ الْحَمْدِیِّ مِنْ مَدِیْنَةِ خُجَندَةِ نِوَارِءِ الشَّهْرِ وَ یَسْمُونَ إِلَى الْمَهْلَبِ بِرِاسِی صَمَرَةِ وَ كَانَ نِظَامُ الْمَلِكِ قَدْ سَمِعَ أَنَّکَرِ مُحَمَّدِ بْنِ ثَالِثِ الْحَمْدِیِّ یُعْطِ بِمَرْوَفَاحِهِ کَلَامَهُ وَ عَرَفَ نَحْلَهُ مِنَ الْفَقْهِ وَ الْعِلْمِ فَحَمَلَهُ إِلَى أَصْبَهَانَ وَ صَارَ مُدْرِسًا بِمَدْرَسَةٍ فِیْهَا وَ بَالَ حَاها عَرِیضًا وَ دُنْیًا وَاسِعَةً وَ كَانَ نِظَامُ الْمَلِكِ یَتَرَدَّدُ إِلَیْهِ وَ یُرَوِّدُهُ

راجع بصفحه (۱۷۸): معین الملک که در نوشته فصائل الانام آمده و در صفحات ۱۸۷ و ۲۱۷ و ۲۱۸ هم تکرار شده است مرادمعین الملک مؤیدالدین ابوالقاسم علی بن سعید بن احمد است (۱) که در تاریخ بیهقی (چاپ طهران ص ۱۳۶) در حرو خاندان عمیدیان ذکر شده است و در باره او میویسد «معین الملک ابوالقاسم نایب وزیر صدرالدین محمد بن وحر الملک بود نایبی ممکن».

و اینکه در طبقات الشافعیه (چاپ مصر ج ۴ ص ۱۱۲) در حرو مکاتیب عربی غزالی میویسد «احمل هذا الكتاب الى المعین الثالث ابی القاسم السهقی» قطعاً تحریف بسحه یا غلط مطبعه میباشد و صحیح (المعین الثالث) است. و اینکه نام او را ابوالقاسم بیهقی نوشته دلیل است که مقصودش همان معین الملک مؤیدالدین نایب وزیر صدرالدین میباشد که بعد از پدرش وحر الملک (منوفی ۵۰۰) وزارت سحر رسید و در ۵۱۱ وفات یافت. و نیز در طبقات الشافعیه دنباله عمارتی که از وی نقل کردیم میویسد «وفیه شکایه علی العزیر المتولی للاوقاف بطوس وکان ابن احی المعین»

و مقصودش عزیز الملک سعید است که نوشته تاریخ بیهقی یسر برادر همان معین نایب بیهقی و مشرف مملکت و والی طوس بود. و نوشته طبقات الشافعیه تولیت اوقاف طوس داشت. در صورتی که مراد فصائل الانام همین معین الملک نایب صدرالدین باشد و نوشته های او را کاملاً درست بدانیم باید بگوئیم که مقصود از پادشاه که معین الملک واسطه میان او و غزالی بوده، سلطان سحر سلجوقی است. و متعجبان برد او از غزالی سعایت کرده بودند و وی غزالی را خواست و غزالی بمشهد رص آمد و نامه ای مبنی بر عذر خدمت نوشت و با اصرار معین الملک بشکر گاه حاضر شد و با سحر دیدار کرد و مورد اعزاز و احترام وی قرار گرفت.

(۱) در این اسباط که مقصود از معین الملک کیست از راه مائنی استاد مکرّم آقای عباس اقبال آسمانی ساسگرارده

و اینکه فضائل الانام در دنباله این مطالب میگوید که غزّالی بخواهش پادشاه کتاب بصیحة الملوك را نوشت چنین بر میآید که نصیحة الملوك را برای سلطان سحر نوشته و مقصودش از (ملك مشرق) همان سلطان سحر است. اما در مقدمه التمر المسوك که ترجمه عربی بصیحة الملوك است و نگارنده آنرا در مقدمه بصیحة الملوك تعریف کرده ام و همچنین در کتاب كشف الظنون و بعضی مآخذ دیگر نوشته اند که غزّالی کتاب بصیحة الملوك را نام محمد بن ملكشاه سلجوقی تألیف کرد. والله العالم.

اما وزیر سلطان سحر معین الدین محتصر الملك ابونصر احمد بن فصل بن محمود بود که پس از کاشغری بورات رسید و روز سه شنبه ۲۹ صفر - ۵۲۱ بدست باطنه کشته شد و آغار وزارتش بعد از عل کاشغری در صفر ۵۱۸ بود.

راجع بصفحه (۴۰۱): در کتاب تحارب السلف (چاپ طهران ص ۹۷) در ضمن ترجمه حال ابو سلمه حلال وزیر سقّاح دو وجه در تسمیه عربی میگوید که معروف نیست یکی آنکه چون معاشرت با غزّالی میکرد او را عربّالی گفته اند. و دیگر آنکه چون ربانیر و صعیف ریسماں سارار آوردندی تا بهر روشد و آن ریسماں ماند که چرخریدندی او را برایشان رحم آمدی و صدقه دادی و دیگرانرا هم فرمودی که صدقه بدهند.

راجع بصفحه (۲۲۴): در سطر دوم علاوه شود: کتاب فواید الاحیاء هم متحمی است از احیاء العلوم.

راجع بصفحه (۳۲۸): چون کتاب المقدم من الصلال نوشته خود غزّالی در حدود ۵۰۰ هجری تألیف شده و در این کتاب نام از کیمیای سعادت و احیاء العلوم برده است پس تألیف این دو کتاب بیش از پانصد

هجری حواهد بود . يك حامیو بسد « علی ما ذکرناه فی کتاب عجائب القلب
من کتاب الاحیاء » و حای دیگر میو بسد « واما ماتو همه اهل الاناحة فقد
حصرنا شههم فی سعة انواع و کشفناها فی کتاب کیمیاء السعادة » .

افصل الدین کاشانی معروف به (بابا افضل) در قرن هفتم هجری
کتاب کیمیای سعادت را تلخیص و انتخاب نموده و سحبه بی از آن در کتابخانه
مجلس شورای ملی ایران موجود است . در قرن معاصر مرحوم میرزا ابوطالب
ربحایی کتاب احلاق ابوعلی مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کرده و نام
آنرا کیمیای سعادت بهاده است « اشتراك اسم دائم رهرو است » .

فیز راجع بصفحه (۲۲۸) : ابن خلکان در جزو تألیفات غزالی کتاب
المتحل (؟ المتحل) صط کرده است . بعض دیگر مؤلفان یرازوی بیروی
کرده اند . و ما نیز چند جا در ضمن مطالب ، کتاب المتحل را از تألیفات غزالی
نوشته اما در فهرست مؤلفاتش نیامورده ایم زیرا معلوم شد که این کتاب
ما کتاب (اللباب المتحل فی فن الحدل) یکی است یا هر کدام کتاب
مستقلی بوده است .

راجع بصفحه (۲۳۱) : کتاب المستظهری بعد از حلوس المستظهر
بالله بحالفت یعنی سال ۴۸۷ و پیش از مهاجرت غزالی از بغداد یعنی سال
۴۸۸ تألیف شده پس تاریخ تألیفش ۴۸۷ - ۴۸۸ هجری قمری است .

راجع بصفحه (۲۴۹) : حسن قطان مروزی یعنی ابوعلی حسن بن
علی بن محمد بن ابراهیم بن احمد القطان المروزی البخاری الاصل ۴۶۵ -
۴۸۵ نیر بدست غران در مرو بهمین وضع و جمیع که امام محمد یحیی کشته
شد بقتل رسید (رجوع شود بکتاب نغیة الوعاة فی طبقات الحاة تألیف
حلال الدین سیوطی) .

راجع بصفحة (۲۶۱) : در سطر چهاردهم علاوه شود : از جمله آثار
امام احمد غرالی مکتوبی است که بعین القضاة همدانی نوشته و بی انداره
مؤثر است .

راجع بصفحة (۲۷۱) : کتاب مذهب کبیر مراد کتاب بهایة المطلب
یا کتاب الہیایة ابوالمعالی حویبی است . طبقات الشافعیہ (ح ۴ ص ۲۴۳)
در دیل ترجمہ جمال عبدالحمّار خواری میویسد « قلتُ المذهبُ الکبیر
هو المہایة » .



فهرست مطالب کتاب

صفحه		صفحه	
	سازگاری سعه با معرله در بیشتر		سر آثار کتاب و تعریف مختصر
۷۳	اصول عقاید	۱	از امام عزالی
۷۵	رواح طریقه اشعری در عصر عزالی	۱۱	سلاحه بررگ ایران
۸۲	رسائل احوال الصفا		سلاحه کرمان و عراق و کردستان
۹۱	تصوف در عهد عزالی	۱۶-۱۵	و روم و سوریه و شام
	تاریخ تصوف و بررکان صوفیه در	۱۷	مخصات عصر عزالی
۹۲	هر قرن	۲۰	من خلاف و حدل
۱۰۵	تصوف از بطرعلی و روحانی	۲۱	من مناظره و آداب مناظره
	دعوی پیغمبری و مهدویت در زمان	۲۴	رواح دعوت باطنیه در عهد عزالی
۱۰۹	عزالی		فرق شیعه از قبیل اسماعیلیه و کیسانیه
۱۰۹	موقعیت عزالی و لقب حجة الاسلام	۲۵	و فسطحیه و ناووسیّه
	حاجوانده و نام و نسب و تحصیلات	۲۷	حلقای فاطمی یا غنبدی
۱۱۴	عزالی	۳۰	قرامطه
۱۱۸	تحول روحانی عزالی	۳۷	سلسله اسماعیلیه ایران
۱۲۱	عزالی از سال ۴۵۰ تا ۴۷۸	۳۸	عهد عزالی و جنگهای صلیبی
۱۲۱	عزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴	۴۰	اختلافات مذهبی در عهد عزالی
۱۲۲	نامه فارسی عزالی پادشاه سلجوقی	۴۲	حامع ارر مصر و نظامیه بغداد
۱۲۵	عزالی ارسال ۴۸۴ تا ۴۸۸	۴۸	مذهب کرامیه
۱۲۶	مدارس نظامیه	۵۰	فلسفه و دین
۱۲۸	نظامیه اصفهان و حاجوانده حندی	۵۶	پیدا شدن فرقه معتزله
۱۲۹	نظامیه بيشابور	۶۱	بخشی از عقاید اشعری و معمرلی
۱۳۰	نظامیه بغداد و تشکیلات مدرسه	۶۵	تلیعات معتزله
۱۳۴	مدرسه شیریه و عصمیه بغداد	۶۷	شیعه و معتزله و مرئیه و حوارج
	مستصریه بغداد و تشکیلات و		ریشه اختلافات مذهبی از تحسین سده
۱۳۴	استادانش	۷۰	اسلامی

صفحه

- غزالی پس از کماره گیری از تدریس
 ۱۸۵ نظامیه بيشاور
 دعوت از غزالی بار دیگر برای
 تدریس در نظامیه بغداد در سال
 ۱۸۷ ۵۰۴ هجری
 امام فارسی غزالی بحواحه صیاء الملك
 ۱۹۰ در حواص دعوت برای تدریس
 ۱۹۸ وفات و مدفن غزالی
 ۲۰۰ دارمندگان و اعتقاد غزالی
 ۲۰۱ مرابی شعرا در مرگ غزالی
 ۲۰۱ لفظ غزالی بحقیف یا تشدید
 مقام ادبی غزالی و شیوه او در
 ۲۰۵ نویسندگی
 ۲۱۱ اشعار فارسی و تازی غزالی
 ۲۱۴ نامه های فارسی و عربی غزالی
 ۲۱۷ نامه فارسی غزالی بحجرالدین
 ۲۱۹ تألیفات غزالی
 ۲۴۰ استادان و مشایخ غزالی
 ۲۴۶ شاگردان غزالی
 بعض مشایخ مذهب غزالی که کما
 ۲۵۵ آنها بیر ابو حامد بوده است
 ۲۵۷ کسانی که بسبب غزالی معروف اند
 امام احمد غزالی برادر کوچک امام
 ۲۵۹ محمد غزالی
 ۲۶۳ ابو حامد غزالی بررک
 ۲۶۶ معاصران غزالی
 ۲۶۷ دوسبان و همسران غزالی
 ۲۶۹ همدردان معروف غزالی
 معاصران دیگر غزالی عباد همدردان
 ۲۷۴ وی و ساگردان امام الحرمین
 ۲۷۸ داستان غزالی و رمجری
 ۲۷۹ ملاقات غزالی با سید مرصی

صفحه

- مدرسان نظامیه بغداد از آغاز گشایش
 ۴۵۹ تا دوره تدریس غزالی
 ۴۸۸-۴۸۴
 ۱۳۷ مدرسان و واعظان و شاگردان
 ۱۳۹ معروف نظامیه بغداد بعد از غزالی
 مسافرت و ریاضت ده ساله غزالی
 ۱۴۰ از ۴۸۸ تا ۴۹۸
 ۱۴۲ غزالی در دمشق
 غزالی در بیت المقدس و برگزین
 ۱۴۵ ره آوردش از سفر چند ساله
 ۱۴۷ غزالی در مهد عیسی
 غزالی بررکسین مجاهد حقیقت
 ۱۴۹ اسلام بود
 نموداری از احوال غزالی پس از
 ۱۵۳ مهاجرت از بغداد
 بعض اقوال درباره مسافرت ده ساله
 ۱۵۹ غزالی
 ۱۶۸ غزالی از سال ۴۹۸ تا ۵۰۵
 ۱۶۹ تدریس غزالی در نظامیه بيشاور
 حبش فقها و علمای طاهری در صدد
 ۱۷۰ غزالی
 امام فارسی غزالی در حواص اعراضات
 ۱۷۳ مجاهدانش
 و شبه فضايل الانام در سر کدست
 ۱۷۷ غزالی
 توسعه فارسی غزالی در دارة کما
 ۱۸۰ بصیحة الملوك
 اسمع و کماره گیری غزالی از تدریس
 ۱۸۳ نظامیه بشاور در سال ۵۰۰ هجری
 نامه فارسی غزالی بساطان سمج در
 ۱۸۴ راء حوش از همت مجاهدان
 و اسمع از تدریس نظامیه بشاور

صفحه	صفحه
معاصران عرّالی ارحکماء و مشایخ	۳۱۹
صوفیه	۳۲۳
معاصران عرّالی ارشعراى فارسى	۲۸۸
مصاحف عرّالی نا حکیم عمر حیّام	۲۹۱
یشابوری	۲۹۳
معاصران عرّالی ارسلاطین و ورّاء	۳۳۴
و درباریان	۳۳۹
پادشاهان بزرگ سلجوقی در عهد	۳۴۱
عرّالی (۴۵۰-۵۰۰)	۳۴۲
حلفای عبّاسی در عهد عرّالی	۳۴۵
حلفای فاطمی در عصر عرّالی	۳۴۷
اسماعیلیّه ایران	۳۵۱
پادشاهان عربوی	۳۵۳
ملوک حائیه ماوراءالنهر در عصر عرّالی	۳۵۵
سلاحه کرمان (آل فاورد) در عصر	۳۵۸
عرّالی	۳۵۹
وررا و درباریان معروف سلاحه در	۳۷۵
عهد عرّالی	۳۷۶
وررای سحر پس از صدر الدّین	۳۷۹
محمّد بن نصر الملک	۳۸۶-۳۹۳
فهرست وزیران سلطان محمد بن	۳۹۳
ملکشاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱)	۳۹۳
نامه فارسی عرّالی سعادت حارن	۳۹۳
روس فکر و فلسفه عرّالی	۳۹۳
رحمه نگارنده از کتاب المقدمه	۳۹۳
الصلال عرّالی	۳۹۳
سؤالها که از عرّالی سنده است	۳۹۳
ناسجهای عرّالی	۳۹۳
سفسطه و انکار علوم و شک در همه چیز	۳۹۳
اقسام حویندگان حقیقت	۳۹۳
دعوت بتحقیقت و نشر علوم پس از	۳۹۳
کناره گیری از مردم	۳۹۳
دین و آئین و پاره یی ارآراء و عقاید	۳۹۳
عرّالی	۳۹۳
وحد و سماع بمعبدۀ عرّالی	۳۹۳
عرّالی و تعلیم و تربیت	۳۹۳
تصوّف عرّالی	۳۹۳
عرّالی و فلسفه	۳۹۳
باطل کردن آراء فلاسفه در بیست	۳۹۳
مسأله از فلسفه آلهی	۳۹۳
بوشته شهرزوری در بارۀ تهافت	۳۹۳
الغلاسه	۳۹۳
عرّالی و اس رشد	۳۹۳
اس طفیل و عرّالی	۳۹۳
اس حوری و اس قیّم و عرّالی	۳۹۳
موارد اعراس و عرّالی	۳۹۳
سوراندن بالیفات عرّالی و کشتن	۳۹۳
برواس	۳۹۳
داسانها درباره کرامت عرّالی	۳۹۳
بعض اعراس های طرطوسی و ماری	۳۹۳
و اس صلاح و عرّالی نا حوائیهای	۳۹۳
سکی صاحب طبقات الشافعیّه	۳۹۳
تحقیق نگارنده درباره آراء عرّالی	۳۹۳
وسیدان و روان و مجالعاس	۳۹۳
ایان عرّالی نامه	۳۹۳

بنام آنکه جانرا فکرت آموخت

مردان بزرگ جهان را چنانکه هستند مردم ساده نتواند شناخت
هر کس بنمیدار خویش با آنان یار می گردد و از درویشان حیدار بدست
شناسائی کامل باحوال بر حال بزرگ تنها برای کسی میسر است که
با بزرگان سنخیت داشته و در اندرون با آنان همراز باشد
روقیامت شوقیامت را بین دیدن هر چیز را شرط است این
همین لروم سنخیت میان مدرک و مدرک است که با بعض مادی
توأم گشته برحی از احلله فلاسفه را نکته عالی « اتحاد عاقل و معقول »
راهنمائی کرد

مقصود ما از مودن کات باریک تلمی نیست تا در حور بهم عامه
بماسد، میخراهم یکی از اصول ماسه را یاد آور شود که همه کس در
عام تعمق و وجدان خویش آرا ماسم دارد اما عالماً در موقع کار و نتیجه
گرفتن از آن عاقل عیداد

همگان دانند کسی که واسعه و تروان می داند و این دانشها
سرور کار ندارد می تواند مقام شایخ فلاسفه و عرفی، رنگ را دست
آورد و در رایج حقیقی آن، اسامد

کسی که از دهر ریاضی و طبیعی آگاه نیست میر تر - علمایی
این فمول را چما که هستند بشماسد چه جای آنکه بگران شده اسامد

در امور وجدایی و حالی هم اینطور بلکه مطلب واضحتر است
 مردم بی دردی که تمام عمر آهی دردناک کشیده است از آه صاحب
 درد خبر ندارد، کسی که در بستر آسایش غنوده و در جامه ناز خفته است
 از شبان دراز عاشقان و راق دیده و بی تابی مشتاقان ستم کشیده چه آگاهی
 خواهد داشت !

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر حیوان را خبر از عالم انسانی بدست
 آدم شناسی بنظر من از هر چیز دشوار تر ، در نظره الحماة ار
 هر کار آسانتر است شرط اول این کار رابطه حقیقی میان شخص شناسنده
 با موضوع شناسائی است و کمتر کسی باصاف رعایت این شرط را میکند
 اینهمه خبط و خطا در موازین علمی و همچنین امور زندگی از اینجاست
 ناشی است که با نداشتن سرمایه لازم تهی دست بازار میرویم .

گاهی فکر می کنم کسانی که از ترجمه احوال بزرگان تنها
 بگزارش زندگی ظاهری بر گذار می کنند و بهمن اداره که فلان
 فیلسوف یا عارف بزرگ در چه تاریخ ولادت و چه و در آن وفات یافت
 قناعت می کنند حق دارند زیرا دانش در این درجه از دانش مرده ساخته
 نیست اما چه باید کرد که این مایه شناسائی را به دست بیچاره ارباب
 بخش نمی باشد و اندیشه زور در باره "مست" را "مست" قرار این قمار
 بسنده نمی کنند .

بار دیگر هم در باره یکی از بزرگان ایران این نکته را گوشزد
 کرده ام که مرگ و زندگی و حور رحمان ، از سوانح عالمه و در
 مورد همه افراد بشر حرد و بزرگ بانه همه چیز از سوانح است ، پس
 شخصیت مردمان بزرگ کجاست ؟

اینجاست که محقق کنجکاورا بزحمت میبندازد و وی را دوچار کشمکش اندیشه ها میسازد ، اگر مصف و اهل حساب و کتاب باشد اصلاً جائی که در حور فهم او بیست قدم نمی گذارد و اگر از سر تحقیق بگذشت و در وادی تاریک قدم گذاشت ناگزیر باید از عقاید اهل خمرت چرایی فراراه خویش دزد واز گرداب هائل ممددکاری ساحل شینان کار آرموده خود را رهائی بخشد یعنی دستور عقل را که در مورد جهل باید بعالم رجوع کرد کار بندد (فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لانعلمون) و در صورتیکه به از سر تحقیق گذشت و نه کردن ریز بار تقلید ارباب خبره بهاد بدیهی است که در هر گام دوچار هزار خطا و لغزش خواهد گشت و دیگران را هم اگر پیرو او شوند بخط و اشتباه خواهد انداخت از این جهت است که سیخن و نوشته هر کس در باره هر کس التفات و اطمینان نباید کرد و پیروی نادان را همچون پیروی نابینا باید دانست « طامات است بترس از خطر گمراهی » .

این مقدمه چمنر ه در سبیل معذرت است از طرف نگارنده که در صدد ترجمه حال یکی از ابواب دانشمندان ایران « حجة الاسلام امام محمد غزالی طایفه » مشایخ فروشوسی است که هم در مراحل علمی و هم در وادی سیر و سلوک و حجابی همه مقاماتش غیر عادی و حیرت آور است

این ماهی طریس در مرحله زندگی خود که در فزون دانش سرآمدان و محسود پیرو حواریان گردیده است ، « امام الحرمین ابو المعالی جویفی » که بزرگترین عالمای پیش روی و حراسان بود نداشته چندی شاگردی در حرم می داید و از چند صد تن شاگردان ابو المعالی که همگی از علمای دانشمندان قرن پنجم و ششم هجری شده

می شوند از قبیل کیای هراسی و ابو المظفر خوافی و ابو المظفر
ایبوردی و ابو القاسم حاکمی و ابو القاسم انصاری و امثال آنها
غزالی بر همه تفوق داشت .

در مقامات علمی بجائی رسید که دوست و دشمن باستادیش بک
زبان شدند بواسطه فصل و دانشی که او را سرآمد زمان ساخته بود
در دربار سلاطین و وزراء همچون **ملک شاه سلجوقی** (۴۶۵-۴۸۵)
و وزیر نامدارش **خواجه نظام الملک** (۴۰۸-۴۸۵) مرتباً ارجند
یافت در مدرسه (**نظامیه بغداد**) که بزرگترین مدارس اسلامی بود بر
کرسی تدریس نشست و همواره در حدود سیصد تن فضایی دانش اندوز
بحلقه درسش گرد می شدند و از حرم فضاالش حوشه چینی میکردند
در پیشگاه خلفای اسلامی عداد همچون **المقتدی بامرالله**
(۴۶۷-۴۸۷) و **المستظهر بالله** (۴۸۷-۵۱۲) احترامی
بسیار یافت

افکار نو و تازه او در علوم متداوله آن زمان همچون فقه و
حدیث و کلام و فلسفه انقلاب عظیمی ایجاد کرد و مخصوصاً افکار و
سخنان فلاسفه را در و کرد و فلسفه را برگزیده عجب نمایش داد
رفته رفته آو ره شهرتش از خراسان که موطن اصلی او بود در گذشت
و بمراسر بلاد اسلامی دور و نزدیک رسید . درجه و حلال و منصب
دنیوی هم باین ترتیب درجه که بر نهی همانند های زمانه کن در دال گشت
در بحبوحه اشهرار و ترقی و نامان منکم که بالا ترین مقام و
مستثبت روحانی علمی و جبار و منصب دنیوی برای او جمع شده بود

کشف حقایق معنوی گردید. عاقبت انسانی کامل و عارفی تمام عیار از کار درآمد.

آنکه دیرور سر حلقه عقلا و متکلمان مذهب بود امروز در حلقه دیوانگان عشق خموش افتاد شافعی مذهب متمصب دیروز صوفی وارسته امروز کشت و گشت

عشق آجائی که می افروزد درد بو حنیفه و شافعی درسی نکرد دیگر از فن کلام و پدید و خم دور و تسلسل سخن نمی گفت، از طلاق خلع و مبارا دم نمیزد و نکرسی تدریس های سابقش نمی نشست.

عاشقان راشد مدرّس حسن دوست دفتر و درس و سبقشان روی اوست درسشان آشوب و چرخ و ولوله بی ریادات است و باب سلسله سلسله این قوم جعد مشکبار مسأله دور است اما دور یار کردم خلع و مبارا میبرد بد مبین دگر بخارا میبرد ناری غرالی متکلم بکلی عوض شد و غرالی عارف از کار درآمد افکارش مبدل گشت، سخنان و نوشته هایش رنگ دیگر گروت.

غرالی در این مرحله یکی از متفکرین بررک است که آراء و عقایدش در تاریخ انقلاب فکری بشر موقعی عظیم دارد

اینجاست که وجود غرالی اسرار آمیزتر از مرحله اول رنگبانش میگردد و شناسائی او برای همه کس میسر نیست. دوستان و پیروان و همچنین دشمنان و مخالفانش هر کدام بیک نظر باین مرد عجیب سر و کار دارند یکی متکلم و یکی فقیه و دیگر فیلسوف و دیگری صوفیش میدانند، هر کس بطن خویش با وی یار میگردد و از دوش خبر دار نیست

دانشمندان بزرگ مانند ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵) و ابن تیمیّه (۶۶۱-۷۲۸) که بعد از عزالی آمده و با او اینهمه مخالفت دارند مشت سندان می آزمایند، با آن عزالی مخالفند که در کتاب (تهافت الفلاسفه) و امثال آن تجلی کرد و خودش پیش از همه کس پی برد که این معلومات ناقص است و آرام بخش نیست و از اینجهت بدانها پشت پا زد و همه را یاوه و بیهوده شمرد و اعتراف نمود که با عصای چوبین استدلالات کلامی و فلسفی راه کشف حقایق را نتوان پیمود و هیچ مطلبی را تا سر حدّ یقین قاطع مانند ندیهیات اولیه برسد مورد وثوق و اطمینان نتوان قرار داد و جز در این مورد همه جا خود را جایز الخطا و احکام طریقه را عالمائاً مخالف واقع داشت. با چنین مرد با اصفای مخالفت نمودن خشت بدریاردن و دریا بفرال پیمودن است! بقول حکما نااين رشد وفلاسفه عالمقام دیگر باید گفت «شیئیت هر شیئی صورت است نه ماده»

اهل عنلق گویند فصل اخیر هر نوع محصل حقیقت و ممیز آن نوع از سایر انواع است.

قسمت اخیر ردّ گمانی عزالی نسبت بهویت معتاره اش بمنزل فصل اخیر و صورت «ماده» اش همان همانیت عرفانی است که پس ارسفر بغداد برای او حاصل شده و وی را از سایر علما و فلاسفه و متکلمین معتار ساخت همین عزالی است که در حلال نوشته ای کتاب «احیاء العلوم» و بیشتر از آن در مظهر کتاب بی طیر «المنقذ من الضلال» که آنرا اعراف نامه عزالی خوانند یا ردّ دعواه کرده است پس عزالی سستی را باید در این آیه - بساته اساکرد - در آن آثار و مؤلفات که طوره بر سر

خود در هم پیچید و همه را بکودکان عراق وا گذاشت .

غزالی در سیر و ساوک بمنزلی رسید که دست فلسفه و کلام جدلی
ار آن کوتاه است

حردم کاریهای علم هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین دبیرستانش	ره بهفتم آسمان بریستش
این همه علم بنای آخر است	که تمام بود گاو واشتر است
علم راه حق و علم منزلش	صاحب دل داند آرا با دلش

این رشد فیلسوفی عالی مقدار بود و از صناعت خویش حمایت
میکرد و کتاب « **تهافت التهافت** » را همین نظر تألیف کرده و اهانت
های او عراقی (۱) از راه عیرت فلسفه است اما طرف خصومت و خشم
و عتاب او یکمشت نوشته هاست که نخستین بار خود نویسنده هم بگفتار
و هم بکردار طالان آهبار دست کرد و بر فرض که این رشد و بطائر
او کاری کرده باشند بیش از این نیست که قول و عمل عراقی را تأیید
نموده اند و این دسته را و قعاً جزو پیروان عراقی باید شمرد به داخل
هم بدان و مخالفان وی که بعد از این اشیاء الله از آنها گفتگو خواهیم
کرد

داری غزالی بکنی ر امرات عرق الله دشر است ، اگر نگارنده

(۱) گویند سرانجام تراست که کتاب عراقی را « تهافت ابنی حامد » نام گذاریم به
(تهافت الفلاسفه) و در مسأله عی صحت گویند « هذا المعصاة كلمة معالطة سمطاً
فهذا الرجل (او حامد) فی عمل الله الذی اوضح فی الکتاب لایجلو من السراة
او الجهن ، هو قرب ی الدراة . ای الجهن (ص ۹۰) - در باب صدور
ثروت از واجب میگوید لم یلم الرجل (دنی در ای) امره من اللم المحيط
بده المسألة - صحت حمل ، شرت مکرر عراقی داده است !

اندك بضاعت در شناختن و شناساندن چنین نافه نزرگوار کوتاهی کرده باشد مگر دن فهم نارسا و خامه ناتوان است .

در باره این مرد و نظایر او همچون **ناصر خسرو علوی** (در قرن پنجم) که داعیه مذهبش از مقامات طاهری بدعوت باطنی کشید ، و **سنائی غزنوی** (در قرن ششم) که هدایت نور عرفان از مناصب دیوبی چشم پوشید و همچنین مولانا **مولوی بلخی** (در قرن هفتم) که جاذبه عشقش از این سوی بالا حول بلکه از لاجول هم آنطرف انداخت تا رسیده توان اظهار رأی کرد . نگارنده در **نامه تصوف** فصلی مشروح در باره اینگونه اشخاص نگاشته است و اینجا هر چه در باره **غزالی** مینویسد عالماً مأخوذ از نوشته های خود او و معاصران او و پاره ای از برگگان مورّحین است ، در این جهت هم اگر تقصیر یا قصوری شده باشد معذور است و بر ما مقدمه این کتاب بیش از این گنجایش تفصیل ندارد .

ایمک غزالی را با **ناصر خسرو و سنائی و مولوی** مانند کردم تنها از این نظر است که هر سه دارای مقامات علمی و معنوی دنیای بودند و ترك هم چیز گفتند و گرنه تسمیه را آنها از دین آسمانیست .

اوصاف علمی و اخلاقی در عصر غزالی

همه بظواهر و خجسته و باطن در اصول و اوصاف اجتماعیه و فردیه است . متصوف عصر هم در ظهور آنها قرار دارند پس باید در تشخیص این عصر و برگان و جهت مؤلفان شیرین یک روح عصر و فردیه در میان آنها قرار دهد . هرگاه که آثار و ظهور آنها و دیگر ری که از وجود اوصاف علمی و ادبی . شؤون اجتماعیه و فردیه را

نگارنده در این فصل میخواهد اوضاع علمی و مذهبی و احوال اجتماعی عصر غزالی را تا اندازه ای که در خور این مقدمه است روشن سازد
غزالی طوسی در سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق سنه ۱۰۵۸ مسیحی در مهد پرورش **فردوسی** متولد شد و در سال ۵۰۵ هجری مطابق سنه ۱۱۱۱ میلادی در همان شهر وفات یافت .

عصر غزالی یکی از دوره های تاننده تاریخ ایران است . در این دوره علوم و ادبیات ترقی کامل داشت و علما و دانشمندان بسیار از هر گوشه و کنار ظهور کردند و در تعلیم و تربیت و تألیف و تصنیف کتب و رسائل بی اندازه پیشرفت نمودند

غزالی معاصر دولت **سلاجقه** (۴۲۹ - ۵۵۲) در ایران و با بیشتر پادشاهان این سلسله معاصر بود .

ظهور سلطنت این سلسله برای ایران بلکه تمام بلاد عالم اسلامی آغاز دوره جدید شمرده میشود .

پس از آنکه ایران از زیر تسلط حلقه بیرون آمد و از خوره خلافت مجزا شد بچند مملکت کوچک منقسم گشت و در هر ناحیه امیری سلطنت میکرد هیچکدام از سلاطین نتوانستند تمام بلاد ایران را بصورت مملکت واحد در آورند و بر آن حکومت کنند حتی سلطان محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱) بواسطه اشتغال باشکر کشی های هندوستان و زرد خورد با نرکان ماوراء النهر و حواری میان فرصت نیافت که فتوحات خود را در تمام بلاد ایران بسط دهد .

اما سلاجقه در اندک زمان ملوک الطوائف را از ایران برانداختند و بر تمام مملکت ایران فرمانروا شدند علاوه بر ایران تسخیر دیگر

ممالك آسیا هم پرداختند و بالاخره از ممالك اسلامی مملکتی بهناور تشکیل دادند که مرکز آن ایران بود.

طغرل رکن الدین ابوطالب (۴۲۹ - ۴۵۵) اولین پادشاه سلجوقی در مدت ۲۶ سال سلطنت خود سراسر بلاد و ایالات ایران را باضمam خوارزم و قسمتی از ماوراءالنهر مستخر ساخت مکرر به بغداد رفت و در تحکیم اساس خلافت و قلع و قمع مخالفین خلیفه کوشش بلیغ کرد و در معنی بر مرکز خلافت اسلامی فرمانروائی حاصل کرد و خلیفه **القائم بامر الله** (۴۲۲ - ۴۶۷) فرمان داد تا نام طغرل را در خطبه پس از نام وی یاد کنند (جمعه ۲۲ محرم ۴۴۷) از جمله چیزها که در آن زمان بی اندازه عجیب می نمود وصلت خاندان سلجوقی است باعباسی. طغرل از خانواده خود دختر خلیفه داد و در ۴۵۴ هم از خلیفه دختر گرفت. **الب ارسلان** عضد الدین ابوشجاع (۴۵۵ - ۴۶۵) چون از تسخیر ماوراءالنهر و ترکستان پرداخت بخاک روم حمله برد و در سال ۴۶۴ امپراطور روم را نزدیک اخلاط شکست داد و او را دستگیر و سپس آزاد ساخت، والی کرjestان مطیع و ناجرار او گردید.

ملکشاه حلال الدین ابوالفتح (۴۶۵ - ۴۸۵) وریر ناندیری همچون **خواجه نظام الملک** داشت، راهنمائی های خرد مندائه این دستور بی نظیر دولت سلاجقه را باعلی درجه بسط و قدرت رسانید. اغتشاشات داخلی مملکت را رفع کرد و آنکاء دساله جهانگشائی های پدر و حد خود را گرفت و شام و حلب و جزیره و سیاری از نواحی دیگر را فتح کرد و کلیه بلاد آسیا را زیر فرمان گرفت. وسعت مملکتش از حدود شام تا چین رسید چنانکه وریر با تدبیرش اجرت ملاحان جیحون را رابطا کیه حواله می کرد. تمام کامیابها و فیروزیهای سلطان بسته بوجود همین وریر کافی بود.

خواجه بطاء الملك ديوان اشء و طغرا را بدست **كمال الدين**
ابو الرضى فضل الله بن محمد و ديوان استيفاء را بدست **شرف**
الملك ابو سعد محمد بن منصور بن محمد برده بود و اين هر دو
 در فضل و ادب و كفايت و تدبير كم نظير بودند.

دولت سلاجقه تا آنكه كه نظام الملك زنده بود و، در روز و بترقى
 داشت و پس از قتل او و وفات ملكشاه (۴۸۵) بواسطه اختلافات داخل
 رو بصفت نهاد، آنكه بلكلى منقرض گرديد

ملكشاه چهار پسر داشت: **بركيارق**، **محمد** و **سنجر** و **محمود**
محمود كودك بود و مادرش (تركان حنون) مساعدت نافه
المقتدى باهر الله (۴۶۷-۴۸۷) او را سلطنت برگرفت اما زركگان
 سپاه تركيوق را مساعدت كردند مقتدى پيش از آنكه منشور سلطنت
 محمود را توقيع كند و وفات كرد و بركيارق پيشرفت نمود و تمام سلطنت
 را بدست گرفت

نخستين دار عز الملك ابو عبد الله حسين پسر تمام الملك اده دار
 برگرد و منصب طغراء را برادرش **عبد الرحيم بن نظام الملك** و ده ان
 استيفاء را به **استاد علي بن ابي علي قمى** برده اين سه نفر مردمان
 بى كفايت و هوس پيشه بودند، در عداد شاعران عيش و عشرت گذران
 در كيارق هم بخرشكدر بن وعيش ميگذاشتند و از اين كارها سبى
 گرفت **تتش بن البارسلان** تترى اطايع صاحب دمشق و دمشق
 سلطنت افتاد و سپاه كشيد و رحاب و حرير و موم و دار برك و
 آذراحد و همراى مستولى گشت (۴۸۷) و در آخر آن سال بمصر آمد و
 آخر بن بار در حدود درو بواشر هريميت شد و بعد از آن گشت (۴۸۸)
 اين مشرقت كه سبب تركيارق شده است، مشايخ و بزرگان را

شام سلطان محمد خطبه میخواندند و در بصره خطبه نمام هر دو بود .
خراسان هم از حدود جرجان تا ماوراءالنهر بدست سلطان سنجر
اداره میشد .

امراء و ارباب نفوذ هم چون این اختلافات را نفع خود میدیدند
در رفع عائله نمی کوشیدند و عاقبت خود برادرها بستوه آمدند و از در صلح
داخل شدند

این صلح هم چندان طول نکشید زیرا برکیارق در دوم ربیع الاخر
۴۹۸ وفات کرد و امرا و اتباع او نمام پسرش ملاکشاه دوم خطبه
خواندند اما چیزی نگذشت که سلطان محمد همه جارا بدست گرفت و تنها
خراسان را برادرش سنجر وا گذاشت .

سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی است که در خراسان مقر
سلطنت داشت . و پس از او خراسان بدست آقسوز حواریزمشاه افتاد
در اوایل سلطنت برکیارق عموی او موسوم به (نوری برس) والی
خراسان گردید و عمادالملک ابوالقاسم بن نظامالملک وریر او بود
نوری برس با ارسلان ارغو جنگ کرد و شکست خورد و در همین جنگ
عمادالملک وریر کشته شد (۱) .

ارسلان ارغو در سال ۴۹۰ بدست غلامی کشته شد و در همین
سال سنجر از طرف برادرش برکیارق والی خراسان گشت همچنان
در مرکز سلطنت خراسان ثابت بود تا سال ۵۵۲ هجری و در این سال

(۱) ربه التواریخ در تاریخ سلاحه تألیف ناصر بن علی حسینی نسخه عکسی متعلق
بورارت معارف راجع سلاحه هرچه از ربه التواریخ نقل کنیم مقصود همین کتاب
و همین نسخه است به تألیف معروف (حافظ ابرو)

در مرو وفات یافت (۱) مدّت سلطنت و حکومت او در حدود ۶۲ سال بود بیست و یکسال از طرف برادرش برکیارق و سلطان محمد ۴۱ سال بعد از آنها با استقلال فرمانروائی کرد.

عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه مینویسد سنجر از آن تاریخ که به حکومت خراسان رفت **فخرالملک مظفر بن نظام‌الملک** را وزارت داد و **فخرالملک** ده سال در وزارت او باقی بود تا آنکه روز عاشورا سنه ۵۰۰ هجری کشته شد و پس از وی پسرش **صدرالدین محمد بن فخرالملک** را وزارت برگرفت (۲) وی در بلخ روز چهارشنبه ۲۳ دیحجه سال ۵۱۱ کشته شد.

فتنه عظیم غز در خراسان سال ۵۴۸ و کشته شدن عدّه بشمار ار علما و مشاهیر رجال از قبیل **امام محمد بن یحیی** و امثال او و قتل و عارتی که ندرت نظیر پیدا کرده است مصادف با عهد سلطنت استغلالی سلطان سنجر واقع شد و این پادشاه هم بدست عران مدّتی اسیر بود و پس از استخلاص بار بر سر کار آمد و طولی نکشید که وفات نمود و مرگ او دولت سلا حقه کبیر در ایران مابیان رسید. (۳)

(۱) ابن خلکان توأد سنجر را در سنه ۲۵ ربیع الاول ۴۷۹ و وفاتش را در مرو روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ ضبط کرده است - یافعی و عماد کاتب هم وفات او را ۵۵۲ و العراضه هم توأد و وفات او را ۴۷۹-۵۵۲ ضبط کرده اند - راحة الصدور وفات او را در ۵۵۱ نوشته است (۲) «استورر عد مصیبه الی خراسان فخر الملک المطقر بن نظام الملک .. و شی الامور عشر سین و قتل یوم عاشوراء سنه ۵۰۰ و استورر بعده و ولد صدرالدین محمد بن فخر الملک» الح (ص ۲۴۳)

(۳) خاندان سلجوقی چند شعبه میشود که همگی از یک ریشه جدا شده و هر کدام در ناحیه ای تشکیل سلطنت داده مدّتی حکمرانی کرده اند.

سلاجقه کرمان از حدود سال ۴۳۲ تا ۵۸۳ در بواحی کرمان سلطنت داشتند و مؤسس این سلسله **قاور دین داود بن میکائیل بن سلجوق** برادر الب ارسلان بود دولت آنها بدست ترکمانان غر منقرص شد.

غزالی با بیشتر سلاجقه معاصر بود چرا که ولادتش در اواخر عهد طغرل و وفاتش در زمان سلطنت سلطان محمد واقع شد و همین سلطان است که غزالی کتاب نصیحة الملوك حاضر را برای او تألیف کرد و بعض مکاتیب و رسائل فارسی و عربی او خطاب به همین سلطان صادر شده است .

پیش گفتیم که سلطان سنجر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش برکیارق والی خراسان گردید و نادر این غزالی مدت ۱۴ سال حکومت سنجر را در خراسان درک کرده است

سلاجقه عموماً نسبت به غزالی احترام و تحلیل شایان میکردند و او را بزرگترین عالم دانشمند زمان خود می شناختند ، این احترام کاملاً درخور بود زیرا غزالی نسبت به بزرگان ابن دودمان حق خدمت و تربیت داشت و گاهی برای تربیت آنها خطابه های تند و عتابهای پدرا نه بکار میبرد .

مختصات عصر غزالی

عصر غزالی یعنی اربعه سده پنجم تا اوائل سده ششم هجری به چند خصیصه از دیگر دوره های تاریخی ایران ممتاز است

فخستین و فور علما و ادبا در هر شهر و کثرت تألیف و تصنیف چه در این زمان مدارس اسلامی کاملاً دائر بود و ارباب ذوق و استعداد دست بکار تحصیل و تألیف و تصنیف بردید و تحصیل ادبیات و علوم خاصه معارف مدهمی مانند فقه و اصول و حدیث و کلام و حکمت الهی شیعیه یافت و در نتیجه کار این علوم بعدی بالا گرفت که در کمتر دوره ای بطیر پیدا کرده است .

دوم - رواج و رونق دیانت اسلامی مخصوصاً مذهب تشن که

خلفای بغداد و همچنین پادشاهان سلجوقی و رجال و اعیان دولت همچون نظام‌الملک با تمام قوی حامی و یار همایون آن بودند .

سیدیگر - شایع شدن تملیفات و محادلات مذهبی و غلبه افکار و اشتداد احساسات و تعصبات دینی

بعثت سه خاصیت فوق عصرغزالی را باید دوره علمی و ادبی یا عصر مذهبی و جدلی نام گذاشت .

اختلاف شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و امامی و همچنین اختلاف فرق چهارگانه اهل سنت با یکدیگر مخصوصاً شافعی و حنفی در تمام بلاد اسلامی، بویژه خراسان و اصفهان یعنی پایتخت و مرکز سلطنت سلاجقه سابق بر این عصر وجود داشت (۱) اما در عهدعزالی شدت و قوت یافت از جمله عللش این بود که در این دوره بیش از دوره های پیش تحصیل علوم و معارف مذهبی رواج گرفت و در نتیجه شیوع و رواج مسائل دینی رقابتهای مذهبی اشتداد یافت قسمی که عالماً میان علما و فقها و رؤسای مذاهب مختلفه محادلات و مناقشات رخ میداد و گاه این مناقشات

(۱) اختلاف اشعری و معتزلی در قرن سوم شیوع و در قرن چهارم و پنجم قوت یافت . این دو فرقه با اینکه در حلقه اسلام داخل بودند یکدیگر را تکفیرست میدادند . خلفا و رجال دولت هم در این مناقشات شرکت می‌جستند **انقادربال**، عباسی متوفی ۴۲۲ کسای در تکفیر معتزله و کسانی که قائل بحلق قرآن شده اند تألیف کرد و در ورهای آدینه کتاب را در حضور مردم میخواند (مرآة الحان یافعی ح ۳ ص ۴۱) . اختلاف مذاهب چهارگانه اهل سنت (حمی، شافعی، مالکی، حنبلی) هم از آغاز پیدایش مذاهب در کار بود . داسان سازگراشتن **فقال مروزی** (ابوبکر عبدالله بن احمد ۲۲۷ - ۴۱۷) بدو طریقه شافعی و حمی با وضع خنده آور در نماز حمی حضور سلطان محمود غزنوی در کتب تاریخ مشهور است و این خللک در ترجمه سلطان محمود (ح ۲ ص ۲۰۳ طبع طهران) و یافعی در وقایع سال ۴۱۰ طبع حیدر آباد دکن (ح ۲ ص ۲۴) این قصه را تفصیل نقل کرده اند . مأخذ آنها کتاب **مغیث الخلق** امام الحرمین (۴۱۹ - ۴۷۸) بوده که در یک بهبه محمود غزنوی و فقال مروزی میریسته است .

از حدّ مجادله علمی بین علما تجاوز میکرد و بدسته نندی و تحزب و غوغاء میانجامید و کار نزد و خورد و کشتار میکشید، نواریخ آن عصر مملو از این گونه حوادث است.

چون علمای آن دوره در يك انجمن با هم مصادف میشدند مسائل علمی و مذهبی طرح و مجلس مناظره بر پا میشد و این مناظرات گاهی بصورت کتب و رسائل و پاسخ و پرسش در میآمد و شاگردان و پیروان هر استادی سمت اتماع عالم دیگر همین معامله را داشتند. نمونه ای از این مناظرات در کتاب **طبقات الشافعیه** سبکی و دیگر کتب تراجم و رجال در ذیل تراجم علمای قرن پنجم مانند **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی** و **شیخ ابو اسحق شیرازی** و غیره و غیره دیده میشود. (۱)

در نتیجه همین مطالب بود که در آن دوره فن **خطابه و جدل و علم خلاف** و آنچه سرمایه این فنون است مانند فن اصول و کلام بی اندازه ترقی کرد و علمای آن عصر در این فنون کتابها و رساله هایر داختمند **کتاب المنتحل فی فن الجدل** از آثار عهد جدلی غرالی است.

ابو اسحق شیرازی مدرس بررگ بطامیه بغداد در فن مناظره و خلاف آیتی عظیم بود و گویند مسائل خلاف را چنان از بر داشت که مسلمانان سوره فاتحه را از بر دارند و کتب **فکت** را در خلاف و **معونه** را در جدل نوشت (۲) و کتاب **مهنذب** را در اثر سخنی که از

- (۱) سبکی چند فقره صورت مناظرات علمی را شرح داده است از جمله در (ح ۳) مناظره در جامع منصور بغداد میان قاضی ابوالطیب و ابوالحسن طالقانی (ص ۱۸۲) و مناظره ابواسحق شیرازی و ابوعبدالله دامغانی (ص ۱۰۰) و مناظره ابواسحق و ابوالمعالی جوینی در نیشابور (ص ۱۰۹) و مناظره ابواسحق اسمرایی و قاضی عبدالجبار معتزلی (ص ۱۱۴) و مناظره قاضی عبدالطیب و ابوالحسن حنفی (ص ۱۸۹)
- (۲) **مرآة الحسان** یافعی (ح ۳ ص ۱۱۰) و در حاشیه نقل از کشف الاحیاء (ن) - السکیم فی علم الجدل لابی اسحاق السیراری

ابن صباغ شدید تألیف کرد (۱) و ابو المعالی جوینی کتاب **مغیث الحلق** **فی اختیار الحق** (۲) را در ترجیح مذهب شافعی بر حنفی و کتاب **غنیة المسترشدين** و کتاب **نهاية المطلب** را در فنّ خلاف نوشت و **ابو سعد موالی** (۳) هم کتاب در فنّ خلاف (۴) پرداخت از اینگونه کتب و رسائل در آن عصر بسیار نوشته شده است.

(۱) (ابن صباغ) اولین مدرّس نظامیة بغداد گشت اگر شافعی و ابو حنیفه باهم سازگار شوند علم (ابو اسحق شیرازی) از میان میرود یعنی تمام دانش او مسائل خلاف است و اگر اتفاق دست دهد خلاف از بین خواهد رفت، این سخن به **ابو اسحق شیرازی** رسید و بدین واسطه کتاب **مذهب** را تألیف کرد. سبکی در طقات الشافعیة ج ۳ ص ۹۲ میبویسد: «وكان الشيخ ابو اسحاق عصمراً في الماطرة لا يصولي له بار و قد قيل انه كان يحفظ مسائل الخلاف كما يحفظ احكام الفاتحة و قيل ان سبب تصنيفه المذهب انه بلغه ان ابن الصباغ قال ادا اصطلاح الشافعي و ابو حنيفة ذهب علم اي اسحق الشيرازي يعني ان علمه هو مسائل الخلاف فاذا اتفقا ارتفع الخلاف فصنف الشيخ حينئذ المذهب»

(۲) نام این کتاب را ابن خلکان در چند جای (مغیث الحلق فی اختیار الحق) ضبط کرده است و سجع چایی مرآة الجنان یافعی در ترجمه حال ابو المعالی جزو مصنفات مشهوره اش کتاب (عیات الامم) در امامت و کتاب مغیث الحلق فی اختیار الحق و در داستان سلطان محمود و قال مروزی (اختیار) بناء موحدہ بجای (اختیار) بناء مثناة ضبط شده است. و سبکی در مؤلفات امام الحرمین «عیات الامم و مغیث الحلق فی ترجیح مذهب الشافعی» نوشته است.

(۳) راجع به (ابو سعد) یا ابوسعید موالی بعد از این انشاء الله گفتگو خواهد شد سبکی و یافعی و ابن خلکان هر سه در جزو مؤلفات ابوسعید کسانی در فنّ خلاف ذکر کرده اند.

(۴) فنّ خلاف یکی از شعب فنّ جدل است.

(فنّ جدل) یکی از صناعات بیجانة مطبق میباشد (برهان، خطابه، شعر جدل، مغالطه) این فنّ در اسلام خاصه موقعی که مذاهب و فرق محلیه اسلامی پیدا شدند و دست نیکار تبلیغ و نشر معتقدات خود بردند اهمیتی فوق العاده پیدا کرد و بنام فنّ خلاف و مناظره معروف گردید و برای اینکه ارباب جدل و مناظره موارد [تنبیه حاشیه در صحنه بعد]

در اثر توجه عامه به علم و مذهب در این عهد علمای مذهبی بی
اندازه محترم و مورد **ابو اسحق شیرازی** از طرف حلیه عباسی المقتدی

[بیه حاشیه اردبیل]

اخلاف عقاید را همه وقت مستحضر باشد کتابها پرداخته شد
منّ خلاف در هر عامی مورد دارد ماسد فقه و نحو و کلام و سوره و در هر
کدام کم و بیش کتابها نوشته شده است مانند (خلافت بنحو) در موارد اخلاف بحاجه
بصره و کوفه و (خلافتات ۴۱۹) در موارد اخلاف حنفی و شافعی یا شیعیه و سنی
و (خلافتات کلام) در عقاید اشاعره و معتزله.

متکلم متبادل اصطلاح حادث وضع یا مواضع است و مقصود از وضع یا
(موضع) در اینجا کلی معتقدات است خواه عقاید مذهبی و خواه غیر مذهبی و از این
جهت منّ حدل را (منّ مواضع) هم گفته اند. چون وضع اختصاص بعقیدتی
مخصوص ندارد حدل و مناظره در همه عقاید علمی و مذهبی راه پیدا میکند اما بیشتر
مجادلات و مناظرات فقها و متکلمان قدیم در اصول و فروع مذهبی مخصوص دو
طریقه شافعی و حنفی بوده و کتب خلاف در این قسمت بیش از دیگر قسمت ها نوشته
شده است و از این جهت (منّ خلاف) را بر سبیل شهرت با نقل عامّ بحاجّ اغلب
در مورد فروع فقهیه شافعی و حنفی بکار برده اند و فقها و متکلمین عامّه هر وقت (منّ
خلاف) گویند متناظر بدهن همان فروع و مسائل اخلاقیّه اهل سنت بخصوص مرقّه
شافعیّه و حنفیه است

بعض علمای شیعه هم مانند شیخ طوسی رحمه الله در کتاب **خلاف** «و سبّه
مرتضی علم الهدی اعلی الله مقامه در سبّه آپ (ع) در فروع اخلاقیّه شیعه سنی را
ثبت کرده اند.

در **مناظره** بمعنی احوال حادث است بطریق خاص و تمامای این کتاب در بیان
مناظره گویند که عبارت است از محضر و منظر در موضوعی از دو سو و بی اعتبار
حقیقت و صواب و اگر مقصود از مجادله اظهار مصیبت خود یا تمجید دیگری است
آنرا مناظره حقیقی شاید گفت

آداب مناظره هم منّ خاصی نیست و کتب بسیار هم در این باب نوشته اند.
پس معلوم شد که منّ خلاف و مناظره و آداب مناظره هر سه از رشته های منّ حدل
محسوبند که یکی از صناعات بحکانه مطلق است.

چون اصطلاحات مخصوص منّ مناظره مورد حاجت ارباب تحقیق است باره ای
از آنها اشاره میشود.

مناظره باید بصورت سؤال و جواب و استدلال و مانع یا در حکم آنها باشد
[بیه حاشیه در محاضرات]

باهر الله (٤٦٧ - ٤٨٧) بعنوان سفارت از بغداد بخراسان آمد - مردم

[نقيۀ حاشيه از صفحه قبل]

شخص مستدل و بقول علمای مناظره **معلل** در نقل عقاید و آراء عهده دار صحت و خطا يست و از این جهت بر نقل و حکایت اقوال اعتراض باید کرد مگر آنکه در اصل نقل و حکایت اشتباه و محتاج بگفتگو و یاد آوری باشد . از آنوقت که تعلیل و استدلال شروع میشود راه منع و اعتراض باز خواهد شد .

دو طرف مناظره را « سائل و مجیب » یا « مستدل و مانع » و هر کدام را يست بدیگری (خصم) نامند .

طرف مناظره بچند گونه منع و اعتراض بر سخن مستدل تواند کرد بعضی را پیش و پاره ای را پس از تمام شدن دلیل .

آنچه پیش از اتمام دلیل یعنی در یکی از مقدمات استدلال باشد « **مناقضه** »

یا « **نقض تفصیلی** » خوانند . پس نقص تفصیلی منع یکی از مقدمات معین دلیل است . مناقضه باید مقرون به « **مستند** » باشد . و مستند اصطلاح عبارت از چیزی است که منع مقدمه بر آن مستی بود و آنرا « **مستند منع** » هم گویند .

در صورتی که نقص تفصیلی مقرون بمستند باشد و تنها بدلیل انتفاء قناعت شود آنرا « **عصب** » گویند که در طریق بحث پسندیده يست و ممکن است هر دو طرف را بحد و اشتباه ببندارد . اما آنچه پس از اتمام دلیل صورت گیرد دو قسم است معارضه و نقص اجمالی .

معارضه اقامه دلیل است بر خلاف مدعای مُعلل چنانکه مناظر گوید این

دلیل اثبات مدلول میکند اما من دلیلی دارم که مدلولش مخالف این مدعاست .

نقض اجمالی تحلف حکم است از دلیل چنانکه مناظر پس از تمام شدن

دلیل خصم گوید این دلیل درست يست زیرا در فلان مورد همین دلیل میآید اما حکم صدق نمی کند .

مقصود از اینکه گویند (نقص اجمالی منع یکی از مقدمات دلیل است بدون

تعیین) همین معنی است که گفته شد .

ممکن است پیش از اتمام دلیل و در یکی از مقدمات معارضه یا نقص اجمالی و تا آن مقدمه معامله تمام دلیل و آنرا نامستند منع کنند یا دلیلی برخلاف مدلول آن اقامه نمایند در آن صورت يست بهمان مقدمه معین معارضه یا نقص اجمالی میشود اما يست تمام دلیل آنرا در مورد معارضه « **مناقضه بر سبیل معارضه** » و در مورد نقص اجمالی « **نقض تفصیلی بر سبیل اجمال** » گویند

و قتیکه خصم در صدد معارضه یا مناقضه بر آمد و دلیل اقامه کرد شخص مستدل

[نقيۀ حاشيه در صفحه بعد]

هر ناحیه از مرد و زن باستعمال او می شتافتند و رکاب او را می نوسیدند و خاک پای استرش را بتیمّن و تبرک بر می گرفتند و عالم نزرک خراسان **ابو المعالی جوینی** محض تجلیل غاشیه اودوش میکشید (۱) این نبود جز اثر توّجهی که عموم طبقات بعلم و علمای مذهبی داشتند.

آنچه گفتیم خلاصه ای از **مختصات عهد غزالی** بود و در ضمن مطالب آینده اوضاع و احوال این عهد مفصل تر از این انشاء الله باز نموده خواهد شد.

[بقیه حاشیه در صفحه قبل]

اول در حکم سائل مانع و طرف مقابل در حکم مستدلّ مجیب میشود و بار اقسام اعتراض راه پیدا میکند و همان معامله که سائل یا پاسخ دهنده میکرد تکرار میشود و همچنان دنبال مناظره را میگردد تا بالرام خصم یا اتمام مستدل برسد و ختم مناظره اعلام شود.

هم از جمله اصطلاحات من مناظره این است :

دوران ترتیب چیری است بر چیری که شایسته علیّت باشد. امر اول را **دائر** و دوم را **مدار** خوانند.

دلیل آنچه از علم بآن علم بچیز دیگر لازم آید ، **اهاره** آنچه از علم بآن طنّ بچیز دیگر لازم آید .

آنچه شیئی بر آن وابسته بود اگر داخل در حقیقت است **رکن** و اگر خارج و مؤثر در وجود است **علت** و جز آن را **شرط** گویند.

علّت تامه تمام آنچه شیئی بر آن متوقف بود

ملازمه اقتضای چیری است چیز دیگر را اول را **ملزوم** و دوم را **لازم** خوانند.

تعادل بیان علت حکم کردن

چون گفتگو از یکسر متکّم و استاد مناظره همچون عرالی در میان است این مایه اطلاع از منّ مناظره برای متدیان بونار لازم بود کسانیکه حوهای تحصیل هستند رجوع بکتب از باب من کنند.

(۱) طبقات السامانیّه سبکی ح ۳ و ابن حنکلی ح ۱ و مرآة الحقائق ح ۲

رواج دعوت باطنیه در عهد غزالی

یکی از احوال مهمّ عهد غزالی رواج دعوت و تبلیغ باطنیه است بر ضدّ مذهب اهل سنت و خلفای عبّاسی.

باطنیه یا اسمعیلیّه فرقه ای از شیعه اند که گویند امامت پس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پسر بزرگش اسمعیل رسید و بدو ختم شد.

این فرقه بنام های مختلف مانند فاطمیه و علویه و باطنیه و اسماعلیه و شیعه سبعیه و ملاحده خوانده می شوند و هر نامی باعتبار جهتی است (۱).

(۱) عنوان (فاطمی) و (علوی) باعتبار سب و مذهب این سلسله است در مقابل (عبّاسی) و (باطنی) باعتبار آنست که در احکام مذهب تأویلات داشتند و نقول خودشان بباطن شریعت کار میکردند مقابل فرقه (طاهری) که از شافعی مذهبان اهل سنت بودند و مؤسس این طریقه (ابو سلیمان داود بن علی اصفهانی) متوفی ۲۷۰ بود فرقه طاهری جمود بر طواهر شریعت داشتند بطوریکه گاهی مشکلات عجیب در قرآن و احادیث بر میخوردند و از طاهر دست نمیکشیدند، بعقیده نگارنده ظهور مذهب باطنی در شیعه عکس العمل طریقه طاهریه در اهل سنت و جماعت است و در مذهب نه چنین طاهری باید بود که (الرحمن علی العرش استوی) را حق را استواء طاهری حمل نکنند و نه چنان باطنی که تأویل را حتی در آیات محکمات راه دهد چنانکه (ناصر خسرو) در کتاب (وجه دین) نشان داده است.

بالجمله تعیر (باطنی) در مقابل فرقه طاهری است اما (اسمعیلیّه) در مقابل (کیسانیه) و (ریدیه) و امثال آنها باعتبار آنست که (اسمعیل) پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام دانست — اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت و همان زمان جمعی پیروان داشت و چون در گذشت نوشته تاریخ گردیده « جعفر صادق او را دیهی بیچاره فرسگی مدینه بردوش مردم بمدینه آورد و بصحور مدیان بگور کرد » وفات حضرت صادق در سال ۱۴۸ واقع شد و شیخ طوسی وفات اسمعیل بن جعفر را در سال ۱۳۳ ضبط کرده و گوید پدرش بی اندازه او را دوست میداشت و چون فوت شد چند مره حبارّه او را برهین گذارد و روی او را بار کرد تا مردم همگی بدانند که اسمعیل مرده است و در سال ۵۴۶ حسین بن ابوالهیجا یکی از ورای فاطمیه برای قبر اسمعیل بقعه ای در نجف ساخت.

ابن فرقه در قرن سوّم هجری ظهور کردند و تا اواخر این قرن
چندان نفوذ و اعتباری نداشتند .

در اواخر این قرن **عبدالله** نام ملقب به **المهدی** که خود را

[نقیه حاشیه از صفحه قبل]

اما (شیعه سنیّه) یاهفت امامی بدان اعتبار است که معتقد بهت امام میباشند
که اوّل آنها **(علی بن ابی طالب)** علیه السّلام و آخرشان **(اسمعیل بن جعفر صادق ع)** است و اسمعیل را قائم مهدی و امام منتظر داند و گویند وی مرده
بلکه از چشم طاهر پنهان شده است .

همچنانکه پس از رحلت پیغمبر صلوات الله علیه مسلمانان چند فرقه گشتند پس
از وفات هر امام یز پیروان او چند فرقه میشدند ، يك دسته بهمان امام پس کرده
اورا قائم مهدی میشموردند . مقصود ارقائم مهدی اصطلاح مدهی کسی است که سلسله
امامت بدو ختم شده و از برطرها پنهان است و وقتی قیام میکند و جها با را بکیش خویش
راهمائی مینماید و پیرواش همیشه منتظر ظهور اوید تا آنگاه که از پرده ظاهر گردد .
الحمله پس از وفات هر امامی یکعده از اتعاش دیگر امام می گرویدند
و همان امام را قائم مهدی و وفات او را عیت طاهری و عروج معدوی میشموردند و
دسته های دیگر هر کدام یکی را امامت بر میگرفتند ، از این رهگذر فرق مختلفه
ظهور کردند و هر فرقه را عقاید مخصوص بود ، مثلاً پس از شهادت امیر المؤمنین
علیه السّلام در سال ۴۰ هجری چند فرقه ظهور کردند ، فرقه **سبائیه** که رئیس
آنها (عبدالله بن سبأ) بود میگفتند علی ع مرده و بخواهد مرد تا آنگاه که ظهور
کند و عالم را بر از عدل و قسط نماید همچنانکه از ظلم و جور پر گشته است
این دسته معتقد بودند که علی ع امام قائم مهدی است ، فرقه **کیسانیه** معتقد شدند
که امامت بعد از علی بن ابیطالب ع بسرس **محمد بن حنفیه** رسید که رایت پدرش
در روز بصره بدست او بود و این طایفه را (کیسان) بدان جهت امید اند که رئیس
آنها **مختار بن ابو عبید ثقفی** متوفی ۶۸ لقب (کیسان) داشت ، يك فرقه هم
معتقد شدند که امامت به **حسن بن علی** علیه السّلام رسید .

همچنین بعد از هر امام فرقه های مختلف تشکیل میشد ، بعد از امام
جعفر صادق علیه السّلام اتباع او شش فرقه شدند ۱ **ناووسیه** معتقد بودند
که حضرت صادق حاتم ائمه و قائم مهدی است ۲ **فطاحیه** می گفتم امامت
از حضرت صادق بسرش **عبدالله افطاح** متوفی ۱۴۸ رسید (۳) **سمطیه** یا **شمطیه**
یا **سمیطیه** و **شمیطیه** با اختلاف نسخ و روایت این فرقه می گفتم پس از حضرت صادق
[نقیه حاشیه در صفحه بعد]

از نسل **فاطمه** علیها السلام و از اعقاب **محمد بن اسمعیل بن امام جعفر صادق** علیه السلام می‌شمرد (۱) ظهور کرد و مرجع مذهب اسماعیلی

پسرش **محمد دیباج** متوفی ۲۰۳ امام بود و این منصب از وی با عقباش رسید
 ۴ **اسمعیلیه** گویند امامت از حضرت صادق پسرش اسمعیل متوفی ۱۳۳ رسید و وی را قائم مهدی و خاتم سلسله امامت دانست این فرقه اسمعیلیه خالص اند
 ۵ **مبارکیه** که رئیس آنها (مبارک) نام از موالی اسمعیل بود، این فرقه می‌گفتند امامت از حضرت صادق به نواده اش **محمد بن اسمعیل** متوفی ۱۹۸ رسید زیرا که اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت، **قرامطه** که رئیس آنها یکی از مردم خورستان ملقب به **کریمیه** یا مردی نطی از اهالی سواد کوفه موسوم به **قرمط** یا **قرمطویه** بوده است یکی از شعب (فرقه مبارکیه) و در اصل و اساس موافق اما در بعض معتقدات با یکدیگر مخالفند، قرامطه محمد بن اسمعیل را هفتم امام شریع و بدو ختم کنند و گویند وی قائم مهدی و پیغمبر اولوالعزم است
 ۶ فرقه ای از امامیه امام هفتم را حضرت **موسی الکاظم** متوفی ۱۸۳ دانست و پس از او هم چند فرقه تشکیل شد، **واقفه** امامت را بحضرت موسی الکاظم ختم کردند و فرق دیگر هر کدام طریقه پیش گرفتند.

دانشیم که **قرمطی** یا **فاطمی** تفاوت بسیار دارد و بها مشابهت آنها از این است که هر دو همت امامی هستند و شعار هر دو آیات سفید بود و تأویلات و باره از مصطلحات آنها هم شبیه یکدیگر است، تعبیر قرامطه یا **ملاحده** در باره اسمعیلیه غالباً از طرف دشمنان و مخالفان آنها بوده است و بعضی هم بواسطه جهل بمعتقدات این فرق را مخلوط یکدیگر کرده اند والله العالم بحقایق الامور (رجوع شود بکتاب فرق السیعه و بختی و نلیس ابلیس ابن حوزی و ملل و نحل ابن حرم و شهرستانی).
 (۱) در ثراد و سب **عبیدالله** اختلاف بسیار است برخی سلسله سب او را

چنین گویند **عبدالله بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام**، و برخی گویند **علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن حسن بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب**، و بعضی گویند **عبدالله بن التقی بن الوفی بن الرضی** یعنی **عبدالله بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق**، برخی سب او را به (عبدالله بن میمون قذاح) رسانده اند که بعض روایات از مردم ایران بوده است و سلسله سب عبدالله مهدی را اینطور گویند **عبدالله بن حسین بن احمد بن محمد بن عبدالله بن میمون قذاح** و قذاح بدان سب گفته که کتال بود و چشم های آب آورده را سبک میزد (رجوع شود بابن حلیکان و تاریخ مصر).

و مدعی خلافت حقه فاطمی و علوی گردید. در سال ۲۹۷ در شمال
افریقا تأسیس حکومت و خلافت مستقل کرد و اعقاب او بنام **خاندان فاطمی** یا **علوی** یا **عبیدی** تا سال ۵۶۷ یعنی حدود ۲۷۰ سال در
قلمرو ممالکی وسیع سلطنت و خلافت کردند (۱)

(۱) خلفای فاطمی ۱۴ تن بودند و مدت ملکشان (۲۹۷ — ۵۶۷) بود سال
وفات هر کدام آغاز دوره خلیفه بعد است، مدت خلافت و تاریخ تولد و وفات
آنها بدینقرار میباشد.

المهدی عبدالله ۲۹۷-۳۲۲ (تولد ۲۵۹ یا ۲۶۰).
القائم بامر الله ابوالقاسم محمد بن مهدی ۳۲۲ — ۳۳۴ (تولد ۲۸۰ یا ۲۸۲
یا ۲۷۷).

المنصور بالله ابوالظاهر اسمعیل بن قائم ۳۳۴-۳۴۱ (۳۰۱ یا ۳۰۲).

المعز لدین الله ابوتیمم معز بن منصور ۳۴۱-۳۶۵ (۳۱۹).

العزیز بالله ابومصور نزار بن معز ۳۶۵-۳۸۶ (۳۴۴).

الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیر ۳۶۸-۴۱۱ (۳۷۵).

الظاهر لاعزاز دین الله ابوالقاسم علی بن حاکم ۴۱۱-۴۲۷ (۳۹۵).

المستنصر بالله ابوتیمم معز بن ظاهر ۴۲۷-۴۸۷ (۴۲۰).

المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷-۴۹۵ (۴۶۷، ۴۶۹).

الامر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی ۴۹۵-۵۲۵ (۴۹۰).

الحافظ لدین الله ابوالیمون عبدالمجید بن ابوالقاسم محمد بن مستنصر ۵۲۵-۵۴۴
(۴۶۶، ۴۶۷).

الظاهر بالله ابومصور اسمعیل بن حافظ ۵۴۴-۵۴۹ (۵۲۷).

الفائز بنصر الله ابوالقاسم علی بن طاهر ۵۴۹-۵۵۵ (۵۴۴).

العاقد لدین الله ابو محمد عبدالله بن حافظ ۵۵۵-۵۶۷ (۵۴۶).

تواریخ مذکور يك يك از روی اس خلكان بدست آمده اینجاست شد.

این سلسله را (صلاح الدین ایوبی) مقصود کرد، وقتی که صلاح الدین مصر را
گرفت (بورالدین محمود) بدو بوش که نام عاضد را از خطه بعمد و بجای او
نام المستضی لامر الله عباسی را (۵۶۶-۵۷۵) یاد کند، صلاح الدین جرأت این
کار را نمیکرد در این اثناء مردی عجمی بنام (امیر عالم) وارد مصر شد و این کار را
بعهد گرفت و در اولین جمعه محرم ۵۶۷ بمصر رفت و خطه بنام مستضی خواند و صلاح الدین
امر کرد تا بر سایر دیگر همین کار کردند. عاضد رور عاشورای همین سال قتل یا حل
موعود وفات کرد (برای تفصیل قضیه رجوع شود تواریخ کامل ابن اثیر و ابن خلكان).

حوزه حکمرانی و خلافت این سلسله در آغاز امر منحصر بود بقطعه‌ای
 را افریقا، عبدالله المهدی (۲۹۷-۳۲۲) و لیس خلیفه فاطمی شهر مهدیه
 را نزدیک تونس بنا کرد و آنجا را پایتخت قرار داد، رفته رفته حوزه
 سلطنت و خلافت این سلسله از افریقا تجاوز کرد و مصر و شام و حجاز
 و یمن و دبار بکر و موصل و بعضی نواحی عراق عرب را متصرف شدند
 و در مکه و مدینه هم خطه بنام آنها خوانده میشد، در زمان چهارمین
 خلیفه فاطمی المعزالدین الله (۳۶۵-۳۴۱) سرداری جوهر سپهسالار
 بزرگ فاطمی^(۱) مصر فتح شد (سال ۳۵۸) و شهر قاهره را همو بنا کرد
 و پایتخت فاطمیان را افریقا بقاهره انتقال یافت و در زمان مستنصر
 هشتمین خلیفه فاطمی (۴۲۷-۴۸۷) کار این سلسله بی‌اندازه بالا گرفت

(۱) ابوالحسین جوهر بن عبدالله معروف به (کاتب رومی) سردار برکت فاطمیه
 از علما و معز فاطمی و از بزرگان زمان خود بود، در دولت فاطمی خدمت های
 بزرگ انجام داد و آثار پسندیده یادگار گذارد - سای شهر قاهره و جامع الازهر
 از یادگارهای معروف اوست - قاهره را پس از فتح مصر بنا کرد و نام معز قاهره
 معربه معروف شد و عمارت جامع الازهر را در ۱۷ رمضان ۳۶۱ پایان رسانید، وی
 اول کسی است که مذهب تشیع و تحلیل آل علی علیه السلام را در مصر رواج داد،
 شب ۱۴ ربيع الاول ۳۵۸ را افریقا بقصد تسخیر مصر حرکت کرد و سه شب ۱۲ رور
 مانده تا آخر شعبان همین سال مصر را اردست اخشیدیان گرفت و روز جمعه ده رور
 مانده تا آخر شعبان بمصر رفت و خطه بنام معز خواند و مژده فتح بدو فرستاد، کارها
 در این نواحی بدست حوهر اداره میشد تا جمعه ۱۷ مجرم ۳۶۴ و در این تاریخ معز
 شد و رور پنجشنبه ده رور تا آخر ذی القعدة ۳۸۱ در مصر وفات یافت و همه شعرا او
 را مرثیه گفتند و مآثرش را در اشعار یاد کردند، معز در سال ۳۶۱ از دارالملک
 منصوره سرون آمد و در سال ۳۶۲ وارد قاهره گردید - حسین بن جوهر هم
 یکی از سرداران بزرگ فاطمیان در عصر الحاکم بامر الله (۳۸۶-۴۱۱) بود
 و در سال ۴۰۱ با جمعی از سگانش کشته شد (وقایع مزبور در این خلکان و ساریج
 مصر شرح آمده است).

و ارسالان بساسیری (۱) که یکی از پیروان مستنصر بود در حدود سال ۴۴۸ فتنه عظیمی برپا کرد و واسطرا بگرفت و بر بغداد که مقر حکومت خلیفه عباسی بود استیلا یافت (۴۵۰) و خلیفه عباسی القائم بامر الله را (۴۶۷-۴۲۲) از بغداد بیرون کرد و نامش از خطبه بیفکند و بنام مستنصر فاطمی خطبه خواند و رایات سپید که شعار علویه بود بجای شعار سیاه عباسی برافراشت و امر کرد تا بر منابر آل علی را تجلیل نمودند و در مساجد نائین تشیع اذان به (حی علی حیر العمل) گفتند

اگر حمایت سلاجقه نبود کار یکسره میشد و خلافت عباسی بدست فاطمیان انقراض می یافت، اما سلاجقه بتعصب دبی یا باقتضای سیاست وقت بی اندازه در ترویج مذهب تسنن و حفظ مقام خلافت عباسی و قلع و قمع مخالفین آن کوشش و یافشاری داشتند و نمایش احترام خلیفه گاه دست و گاه انگشتی او را بوسیده بچشم می گذاشتند (۲) - در این موقع هم طغرل سلجوقی بتفصیلی که در تواریخ ثبت است از در حمایت خلیفه سپاه بغداد داد و بساسیری را از بغداد بیرون و خلیفه را با احترام وارد کرد و بساسیری در سال ۴۵۱ کشته شد

خلعای فاطمی مبلغین و دعوات دشمنان در دست بممالک اسلامی خاصه ایران می فرستادند و خود و پیروانشان دارای تشکیلات حیرت آور بودند استظهار این سلسله بیشتر با حلاص و حسن عقیده و فداکاری پیروانشان

(۱) ابوالحرث ارسلان بن عبدالله بساسیری ابتدا از علما ن بهاء الدین دیلمی بود و کم کم ترقی کرد و کارش بجائی رسید که ملوک و امرای وقت از وی هراسان بودند روز ششم ذی القعدة سال ۴۵۰ وارد بغداد شد و یکسال تمام شهر و نواحی آنرا در دست داشت و اتفاقاً روز ششم ذی القعدة سال بعد واقع شد قتلش بدست سپاهیان طغرل در ذی الحجه ۴۵۱ اتفاق افتاد. اصلش از سبای فارس و سبب بساسیری بجای فسوی برخلاف اصل است (اس خلکان ج ۱)

(۲) محاسرات تاریخ الامم الاسلامیه قسمت راجع بدولت عباسی.

بود، اما خلفای عباسی در جلوگیری از نشر دعوت فاطمیان بیشتر با امراء و سلاطین ایران مستظهر بودند و سلاطین و امرای این مملکت هم از روی عقیده یا بنا بمصلحت با داعیان اسمعیلی و متداعیان ایشان سخت مخالفت و بنام خارجی و قرمطی و ملاحده آنها را تعقیب می نمودند و هر کجا یکی از این طایفه را سراغ میکردند با انواع زجر و شکنجه و حبس و قتل مأخوذ میداشتند.

پیش از سلاجقه سلاطین غزنوی و پیش از آنها سامانیان پشتیمان خلافت عباسی بودند، سلطان محمود غزنوی انکشت کرد چه آن کرده قرمطی میجست^(۱) و در زجر و شکنجه و حبس و قتل پیروان فاطمی کارها کرد.

(۱) تاریخ بهقی در داستان حسک وریر.

مقصود از (قرمطی) مطلق متداعیان خلافت عباسی است و در آن زمان همه را بنام (قرمطی) یا (ملاحده) یا (اسمعیلیه) میخواندند، در حواشی سابق گفتیم که قرمطی یا فاطمی و اسمعیلی خالص تفاوت دارد، اسمعیلی خالص فرقه ای است که امامت را پس از حضرت صادق حق پسرش اسمعیل و او را قائم مهدی دادند، فاطمیان مصر و اسمعیلیان ایران همگی بر و این عقیدت بودند، اما قرامطه امامت را پس از حضرت صادق حق بنو امیاس محمد بن اسمعیل و او را قائم مهدی دانند، و لفظ (باطنی) شاید بهر دو فرقه اطلاق شود زیرا هر دو در احکام شریعت تأویل داشتند، شعار قرامطه هم ماسد فاطمیه را یات سفید بود و روی آنها نوشته بودند «و یریدان من علی الدین استصغفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین» - این هر دو فرقه از حضرت صادق علیه السلام و پسرش اسمعیل از سایر فرق شیعه جدا میشوند، و روح بهیض هر دو طایفه مخالفت و ضدیت با مذهب سنی و اساس خلافت عباسی بود و بسیار چیزها از طرف پیروان و هوا داران عباسی بهر دو فرقه نسبت داده اند که سر تا پا دروغ و بی اساس است، اما از قرامطه مخصوصا بعض کارهای رشت سررد ماسد قتل عام حاج در حرم کمه که دامن هر دو فرقه را آلوده ساخت و بعض متعصمان اینگونه خطاها را نکردن عموم شیعه و طرفداران آل علی بستند.

بواسطه مشابهات فوق است که گذشته از تحال و متعصمان بعض مؤرخین و علمای بزرگ هم اشتباه افتاده و فرقی میان قرمطی و اسمعیلی و فاطمی نگذارده اند.

[بهیضه حاشیه در صفحه بعد]

داستان حسناک نیشابوری و دربر محمود که تفصیل در تاریخ بیهقی آمده است نموداری از رقابت مذهبی با سیاسی میان خلفای فاطمی و عباسی است.

[بقیه حاشیه از صفحه قبل]

اساس مذهب قرمطی همچون اسماعیلی خالص در قرن دوم هجری وجود گرفت اما نام قرمطی نداشت و ظهور این فرقه با این اسم در تاریخ اسلامی از نیمه دوم قرن سوم هجری بعد است .

چنانکه پیش اشاره کردیم رئیس این فرقه مردی زاهد منقش اراهای خوزستان بود که در باطن این مذهب را داشت و در سواد کوفه مردی سام (کریمیه) که بلغت نبطی بمعنی سرح چشم است اراو نگاهداری میکرد و کم کم از دعوات مذهب او شد و از این جهت رئیس مذهب هم سام کریمیه مشهور گردید ، و لفظ (قرمط) و (قرمطی) از همین (کریمیه) آمده است ، و بعضی گویند که یکی از دعوات بزرگ این مذهب از مردم کوفه **حمدان قرمط** نام داشت و این نام را بواسطه کوناہی پای و قامتش بدو داده بودند نویختی در کتاب فرق السبعه میبوسد « و اما سمیت (یعنی القرامطه) بهذا رئیس لهم من اهل السواد من الاساط کان یلقب قرمطویہ کاوا فی الاصل علی مقاله المارکیتہ ثم خالوهم » ص ۷۲ طبع بغداد .

کریمیه یا قرمط در اواخر دولت معتد غسانی (۲۵۶-۲۷۹) و بنوشته بعضی در سال ۲۶۴ در سواد کوفه ظهور کرد و کم کم فتنه قرامطه راه افتاد و در قلمرو دولت غسانی آشوبی برپا کرد که روزگار چند بن از خلفا را از معتمد تا متقی حدود هشتاد سال تیره و تار ساخت و گردش مردم ایران هم رسید ، از همان وقت لفظ (قرمطی) در مورد محالمان مذهب تسنن و دشمنان خلافت غسانی بکار رفت و کم کم هر نوع مخالفی را قرمطی گفتند . کریمیه یا قرمط تفصیلی که در واریج نوشته اند بعد از آنکه در کوفه کاملاً از مذهب خویش بجم افشایی کرد طرف شام رفت - در عهد معتمد کسی چندان متعرض آنها شد و کم کم دعوت این فرقه در کوفه انتشار یافت در زمان معتمد (۲۷۹-۲۸۹) رئیس این فرقه در کوفه **ابوالفوارس** نام بود ، معتمد لشکر فرستاد و جمعیت آنها را بمعرق و ابوالفوارس را دستگیر کردند و حضور معتمدش بردند ، معتمد گفت شما عقبه دارید که روح خدای و ارواح اسیا در احساد شما حلول کرده و شما را از خطا و لغزش باز میدارد ؟ ابوالفوارس گفت این حرف ترا سودی ندارد از آن بگویی که ترا بکار آید ، معتمد گفت مرا چه بکار آید . گفت حدت عباس پس از وفات بیعمر ص دعوی خلافت نکرد و او سکر هم چون وفات یافت عباس را خلافت معتن نمود و عمرهم بکار خلافت را شوری و اکداشت و اعصای شوری شش تن بودند [بقیه حاشیه در صفحه بعد]

سلاجقه هم در مخالفت با پیروان اسماعیلیه همان شیوه غزنویان بلکه اضعاف آنرا پیشه ساختند ، در این زمان کار تمقیب این فرقه بجائی کشید که همدرس معروف غزالی موسوم به **کیا الهراسی** از علمای

و عباس داخل آنها نمود ، شوری هم خلافت عباس رانتيجه نداد ، پس بکدام دلیل شما مستحق خلافت شده اید ؟ معتضد فرمان داد تا او را کشتند .

زکریه بن مهرویه (۲) یکی اردعات قرمطی در کوفه بود جمعی را گرد کرد تادر سال ۲۹۱ با پسرش **ابوالقاسم یحیی بن زکریه** بیعت کردند و او را **شیخ** لقب دادند و گفتند وی « محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعيل بن جعفر صادق » است ، یکی از موالی معتضد از ناحیه رصافه بقصد آنها سپاه کشید او را کشته و سپاهش را منهزم ساخته ببلاد شام شتافتند .

برديک همان زمان که این مذهب در کوفه انتشار می یافت در بحرین هم **ابو سعید حسن بن بهرام جنابی** از مردم سواحل فارس ظهور کرد که اساس این مذهب را داشت ، جمعی بسیار از اهالی بحرین و قطیف بدو گرویدند و در سال ۲۸۷ به بصره تاخت و معتضد سپاه بدفع او فرستاد ، جنابی سر کرده سپاه معتضد (عباس بن عمرو غنوی) را اسیر کرد و لشکر او را مهرم ساخت و قتل و غارت بسیار کرده به **هجر** برگشت ، این قصیه قلق و اضطرابی عجیب در مردم بصره تولید کرد بطوریکه میخواستند از شهر مهاجرت کنند .

بالجمله در زمان معتضد عباسی سه جای یعنی بحرین و عراق و شام مرکز فتنه قرامطه گردید . در اواخر سال ۲۸۹ **زکریه** جمعی از اعراب را بکیش خود داخل کرد تا با پسرش **یحیی بن زکریه** بیعت کردند و از کوفه تا دمشق آشوبها بر پا نمود و هرحا رسید ارتل و غارت فروگذار نکرد ، در بواحي شام جنگی سخت میان قرامطه و مصر بها و شمیها واقع شد و **یحیی** در این جنگ قتل رسید و برادرش **حسین بن زکریه** که چون حالی بر حصار داشت او را **ذوالشامه** می گفتند حاشین او گردید و بالاحرح قرامطه بر اراضی شام مسلط شدند ، و بهر شهر میرسیدند ابتدا دعوت خود را اعلام میکرد اگر پذیرفته میشد و مردم از در صلح در میآمدند حان و مالشان در امان بود و گرنه دست قتل و غارت میبردند و حتی بر زبان و کودکان ابقا نمی کردند .

اهالی شام شکایت بحلیه عباسی **المکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵)** بردند خلیفه خود ناصیه فراوان بطرف شام فت و قرامطه را مهرم و جمعی بسیار اسیر کرد و **ذوالشامه** را در ۲۹۱ بکشت و بواحي شام را از این فتنه پاک ساخت . (بقیه حاشیه در صحنه بعد)

مشهور آن عصر تنها بواسطه لفظ **کیا** که با نام بعضی پادشاهان اسماعیلیه

[بقیه حاشیه از صفحه قبل]

پسران و جمعی از خواص **زکریه** همگی کشته شدند اما سرفتنه هنوز زنده بود ،
مجتهد آجماعتی را کرد خود فراهم ساخت و خود را **سید** خواند و **قاسم بن احمد**
را داعی قرار داد در سال ۲۹۳ باز کوفه را گرفت و خلقي بسیار نکشت ، و در سال
۲۹۴ قافله حاج را که از مکه بحراسان و عراق برمیگشتند چنان قتلعام کرد که یکی
برای خبر بردن هم نماند ، خلیفه بار سپاهی فراوان بدفع آنها فرستاد و فراوان از
قراطمه کشته شدند و زکریه اسیر و پس از پنج روز وفات یافت .

زکریه و اولاد و خواصش کشته شدند اما دنباله فتنه هنوز در حرین بدست **جنابی** بود .
ابو سعید حسن بن بهرام جنابی در سال ۳۰۱ بدست خادمش در حمام هجر کشته
شد در صورتی که هجر و احساء و قطیف و دیگر بلاد بحرین را در دست داشت ، پسرش
ابوطاهر سلیمان جنابی حاشین اوشد ، در سال ۳۱۱ مصره را گرفت و کشتار
سیار کرد و اموال فراوان جمع و جماعتی زن و بچه را اسیر نمود و بهجر بازگشت و از
آنها براه مکه رفت و از حاجیان عده زیاد نکشت و اموال بسیار بگرفت و خلقي بدشمار
در این فتنه کشته یا از کرسگی و تشنگی هلاک شدند .

در سال ۳۱۵ بطرف کوفه شتافت و با سپاه خلیفه المقتدر (۲۹۵-۳۲۰) جنگید و
آنها را مغلوب ساخت و سرکرده آنان **یوسف بن ابوالساج** را با جماعتی دیگر اسیر
کرد ، در اثر این قضیه وحشتی عجیب در بغداد افتاد . ابوطاهر شهرابار را هم گرفت
و سپاهیان خلیفه را آنها هم شکست داد و همچنین پیش میرفت و همه جا فاتح بود ،
این پیشرفت ها سبب شد که در سوادکوفه آنها که در باطن فرمطی بودند بپیش آمده هرا
بر مذهب خود را اعلام کردند و کارها را بدست **حریث بن مسعود** دادند و در
عین التمر و واحی آن هم جماعتی بسیار دین فرمطی را آشکار ساختند و رئیس آنها
عیسی بن موسی بود ، هر حاکم که دستشان میرسید فتنه و آشوب برپا میکردند ،
عمال بغداد را معزول کرده خود خراج جمع مینمودند .

مقتدر بار سپاهی بدفع آنها فرستاد و جمعیت آنها را متفرق ساخت .

ابوطاهر در سال ۳۱۷ کاری عجیب کرد ، سپاه مکه برد و روز ترویہ امر نکشتار عام
داد و بقول عربها قتل و غارت شعواء کرد و جمعی از کشتگان را در چاه رمزم انداخت
و بهیچوجه حرمت حرم نگاه نداشت و حجر الاسود را کند و بهجر فرستاد و کارها
کرد که شوشه بعضی عیید الله مهدی هم او را سرریش نمود و بدین واسطه حجر الاسود را بجای
خود برگردانید اما حاکم کعبه را چون قسمت کرده بودند اعاده اش ممکن نشد ، در سال
۳۲۲ خلیفه تپاسی راصی (۳۲۲-۳۲۹) کس نزد ابوطاهر فرستاد و خواهش کرد که
[بقیه حاشیه در صفحه بعد]

ایران دیده می شود مورد اتهام قرار گرفت و بی گناه مدّعی

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

از مزاحمت حاج دست بردارد و باطاعت درآید تا علاوه بر بلادی که گرفته است هر جا را میخواست بدید و بپسارد، قرامطه در آن سال مزاحم حاج نشدند و در سال ۱۴۲۳، ابوطاهر خواست متعرض حاج شود جمعی از علویان شفاعت کردند، ابوطاهر قبول کرد بشرط آنکه بیفداد برگردند و بنگه بروند در آن سال هیچکس از عراق سفر حج نرفت - در سال ۳۲۶ بعللی که در تواریخ ذکر کرده اند در سیاست قرامطه خللی پدید آمد و از این جهت در ~~هجر~~ قرار گرفتند و مقصد بلاد بیرون شدند، ابوطاهر در سال ۳۳۲ وفات یافت.

این خلکان بنقل از ابن اثیر آغاز طهور قرامطه را در کوفه سال ۲۷۴ و طهور ابو سعید جعفی را در بحرین سال ۲۸۶ و گرفتن بصره را بحکیم در سال ۲۸۷ و ورود قرامطه را بشام در ۲۸۹ و قتل عام حاج و بردن حامه کعبه و حجر الاسود را سال ۳۱۷ ضبط کرده است و گوید اینکه در اثر سرزنش عبیدالله مهدی حجر الاسود را برگردانیدند درست نیست چرا که حجر الاسود ۱۷ سال پس از وفات مهدی یعنی در ۳۳۹ بجای خود برگشت بپا آنچه ابن خلکان گوید مدّت ماندن حجر الاسود بدست قرامطه در هجر ۲۲ سال طول کشیده و مشهور کمتر از این است. بعضی هفت سال و برخی ۱۷ سال نوشته اند و الله العالم.

بعد از ابوطاهر هم اعتقاد و پیروان طریقه او در واحی بحرین میریستند و تشکیلات مخصوص داشتند. و نقل ابن خلکان در سال ۳۶۰ دمشق را گرفتند و (حعفر بن فلاح) حاکم مصر را کشتند.

ناصر خسرو در اثناء سفر هفت ساله خود ۴۳۷-۴۴۴ به (لجسا) رسیده و از تشکیلات و بعضی عقاید و طرز حکومت این فرقه شرحی در کتاب «سفرنامه» نوشته است.

خلاصه سخن اینکه لفظ (قرمطی) و طهور این فرقه بدین نام از قرن سوم هجری در تاریخ اسلام داخل شد، و با اصطلاح حقیقی با (اسماعیلی خاص) و (فاطمی) فرق دارد و چون ظهور بهصورت و مجامعت این طایفه با مذهب اهل بیت و اساس دولت عباسی باشد از همه ذهنه را بیک کرده و دلف (قرمطی) شهرت یافت و در درجه «فرق سبعة» که از حضرت صادق علیه السلام جدا شدند همین اعطای سیرت و واکم کم اعطای قرمطی مرادف ملحد و زندق شد، و گاه در مورد همه طوایف سیه و را حن همین کلمه را تعبیر میکردند، و الحمله لفظ (قرمطی) از معنی خاص بعام و از عام با عم بدل یافته است.

در مورد نیز و فرق اسلام از یکدیگر اعلا ابراهیم و ابوالحسن است بعضی علما و مورّخین بر برگردانده اند، این کلمه از دیر بار در آراء اندیشمندان دیده میشود.

گرفتار بود (۲)

خواجه نظام الملك قسمتی از کتاب سیاست نامه یا سیرالملوك خود را بشرح مثال اسماعیلیه تخصیص داده است .

بالجمله سلاطین و امرای ایران بحمايت عباسیان با پیروان فاطمی سخت بد بودند و علی رغم خلافت عباسی روز بروز بر قدرت و نفوذ و وسط دولت فاطمیان افزوده میشد . دعائ زبردست اسماعیلیه در ایران پیشرفتی حیرت آور کرد .

گفتیم که در زمان المستنصر بالله (۴۲۷-۴۸۷) هشتمین خلیفه فاطمی کار دعوت و تبلیغ این طایفه بی اندازه بالا گرفت و در زمان این خلیفه دعوت فاطمیان در بلاد اسلام خاصه ایران بشدت رواج یافت و دعائ فاطمی که مأمور ایران بودند در برابر سخت گیریهای سلجوقیان و علمای سنت بکنوع جدیت و فعالیت عجیب از خود بروز دادند .

[هیئة حاشیة ارمعه قل]

علت اشتباه حمد چیر است یکی تشابه احزاب در اساس نهضت برخلاف دولت عباسی و مذهب عاقله و دیگر اشتراك بعض فرقهها در پاره ای از معتقدات ، و از همه بالاتر اینکه پیروان عباسی و از باب مذهب عامه با انواع مختلف فرق شیعه را تعقیب میکردند و همه را با چشم میدیدند و از جمله وسائل آنها در تحریک این اساس تحلیط اذهان عامه بود ، از مصلحتان حال ، هواداران سیاسی گذشته پاره ای از علما و فقها هم این شیوه را معمول داشتند .

روایس هم در مقابل اهل سنت هر چه دستشان میرسید کوتاهی میکردند ، تعصبات جاهلانه و احزابی ، و تعصبات سیاسی بعنوان مذهب از هر دو طرف در کار بوده و همگی بر ضرر جامعه اسلام تمام شده است .

خبر اینکه اینگونه مطالب از زمان تاریخ است و کتراحائی در آنها تحقیق شده اگر نگارنده سخن را در برابر شما میگوید مست .

(که نام این - بر - تاریخ ابوالاسود - تاریخ ابن خلدون - و احصائات تاریخ الامم - الاسلامیه - سه - راجع به عباس - فرق المذبه و بعضی طبع بغداد - دول الاسلام ذمیه این خلکان

(۲) طبقات المستنصرین ، سبک روح ۴

همین خلیفه بود که در اوائل عهد خویش **ناصر خسرو** و در او آخر **حسن صباح** را بدعوت و تبلیغ ایرانیان مأمور ساخت و این هر دو از رجال معروف تاریخی شمرده میشوند

احمد بن عبد الملك عطاش اصفهانی و پدرش هم در زمان این خلیفه در اصفهان و نواحی آن پنهانی بدعوت این فرقه کار میکردند و حسن صباح نخست بتبلیغ آنها داخل فرقه اسماعیلیه شد (۱) و بعد از آن سفر بمصر کرد و از آنجا مأمور تبلیغ ایرانیان گردید.

مستنصر فاطمی سه پسر داشت. **نزار** و **احمد مستعلی** و **عبد الحمید** نزار و مستعلی در جانشینی پدر رقیب یکدیگر بودند و معروف اینست که مستنصر ابتدا نزار را ولیعهد خویش ساخت و بعد از او برنجید و او را معزول و مستعلی را بجای وی برقرار نمود. از این جهت اسماعیلیان دو فرقه شدند یکی اسماعیلیان مصر و شام و آفریقا که مستعلی را خلیفه میدانستند و دیگر اسماعیلیان مشرق یا ایران که معتقد بامامت نزار بودند و آنها را **شیعه نزاریه** یا **اسماعیلیه جدید** گویند.

نزار کشته شده بود و مروج دعوت او و مؤسس فرقه جدید اسماعیلیه حسن صباح گردید.

حسن پس از پزید، قتل دعوت اسماعیلیان در حدود سال ۴۶۹ بمصر رفت و بکچند در قاهره. در آنجا برای دعوت و تبلیغ بایران در گذشت و شرحی که در تواریخ نوشته اند در نواحی قرین بقلمه الموت

(۱) در تاریخ گردیده مینویسد حسن صباح شیعه اثنی عشری بود و تبلیغ عبد الملك عطاش از پیروان حلفای و طمی گردید، در کتاب «محاصرات الامم الاسلامیه» مینویسد احمد ابن عبد الملك عطاش بزرگترین دعوت ماطمیه بود و حسن صباح در اصفهان بدعوت او داخل این فرقه شد و بعد از آن سفر بمصر کرد.

دست یافت . استیلاي حسن بر الموت در سال ۴۸۳ دوسال پیش از مرگ ملکشاه و قتل خواجه نظام‌الملک اتفاق افتاد و عدد این سال را با عدد حروف « الهاموت » که اصل کلمه الموت است مطابق یافتند .

حسن صباح پس از تصرف الموت از يك طرف در صدد بسط و توسیع دایره متصرفات خویش برآمد و بر اغلب قلاع و استحکامات کوهستانی عراق و خراسان و قهستان دست یافت و همه جا حصارها و قلعه‌های منیع بساخت . و از طرف دیگر تشکیلات مخصوص داد و پیروان خود را بدرجات تقسیم کرد و اجمنه‌های سری که بعدها به (فراموش خانه) معروف شده است و دسته‌ای موسوم به (فدائی) تشکیل داد که فرمان متبوع خود را هر چه بود انجام میدادند . همین فدائیان اسمعیلیه یا (صاحبانه) بودند که قریب دو قرن سراسر جهان را متزلزل ساختند و بسی از ملوک و امراء و علماء و فقهارا ضرب دشنه و خنجر بخاک هلاک انداختند . و تمام سلاطین و رجال بزرگ و فقها و علمای اهل سنت از این فرقه سخت در بیم بودند و وقایع تاریخی آنها بسار است .

بالجمله حسن صباح مؤسس سلسله (اسمعیلیه ایران) (۱) است که در

حدود ۱۷۲ سال با قدرت و تشکیلات حیرت آوری که تفصیلش افزون از

(۱) پادشاهان این سلسله هشت تن و مدت دولسان از ۴۸۳ تا ۶۵۴ بود . اسامی آنها

باین قرار است :

۱ - حسن صباح وانش شد چهارشنبه ششم ربیع الاخر سال ۱۸ هجری واقع شد .

۲ - بزرگ امید متوفی ۵۳۲ - ۳ - محمد بن بزرگ امید متوفی ۵۵۷

۴ - خداوند حسن بن بزرگ امید علی ذکره السلام متوفی ۵۶۰

۵ - خداوند محمد بن حسن بن بزرگ امید وانش ۶۰۷ - ۶ - خداوند

جلال الدین حسن نو مسلم بن محمد بن حسن وانش ۶۱۸ - ۷ - خداوند

علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن وانش ۶۵۳ - ۸ - خداوند رکن

الدین خورشاه بن علاء الدین محمد ۶۵۴

نام پادشاهان این سلسله گاه با « هـ » گاه « کـ » گفته میشود

حاصله این مقدمه است در بعضی نواحی ایران سلطنت کردند و پایتخت آنها حدود الموت بود اما نفوذشان در سراسر بلاد اسلامی خاصه ایران حکمرمائی داشت و هولاکوخان در سال ۶۵۴ این سلسله را منقرض کرد (۱).

عهد غزالی و جنگهای صلیبی

یکی از حوادث مهم که در عهد غزالی پیش آمد و همه بلاد و ممالك اسلامی را بخود مشغول ساخت پیش آمد شکفت جنگهای صلیبی است که حدود دویست سال از ۴۹۰ تا ۶۹۰ بشدت با ضعف دوام داشت و در اثر این فتنه عجیب سال بسال حادثه نوظهوری در ممالك اسلامی رخ میداد. غالب این حوادث را ابن اثیر در کتاب (کامل) و یافعی در مرآة الجنان و ذهبی در (دول الاسلام) ضبط کرده اند.

موقع ظهور این حادثه بلاد روم در دست سلاجقه آسیای صغیر بود و قلیچ ارسلان ۴۸۵-۵۰۰ در آن نواحی سلطنت میکرد. المستعلی بالله فاطمی ۴۸۷-۴۹۵ در مصر و دیگر ممالك خلفای فاطمی فرماورائی داشت. المستظهر بالله عباسی ۴۸۷-۵۱۲ در قلمرو خلفای عباسی خایفه و حکمران بود. ابوالمظفر برکیارق ۴۸۷-۴۹۸ و حمد بن ملکشاه ساجوقی ۴۹۸-۵۱۱ در معظم بلاد ایران سلطنت داشتند و حسن صباح ۴۸۳-۵۱۸ در الموت جای گرفته و قسمتی از بلاد شمالی و شرقی ایران را در ضبط گرفته مشغول تشکیلات بود.

بات المقدس را که تاج الدوله قش بن الب ارسلان رؤس ساجوقیه سوریه گرفته و دست امیر سقاه بن ارنق ترکان متوفی ۴۹۸ (۱) رجوع شود بجامع اوارج رشید الدین نصر الله.

سپرده بود صلیبی ها در حدود سال ۴۸۹ هجری مطابق ۱۰۹۶ میلادی
مورد توجه و حمله قرار دادند .

در سال ۴۹۳ یکی از جنگهای صلیبی واقع شد و عیسویها از
مسلمانان شکست خوردند . در سال ۴۹۴ هجری که دعوت فاطمیّه در
بلاد عراق و جبل انتشار می یافت عیسویان بلاد شام را از دست مسلمانان
گرفتند و در سال ۴۹۷ بحرّان تاختند و امیر سقمان با آنها جنگید .

در فتنه صلیبی دول اسلامی مانند دولت فاطمیّه و سلاجقه و تابکیّه
و ایوبیّه و غیره همگی سرگرم زدو خورد بودند و همچنان وقایع پی در پی
بفتح یا شکست مسلمانان رخ میداد .

در ایران جنگ و ردو خورد داخلی میان بُرکیارق و سلطان محمد
سلجوقی در کار بود و این اختلاف که از حدود ۴۹۲ تا ۴۹۷ پیدوسته
برقرار بود از یکطرف بر ضرر حکومت داخلی سلاجقه تمام شد چرا که
در همین اوقت فرصتی خوب دست حسن صبح و پیروانش افتاد و روز
برور در واحی ایران یهود و پیشرفت حاصل کردند و از طرف دیگر
ریاض جامعه اسلامی رسید چه در همان اوان فرنگیها تصدیت المقدّس
با تمام آن سخت در جنگ و محاربه بودند و جا داشت که دول اسلامی
در قهقری ده سال را کنار گذاشته به مدتی یکدیگر در دفع غائله بکوشند

در همان وقت که جنگهای صلیبی آغاز میشد غزالی در قلمرو
ایرانی مشغول ریاضت و فکر و فکر بود و با اسلحه فکر و نیروی اندیشه
همه را که در سجن او در خور است کار میکرد و بر وی آرامش بشری صد
جنگ و عرصه میگردید و میآید و معانی از مطالب آینده اش آید و آید و آید
خواهد شد

اختلافات مذهبی در عهد غزالی

چنانکه در فصول گذشته باز نموده شد قرن پنجم هجری با عهد غزالی
بتمام معنی دوره جدلی اسلام است

در نتیجه رواج و رونق نازار علوم و معارف و بکار افتادن مدارس
اسلامی و مجامع علمی و مذهبی انواع مجادلات و مناظرات علمی میان
علماء و فقهاء برقرار گشت و بطوریکه پیش گفته ایم فنّ خلاف و مناظره
در این قرن بیش از هر دوره ترقی کرد.

در همان عهد که غزالی عرض وجود نمود اختلافات علمی و مذهبی
در سراسر بلاد اسلامی بحدّ کامل وجود داشت و هر روز بر یکی نازه
جلوه گر میشد.

ما در این فصل میخواهیم بخشی از انواع اختلافات و زد و خورد
های مذهبی را گوشزد کنیم

اختلافها و جدالهای علمی در آن عهد چون بیشتر ناشی از اختلاف
عقاید مذهبی بوده است این قسمت نیز در جزو مطالب نااندازه‌ای معلوم
خواهد گردید و در نتیجه مقام تاریخی غزالی بخوبی آشکار خواهد شد
اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر در سده پنجم هجری کاملاً بروز
کرد و کار مشاجرات بدستته بندیها و زد و خوردهای خوبین پیوست.

مذهب تشیع که اساسش بعد از رحلت حضرت رسول بنیاد گشته
و در عهد دولت آل بویه علانیه رائج شده بود در ایران و بغداد و غیره
پیروان بسیار و تشکیلات مخصوص داشت

در این دوره شیعه و سنی با یکدیگر مخالفتهای خود راسختر بروز
دادند و چند مرتبه میان آنها جنگهای بزرگ در بغداد و دیگر شهرهای

اسلام برپاشد و جمع بسیار کشته شدند.

یافعی و ابن اثیر چندین واقعه خونبار میان شیعه و سنی را در حوادث سالهای ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۳۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۷۸ و سنوات دیگر ضبط کرده اند.

همه این وقایع سخت بود مثلاً حادثه ۴۰۷ در حدود واسط واقع شد و خانه های شیعیان را سوختند و اهل تشیع پناه به (علی بن مزیده) بردند. و در سال ۴۴۴ در محله کرخ بغداد شیعه ها بر درمساجد محمد و علی "خیر البشر" و "حی" علی خیر العمل، که جزو عقاید و آداب مخصوص شیعه است نوشتند و اهل سنت بمخالفت غوغائی عظیم برپا کردند و زن و مرد بسیار در این واقعه کشته شدند. یافعی در حوادث سال ۴۷۸ مینویسد «صار القتمه بین الرافضیه و السنیه اقتتلوا و اُحرقت مساکن» (۱) بر این قیاس هم در دیگر سالها وقایع حیرت آور واقع شده است. خلفای فاطمی مصر و اسماعیلیه ایران هم از فرق شیعه بودند که در خلاف عباسیان و سلاجقه و کلی حامیان طریقه اهل سنت با انواع مختلف کار میکردند و پیوسته از دو طرف اقدامات سخت برضد یکدیگر میشد دعوات و حجتهای اسماعیلیه در ایران بیرونی عجیب یافتند و در بواحی قزوین و قهستان و خراسان و حتی در مرکز سلطنت یعنی حدود اصفهان دستی قوی پیدا کردند و سلاجقه را سخت برحمت و وحشت انداختند. در سال ۴۸۵ برگرزین و ریزمذّر سلاجقه بدست اسماعیلیه کشته شد.

در سال ۴۹۲ دعوت باطنیه در اصفهان دارالملک سلاجقه شایع شد و شوکتش در این بواحی بزرور فرزن گردید. در سال ۴۹۴ شمار دیروان و

(۱) مرآة الحمان و عبرة الیقظان ح ۳ ص ۱۲۲ طبع حیدرآباد دکن

طرفداران آنها در عراق و جبل بسیار شد و در این دیار قدرتی عجیب بدست آوردند. در سال ۵۰۰ هجری سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی با ناطنیّه اصفهان جنگید و رئیس این طایفه احمد بن عبدالملک بن عطاش را از قلعه شاهدن زیر آورد و بوجهی قطیع در اصفهان بقتل رسانید (۱). در سال ۵۰۲ قاضی القضاة عبیدالله بن علی خطیبی در همدان و ابوالعلاء صاعد بن محمد در اصفهان روز عید فطر بدست همین طایفه کشته شدند (۲). واقعه بزرگ ۴۴۸ و فتنه بسامیری را در بغداد پیش از این گفته ایم همچنین در تمام دوره خلفای فاطمی مصر (۲۹۷-۵۶۷) و دوره اسمعیلیّه (۴۸۳-۶۵۴) پیوسته در بلاد و ممالک اسلامی بخصوص ایران فتنه ها و جنگها و وقایع مهم رخ میداد (۳) و اینها همه از مظاهر نهضت رافضی بر ضد سنی و قیام علوی در مقابل عباسی بود.

سلاجقه و وزیر معروفشان (خواجه نظام الملک) بحمايت اهل سنت و برای نگاهبانی مقام خلافت عباسی با عموم فرق شیعه و روافض بخصوص (شیعه اسمعیلیه) و پیروان خلیفه فاطمی رقابت شدید و دشمنی سخت می ورزیدند و با انواع مختلف در قلع و قمع آنها میکوشیدند و از نفوذ تبلیغات این فرقه بهر وسيله که ممکن بود جلوگیری میکردند.

جامع ازهر مصر و نظامیه بغداد

خلفای فاطمی در اواسط قرن چهارم هجری مدرسه جامع الازهر

(۱) برای تفصیل این واقعه رجوع شود بکتاب (راحه الصدور راوندی)

(۲) مرآة الحان یافعی ج ۳ ص ۱۷۱

(۳) ابن ابیر در کتاب (کامل) و یافعی در (مرآة الحان) و ذهبی در (دول - الاسلا) و سبکی در (طبقات الشافعیه) قسمت عمده از این وقایع را بمصی باخصار و برخی با تفصیل ضبط کرده اند.

را در مصر تأسیس کرده بودند (۱) مقصود اصلی از بنای این مدرسه ترویج علوم دینی و اقامه شعائر مذهبی و تأیید مذهب تشیع علویّه بود. اتفاقاً اهالی مصر غالباً شافعی مذهب بودند و شیعه علویّه در فروع مذهب با شافعی چندان اختلاف داشتند. اما خلفای عباسی بر مذهب امام ابو حنیفه بودند که در فروع با شافعی و شیعه اختلاف بسیار دارد و از این جهت شیعیان در قلمرو خلافت عباسی سخت در فشار بودند.

جامع الازهر در اواسط قرن چهارم تأسیس شد. و در اواسط قرن پنجم هجری خواجه نظام الملک مدرسه نظامیه را در بغداد بنا کرد (۲) و همچنین نوشته بعضی در هر شهر از بلاد عراق و خراسان و بقول معروف در بلاد مهم همچون اصفهان و بلخ و نیشابور و هرات و بصره و آمل طبرستان و موصل و غیره مدارس و در نیشابور بیمارستان هم بنام نظامیه تأسیس کرد.

در بعضی بلاد ایران مانند نیشابور پیش از بنام نظامیه هم مدارس وجود داشت (۳) اما نظام الملک اوّل کسی است که مدارس اسلامی را با نظم و

(۱) جامع الازهر سرشته ابن خاکن و تاریخ مصر العمدین و خطط مقریزی در سال ۳۶۱ هجری بدست (جوهر) سبسالار وقائد خلیفه فاطمی المعزّ الدین الله ساخته شد و اکنون هم دائر است. ۱۰ مدرسه دوره فیبرایی در این مدرسه رح داده و هر زمان بشکلی خاص درآمدہ است. در سال ۱۵ مجلّہ (الهلال) سرحی از تاریخچه این مدرسه نوشته شده است.

(۲) عمارت این مدرسه در ماه ذی الحجه سنه ۴۵۷ شروع و روز شنبه دهم ذی القعدة سال ۴۵۹ رسماً افتتاح شد. (رجوع شود باس خاکن)

(۳) از جمله مدارس نیشابور پس از نظامیه یکی مدرسه بیہقیہ است که پس از بنام طام الملت ساخته شد. بود. دیگر مدرسه سعدیہ آرامهای والی یشاور (امیر نصیر بن بیکتاش) برادر سلطان محمد غوری در مدرسه دیگر هم پیش از بنامیه در نیشاور دائر بود، است یکی از ادای «ابو سعید اسماعیل بن

۱. حاشیه سرصفحه بعد

اسلوبی مخصوص ایجاد کرد.

مقصود نظام الملك از تأسیس مدارس این بود که علوم و معارف مذهبی را رواج دهد و طریقه اهل سنت و جماعت را در مقابل فرق شیعه خاصه فاطمیان تأیید کند. و منظور اساسی از تشکیل هر دو مدرسه هم جامع ازهر در مصر و هم نظامیه در بغداد تبلیغ مذهبی بود و از این جهت در مواد تحصیلی مخصوصاً بقسمت مناظره و جدل بسیار اهمیت میدادند و نزرگترین متکلم مجادل آن زمان یعنی **ابو اسحق شیرازی** پیش از همه کس برای تدریس نظامیه انتخاب شده بود و یکی از اصول مقاصد نظام الملك از مدرسه بغداد همین بود که عالم مزبور آنجا تدریس و طلاب را بفنون مناظره و خلاف آشنا کند (۱) تا از این رهگذر علمای کارآزموده برای مجادلات و مناظره های مذهبی تهیه شوند.

بالجمله تأسیس جامع الازهر در قرن چهارم و نظامیه بغداد در قرن پنجم هم یکی از مظاهر رقابت شیعه و سنی و اختلاف دو فرقه با یکدیگر بوده است.

[بقیه حاشیه از صفحه قبل]

علی بن هشی اسفرا بادی که صوفی واعط بوده و دیگر مدرسه ای که برای **(ابو اسحاق اسفرا بانی)** ساخته بودند. در بلاد دیگر هم بر این قیاس کم و بیش مدارس پیش از نظامیه بوده است. با ایهمه جمعی از مورخان مانند ذهبی و ابن خلکان خواجه نظام الملك را اولین کس میدانند که ایجاد مدارس کرده است. ابن خلکان مینویسد « هو اَوَّل من اَشْأ المَدارس فاقْتَدی به التَّاس ». سُبْکی در طبقات الشافعیه در صحن ترجمه حال نظام الملك (ج ۳ ص ۱۳۷) باین اندیشه فرو رفته که با وجود مدارس قدیمه نیشابور چگو به خواجه را نخستین مؤسس مدرسه بداند و آخر کار مینویسد « وقد اُدرت فِکری و غلب علی طتی انّ نظام الملك اَوَّل من قَدَر المعالیم للطلبة فانه لم یُضَح لی هل کانت المَدارس قبله بمعالیم اللطه اَوَّلاً والا طهر الله لم یکن لهم معلوم ». پس نظام الملك اَوَّل کسی بود که مدارس را با ترتیب خاصی تأسیس کرد نه آنکه نخستین مؤسس مدارس اسلامی باشد والله العالم.

(۱) رجوع شود بتاریخ یافعی و ابن خلکان و طبقات سُبْکی

چون شیعه اسماعیلیه در حقیقت با همه فرق و احزاب اسلامی مخالف بودند گاه میشد که طوائف دیگر شیعه مانند دوازده امامیان هم از بیم جان خودشان با اهل سنت و هوا خواهان عباسی در مخالفت باطنیه همدست و همدستان میشدند.

در سال ۴۰۲ هجری برای قدح در سبب خلفای فاطمی مصر و اینکه ابن فرقه در باطن (مجوسی) و (خرم‌دینی) و امثال آنها هستند در بغداد محضری تمام کردند که علمای سنی و شیعه همگی نوشتند از جمله بزرگان شیعه اثنی عشری سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی ۴۳۶) و برادش رقیب الاشراف سید رضی (متوفی ۴۰۶) هم استشهاد را نوشتند و امضاء کردند (۱).

علت اقدام سید رسی و سید مرتضی و امثال آنها بر این کار ترسی بود که از دوسوی هم از طرف فاطمی و هم از ناحیه عباسی داشتند. در همان حال که شیعه و سنی با یکدیگر جنگ و جدال داشتند فرق سنی هم بجان یکدیگر افتاده بودند و شافعیّه و حنفیّه و حنبلیّه و مالکیّه سخت در مخالفت یکدیگر میکوشیدند و اشاعره و معتزله با هم زد و خورد میکردند و علماء و فقهای هر طایفه بر صد عقاید فرقه دیگر تبلیغ مینمودند و کار بغوئی عامّه و محاربه و کشتار میکشید.

ابونصر بن استاد ابو القاسم قشیری و اعظم نظامیه بغداد بود و در سال ۴۶۹ در مجلس وعظ و خطابه بحمایت مذهب اشعری و ابطال عقیده حنبلی سخن گفت و سبب تنه‌ای عظیم گشت و جماعتی در آن غوغا کشته شدند (۲) و عاقبت فخر المالك پسر ظا المالك را دفع فتنه

(۱) یافعی در حوادث سال ۴۰۲

(۲) ابن خلکان و یاقوسی.

بغداد کسب شد. نتایج وخیم این حادثه تا ۴۷۰ باقی ماند. در آنوقت
ابوجعفر بن موسی رئیس حنبلی های بغداد بود (۱)

زدو خورد رافضی و سنی و مخالفت های شدید شافعی با حنفی و اشعری
با معتزلی در بیشتر بلاد اسلامی بخصوص خراسان و اصفهان برای
خطرناک و دشمنی سخت میان احزاب و فرقه های مسلمانان افتاده بود
اتفاقاً بعضی وزرا و پادشاهان بجای آنکه این آتش را بنشانند
بواسطه تعصب خام و سوء تدبیر فتنه را دامن میزدند.

فتنه ای که عمیدالملک کندی (۲) وزیر الب ارسلان سلجوقی
بواسطه لعن رافضیه و اشاعره در منابر خراسان در سال ۴۶۵ برپا کرد
چنانکه کار بهرج و مرج عمومی و قتل و غارت و حبس و تبعید علمای
بزرگ همچون امام الحرمین ابوالمعالی جوینی و استاد ابوالقاسم
قشیری و همانندهای آنها گردید یکی از نمونه های همین مطلب است که
گوشزد کردیم

این واقعه را غالب مورخین ضبط کرده اند و از همه بهتر ابن اثیر
در وقایع سال ۵۰۶ و سبکی در چندجا و از همه مفصلتر ذیل ترجمه
ابوسهل بن موفق (۳) (ج ۳ طبقات الشافعیه) آن را شرح

-
- (۱) طبقات سبکی در ذیل ترجمه شیخ ابو اسحق شیرازی
(۲) ابو نصر محمد بن منصور در عهد طغرل اول و الب ارسلان سلجوقی وزارت
داشت. در سال ۴۵۶ از وزارت امداد و در همین سال کشته شد و الب ارسلان
هم بدرود حیات گفت.
(۳) محمد بن همة الله سظامی نیشابوری بواسطه در ۴۲۳ اتفاق افتاد پدرش از
رؤسای شافعیه بود و چون در ۴۴۰ وفات یافت اصحابش با مساعدت امام قشیری ابو
سهل را بجای پدر پادشاه منصوب ریاست شافعیه و لقب « حمال
الاسلام » بدو داده شد

داده اند (۱).

سبکی در ذیل ترجمه حال بعض علمای دیگر علاوه بر این موفق که در این واقعه بمحنت افتاده اند مانند (ابو المعالی جوینی) و استاد ابوالقاس قشیری این قضیه را یاد آور شده و در ترجمه قشیری مدت بحران تعصب شافعی و حنفی را در خراسان ده سال از سنه ۴۴۵ تا ۴۵۵ نوشته است (ج ۳ ص ۲۴۵)

باری فتنه‌ای که بدست عمیدالملک در خراسان برپا شده و کم و بیش بدیگر شهرهای ایران رسیده بود بحسن تدبیر نظام‌الملک بیارامید و آوارگان در پناه امن دیدار خود در گشتند.

مخالفت شافعی و حنفی همچون دیگر خلافت‌های مذهبیه همانطور که گاهی سوء تدبیر کارداران مملکت و رؤسای مذهب شدت می‌یافت بحسن تدبیر و نیک اندیشی بزرگان یکچند می‌آرامید اما این چاره جوئی ها در کمندن ریشه فساد می‌اثر و فتنه‌ها همچون آتش زیر خاکستر بود

(۱) عمید الملک حنفی مذهب بود و با شیعه عموماً و فرقه شافعی از اهل سنت خصوصاً سخت عداوت داشت خاطر ابارسلان را نسبت باین طوایف شورید و امر شد تا رافضی ها و اشاعره را بر مابین خراسان لعن کردند و اینرو غوغای شافعی و حنبی و اشعری و معتزلی در خراسان بالا گرفت و شافعیه که در اصول مذهب اشعری اند بی‌اندازه موهون شدند و احامر و اوائش با پشتوانی عمید الملک و پادشاه سلجوقی بجان شافعیه افتادند و در آزار و ایداء این طایفه چیزی فروگذار نکردند فقها و علمای این فرقه همچون ابو المعالی جوینی و امام قشیری و امثال آنها را از درس و خطابه بدارناشدند. علما و بزرگان شافعیه هم بر صد این کارها قیام کردند. ابو سهل بن موفق چند بار بدربار رفت و آمد و با عمید الملک گفتگو کرد که این فتنه را نباشد عمید بقیاد چهار بن از پیشوایان بزرگ شافعیه ابو سهل بن موفق و امام الحرمین و قشیری و رئیس فرائی مأمور بمقی بلد شدند. غوغا شورید و رئیس فرائی و قشیری را با ستم‌ها در حس انداختند و امام الحرمین از راه کرمان به حجاز کریمت و چهار سال از وطن دور بود ابو سهل در نواحی مشهور بقتل گشت و از ناخر جماعتی گرد کرد و برای استخلاص فرائی و قشیری به پیشاور حمله زد و با حاکم آنجا جنگ کرد و آن دو نفر بیش از یکماه در حس بودند. عاقبت این فتنه ها را خواهه نظام الملک خاموش کرد

و بکمرترین باد حادثه آشکار میگشت .

از جمله فرقه های اسلامی هم که در این دوره رؤسا و پیروان داشت
مذهب کرامیه^(۱) است و در نیمه اول قرن پنجم هجری رئیس بزرگ
این طایفه در بيشابور **خواجه فقیه ابوبکر بن اسحق کرامی**^(۲) بود و
داستان محضر تمام کردن او و **قاضی صاعد** رئیس رافضی مذهبانشابور
برای کشتن **شیخ ابوسعید ابوالخیر**^(۳) در زمان سلطان محمود غزنوی بتفصیل

(۱) گروهی از اهل ستاند که قتل نجسم و تشبیه باری تعالی هستند . رجوع شود
بکتاب ملل و نحل شهرستانی .

(۲) **خواجه ابوبکر محمد بن اسحق بن محمد شاد** ترجمه حالش در شرح تاریخ یمنی
ضبط است . لفظ (محمد شاد) در اصل (محمد شاد) بوده است نظیر (احمد شاد)
که در نام بعضی علمای قدیم مخصوصاً در طایفه کرامیه دیده میشود از جمله (شمس -
الدین احمد شاد غزنوی) است که در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب در ضمن وقایع
سلطنت (محمد بن محمود سلجوقی) مینویسد « و کان فی صحبتته من العلماء صدر -
الدین محمد بن عبد اللطیف الحجندی و شمس الدین احمد شاد الغزنوی » ص ۲۳۰
چاپ مصر (رجوع شود بحواشی چهارم مقاله)

(۴) **شیخ ابوسعید فصل الله بن ابو الحیر محمد میهنی** بزرگترین عارف دانشمند ایران
در نیمه اول قرن پنجم هجری بود - ولادتش یکشنبه غره مجرم ۳۵۷ و فاتهش روز
پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ اتفاق افتاد . کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و
سخنان شیخ در باره احوال و حکایات راجع باو نوشته شده است . قدیمترین کتابی
که نام او برده است کتاب الفصل فی الملل والاهواء والحل تألیف ابن حزم
طاهری متوفی ۴۵۶ از معاصرین شیخ است . در (ج ۴) مینویسد « بلغنا ان
یلبس بور الیوم رجلاً یکی ابوسعید ابوالحیر هکذا معاً من الصوفیه مرة یلبس الصوف
و مرة یلبس الحریر المحرم علی الرجال و مرة یصلی فی الیوم الف رکعة و مرة لا
یصلی لا فریضة ولا نافلة و هذا کفر محض یعوذ بالله من الضلال »

در کتاب **کشف المحجوب** هم که در سده پنجم هجری تألیف شده شرحی در
احوال شیخ نوشته است از آن زمان تاکنون هر چه در فن تاریخ و تراجم رجال
نوشته شده است غالباً متعرض نام شیخ شده اند . در کتاب **الانساب السعانی** درست
(میهنی) و **آثار البلاد و زبانی و معجم البلدان** یاقوت حموی هم در لفظ (میهنه)
که محل اقامت و مدفن شیخ بوده است او را نام برده اند ، سبکی در **طبقات الشافعیه**
ترجمه حال او را در ردیف بزرگان شافعیه نوشته است و از همه معصل تر و شریتر
در گزارش حالات « شیخ مافدس سره » همان کتاب اسرار التوحید میباشد .

و بیان هر چه شیرین تر در کتاب اسرار التوحید^(۱) آمده است و محمود غزنوی باین ابوبکر و ببعض احتمالات اصلاً بمذهب کرامی اعتمادی داشت و اموال را که برای فردوسی فرستاد چون دانست که مرده است فرمود تا بهمین ابوبکر دادند^(۲)

در نیمه دوم این قرن که دوره زندگانی غزالی است هم اینطایفه در خراسان خاصه بمشاور و طوس وجود داشتند و هر چه از دستشان بر میآمد از دسته بندی و آشوب کوتاهی نمی کردند.

از آنچه نوشته ایم تا حدی واضح شد که اختلافات مذهبی در عهد

(۱) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید اراکانی گرانهای شرفارسی در قرن ششم هجری است ، تألیف **محمد بن منور بن ابوسعید بن ابوطاهر بن ابوسعید ابوالخیر** و این کتاب در حدود سال ۵۷۴ نوشته شده است .

کتاب « مجموعه حالات و سخنان » که در مقدمه طبع روسته دیده میشود هم راجع است بحالات شیخ ابوسعید ابوالخیر و این کتاب را **جمال الدین** و بعض روایات (کمال الدین) **ابوروح لطف الله بن ابوسعید** میان سنوات ۵۵۳-۵۷۴ تألیف کرد . نویسنده دو کتاب در بین از اعتقاد شیخ ابوسعید ابوالخیر بودید . کتابهایی که بعد از این تاریخ تألیف شده و گزارش احوال شیخ را مفصیل نگاشته اند مانند **تذکره الاولیاء** شیخ عطار در قرن هفتم و **نفحات الانس** حامی در قرن هفتم عمده مأخذشان همین دو کتاب بوده است .

(۲) در چهار مقاله بطایفه عروسی (مؤلف حدود ۵۵۰) در ماهیت شعر و صلاحیت شاعر داستان فردوسی و سلطان محمود عربی را مینویسد و گوید سلطان محمود چون ار کرده خود پشیمان شد برای فردوسی اموال بطوس فرستاد و چون دانست که فردوسی مرده است فرمود تا آن اموال را بخواجه ابوبکر اسحق کرامی دادند « تا رابط چاهه که بر سر راه مشاور و مرو است در حد طوس عمارت کند و چون مال بطوس رسید فرمان را اقبال نمودند و عمارت رابط چاهه از آن مال است »

از روی همین مطلب بعضی حدس زده اند که سلطان محمود عربی در باطن مذهب کرامیه داشته است اما اسباب آن معنی ما وجود نصریجانی که از مورخان بررک مانند یاقعی و ابن خلکان برخلافش می بینیم خالی از اشکال نیست والله العالم بتحقیق الامور

غزالی در چه پایه بود . از یکطرف شیعه و سنی و از یکطرف طوائف سنی و اشعری و معتزلی و همچنین بعضی طوائف شیعه با یکدیگر سخت در کشش و کوشش بودند و همین زد و خوردهای مذهبی بود که آشوبها و انقلابهای عظیم پیوست .

ارباب مذاهب مختلف در عین اینکه با یکدیگر می جنگیدند همگی از حریف پرزوری یعنی طبقه‌ای از حکما و فلاسفه سخت در بیم بودند چرا که عقاید مذهبی را در خطر شبهات و تشکیکات عقلی فلسفه می دیدند .

برای آنکه این قسمت قدری روشنتر شود فصلی مختصر بعنوان فلسفه و دین مینگاریم و نگاهبانی خود را در خطا و لغزش فکر از خداوند بیمانند خواستاریم .

فلسفه و دین

اساس فلسفه همان فلسفه‌ای که در مهد یونان پرورش یافت و باقوام و ملل عالم رسید و از راه ترجمه کتب ارسطو و غیره بدست مسلمانان هم افتاد روی تعقل صرف و اساس دیانت بیشتر روی تعبد است و تعبد با تعقل و در نتیجه دین با فلسفه طبعاً سازگار نیست . راست است که حکم عقل تعبد و تقلید را در بعض اوقات ایجاب میکند اما کدام عقل و چه قسم تعبد . و انکه‌ی تعبد اگر بحکومت عقل واجب شود خود نوعی از تعقل شمرده می شود و گفتگوی ما در ماهیت تعبد و تعقل است .

اینکه متکلمین اسلام و تتبع آنها اصولیین دست و پا کرده میان

احکام عقل و شرع قائل بملازمه شده اند (۱) اولاً در حدود مقتضیات است که بشرح درجای خود نوشته اند (۲) وثانیاً مقصود از حکم عقل در این ملازمه تمام احکام عقلیه امثال ارسطو و ارشمیدس و فیثاغورس نیست و گریه مردم را بوجود پیمبران و کتابهای آسمانی چه نیاز بود و اختلاف متشرع و فیلسوف از کجا پدیدار میشد

من نمی گویم که دین مخالف فلسفه و فلسفه دشمن دین است فعلاً در این وادی گفتگو نمیکنم عمده بطرم این است که دین و فلسفه هر کدام را طریق و مبنائی خاص است و هر چیز را از راه خودش باید کشف کرد ، بحکمت این ره نمی شود طی ، حکمت ایمانی غیر ارفلسفه یونانی است . برهان تنهایی ابعاد و استحالة خرق و التیام در اجرام فلکی و امتناع اعاده معدوم و میل طبیعی اجسام عنصری مبرک خاک (۳) و همانند های این گفتگوها را باید در فلسفه طرح کرد و مسائل دینی را از طرق مأثوره اندیا و ائمه دین باید فهمید . آری بعض مطالب در اصول عقاید ارباب مذاهب هست که در آنها از قواعد فلسفه هم توان استفاده کرد به اینکه مسائل يك علم را بدیگر علوم مخلوط کنند .

ار آمیختن فلسفه با دین معجوبی و ظهور ساخته میشود که به برای درد فلسفه و به برای دین درمان بخش نیست . کسانی که در این صدد

(۱) كلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع و كلّ ما حکم به الشرع حکم به العقل بعضی هر دو کلی را معتقد و قائل بملازمه از دو طرف شده اند و برخی يك طرف را بصورت موجب کلیه و طرف دیگر را شکل موجب حریته معتقدند (۲) رجوع شود شرح کتاب (عضدی) و (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و کتاب (بصول) و شروح (کفایه- الاصول) خراسانی و امثال آنها (۳) شرح اشارات امام فخر رازی و خواصه نصیر الدین طوسی و کتاب شمای شیخ الرئیس ابوعلی سینا رجوع شود .

بوده اند نه حق^۱ دین را ادا کرده اند و نه درد فلسفه را دوا .

بعض اقوال و عقاید عجیب و غریب که در مسائل فن^۲ کلام دیده میشود از قبیل آنچه در باب مسأله^۳ حال و قدمای ثمانیه و جوهر^۴ فرد (جزء لا یتجزأ) و تفکک^۵ روحی و امثال آنها گفته اند (۱) بیشتر از همین جهت ناشی شده است که متکلمین خواستند قواعد فلسفه را با مسائل دینی کرک آشتی دهند و ناگزیر بالتزام بعضی عقاید و کفتارها شدند که نه با مسائل دینی سازش دارد و نه با قواعد فلسفی^۶ !

مسلم است که اساس هر دین و مذهبى بایک قسم فلسفه بنیاد شده و عموم مذاهب کم و بیش با اصول فلسفی آمیخته است اما فلسفه ای که در ادیان و مذاهب موجود است غیر از قواعد علمی و مسائل نظری فلسفه^۷ طائس ملطی و ارسطاطالیس و امثال آنهاست که در این مبحث مورد نظر ما میباشد .

فلسفه در هر دین و مذهبی راه یافت منشأ انقلاب و زیر و رو شدن عقاید دینی گردید تفاوت دیانت اسلام با دیگر ادیان این است که اسلام عقل را از حکومت معزول نکرده و همه جا احکام عقل را محترم شمرده و مردم را امر بتفکر و تعقل نموده است . اصول دین با دلائل عقلی درست میشود و در فروع مذهب هم غالب علما در مورد معارضه عقل با نص^۸ در مبحث تعادل و تواجیح طرف عقل را رجحان میدهند با این همه چون موارد اختلاف واضح و اقامه دلائل فلسفی بر خلاف مسلمات مذهبی میرسد عقل را خطا کار و عقول شر را اردرک^۹ حقایق ربوبی کوتاه میشمارند و یکدسته عقل را بر خلاف ادراکات عمومی تفسیر میکنند (۲) و یک دسته

(۱) رجوع شود شرح تحرید ملاعلی قوشچی .

(۲) بعض متکلمین و علمای اصول در تعریف عقل گویند « ما عند الله الرحمن و اکنسب الله الجنان » و حکما گویند « العقل جوهر مجرد فعلاً و مادّة »

معتقد بعالمی و رای طور عقل میشوند که در آن عالم خطاهای عقول کشف میشود چنانکه حکومت عقل اشتباهات حواس را معلوم میسازد. (۱)
 بعض فلاسفه که میخواهند رعایت جانب دین کنند در جائی که دلائل عقلی برخلاف ضرورت دین باشد یا ارسر دلیل عقل میکنند و گفتار حضرت صادق علیه السلام و امثال او متوسل میشوند یا ظواهر دین را تأویل می کنند.

تأویل و تفسیر برخلاف ظواهر هم ارا اینجا برخاست که بعض علماء دینی خواستند دلائل فلسفه را با مسائل شرع موافقت دهند.

بالجمله فلسفه بطری قدیم با ظواهر ادیان منظر عمومی سازگار نیست و علماء در موارد معارضه عقل و شرع بطور کلی چهار طایفه شده اند یک دسته جانب ظاهر دین را گرفته و عقل را خطا کار و دلائل عقلی را ناقص دانند. و یک طایفه جانب عقل را گرفته و بکلی از سر دین برخاسته اند. و یک دسته اصول مذهب را بر ظاهر خود باقی گذارده عقل را تأویل کنند و فرقه دیگر برعکس ظواهر شریعت را تأویل کنند و اصول عقلی را بحال خود باقی گذارند

دین حنیف اسلام چون با اساس فلسفه یعنی تعقل و تفکر بیش از همه ادیان آشنائی داشت بیشتر از همه توانست در مقابل سیطره فلسفه و هجوم افکار فلسفی پایداری کند و قواعد عقلی را برتابد و در خود مستهلك سازد و گریه اصاف را فلسفه عجیب و فلاسفه نزرکی که در اسلام ظهور کردند و آنچه مخالفت های سری و علنی اگر در هر مذهبی وجود گرفته بود در قدم اول آنرا ریشه کن میساخت. نمونه این معنی

(۱) عقیده حکمای اشراقی و عرفا این است که بالاتر از مقام عقل مرتبه ایست که در اثر ریاضت بدان توان رسید و در آن مرتبه حقایق واقعی شهود می یابند و خطاهای عقول و اندراکات عمومی کشف میشود. عرالی در کتاب «المقدمه الصل» این معنی را با بیان رسا و شیرین نگاشته است و الله بعد از این نقل خواهد شد.

را در تاریخ مذهبی ملل دیگر می بینیم ، معامله ای که برق فلسفه با دیانت مسیح علیه السلام از آغاز تاریخ مسیحیت تا کنون کرده است و بسته شدن مدارس فلسفی آتن و تبعید فلاسفه و پناه بردن بعضی آنها به دربار اوشیروان و تاریخ مذهبی قرون وسطی و جنگ و جدالهای فلاسفه با رؤسای مذهبی مسیح نموداری از این مطلب است ! و انکهی دیانت محدود مسیح با احکام عشره کجاست و دیانت اسلام که بجزئیات امور اجتماعی و طبیعی و آلهی دست زده است کجا ؟

مسلم است که هر قدر دامنۀ احکام و اصول و فروع دیانت وسیعتر باشد با فلسفه مخصوصاً فلسفۀ قدیم که همه علوم و شؤون اجتماعی و عقلی را زیر پر داشت برخوردارش بیشتر خواهد بود .

مسلمین همان تیر را که از کمان ارسطو و افلاطون خورده بودند با قلم ابن رشد بقلب جامعه مسیحیت زدند و همانطور که دیانت اسلام در اثر رواج فلسفۀ یونان رنگهای تازه گرفت شیوع فلسفۀ اسلامی در اروپا هم منشأ انقلاب و زبر و روشن شدن دیانت مسیحی گردید و همچنانکه علمای دینی اسلام خود با فلسفه مسلح شدند و در مقابل فلاسفه جنگیدند رؤسای مذهبی مسیح هم خود سلاح فلسفه را بدست گرفته با فلاسفه زد و خورد کردند . جنگ و جدال فلسفه با دین همه وقت و در هر مذهب و ملت کم و بیش وجود داشته است .

رواج فلسفه در دیانت اسلام از بعض جهات نافع و از بعض جهات مضر بود ، از یکطرف مسلمین را با علوم و فنون عقلی آشنا و تسلیحاتی دیگر طوایف مذاهب عالم آراسته ساخت و تا آنجا که راه داشت پایه اصول دین را روی عقل استوار کرد . و از طرف دیگر منشأ تفرق کلمه و پیدایش فرق و عقاید بظهور گردید و مسائل دینی را ارسادگی بمعقید و پیچیدگی انداخت .

علمای دین مسائل را بصورت مطالب علمی طرح میکردند و کم کم بعض مباحث مذهبی مانند **قضا و قدر و جبر و اختیار و خلود** در عذاب جحیم دست کمی از مسائل دقیق حرکت و زمان فلاسفه پیدا نکرد. و از همین رهگذر عقاید دینی تدریجاً بصورت شرح کتاب **عقاید نسفیه و شرح مواقف و شرح مقاصد و شرح تجرید** در آمده است (۱). در این کتابها مسائل فلسفی کاملاً طرح میشود.

اینجا در صدد مقایسه مذاهب با یکدیگر و سنجش سود و زیان فلسفه برای دیانت اسلام نیستم. مقصودم باز نمودن حالت دین و فلسفه است بطور کلی با اشاره ببعض تغییرات که از ناحیه رواج فلسفه در دیانت اسلام رخ داده است.

از آنکاه که فلسفه یونان و ایران و هند میان مسلمین شیوع یافت در دیانت اسلام تغییرات نمایان رخ داد. از انواع فلسفه در مظاهر اسلامی یادگارها موجود است.

یکی از آثار **فلسفه هندی** که با مذهب تناسخ آمیخته است این بود که بعض فرق اسلامی مانند **قراطمه و سبایه** (۲) معتقد بتناسخ

(۱) متن کتاب «عقاید نسفیه» تألیف (عزیز الدین نسفی) و شرحش از محقق تفتازانی صاحب کتاب **مطول** است. و متن کتاب **مواقف ارقاضی عضدالدین ایچی** است که معاصر خواجه حافظ شیرازی بود و قول او د بنای کار مواقف بام شاه بهاد « و شرحش از **میر سید شریف جرجانی** است متوفی ۸۱۶. کتاب **مقاصد و شرحش** هردو تألیف **محقق تفتازانی** است متوفی ۷۹۲ متن تحریر تألیف **خواجه نصیرالدین طوسی** است متوفی ۶۷۲ این کتاب را شروح و حواشی بسیار است

(۲) فرقه **سبایه** منسوب به (عبدالله بن سبأ) معتقد بودند که امامت بامیر المؤمنین علی ختم است و در مورد علی علو میکردند و اولین فرقه بودند که قائل بتقدم امامت شدند و محبت علی و برتری او دیگران را علاوه اظهار نمودند (فرق السبیه نوبختی طبع بغداد ص ۲۲)

شدند و نوشته بعضی **احمد بن حافظ معتزلی** و **ابو مسلم خراسانی** هم نوعی از مذهب تناسخ داشته اند (۱)

تعلیمات فلسفه ایران و **حکمای خسروانی** (۲) در فرقه صوفیه و آثار فلسفه یونان در فرقه **معتزله** بخوبی نمایان است.

در قرن دوم هجری منطق و فلسفه داخل علوم اسلامی شد. اوّل کسی که عرب را با این علوم آشنائی داد دانشمند بزرگ ایرانی **ابن مقفع** (۳) بود وی نخستین بار فنّ منطق را به عربی ترجمه کرد و مسائل برهانی را در دست مسلمانان انداخت (۴). از آن تاریخ بعد مسلمین شروع به ترجمه کتب فلسفه و منطق کردند و عمده کتابهای فلسفه در قرن سوم هجری به عربی نقل شد.

در قرن دوم هجری از همان زمان که منطق و فلسفه داخل معارف اسلامی گردید فرقه ای بنام **معتزله** پیدا شد این فرقه فلسفه را برای دین استخدام نموده فن **کلام** را ایجاد کردند.

(۱) **صحیح الاسلام** ص ۲۴۰ (۲) **حکمای خسروانی** یا **فهلویون** و **فلسفه قدیم ایران** بودند و طریقه آنها بنام **فلسفه خسروانی** یا **فهلوی** و بعض عقایدشان در کتب فلسفه مانند **اسفار** و **تالیفات شیخ شهاب الدین سهروردی** معروف است و حاجی سبزواری در **منظومه حکمت گوید** « **والفهلویون الوجود** » دهم حقیقه ذات مراب تعم »

(۳) **عبدالله بن مقفع** برگترین دانشمند شهر ایرانی در قرن دوم هجری است نام اصلی او **روزبه** و نام پدرش **دادویه** از مردم شهر حور (فیروز آباد) فارس بود. ابتدا مذهب زرتشتی داشت و بدست (عمسی بن علی) عموي م صور خلیفه عباسی مسلمان و موسوم به (عدائنه) گشت. کتب علمی و ادبی بسیار ترجمه یا تألیف نمود و میان سنوات ۱۴۲ - ۱۴۵ نام م صور و بدست (سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بن ای صفره) امیر صره کشته شد. (۴) کتاب **صحیح الاسلام** و تاریخ تمدن اسلام تألیف حرّحی زندان.

مؤسس و رئیس این طایفه **ابوحذیفه (۱)** یکی از ایرانیان
 مقیم بصره بود و **عمرو بن عبید (۲)** هم یکی از موالی است که با
 ابوحذیفه همدست شد و این هر دو از شاگردان **حسن بصری (۳)** بودند
 و اردرس او کناره گرفتند و از این رو باعثزال معروف شدند .
 نخستین کس که لفظ (معتزله) را در مورد این طایفه بکار برد
قتاده بن دعامة (۴) بود (۵)

(۱) **ابوحذیفه و اصل بن عطا** اصلش ایرانی و ارشاکردان حسن بصری بود
 مخرج راء بداشت و از این جهت کلمه ای که حرف راء داشته باشد بر زبان میراند
 و چون تسلط کامل در زبان عربی داشت برای ادای مقصود کلمات بدون راء را
 انتخاب میکرد . چون میان مسلمانان این اخلاف عقیده افاد که مرتکب کبائر را
 کافر میپرستند و جمع دیگر مسلم فاسق میشورند ابو حذیفه قائل شد که مرتکب کبائر
 نه کافر است و نه مؤمن و مرسل بن المرلتین دارد و از این جهت حسن بصری او را
 از درس خود دور کرد . ابو حذیفه هم از حلقه درس حسن کناره گیری و خود حلقه
 تدریس دائر نمود و (عمرو بن عبید) هم بدو پیوست و طریقه معتزله را ایجاد کردند .
 بوآد ابو حذیفه سال ۸۰ و فاش ۱۸۱ هجری واقع شد (مقریری و ابن خلکان)
 (۲) **ابوعثمان** عمرو بن عبید از موالی و شاگرد حسن بصری بود پیر و ابو حذیفه
 و با او در ایجاد طریقه معتزله همدست گشت . بوآدش ۸۰ هجری و فاش میان سالهای
 ۱۴۲ — ۱۴۸ اتفاق افتاد (ابن خلکان)

(۳) **حسن بن یسار** از بزرگان رها و دانشمندان تابعین بود و فاش در رحب
 ۱۱۰ واقع شد و در همین سال معتز معروف (محمد بن سیرین) وفات یافت (یافعی
 و ابن خلکان)

(۴) **قتاده بن دعامة** مدی نابیا از بزرگان فن تاریخ و اساطیر بود و ولادتش
 سنة ۶۰ و فاش ۱۱۷ هجری واقع گشت (وفیات الاعیان)

(۵) قتاده روری وارد مسجد بصره شد عمرو بن عبید و اصحابش در عقاید دینی
 هیاهو میکردند . قتاده پنداشت که حلقه درس حسن بصری است چون دانست که ایمان
 از حور و زریس حسن کناره گرفته اند گفت « آما هؤلاء المعرلة » یعنی همانا ایمان
 کناره گرفتگان اند و از نزدیک آنها برخاست . از این تاریخ لفظ معرله را در مورد
 فرقه مخصوص بکار بردند (ابن خلکان) - دروجه ستمیه این فرقه به (معرله) اقوال دیگر هم
 از (مسعودی) و (بغدادی) و غیره در کتاب (فخر الاسلام) ص ۴۴ نقل شده است

طریقه‌ای که ابو حذیفه و پیروانش اختراع کردند بدست بعضی علمای
بزرگ این فرقه همچون **ابو هذیل (۱)** و **نظام بصری (۲)** و **جاحظ (۳)** و **ابو سهل هلالی (۴)** و امثال آنها قوت یافت و سر و صورت علمی
بخود گرفت

بعضی بزرگان معتزله خود در مسلک اعتزال تشکیل احزاب و
فرقه‌های مخصوص دادند (۵) مانند فرقه **نظامیه** از پیروان نظام بصری و **ضراریه**
از اتباع **ضرار بن عمرو** که معاصر ابو حذیفه بود و در میان معتزله
عقیده‌های مخصوص داشت (۶)

فرقه معتزله را **نظام (قدریه)** و **جهمیه** هم می‌خواندند اما
حدود معتزله را بنامهم، مخصوصاً لفظ **(قدریه)** که درباره آنها ابن
حدیث را «**القدریه محوس هذه لامة**» روایت کرده اند، تبرئ می‌جستند (۷)
در واقع هم بن احزاب یکدیگر تنوت داشتند و در بعضی جهات
شبهه یکدیگر بودند.

قدریه طریقه‌ای بودند که افعال مدکن را اختیاری محض میدانستند
و می‌گفتند انسان در اراده و فعل آزاد مطلق است از این جهت
آنها قدریه می‌گفتند که معتقد به قدرت و توانایی کامل انسان بر اعمال
و افعال بودند.

(۱) **ابو الهذیل** محمد بن هذیل بن عبدالله معروف به علاف ارموالی و بررکان
معروف و ولایتش بین سالهای ۱۳۱ — ۱۳۵ و فاتهش ۲۳۵ رخ داد.

(۲) **ابو اسحاق** ابراهیم بن سوار بن موی معروف به نظام بصری ۱۸۵ — ۲۲۱
(حواسی فرق السیعة و بحتی در وصت النقات برر، معتقد باقر رحمه الله)

(۳) عمر بن بحر متوفی ۲۵۵

(۴) ش. بن معتز متوفی ۲۹۰

(۵) رجوع شود کتاب (مدال و بحال) و (ریق السیعة و بحتی) و (طلقات المعتبره)

(۶) بعضی عقیده او در حقیقه کتاب مرق السیعة ضعیف معناد (ص ۱۰) نقل شده است.

(۷) بحر الاسامه

معبده جهنی که حجاج اورا کشت و **غیلان دمشقی** که هشام بن عبدالمکک اورا بنادر آویخت ، از نزرگان و مؤسسان طریقه قدریه در قرن اول هجری بودند .

ابن مسکک ناصح^۱ اقوال در عراق پیرامن تعلیمات حسن بصری مایه گرفت و در بلاد شام و عراق پیروان فراوان یافت برخی منبع این فکر را بلاد شام پنداشته اند (۱)

جهمیّه که آن را **جبریه** هم گویند صدّ مسکک قدریه معتقد بودند که نندگان در اعمال و افعال خود محذور صرف اند و هیچوجه اختیاری برای آنها نیست

مؤسس این طریقه **جهم بن صفوان** از مردم حراسان بود که برد **حاتث بن سریق** منصب دبیری و وزارت داشت . حاث در حراسان بر بی امیه خروج کرد و در سال ۲۸ هجری کشته شد . جهم هم در این واقعه اسیر گشت و قتل رسید .

نویختنی (۲) در کتاب **فرق الشیعه (۳)** فرقه جهمیّه بمعنی اصحاب جهم بن صفوان را از علایط طائفه هرجه در حراسان نوشته است . جهمیّه علاوه بر عقیده حرعقاید دیگر هم داشتند مانند بیهی صفت ار حدادند که از مسائل مهم^۲ فی کلام است (۴)

معتزله با قدریه در احتساب عباد و با جهمیّه در بیهی صفت ار واجب الوجود مشابعت دارند و از این جهت است که آنها را در بیهی صفت حواله داده اند و گرفته بطوریکه اشاره کردیم میان آنها و معتزله ملکه اشتراک و کشمکش در بوده است

(۱) معزالاسلام (۲) ابی جهم حسن بن موسی مؤید بن زرکان ، هـ سر - زر

(۳) ص ۶ چاپ بغداد . (۴) رجوع شرح شرح مؤلف شرح بیهی و توضیحی .

واصل بن عطا که از بزرگان معتزله بود یکی از اصحاب خود را
بخراسان فرستاد تا با جهم بن صفوان مجادله و مباحثه کند و او را خطای
طریقه جبر ملزم سارد (۱)

دوطائفه قدری و جبری را یکدیگر نهایت اختلاف داشتند و دیری
نگذشت که جای خود را بدو فرقه اشعری و معتزلی دادند

اساس طریقه اشاعره از تعلیمات جهیمه مایه گرفت و در او اواخر قرن
سوم یا اوائل قرن چهارم هجری بعنوان فرقه (اشعری) ظهور کرد و بنام
مشهورترین رؤسای این فرقه **ابوالحسن اشعری** (۲) معروف گردید.

ابوالحسن اشعری بر مخالفت معتزلی ها قیام نمود و جمعی پیرو او
شدند. عالم مشهور **قاضی ابوبکر محمد باقلانی** متوفی سنه ۴۰۳ (۳)
مذهب اشعری داشت و در تأیید و ترویج این طریقه کوشش بسیار کرد
اشاعره و معتزله را یکدیگر سخت مخالف بودند و کار مخالفت
این دو فرقه نزد خورد ها و انقلابات خویش کشید و مسلمانان هر
ناحیه را مدت چند قرن بهمین زد و خورد ها مشغول و سرگرم داشت
نمونه ی از این معی واقعه خراسان است در سال ۴۵۶ که پیش نوشتیم

(۱) فخر الاسلام.

(۲) ابوالحسن علی بن اسمعیل بن اسحق اشعری از برادر **ابوموسی اشعری** است
تألیفات بسیار داشت. داخل طریقه معتزله بود و از این مسلک برکشت و علاوه
اطهر مخالفت نمود. **رد ابوعلی جیبائی** (محمد بن عبدالوهاب ۲۲۵ — ۳۰۳)
که از مشهیر معتزله است تعقیب میکرد. «عقیده استادش مخالف شد و ما وی
منافره نمود. وفات حدود سنه ۴۳۰ اتفاق افتاد. از معاصرانش **ابوهاشم** معتزلی
است (عبدالسلام بن ابوعلی حنبل متوفی ۳۴۱) که از بزرگان معتزله شمرده میشود
(وفیات الاعیان ابن خلکان و روایات الحنات) (۳) وفیات الاعیان.

بخشی از عقاید اشعری و معتزلی (۱)

اشاعره و معتزله در مسائل بسیار با هم اختلاف دارند. عمده مسائل خلافت آنها بدینقرار است:

۱ - معتزلی گوید افعال خیر از حدای باشد و بر اوست که هر چه شایسته تر و سزاوار تر رعایت مند گان کنند. اما اعمال شر مخلوق عماد و عنان قدرت و اراده اینجا همه در دست انسان است. اشعری گوید بد و نیک کارها همه آفریده خداوند است و بنده را بهیچوجه اختیار نیست.

۲ - معتزلی گوید ایمان را سه رکن است اعتقاد بقلب و جنان، گفتار بزمان، عمل بامکان - اشعری گوید رکن اصلی ایمان عقیده قلبی است و گفتار و کردار از فروغ آنست و کسی که دین را بدل بگرد مؤمن است هر چند عمل و گفتارش با عقیدت یار نباشد.

۳ - معتزلی از ذات واجب الوجود صفات ازلیه همچون علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و جز آنها را نفی کند و گوید خداوند عالم است با لذات نه بصفه علم و قادر است نه بصفه قدرت و همچنین در دیگر صفات ارلی. اما اشعری قائل بصفات ازلیه رانند در ذات است که قائم بذات واجب الوجودند

و الا شعرى ناردیاد قائله و قال بالنیایة المعتزله (۳)

(۱) خلافت اشعری و معتزلی را از چند کتاب حکمت و کلام و اصول و ملل و محل و تاریخ و ادب و تراجم گرفته ایم از قبیل (ملل و محل شهرستانی) و (بصیح الحق) علامه و (کتاب الفصل فی الملل و الاواء و التحل) تألیف ابن حزم **ظاهری** و (فرق الشیعه و المعتزلی) با حواشی طبع بغداد و (شرح مواقف) و (شرح تحریر قوشچی) و (شرح عصبی) و (فصول) و (شرح مطبوعه سبرواری) و (ناوایی مائوفیات صمدی) و (درصوات انصحات) و (شرح اسانی الحدید) و (بصیح البلاغه) و (مجمع البحرین) در ماده (عزل) و (مقدمه ابن خلدون) و (اللیان و التنب) ساحط رسول آنها. کسانی که طالب تحصیل و تدائن و تامل هستند باید بدین سخن رجوع کنند.

(۲) مطبوعه سبرواری.

مسألة تعدد قدمات، که در کتب کلام دیده میشود مربوط
به همین مطلب است.

۴ - معتزلی قائل است به حسن و قبح عقلی و گوید حسن و قبح ذاتی اشیاء است و عقل خود بدون معاوت شرع میتواند حسن و قبح چیزها را ادراک کند. او امر و نواهی شرع تابع حسن و قبح ذاتی است نه اینکه حسن و قبح تابع امر و نهی شارع باشد و از این جهت در مواردی که نص شرعی در دست نداریم عقل خود میتواند استنباط احکام کند و همچنین در موارد منصوصه بواسطه ملاک حسن و قبح ذاتی ممکن است در حکم ظاهری تصرف نماید اما اشعری منکر حسن و قبح عقلی است واجب و حرام را سماعی داند و گوید عقل ما را شایستگی ایجاد یا تصرف در احکام شرع نیست.

در اینکه او امر و نواهی شرع نسبت به حسن و قبح سبب اند یا کاشف گفتگوهاست که در فن کلام و اصول بشرح نوشته اند.

۵ - معتزلی گوید خدا را هیچگاه به چشم نتوان دید و اشعری گوید که خداوند در روز رستخیز بعد از دیده شده شود.

در مسألة رؤیت میان اشیاء و معتزله گفتگوهاست و در این باب عقیده گوناگون ظهر رفته است که در حقیقت خود تفصیل نوشته اند طائفة (ضریح) از معتزله گویند که سایر وزی حواس پنجگانه حاسة ششم است و این حسن خدا را در قیامت می بینیم.

۶ - معتزلی گوید کسی که مرتکب گناهان میرد همیشه بدو مؤمن است و نه کافر. این عقیده را این دعوی صورت گرفته که: مَنزِلَةُ بَيْنَ الْمَرْكُوبَيْنِ

۷ - معتزلی گوید کلام الله مخلوقی است حادث و اشعری معتقد
 بکلام قدیم است مسأله کلام نفسی مقابل کلام لفظی که از مختصات عقاید
 اشعریان است از فروع همین مسأله شمرده میشود .

۸ - معتزلی گوید اعجاز قرآن مجید بسبب آن است که مردم
 از معارضه و آوردن مانندش منصرف ساخت و گرنه اتیان بمثل برآ
 فصیحای عرب ممکن بودی . و اشعری قرآن را با لذات معجز و آورد
 مانند آنرا از بشر محال داند و گوید اعجاز عبارت است از فعل حارق عاده
 که مقرون بتحدی و سالم از معارضه باشد .

۹ - معتزلی اعاده معدوم را ممتنع و اشعری ممکن داند .

۱۰ - معتزلی خلود در نار را معتقد و اشعری منکر است .

۱۱ - معتزلی امامت رانص و تعیین داند و اشعری باختیار الله

۱۲ معتزلی معتقد است بتقرّر و ثبوت ماهیت پیش از وجود
 گوید ماهیت را در حال عدم و پیش از آنکه موجود شود ثبوت و تقرّر
 است و ثبوت را اعم از وجود و عدم و اعم از نفی داند .

وَجَعَلَ الْمُعْتَزِلِيَّ الْثُبُوتَ عَمَّ مِّنَ الْوُجُودِ وَمِنَ النَّفْيِ الْعَدَمَ (۱)

بعض معتزلیان گریه که میان ثبوت و نفی هیچ حدّ فصل
 واسطه ای نیست و بین ثابت و منتهی قصه منفصله حقیقیه است که بیش از
 دو طرف ندارد اما همان موجود و معدوم واسطه ایست که آن را حاکم
 باثبات گویند (حک) بواسطه میان موجود و معدوم و مختص
 عقاید معتزله است و اشعریه منکر این سخنند .

۱۳ - معتزلی عالم واجب البحر را عبارت داند از مبیّن

(۱) منظومه حلی سیرتاری .

ثانته ارلی بنا بر تقرر ماهیت که جزو عقاید آنها ست و ماهیات متقرره
در عقاید معتزله نظیر اعیان ثانته است در عقاید متصوفه از قبیل محیی الدین
و بیروان او

در باب علم و اجب الوجود بجزئیات میدان اشعری و معتزلی گفته کوهاست
بعضی منکر علم و اجب تعالی بجزئیات و بر حی قائل بعلم تفصیلی و اجب الوجود
و احاطه او بر غیر متناهی هستند و طایفه ای گویند خداوند عالم بجزئیات است
به صور تفصیلی بلکه بر وجه کلی.

ابوالمعالی جوینی استاد غزالی از بزرگان اشعری بود. و او نسبت داده
اند که گفت خداوند عالم بکلیات است نه بجزئیات. بهمین مناسبت در
کتاب طهقات^۱ سمکی (۱) چند ورق در اجماع باین موضوع نوشته و خواسته است
که این نسبت را از امام الحرمین رفع و او را از داشتن این عقیده پاک کند.
غزالی برای اینکه مورد این تهمت واقع نشود هر جا باین موضوع
رسیده عقیده خود را صریحاً بیان کرده است از جمله در کتاب صلیحه الملوك
مینویسد «وی داناست بهر چه دانستنی است و علم وی بهمه چیزها
محیط است»

۱۴ - اشعری گوید ایمان و طاعت بتوفیق و کفر و معصیت بخذلان
آلهی است و توفیق عبارت است از خلق قدرت بر طاعت و خذلان
عبارت است از خلق قدرت بر معصیت.

تجده از مورد اختلاف اشعری و معتزلی یاد کردیم عمده مسائل
حالاتیه ی ست که میان آنها مشهور شده ست از این مسائل هم بعضی
موارد بعضی دیگرند مثلاً مسائل حال و کرامه نفس و شبه چنین اختلاف

در توفیق و خذلان بمسأله نفی صفات و جبر و اختیار بر میگردد
 ۱ غیر از آنچه گفتیم موارد خلافتیه دیگر هم در باب وعد و وعید
 و اسماء و احکام و عقل و سمع و همچنین در موضوعات جزئی و شخصی
 از قبیل اینکه عایشه و طلحه و زبیر خطا کار بودند یا نه و بر فرض
 خطا آیا برگشتند و توبه کردند یا همچنان با گناه از دنیا رفتند و
 معاویه و عمرو عاص بر امام خروج کردند یا نه و امثال این
 اختلافات و زد و خورد ها میان معتزله و فرقه های دیگر بوده است که
 بسیاری از آنها مربوط بمسائل مذکوره میشود و در کتب عقاید
 مفصیل ثبت شده است .

معتزله خود چند طایفه بودند و در بعض عقاید با هم اختلاف
 داشتند ، در زمان بنی عباس دومدرسه بزرگ در بصره و بغداد برای طوایف
 معتزلی مقابل یکدیگر ایجاد شده بود که در مسائل خلافتی با هم بحث
 و محاذله میکردند (۱)

تبلیغات معتزله

از جمله کارهای معتزله این بود که برای پیشرفت مسلك خود
 انجمنهای تبلیغ دائر کرده برای دعوت مردم و مناظره با مخالفان طریقه
 اعتزال مبلغین باطراف میفرستادند چنانکه **واصل بن عطا** بعض طرفداران
 خود را برای تبلیغ به یمن و جریره و ارمینیه و **عبدالله بن حارث** را
 بمغرب و **حفص بن سالم** را بخراسان برای مناظره و گفتگو با
جهم بن صفوان خراسانی مؤسس طریقه (جهمیه) یا (حریه) فرستاد
عمر بن عبید دعوت مردم را بطریق معتزله بزرگترین سبقت
 (۱) رجوع شود بکتابهای **عرق السبعه** و **تحتی دسل** و **الشفیع** سده سیم و چهارم اسلام .

میشمرد و اصحاب و پیروان خود را بدعوت و تبلیغ تشویق میکرد .
 بزرگان معتزلی در ردّ فرقه های مخالف مانند (مانویّه) و (هرجئه)
 و (خوارج) و (دهریّه) و امثال آنها کتابهای بسیار تألیف کردند .
 از جمله تألیفات واصل بن عطا کتابی را یاد کنند که مشتمل بر هزار
 مسأله در ردّ (مانویّه) نوشته بود (۱)

ارباب حدیث یعنی کسانی که نصوص و ظواهر شرع قناعت میکردند
 و معتقد بودند که در احکام شرعی نباید از پیش خود تصرّفی کرد اشدّ منمنان
 سخت معتزله و معتزله هم بزرگترین مخالف علمای حدیث بودند و هرگاه
 فرصت بدست بکطرف میافتاد در باره طرف دیگر از هیچ چیز فروگذاری
 نمی کرد و کار را از احتجاج عقلی و شرعی گذرانیده تکفیر و قتل و شکنجه
 و عذاب میکشید .

یزید بن ولید و مروان بن محمد از طرفداران معتزله بودند و
 رواج این عقیده در زمان آنها روز افرون گردید .

در زمان **مامون و معتصم عباسی** داستان مخلوق بودن قرآن و
 حدوت و قدم کلام الله بیش از همه وقتا سر زبا بها افتاد و بر سر این
 عقیده فتنه ها برپا شد این هر دو خلیفه هم طرفدار عقیده معتزلی بودند و
 'را این جهت در دوره خلافت ایشان معتزله بیش افتادند و محدّثین انواع
 عقوبت دچار شدند .

در عهد **القادر بالله عباسی** (متوفی ۴۲۲) چون خود خلیفه
 مخالف عقیده معتزلی بود و کتابی در ردّ این فرقه و بطلان عقیده خلق
 قرآن تألیف کرده بود معتزیه نسبت کفر و بد دبی در مشقّت افتادند
 از جمله اسباب اینکه فرقه معتزله در نظر اهل مسلمانان بد دبی

(۱) معراج الاسلام .

و سستی عقیده مشهور شدند همین بود که با علمای حدیث مخاصمه داشتند و محدّثین بر آنها میتاحتمند.

شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج

در عهد اموی فرقه های مختلف ظهور کردند ولی اساس و مرجع همه احزاب چهار فرقه بود عبارت از شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج.

بیشتر اختلافات از آنکاه وجود گرفت که واقعه قتل عثمان بن عفان در سال ۳۶ هجری و حوادث جنگ جمل و صفین در عهد خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام اتفاق و گفتگو از حق و باطل و مصیب و غلطی میان مسلمانان افتاد.

جنگ طلحه و زبیر و رفتار معاویه و عایشه با علی ^ع ایجاد اختلافات اساسی کرد

شیعه طرفداران علی ^ع و معتزله اصحاب واصل بن عطا و عمرو بن عبید بودند که در باره آنها گفتگو کردیم.

خوارج آن دسته بودند که پس از تحکیم حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص) از اصحاب علی ^ع خارج شدند و او را مانند معاویه تکفیر کردند و داستان جنگ نهروان که علی با این طایفه کرد سخت معروفست

مرجئه (۱) مقابل احراب دیگر معتقد بودند که باید در قضایا

بی طرفی اختیار کرد و با هیچ طرف همراهی ننمود

(۱) کلمه مرجئه عقیده بعضی مأخوذ است از ارجاء بمعنی امهال و تأخیر و سبب تسمیه این بود که در موارد اخلاف حکم قطعی بکمر کسی نمیدادند و کار را بحد و کشف حقیقت را بقیامت واگذار می کردند و می گفتند «رحی امر الناس الی الله» و بعضی آن را از (ارجاء) بمعنی امیدوار ساختن گرفته اند چه این مرتبه اهل عصیان را اداء شهادتین از مرایای ایمان نمیدادند و آنها را کاه بی شمردند و برای همه امید آمرزش داشتند

این طایفه میگفتند که تعیین کفر و ایمان و تشخیص هدایت و ضلالت حقیقی « ما و در ناره کفر و ایمان مردم اظهار عقیده کردن روا نیست ، حکم هر کس را بخدا واگذار باید کرد ، هر کس شهادتین بزبان گوید مؤمن است هر چند در دل مخالف بود و بفرائض عمل نکند

دسته بی طرف در صحابه صدر اوّل هم وجود داشتند چه در اواخر عهد عثمان برحی مانند **ابی بکره و عبدالله بن عمر و عمران بن حصین** پیدا شدند که خود را داخل مناقشات و زدو خورد ها نمی کردند و در قضایا بی طرف بودند .

در عهد بنی امیه طرفداران این مسلک **نسمة** فراوان گشتند . سکوت و بی طرفی آنها و داخل شدن در احزاب شیعه و خوارج که از دشمنان سخت امویها بودند بصلاح دولت بنی امیه تمام میشد .

در عهد بنی عباس فرقه مرجئه در احزاب دیگر مصحّل شدند و جمعیت مختاری مقل احزاب دیگر نداشتند .

طریقه مرجئه در ابتدا يك مسلک اجتماعی ساده بود که گفتیم در بعض صحابه صدر اوّل هم وجود داشت اما بتدریج رنگ دینی و صغّه مذهبی گرفت و در مقابل شیعه که امامت را رکن ایمان میشمردد و حوارج و همچنین بعض طوایف دیگر که در ناره خلفاء راشدین سخن را بحدّ نسبت شق و کفر می کشیدند ، مرجئه میگفتند در حقّ کسی که اداء شهادتین کند حکم کفر نتوان داد چه اساس ایمان معرفت خدا و رسول است و س ، به ایمان بر ائس ر اجتناب از کدائر جزو ایمان است چنانکه خوارج معتقدند و مرتکب کبیره و تارك فریضه را کافر میخواهند ، و به معرفت و طاعت امام رکن ایمان است چنانکه شیعه عقیده دارند

اشخاصی که داخل مسلک مرجئه بودند در مورد غلات شیعه و خوارج و امویها و بالجمله هر کسی که دم از دین اسلام میزد هر چند رفتار و کردارش مخالف ظواهر شرع بود حکم کفر نمیدادند و همه اهل قبله را باقرار ظاهر مؤمن می شمردند؛ سهل است در باره امثال **اخطل** از شعرای نصرانی هم کسی را محکوم نکفر قطعی نمی کردند و نا هر طایفه بمسالمت رفتار مینمودند (۱)

ثابت قطنه یکی از شعرای فرقه مرجئه است که در عهد اموی میزیست و از اصحاب یزید بن مهلب بود قصیده ای در باره طریقه و مسلک خویش ساخته که **ابو الفرج اصفهانی** (۲) در کتاب **اغانی** آورده است

یا هند فاستمعی لی ان سیرتنا ان عبد الله لم یشرک به احدا
 بُرجی الامور اذا کانت مشبّهة و صدق القول فیمن جار او عندا
 المسلمون علی الاسلام کلّهمو والمشرکون استواء فی دیمهم قددا
 و لا اری انّ دسا بالغ احدا م الناس شرکا اذا ما و حدوا الصمدا
 کل الخوارج محطّ فی مقالته و لو تعدّ فیما قال و احتیهدا
 اما علی و عثمان فابهما عدنان لم یشرکا بالله مدعبدا
 الله یعلم ما ذا یحضران به و کلّ عد سبیلقی الله منفردا (۳)

بویحقی منویسد (۴) پس از قتل علی علیه السلام جماعتی که نا او

۱ - ملل و نحل ابن حزم ح ۴ و فخر الاسلام ص ۳۶۶ و فرق السیعة بویحی ص ۶ طبع بغداد.

۲ - ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی از بررگان ادای شیعه مذهب در قرن چهارم هجری بود در سنه ۳۵۶ وفات یافت کتاب اغانی بهترین مؤلفات اوست و مجموعش در دست و یک جلد طبع شده است کتاب مقال الطالبتین ه ه از مؤلفات او بطبع رسیده است.

۳ - برای باقی قصیده و ترجمه احوالات قطنه رجوع شود بکتاب انانی ح ۱۲ و خزانة الادب ح ۴ و کتاب السعراء تألیف ابن قتیبه ۴ - رقیه ص ۶۰.

بودند و همچنین آنها که با طلحه و زبیر و عایشه همراهی داشتند همگان جز مردمی اندك از شیعه گرد معاویه جمع شدند و گفتند هر کس ظاهر اسلام اقرار کند مؤمن است، این طایفه تلفظ (مرجئه) نامیده شدند چرا که برای تمام اهل قبله امید آمرزش داشتند
مرجئه هم بتدریج چند فرقه نامهای مختلف در آمده در بلاد خراسان و عراق و شام و غیره پراکنده شدند (۱)

عقیده مرجئه در زمان بنی امیه رواج گرفت اما در دولت عباسی چنانکه یدش گفتیم این دعوت خاموش شد و صاحبان این مسلک برخی از میان رفتند و برخی داخل احزاب دیگر گشتند

ریشه اختلافات مذهبی از نخستین سده اسلامی

در قرن اول و قسمتی از سده دوم هجری عمده اختلافات میان چهار فرقه شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج بود که ریشه و اساس همه

(۱) - در کتاب (بان الاذیان) مرجه را ۶۱ فرقه می‌بویسد بدین نامها : درامیه و غیلانیه تومیه، صالحیه، شمریه، جهیه - سوشته فرق السبعة نوحی چهار فرقه از مرجه موسوم بودند به (جهیه) پیروان (جهنم بن صعوان) از مرجه خراسان و (عیلانیه) پیروان عیلان بن مروان در شام و ماضیه پیروان عمرویا (عمر بن قیس ماضی) در عراق و (شکاک) و (شریه) از اصحاب حدیث از قبیل سفیان بن سعید ثوری و شریک بن عبدالله و محمد بن ادریس شافعی و مالک بن انس و ابن ابی لیلی (ص ۶ - ۷) در خصوص تشریح از اصحاب حدیث می‌نویسد این طایفه پیروان حسن بن صالح بن حبی (۱۰۰-۱۶۹) بودند و علی عم را افضل ناس پس از رسول میدانستند اما بیعت الی مکر را خطا می‌شمردند و در عمل موافق شیعیان بودند ثابت بن هرمز فارسی (ابوالمقدام ثابت حداد) و سالم بن ابی حفصه و سلمه بن کهیل و کثیر الزواء و حکم بن عقیبه در قرن دوم هجری از سرکران این فرقه بودند (ص ۱۳) ابوحنیفه را هم از مرجه عراق می‌نویسد (ص ۷) - ابو یوسف و بشر مریمی را نیز از مرجه می‌شمارد (ص ۱۴)

احزاب و فرق اسلامی بودند (۱) اصل مخالفتها پیش از همه بر سر خلافت بعد از رحلت رسول صلعم بود و بعد از کشته شدن عثمان و حادثه جنگ جمل و صفین و داستانهای معاویه و عایشه و طلحه و زبیر باعلی ۴ و امثال این پیش آمد ها اختلاف آراء و عقاید میان مسلمانان افتاد و گفتگوها و زدو خورد ها بر پا گشت و بر سر تشخیص حق و باطل و مؤمن و کافر سخنها میان آمد و هر فرقه ای در برابر فرقه دیگر عقیدنی آشکار و دلیلی اظہار می کردند . حوارج می گفتند کسی که مرتکب گناهان کبیره شود کافر است و از این رو حکم بکفر بعض صحابه میکردند که پندار آنها در وقایع مزبوره مرتکب گناهی شده است ، مرجئه او را مؤمن و حسن بصری وی را منافق می شمردند و معتزله عقیده « درجه بن المنزلتین » داشتند و می گفتند مرتکب کبیره به کافر است و نه مؤمن بلکه فاسق است

اختلاف آراء و عقاید در آعار امر ساده و روی موارد جرئی بود هر چه پیش آمد اختلافات بیشتر و مطالب غامض تر و مهم تر و پیدایش فرق و احزاب افروخته گردید در هر دوره فرقه های چند در پیرامون عقاید و افکار بوطهور ظاهر میشدند و کم و بیش دوام کرده جای خود را با احزاب تازه دیگر میدادند همچنان فرقه ای محل و حدیث يك یا چند فرقه دیگر تشکیل میشد و چنانکه اقتضای طبعی در مسالك اجتماعی و مسائل اعتقادی است در مقابل هر عقیده ای اطای يك عقیده تدریجی و در برابر هر دو يك مسلك اعتدالی و طریقه میانه روی و خود میگردفت مثلاً در مقابل علوی که طایفه جهیمیه در سلب اجتماع و انسان دیگر میدادند

(۱) - فجميع اصول الفرق كلها الخلفاء الراشدين و النصارى و المبرقة و الحوارج - فرق الشیعة ص ۱۶ .

و نشر را در اعمال و افعال مجبور صرف میدانستند معتزله قائل باختیار مطلق شدند و شیعه میانه را گرفته « امر بین الامرین » گفتند.

بعضی از اهل سنت مانند **مقاتل بن سلیمان** که معاصر (و اصل بن عطا) بود در باره خداوند جلّ شأنه معتقد به تجسّد و تشبیه بودند و می گفتند خالق را صفاتی از سنج صفات مخلوق است.

معتزله در برابر این عقیده سخیف قائل به نفی صفات ازلیّه شدند. در مقابل اهل حدیث که جمود بر ظواهر شرع داشتند و بهیچوجه تجاوز از ظاهر را روا نمی شمردند، معتزله قائل بحسن و قبح ذاتی و عقلی شدند و از این رهگذر دست عقل را برای تصرّف در احکام شرع باز گذاردند.

همچنین در مقابل عقیدتی عقیدت دیگر و در برابر حری حزب دیگر آشکار میشد. در زمان نبی عدّاس فرقه های بوظهور و دعویهای تازه فراوان گردید و فرق اسلامی شاید از هفتاد و دو یا هفتاد و سه که در بعض روایات نقل شده است در گذشت، عقاید دینی و مطالب جزئی کم کم صورت مسائل کلی و علمی پیدا کرد و کتب کلام و عقاید پرداخته شد.

در بن عهد میر عمده اختلافات میان شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و اصحاب رأی و حدیث (۱) بود، بیشتر فرقه های اسلامی و متکلمین هر ضایفه در پیر من همین اختلافات گفتگو میکردند.

(۱) - اصحاب رأی بیروان **امام ابو حنیفه** نعمان بن ثابت بن مرزبان هارسی (۸۰-۱۵۰) هستند که در استنباط مسائل دینی برای قیاس و اجتهاد و استحسن عمل کسب و اصحاب حدیث بیشتر اعتماد بر متون و ظواهر قرآن و احادیث است و بدیع فرقه اند ۱ - **داودیه** بیروان داود بن علی اصهبانی ۲ - **شافعیه** بیروان امام عبدالمحسن مجتهد بن اندریس شافعی (متوفی ۲۰۴) ۳ - **مالکیه** بیروان مالک بن انس (متوفی ۱۷۹) ۴ - **حنبلیه** اصحاب امام احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) ۵ - **اشعریه** بیروان علی بن اسمعیل اشعری از فرزندان ابو موسی الاشعری

معتزله فلسفه را برای دین استخدام کرده مسائل را رنگ علمی داده بودند و همین طایفه علم کلام را بوجود آوردند.

سازگاری شیعه با معتزله در بیشتر اصول عقاید

شیعه در بیشتر اصول عقاید با معتزله همراه و با اشاعره مخالف بودند.

علامه حلی (۱) در کتاب نهج الحق و کشف الصدق موارد

اختلاف شیعه امامیه را با طوائف اهل سنت و در اغلب مسائل اتفاق شیعه و معتزله را در مقابل اشاعره نگاشته است

ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی در کتاب بیان الادیان که

در سال ۸۶۴ تألیف شده است در مذهب شیعه مینویسد در اصول مذهب با معتزله برانند « الا در يك چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه ناکرده از دنیا نقل کنند او در دوزخ و عذاب محلد مانند ایشان گویند همانند بلکه شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد بفضل و رحمت خویش »

ابن ابی الحدید (۲) در شرح نهج البلاغه بسیاری از موارد اتفاق

(۱) - آیه الله جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر (۶۴۸-۷۲۶)

بزرگترین فقیه متکلم شیعه در قرن هفتم هجری بود نالغ بر بود حلد کتاب در فقه و اصول و رجال و منطق و کلام تألیف کرد ماسد قواعد الاحکام و تذکره الفقهاء در فقه و کشف المراد در شرح تحریر خواجه و خلاصه الاقوال در رجال. کتاب نهج الحق از مؤلفات بسیار مهم است در عقاید که برای اولیای و سلطان محمد خدا شده نوشته است.

(۲) - عزالدین عبدالحمید بن همة الله مدائمی بغدادی تولدش ۵۸۶ و هتش ۶۵۶

اتفاق افتاد ابن ابی الحدید از بزرگان ادباء و مورخین معتزلی مذهب از خواص ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود و شرح نهج البلاغه را که از کتب مهم تاریخی و ادبی است تمام آن وریر تألیف کرد وی و برادرش موفق الدین در دستگاه مستعصم و مستعصم مباشر اعمال دیوانی بودند و در روح بغداد بدست محول اسیر شدند و سعی ابن علقمی و یابردی خواجه نصیر الدین طوسی از کشته شدن نجات یافتند هولاکو از قبل آنها در گذشت آنها در همین سال فتح بغداد (۶۵۶) هردو برادر در گذشتند.

شیعه و معتزله و اختلاف آنها را با اشاعره ایراد کرده است .
 از سایر کتب کلام و عقاید نیز مانند (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و
 (ملل و نحل) شهرستانی و ابن حزم و (تبصرة العوام) و غیره موارد اتفاق
 شیعه و معتزله و اختلاف آنها با اشاعره بدست میآید اما بنظر نگارنده
 از همه بهتر و جامعتر همان کتاب نهج الحق علّامه است که در دو قسمت
 یکی در اصول و دیگری در فروع خلافتی امامیه با سایر طوایف اسلامی
 از قبیل اشاعره و کرامیه و ظاهریه یا داودیه و غیره تألیف شده است و
 ضمناً موارد اختلاف معتزلی و اشعری را که در فصول گذشته یاد آور
 شدیم با پاره ای از دلائل هر طایفه از روی کتاب بدست توان آورد .

عبارات علّامه در کتاب مزبور از این قبیل است که « اتفقت
 الإمامیّة والمعتزلة علی أنّا فاعلون ... وخالفت الاشاعرة فی ذلك » یا
 « قالت الإمامیّة و متابعوهم من المعتزلة انّ الحسّ و القبح عقلیان ...
 و قالت 'لا شاعرة انّ العقل لا یحکم بحسن شیئی البتّة ولا بقبحه ' یا « ذهب
 الإمامیّة و المعتزلة الی انّ الله لا یفعل القبیح ... و ذهب الاشاعرة کأفّة
 انّ الله قد فعل القبائح باسرها » .

شیعه و معتزله در مسائل دینی هم با دلائل فلسفی و عقل و هم با
 ادلّه سمعی و نقلی یدش می آمدند ولی اشاعره و سایر ارباب حدیث
 بیشتر با دلائل نقلی و استحضانات کار میکردند و چندان با منطق و فلسفه
 سر و کار نداشتند و از اینرو در مقابل معتزله در مقام محاجّه زبون می
 گشتند و باستظهار آیه یا خسری طرف مخالف را کفر و زندقه
 سمّت میدادند و گاه که میخواستند در معقولات تصرّف کنند سخنان
 و عقاید عجیب و غریب اظهار میکردند که در کتب کلام از آنها نقل
 شده است

اختلاف اصولی و اخباری در شیعه تقریباً نظیر یا باقیمانده
 اختلاف معتزلی و اشعری است، پنداری این بنا روی ویرانه های عقاید همان دو طایفه بنیاد گشته است، عقاید معتزله داخل طریقه اصولی و طریقه اشاعره و ارباب حدیث سر مشق مسلک اخباری است، مشاجرات اصولی و اخباری در شیعه هم سبب بخود کمتر از مشاجرات معتزلی و اشعری و رفتارشان بی شباهت نیکدیگر نبوده است (۱)

رواج طریقه اشعری در عصر غزالی

داستیم که مذهب معتزلی در سده اول هجری وجود گرفت و صاحبان ابن مسلک دین را با فلسفه آمیخته فن کلام را ایجاد و مسائل عقلی را داخل مذهب کردند و خواستند فلسفه نظری را که طبعاً با دین دو میجری و دو روش مختلف دارد و عبارت دیگر برهانی را با وحی آسمانی سازگار و موافق کنند.

آمیزش دین با فلسفه و طریقه بوظهور معتزله در اسلام بمنزله شمشیری دو سر بود که از یکسر با مخالفان اسلام و ارباب عقاید قدیمه که پیش از مسلمین با منطق و فلسفه آشنا بودند و با این اسلحه بر ضد دیات بطور عموم یا مذهب اسلام بخصوص کار میکردند و از یکسر دیگر با فرقه های داخلی مانند اصحاب حدیث و ارباب سنت و جماعت می جنگید. شیعه بیر چنانکه گفتیم در بیشتر مسائل با معتزله هم عقیده و هموار بودند

نشر عقاید معتزله و شیعه در مسلمین روح انتقادی و روش استدلالی

(۱) - قسمتی از مشاجرات اصولی و اخباری را در عصر متأخر مرحوم **میرزا محمد باقر اصفهانی** در کتاب **روضات الجنات** متعرض شده و حیدرد سر مسأله از موارد خلافت آنها را در **دیل محمد امین معتزلبادی** ذکر کرده است ص ۳۶ .

را ایجاد کرد و گرویدن به رکس و باور داشتن هر چیز و بالجمله جنبه تعبّد صرف را تا حدّی از میان برداشت. مسائل دینی و اشخاص معروف مانند صحابه صدر اوّل در تحت انتقاد درآمدند، نظام معتزلی اقوال شیخین، ابن مسعود را علانیه انتقاد و حدیقه و ابوهریره را تکذیب میکرد^(۱) و گروهی از معتزله در این عقیده ناشیعه موافق بودند که علی علیه السلام را افضل ناس پس از رسول ص و بتفضیل او بر دیگران می گفتند^(۲).

تا اواخر قرن سوّم نامی از فرقه اشعری در میان سود و دشمن سخت معتزله همان اصحاب حدیث بودند. پس از ظهور علی بن اسمعیل اشعری فرقه ای بدین نام روی طریقه اهل حدیث در مقابل معتزلی قیام کردند و مخاصمه این طایفه بموافقت علمای حدیث با معتزلیها کوبه دیگر گرفت

بیدا شدن روح انتقاد و باور نکردن هر سخنی بدون دلیل و برهان شاید تا حدّی لارم و مطابق تعلیمات اسلامی بود که مردم را بفکر و تعقل و پیروی دلیل و برهان راهنمایی میکرد و «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»، «و ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن»، و امثال آنها را دستور میداد و چون عقاید تعمّدی صرف در مقابل حملات مذاهب فلسفی تاب نمی آورد متکلمین اسلام مجبور بودند که با اسلحه مهاجمین خود را مسلح سازند.

مهاجمین اندازه که اصول فلسفه برای مناظره و محاجّه نامخالفان دین بکار رود قناعت نشد و تدریج بیش از آنچه ضرورت داشت و افزون

(۱) - تأویل مختلف الحديث ان فیه از ص ۲۱ بعد و فخر الاسلام ۳۵۲.

(۲) - ورق الشّعه و بیان الادان و اس ابی الحدید و مثل و سجل ابن ابی الحدید در حطه کتاش عقیده خود را ذکر کرده است.

از مقدار نسبت مسائل فلسفه یونان با مذهب در آمیخت و همان مجبور
نظهوری که پیش گفتیم ساخته شد .

عقاید معتزلی ها در قرن دوم هجری رواج یافت و در سده سوم
کاملاً قوت گرفت چه در این زمان کتب فلسفه و منطق عربی ترجمه شدند
و بدست مسلمین افتاده بود و متکلمین اسلام بیش از پیش بمبانی این
علوم دسترس یافته و بعضی خلفای عباسی خود طرفدار عقیده معتزله
بودند .

این اثر مینویسد که **جعفر بن درهم** عقیده معتزله را که می گفتند
قرآن مخلوق است در زمان **هشام بن عبدالمک** آشکار ساخت و هشام او
را به **خالد قسری** امیر عراق سپرد تا او را بکشد ، خالد وی را حبس
کرد و نکشت ، هشام او را سرزنش و مجبور کرد تا جعفر را نکشت —
همو در باره **مروان بن محمد** گوید وی را (جعدی) بدینجهت می گفتند
که پیرو طریقه جعد بن درهم بود .

قوت و ضعف معتزله را در عهد اموی ارهمین نمونه توان دریافت
آنها در سده سوم گفتیم که بعضی خلفای عباسی حامی طریقه معتزله بودند
پیشرفت این طریقه در عهد **مأمون** و **معتمد** باعلی درجه قوت رسید .
مأمون رسماً عقیده معتزله داشت (۱) قرآن را وحی الهی و مخلوق
حادث میدانست نه قدیم ازل چنانکه اهل حدیث معتقد بودند . بعضی او
را شیعه علوی نوشته اند و در صورتیکه این احتمال درست نباشد مسلم
است که باطناً متمایل بعلوها بود و علی علیه السلام را افضل الناس پس
از حضرت رسول میدانست و معاویه را لعن می کرد آموزگارش
یهی بن مبارک زبلی و دوستان و معاشراش ارقمیه **ثمامه بن اشعث**

۱ - رجوع شود به کتاب (عصر المأمون) در قسمت ثقیه دوی و سیاسی مأمون

و یحیی بن اکثم و ابراهیم بن سیار و ابوالهذیل علاف همگی از مشایخ معتزله بودند و خود با منطق و فلسفه آشنا و در ردیف علمای عهد خویش بود. در باره اهل حدیث و کسانی که مخالف معتزله بودند سخت گیرها داشت مجالس مناظره برپا و شخصاً با علمای حدیث میجانه مینمود و سایر علما را هم بدین کار وامیداشت و نیز نامه بعمال خویش می نوشت که چنین انجمنها تشکیل دهند و کسانی را که بمخلوق بودن قرآن اعتراف نمیکردند بقتل و حبس و شکنجه تهدید مینمود.

در تاریخ بغداد مینویسد که مأمون یحیی بن اکثم را مأمور کرد تا در بغداد از وجوه فقه و اهل علم چهل تن را انجمن ساخت و حدود با آنها بمنظره نشست و از جمله در ناره تفصیل علی و بر سایر صحابه اظهار عقیده و اقامه دلیل کرد (۱)

طبری چند فقره نامه هائی را که مأمون در سال ۲۱۸ بوالیان و اعمال خود مانند اسحق بن ابراهیم در باره عقاید مذهبی خویش و تشکیل انجمنهای دادرسی نوشته نقل کرده و طرر تشکیل مجالس و تفتیش عقاید و نام علمائی که حاضر شده اند و ثبت اقرار بر آنها و وعده و وعید موافق و مخالف را شرح داده است.

معتصم عباسی هم مانند مأمون حامی معتزله بود و در عهد خلافت آنها معتزلیها فوق العاده پیش رفتند و اصحاب حدیث را سخت میخزول و منکوب ساختند، از مناظره قلمی و ربانی گذشته محالان خود را بقتل و زجر و شکنجه دوچار ساختند

اتفاقاً اهل حدیث و کسانی که متمسک بطواهر آیات و اخبار میشدند در بطر عوم و قوده مسلمان گونه حق بجایی گرفته بودند و در اثر بد

(۱) - تاریخ بغداد ج ۶ .

رفتاری و سخت گیری که در باره آنها بعمل آمد محبوبیتی بیش از پیش در قلوب عامه احراراز کردند و کم کم همین معنی مایه گرفت تا معتزلیها در نظر عوام مسلمین بد دینی و اتِّهَام بکفر و زندقه قلمداد شدند و نسبت اعتزال مانند را فضی در ردیف تهمت کفر و الحاد شمرده میشد. افسراط در آمیختن فلسفه بدین و تند روی و بیباکی در انتقاد صحابه و تصرف در احکام ظاهری هم مزید بر علت بود.

قرن سوم و دوره پیشرفت معتزلیها سپری و از اوائل قرن چهارم دوره بدبختی و تبه روزگاری این طایفه آغاز شد. در این زمان فرقه اشعری روی کار آمده کم کم قوت گرفتند و همان معامله ای را که معتزله با اهل حدیث می کردند اشعریها با اتفاق علمای حدیث باهوا داران طریقه معتزلی نمودند و به تنها معتزلی بلکه دستاویز آنها فلسفه و منطق را نیز موهون ساختند.

بعقیده نگارنده از جمله علل اینکه در میان عوام مسلمان فلسفه مرادف بد دینی و فیلسوف بکفر و زندقه معروف گشت همین بود که متکلمین معتزله و شیعه با حربه منطق و فلسفه بر ضد اشاعره و اهل حدیث کار میکردند و چون دوره پیشرفت آنها بگذشت و فرصت بدست مخالفان شان افتاد روش استدلالی آنها نیز بمخالفت مذهب موهون و متهم گردید علاوه بر اینکه از دیر باز فلسفه یونان با مذهبهای متداول سازش نداشت و علوم عقلی بمخالفت بادین میان ملل غیر مسلم نیز مانند مسیحیان و طرفداران کلیسا مشهور بود.

سده چهارم و پنجم بسط نا شاعره و اهل حدیث همچون قرن دوم و سوم بسط معتزله و قدریه بود و بدشتر از آنچه معتزلیها در مدت دو قرن پیش رفته بودند از قرن چهارم بعد صیب اشعریها و اهل سنت و جماعت گردید.

در قرن پنجم که عهد غزالی است جمهور مسلمانان اهل سنت
خاصه در حوزه خراسان که موطن غزالی است در اصول طریقه اشعری
و در فروع مسلک شافعی را داشتند، آنها که اصحاب رأی یعنی پیروان
امام ابوحنیفه بودند نیز اکثر بمسلک اشاعره معتقد بودند و مذهب
معتزله میان بعضی از فقهای عراق متداول بود.

در کتاب بیان الادیان که مؤلف آن از معاصران غزالی است
مذهب اهل سنت و جماعت را تقریباً روی اصول اشعری وصف میکند
و در ذیل اصحاب الرأی مینویسد « و فقهای خراسان که از اصحاب
ابوحنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند اما بعضی از فقهای
عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع مذهب او »

از کتاب طبقات الشافعیه سبکی و مؤلفات تاریخی دیگر هم بخوبی
برمی آید که اکثر علمای بزرگ خراسان در قرن پنجم در اصول پیرو
اشعری و در فروع تابع شافعی بوده اند. در دوره های بعد نیز جمهور اهل
سنت از حنفی و شافعی و غیره همگان اشعری مذهب بودند. علامه در
نهج الحق مینویسد « و جماعة الاشاعرة الذين هم اليوم كل الجمهور
من الحنفية والشافعية والحنبلية الا اليسير من فقهاء ما وراء النهر » الخ.

غزالی در محدوده رواج مسلک شافعی و طریقه اشعری در خراسان
ظهور و نزد بزرگان عامای این فرقه ارقبیل امام الحرمین تحصیل کرد
پرورش وی در مذهب این عقاید مسلم است که در روح مذهبی او تأثیر داشت
و از این جهت در مؤلفاتش هر جا بیان عقاید کرده است در اصول بطریقه
اشعری و در فروع بمسلک شافعی متمایل است.

در پایان این مبحث از یاد کردن سه نکته ناگزیریم : نخست اینکه هرگاه سخن از مخالفت فلسفه با دین میرانیم مقصود ما نه این است که فلاسفه بددین بوده اند یا فلسفه مردمرابیدین میکند بلکه منظور ما اختلاف مسلک و مشرب دینی و فلسفی است . دین و فلسفه هر کدام طریقی خاص دارد در مناظره و محاجّه دینی با ملل و ادیان مخالف با فلسفه کار توان کرد اما روح دین و ایمان را با منطق و فلسفه نظری نتوان ساخت ، فلسفه از این بابت مانده معجزه است که مولانا گوید .

معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت بخود آوردن است نکته دیگر اینکه توافق شیعه با معتزله در اصول عقاید بیشتر از نظر فنی است که متکلمین هر فرقه بدان توجه دارند و گرنه میان جمهور شیعه با عامه اهل سنت خواه معتزلی باشند و خواه اشعری چندان شباهت در روح ایمان نیست چه يك فرقه پیرو علی و اعقاب او و فرقه دیگر پیرو دیگران اند در اهل تسنن هم گروهی از خواص علما پیدا شدند که منکر فضایل اهل بیت نبودند بلکه تفضیل علی بر سایر صحابه میکردند و دوستداری آل علی را اظهار میکردند چنانکه از امام شافعی نقل است که گفت

لو كان رفضي حب آل محمد فليشهد الثقلان أني رافض

با اینهمه مشرب و مذاق دو فرقه در روح ایمان مختلف است . نکته دیگر اینکه بنیان تشیع و طریقه اعتزال هیچکدام روی بهت سیاسی در ضد عرب یا دیانت اسلام نبوده است چنانکه بعضی بغرض با ناشتماء نوشته اند بلکه ارصد اول که چهار رکن تشیع مسلمانان ، بوذرجمهری و عمار وجود داشتند و پس از آنها بر جماعتی راستی دنبال مذهب حق

می گشتند و جز پیروی آل علی را ضلال مبین می شمردند. اگر يك يا چند تن در میان شیعه اغراض سیاسی داشته باشند مربوط با اساس و بنیاد اصلی این فرقه نیست و غالب دسته بندیهای شیعه برای حمایت دین بود نه مخالفت با عرب یا دین عرب

رسائل اخوان الصفا

در این باره سخن می رانندیم که اختلافات مذهبی در عصر غزالی چگونه بود. رشته کلام بمخالفت بنیاد ایمان با فلسفه یونان و کوشش گروهی از علما برای آمیختن و وفق دادن آنها با یکدیگر کشید. اینك یکی از مظاهر این معنی را که عبارت از انجمن اخوان الصفا و مقالات آنهاست یاد آور میشویم

در اواسط قرن چهارم هجری انجمنی پنهانی در بصره بغداد تشکیل شد، اعضاء این انجمن جمعی از علما و دانشمندان نزرک اسلام بودند. نام این جمعیت (اخوان الصفا) و مرام اصلی یا اساس نامه آنها این بود که می گفتند دیات اسلام بخرافات و اوهام آمیخته شده است و برای پاك کردن دین و مذهب از آلودگی های ضلالت انکیز جز فلسفه راهی نیست، شریعت عربی آنگاه تکمال میرسد که با فلسفه یونانی در آمیزد و مقصود ما همین است که دین را با فلسفه موافقت و شریعت حق را از آلابش اوهام و خرافات شستشو دهیم تا پایدار بماند و مورد قبول عقلا و دانشمندان ملل عالم قرار گیرد. يك نظر دیگر هم داشتند که در آغاز رسائل تصریح کرده اند، عبارت از اینکه فلسفه چون از زبان دیگر آمده حقایق با مفهوم و بیجیده گشته و تحریفات در آن راه یافته است ما میخواهیم مقاصد اصلی فلاسفه را پوست دار کرده بیان کنیم تا در خور فهم گردد

ظاهر مقصودشان همین بود که خود جای جای در مقالات اظهار
بعض نویسندگان دیگر همانرا تأیید کرده اند اگر در باطن مقاصد دیگر
هم داشتند هویدا و آشکار نبود

اعضای انجمن در انواع علوم و فنون که در آن عصر متداول بو
و همچنین در معارف مذهبی و تاریخ ملل و شرایع و ادیان دست داشتند
و کرد هم نشسته مسائل عقلی و دینی و اجتماعی را مطرح و با دقت
تبادل نظر در آنها خوض میکردند و در پایان بحث و کنجکاوی دقیق
هر چه بنظرشان پسندیده و درست میآمد بر آن اتفاق می نمودند نتیجه
افکارشان بصورت مقالات و رساله ها بیرون آمد که امروز هم د
دست است (۱)

رسائل اخوان الصفا مشتمل بر ۵۱ مقاله است پنجاه مقاله ه

کدام مربوط بیکى از فنون طبیعی و ریاضی و آلهی و مسائل عقلی
اجتماعی و غیره و مقاله پنجاه و یکم در اقسام مسائل بایجاد و احتضا
و در دبل مقالات کیفیت معاشرت اخوان صفا و خلل و فواف و شروط داخا
شدن در انجمن آنها نوشته شده است

پاره ای از مقالات بعدی پخته و استوار بقلم آمده که بعد ا
حدود هزار سال اکنون هم مورد قبول و پسند علمای جهان است
حدود فکر و اطلاعات بشری پس از ده قرن واری و کنجکاوی هنو
بجائی افروتر از آنها رسیده است ارروی اینگونه نمونه ها توان بدسه
آورد که مسلمین بمدت دوسه قرن تا چه پایه در معارف بشری پیشرفه
کرده بودند

(۱) - مجموعه رسائل اخوان الصفا چند ارد در لیبیک و مصر و هندوستان بطبع رسیده
و از عربی دیگر زبانها نقل و قسمتی از مقالاتش به فارسی هم ضم و نشر شده است

مؤلفان رسائل نام خود را آشکار نمی ساختند اما در نشر افکار و عقاید خویش سعی بودند و مقالات آنها بمدتی حدود یکقرن در سراسر بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت و فکر ها را بخود متوجه و درمجامع علمی و دینی کفنگو ها برپا ساخت کسایکه با فلسفه سر و کار داشتند مخصوصاً معتزلیها در نشر این رسائل همت گماشتند و هر کجا میرفتند پنهانی بسختی را همراه می بردند یا بهرارداری سپرده بلاد دور دست می فرستادند

نخستین کسی که رسائل اخوان الصفا را بلاد اندلس برد **ابوالحکم عمرو بن عبد الرحمن کرمانی** بود چیری نگذشت که رساله ها در تمام بلاد اندلس انتشار گرفت و علماء و دانشمندان نواحی روی این مقالات بحثها و تحقیقات کردند (۱)

ورود این رسائل در اندلس نزدیک صد سال پس از تشکیل اصل جمعیت اخوان الصفا و تألیف رساله ها واقع شد ولی اندلسیها نخستین بار این مقالات را از ابوالحکم شنیدند و از اینجهت بعضی تصور کرده بودند که مؤلف اصل رسائل هموست

نایوبی بسندگان اخوان الصفا در صد آمدن سخن دین با فلسفه و تطبیق آنها بر یکدیگر بودند

روایت قفطی در تاریخ الحکماء (۲) **ابو حیان توحیدی** مینویسد که در سال ۳۷۳ ویرر صمصام الدله (یعنی ابوعبد الله بن سعدان متوفی

(۱) - روع شود تاریخ آداب اللغة العربیه جرحی دیدان ح ۲ ص ۳۴۳

(۲) تألیف جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی ص ۸۲ - ۸۸ طبع لیبزیک در مقدمه کتاب **مقابسات** بر این مطاب از ابو حیان نقل شده است و گویا اصلش از کتاب **الامتع و الموقنس** شد که مفوضت علمی ابو حیان است نا ابوعبد الله حسین بن احمد بن سعدان که در سالهای ۳۷۲ - ۳۷۵ ویرر صمصام الدوله بود

(۳۷۵) در باره (زید بن رفاعه) و سخنان او از من پرسش کرد، من شرحی از وی و انجمن اخوان الصفا باز نمودم و گفتم رسائل اخوان الصفا را بنظر استاد **ابوسلیمان منطقی** (۱) رسانیدم، وی پس از تدبیر و مطالعه گفت مقصود نویسندگان این مقالات مطابقت دین با فلسفه بوده است و حال آنکه این دو را با هم سازگاری نتوان داد زیرا هر کدام را طریق و نیادی مخصوص است

نام و نسب پنج تن از اعضاء اخوان الصفا و نویسندگان رسائل بطوریکه از گفتار ابوحنّان مدست میآید از این قرار است :

ابو سلیمان محمد بن معشر بستی معروف به **مقدسی** و **ابوالحسن علی بن هارون زنجانی** و **ابو احمد مهرجانی** و **عوفی** و **زید بن رفاعه**

نام و ترجمه حال بعضی از این نویسندگان مانند (زید بن رفاعه هاشمی) در تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی آمده است.

شهرزوری در تاریخ الحکما (۲) مینویسد رسائل اخوان الصفا ۵۱ مقاله و الفاظ کتاب یعنی اشعارات از **مقدسی** است وی نام و نسب پنج نفر از نویسندگان رساله ها را چنین ضبط کرده است :

ابو سلیمان محمد بن مسعود بستی معروف به **مقدسی** و **ابوالحسن علی بن وهرون صابی** و **ابو احمد نهرجوری** و **عوفی بصری**

(۱) - برای ترجمه احوال ابوسلیمان منطقی محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی مؤلف **صوان الحکمه** از دررگان علمای قرن چهارم هجری و همچنین شرح حال شاگردش « ابوحنّان بو حیدر » و چگونگی تألیف کتاب مقاسات رجوع شود رساله متع استاد معظم حیات آقای میرزا محمد خان قزوینی مثلاً الله بطول حیات و دوام افاضاته

(۲) - نسخه خطی که به متعلق نداشته گرامی آقا شیخ صباء الدین درّی اصفهانی و نسخه خطی دیگر متعلق بدوست فاضل ارجمند آقا محبتی روضه تنی اسعفاء که تصدّی مرحوم والدشان مؤلف روضات الجنّات مؤشخ است

(۱) و زید بن رفاعه . جرجی زیدان در **آداب اللغة العربیه** (ج ۲)

راجع بجمعیت و رسائل اخوان الصفا چیزی نوشته و نام پنج نفر از اعضا را مطابق نقل قفطی ضبط کرده است

در کتاب **الاخلاق عند الغزالی** (ص ۷۲) عقیده یکی از مستشرقین را نقل میکند که ابو حیان توحیدی متوفی ۳۸۹ یکی از اخوان الصفا بود. این گفتار حاصه از جهت تاریخ وفات ابو حیان واهی بنظر میرسد زیرا ابو حیان چنانکه از آثار خودش معلوم میشود تا سال ۴۰۰ هجری حیات داشت و بعضی وفات او را در ۴۱۴ نوشته اند و سبکی در طبقات الشافعیه نام او را در جزو علمائی که میان سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ در گذشته اند ثبت کرده است

ابو حیان چنانکه از نقل قفطی و مقدمه مقابسات بر میآید طاهرأ با اخوان صفا همراه نبوده است اما بعضی اعضاء آن اجماع را مانند زید بن رفاعه و مقدسی دیده و با آنها گفتگو کرده است و خود میگوید در باب عقاید اخوان صفا چیزی از مقدسی پرسیدم مرا شایسته جواب بشمرد. اگر گفته های ابو حیان از باب نقل و آرون ردن باشد معلوم میشود که وی نه داخل اخوان صفا بوده و نه با عقاید آنها موافقت داشته است والله العالم

فلسفه در عصر عزالی

پیش گفتیم و بار یاد آور میشویم که فلسفه استدلالی با دین تعبّدی و عقاید تلقینی از دیر باز ناسازگار بوده و اختلاف ارباب مذاهب با فلاسفه در هر ملت و کیش کم و بیش وجود داشته است. شرح حال فلاسفه قدیم یونان و محاکمه سقراط (۲) و بسته شدن مدارس فلسفی

(۱) - در حاشیه سجع آفای درّی بخط الحاقی نوشته شده است مقصود از عوفی ابو الحسن علی بن راماس (کدا) عوفی است

(۲) - رجوع شود به کتاب بیس محاکمه سقراط که شرح و ترجمه حضرت استاد علامه حباب آفای فروغی (دکاء المالك) ادام الله ایام افادته العالیه

آئن و پناه آوردن چند تن از فلاسفه بدربار انوشیروان و نظیر اینگونه
شواهد را در تاریخ فلسفه می بینیم .

منطق و فلسفه از قرن دوم هجری داخل معارف اسلامی گردید
و نخستین بار **ابن مقفع** کتابی را در منطق از پهلوی به عربی ترجمه و منتشر
نمود و بعضی خلفای عباسی در دوره اول مخصوصاً **مأمون** در نقل و ترجمه
کتاب منطق و فلسفه از زبان یونانی و پهلوی و غیره بزبان عربی اهتمامی
سزا کرده علوم عقلی را در دسترس دانشمندان قرار دادند چیزی نگذشت
که این علوم هم در جزو دیگر معارف اسلامی رواج و پیشرفت شکفت
آور گرفت .

تحصیل فلسفه نظری از عهد **مأمون شیوع** یافت و در قرن سوم
علمای بزرگ مانند **یعقوب بن اسحق کندی** (۱) و **ابن راوندی** (۲)
در مسلمین ظاهر گشتند . در نیمه اول سده چهارم نابغه مشهور
ابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹) ظهور کرد و فلسفه را با اسلوب فکر و روش
مطبوع خویش رونقی سزا داد در این قرن گروهی از دانشمندان
بزرگ همچون **ابوسلیمان سیستانی** و جمعی از شاگردان و معاصرانش
که نام بعضی از آنها را در کتاب **مقابسات** ابوحنیفان توحیدی می بینم
و نموداری از افکار و عقاید و طرز مباحثات علمی ایشان را در همان
کتاب میخوانیم ظهور کردند ، در همین قرن جمعیت اخوان الصفا تشکیل
و رسائل معروف که نمونه کاملی از توضیح افکار فلسفی در میان مسلمانان
است تالیف شد

فلسفه در قرن پنجم عالیتترین درجه کمال و ترقی رسید در نیمه

(۱) - برای ترجمه حالش رجوع شود به کتاب «المهرست» اس الدیم و «اخبار الحكماء»

ابن الفوطی و «طبقات الاطباء» ابن اصبهعه .

(۲) - ابوالحسن احمد بن یحیی عقاید مخصوص او را در کتب که در آن نقل میکند

وفاتش بنابر مشهور در سال ۲۴۵ و قراول در ۲۵۰ و بنه شده است

نخستین این قرن نابغه عظیم الشان ابوعلی سینا (۱) ظهور و کتب فراوان در فلسفه، منشی تألیف کرد و جماعتی از دانشمندان سترگ همچون بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی (۲) مؤلف کتاب تحصیل و ابوعبیدجوزجانی (۳) در پیشگاه آن استاد بزرگوار پرورش یافتند. فلسفه‌ای که در قرن سوم رواج گرفته و در قرن چهارم بوجود فارابی و پیروانش پرورش یافته بود در قرن پنجم بعثت نشر افکار و تألیفات ابن سینا به حد کمال رسید

با اینکه دیانت اسلام بیش از همه ادیان و مذاهب عالم منطق و فلسفه عقلی را بر می تابد باز فرقه فلاسفه در هر دوره برابر فرق اسلامی هسته نیرومندی را تشکیل میدادند، استدلالات و شبهات عقلی این طایفه افکار ساده را مضطرب و اشخاص متدین را که میخواستند ماصول نقلی بسنند کنند در مقام مناظره عاجز و زبون میساخت. گروهی از متکلمان اسلام خود را با حربه دلائل عقلی مسلح ساخته در مقابل هجوم فلاسفه ایستادگی بخرج میدادند جمعی هم برای تطبیق دین و فلسفه رنج می کشیدند اما هیچکدام از این تدبیرها سودمند نبود و این جمعیت ها

(۱) - الشیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا متوفی ۴۲۸ یا ۴۲۷ شهرت او و فارابی از شرح بی نیاز و در غالب کتب تذکره و تاریخ ترجمه احوال آنها آمده است

(۲) - در تاریخ الحکماء و روضات الجنات وقاموس الاعلام ترکی ترجمه حالی از او نوشته اند و قاتش بعض روایات در سال ۴۵۸ اتفاق اماد کتاب تحصیل را چنانکه در مقدمه سعه خطی نگارنده است برای « ابو منصور بن بهرام بن خورشید بن کیا » تألیف کرده و گوید این کتاب برای دانش آموزی است که حکمت علانیه استادش شیخ الرئيس را خوانده باشد

(۳) - از شاگردان معروف ابوعلی است که ترجمه حال اسناد را از روی گزارش و تقریر خودش ضبط نموده است، رجوع شود به تاریخ الحکماء ابن قفطی و شهر زوری

چندان کاری از پیش نبردند و همچنان فلاسفه بنیروی خود باقی بودند و بمرور ایام هر قدر اصول فلسفه استوار تر و رواج علوم عقلی بیشتر میشد خطر دیانت افزوتر میگردد و این عقده روز بروز سخت تر میگشت تا بوقت **بغزالی** رسید. غزالی کتب فلسفه را مطالعه کرد و بآثار فلاسفه و تألیفات فارابی و ابوعلی سینا و رسائل اخوان الصفا و غیره کاملاً احاطه یافت و در صدد برآمد که بنیاد فلسفه مشائی و نوائی را که فارابی و ابن سینا استوار کرده بودند برهم زند و این اساس را با همان دست افزاری که فلاسفه داشتند یعنی قواعد نظری ویران سازد تا ریشه خلاف را از بن بر اندازد. بدین منظور کتاب **تهافت الفلاسفه** را تألیف و بیست مسأله فلسفی را ۱۶ در الاهیات و ۴ در طبیعیات که مبنای اختلافات بود مطرح و بطلان عقاید و تهافت فلاسفه را با دلائل فلسفی اثبات نمود. بنیابی را که همه کس استوار و خلل ناپذیر می انگاشت و جرأت برهم زدن آنرا نداشت غزالی بنیروی فکر و اندیشه خویش رخنه دار ساخت و بمقیده خود اساس خطر را از ریشه بر افکند

درست است که غزالی اساس فلسفه را از میان برد ولی فکرش این اندازه کارگر نشد که در فلسفه اسلامی اتلافی ایجاد کرد و مسلم دان را جرأت داد که در فلسفه هم تصرف کنند و فلاسفه بعد از او مجبور بودند که در تمهید مطالب خویش افکار و عقاید غزالی را هم در پیش چشم داشته باشند جمعی از فلاسفه که پس از عهد غزالی آمدند بحمایت فلسفه باوی در افتادند از همه مخلفاتش مشهور تر **ابن رشد** متوفی ۵۹۵ بود که کتاب **تهافت التهافت** را در رد غزالی تألیف کرد و **خواجه زاده** متوفی ۸۹۳ با اشاره سلطان محمد فاتح عباسی کمابسی در میان غزالی و ابن رشد نوشت^۱

ابن تیمیّه متوفی ۷۲۴ و ابن قیم متوفی ۷۵۱ هم از مخالفان غزالی بودند اما هیچکدام از در فلسفه و حمایت فارابی و ابن سینا چنانکه ابن رشد در آمد بیرون نیامدند

ابن تیمیّه بر فلسفه و کسی که فلسفه را بلغت عربی نقل کرد و ابن علم راحیان مسلمانان رواج داد نفرین می فرستد و یکجامی گوید «ما اظن الله يففل عن المأمون ولا بد أن يعاقبه بما ادخله على هذه الآلة» و ناغزالی از جنبه تصوّفش مخالف بود. ابن قیم کتاب احیاء العلوم را انتقاد و بعقیده خودش اشتباهات غزالی را استخراج کرد. اما ابن رشد بحمايت فلسفه با غزالی مخالفت داشت.

نا گفته نگذیریم که جمعیت فلاسفه را در مقابل فرقه های اسلامی نه تنها فلاسفه اسلام مانند اخوان الصفا تشکیل میدادند بلکه در ارباب مذاهب دیگر همچون یهود و نصاری و زردشتیان نیز جمععی اهل دانش بودند که در فلسفه و منطق مهارت داشتند و این علوم را همه جا رواج میدادند. شاپور بن سهل (متوفی ۲۵۵) یوحنا ابن ماسویه (متوفی ۲۴۳) و قسطنطین لوقا و متی بن یونس و همچنین خانواده های بختیشوع و حنین بن اسحاق و ماسرجویه و امثال آنها که از اطباء و فلاسفه و مترجمین بزرگ شمرده میشوند اصلاً مسلمان نبودند.

شمرده شدن اینگونه اشخاص در حزب فلاسفه و رواج گرفتن فلسفه بدست آنها نیز یکی از اسباب بود که اصلاً فلسفه در نظر توده مسلمانان موهون بقلم رفت و در قرن چهارم و پنجم هجری که دوره پرورش و کمال فلسفه است انتساب ابن علم در نظر عامه مسلمانان با کفر و ردیفه مرادف شناخته میشد این خود یکی از موجدت بود که اعضای انجمن اخوان صفا نام خود را پنهان می کردند

در تاریخ بغداد ترجمه حالی از نهیلین رفاعة هاشمی یکی از اعضاء اخوان الصفا نگاشته و عقایدی را که در باره بد دینی او اظهار کرده اند نقل نموده است .

ابن جوزی می نویسد زنداغه اسلام سه تن بودند **ابن راوندی**، **ابو حیان توحیدی**، **ابوالعلاء** و ارهمه با اسلام دشمن تر و بدین سختتر ابو حیان بود ^(۱) این هر سه نفر که ابن جوزی از زنداغه شمرده است با فلسفه سروکار داشتند و علت کفرشان بیشتر همان انساب با فلسفه بود

تصوف در عهد غزالی

اساس و ریشه تصوف و ارستکی و زهد و کشف حقایق است بطریق سیر و سلوک . این معنی کم و بیش از قدیمترین زمانهای تاریخی میان همه مذاهب و ادیان وجود داشته است و از اینجهت نه آغاز تاریخی برای این مسلک روحانی توان بدست داد و نه دین و ملتی مخصوص رایشوای این طریقه توان شمرد . تا آنجا که سراغ داریم در هر ملت و هر مذهب و کیش یکدسته زهاد و مرناضین بوده اند که مشرب روحانی آنها با طریقه عمومی تفاوت داشته است

اما تصوف در جامعه اسلام خاصه قلمرو ایران رنگ يك بحله مذهبی و جنبش فکری بخود گرفته است که در هیچیک از مدهای عالم بطیر ندارد و از اینرو می توان این نهضت دینی و تحوّل فکری را از مختصات دیات اسلام و پرورش این فکر را از تجلیات روح ایرانی شمرد و کلمه صوفی و صوفیه در باره فرقه مخصوص هم بدیات اسلام اختصاص دارد

(۱) طبقات السامعه ج ۴ ص ۲ و هاجامی نویسد که ابن جوزی به او تنی که با صوفیه داشته این سخن را درباره ابو حیان گفته است چرا که ابو حیان از متکلمان صریح مشرب بود

تصوف بدانگونه که در اسلام پرورش گرفت انگيخته روح حقيقت پرستی و تحقيق و کنجکاوی در حقايق عرفانی و کمال اين قوه و بالتبعية کمال عرفان و تصوف نمودار پيختگی فکر بشر است.

در اينکه لفظ **صوفي** ارکجا آمده و ارچه کلمه بکدام معنی مشتق است عقايد مختلف و نقل همه اقوال اينجا بی فائده است.

قشیری در رساله خود می نویسد کلمه صوفي درباره فرقه مخصوص جزو اصطلاحاتی است که اشتقاق عربی ندارد (۱) **ابن خلدون** عبارت قشیری را نقل و خود اين عقیده را اظهار کرده است که طایفه صوفیه چون پشمینه پوش بودند بدین نام خوانده شدند (۲)

بنظر نگارنده در صورتی که اشتقاق عربی برادر کلمه صوفي نخواهیم مناسب « صوف » بمعنی پشم است بمناسبت پشمینه پوشی این طایفه چنانکه از ابن خلدون نقل شد با چنانکه **سمعانی** احتمال داده از « ننی صوفه » گرفته شده است که خدمتگزاران کعبه بوده اند بواسطه شهادتی که میان جماعت صوفیه و ننی صوفه و آل صوفان در رفتار و کردار بوده است (۳)

بعضی نوشته اند که لفظ صوفي ارکلمه یونانی سوفیا Sophia بمعنی حکمت و سوفس Sophos بمعنی حکیم داشمند آمده و با کلمات فیاسوف بمعنی دوستار حکمت مرکب ارفیالا Phila سوفیا Sophia و هم چنین

(۱) ولا يشهد بهذا الاسم اشتاق من جهة العربية ولا قياس والطاهر انه لقب و من قل اشتدته من الصفة او من الصفة (الضعوه ح) فبعد من جهة القياس اللغوي ... وكذلك من اصوف لانهم لم يذهبوا بلسه (۲) مقدمه ابن خلدون (۳) اشتقاق از صغای صفة (اهل صفة) هم ضرور قشیری می گوید هیچکدام بحسب ظاهر درست نیست اما **زهري** در اساس الاله احتمال میدهد که ارضه آمده باشد و بجای صفة شد فاه صوفیه گمده شد بقلب يك فاه و او برای تصحيف

قدیمترین کتابی که لفظ صوفیه بمعنی فرقه مخصوص زهاد در آن آمده کتاب **البيان والتبيين** تألیف **جاحظ** (۱) و نخستین کسی که بعنوان صوفی مشهور شده **ابوهاشم صوفی** است (۲)

تصوف در قرن دوم مانند دیگر عقاید در آغاز ظهور بسیار ساده و در معنی همان زهدات و تقوی پیشگی بود که در سده اول نیز وجود داشت و صوفی مقابل عامه دنیا پرستان در مورد کسانی که اعراض از دنیا و توجه بعبادت و خدا پرستی کرده بودند گفته میشد: «اما بتدریج از سادگی اول بیرون آمد و از یکطرف در تحت قوانین حزبی در آمد و رنگ تحزب و فرقه بندی بخود گرفت و از طرف دیگر با عقاید عرفانی و مسلک اشراقی و رواقی یونان و فلسفه پهلوی ایران و طریقه بودائیان هند در آمیخت و در مذاهب و محل اسلامی بگونه اسرار آمیز در آمد.

بعقیده نگارنده قسمتی از **فلسفه خسروانی** ایرانیان که در ردیف دیگر مسلکهای فلسفه قدیم مقامی بزرگ و پیروان فراوان داشته پس از اسلام بگونه تصوف متجلی گشته و عقاید **حکماء پهلوی** با افکار بزرگان متصوفه که بیشتر ایرانی بوده اند در آمیخته است و این طایفه وارث یادگار قدیم ایران شده اند.

مؤلفان دارای از عقاید **پهلویون** را در کتب فلسفه مانند مؤلفات شیخ اشراق **شهاب الدین سهروردی** (۳) و **اسفزار ملاصدرا** (۴) می بینم و

(۱) او عهد بن عمر و بن بحر بن محبوب معروف به جاحظ بولش در بصره سال ۱۶۳ و قاتش همانجا سال ۲۵۵ واقع شد. در کتاب مذکور می نویسد «الصوفیة من الساک»
 (۲) صفحات ۱۱۳۵ حامی این ابوهاشم معاصر بوده است ناسفیان بوری متوفی ۱۶۱ و ابراهیم بن ادهم بلخی متوفی ۱۶۲ (مجات حامی و شذرات الذهب) (۳) یحیی بن حش بن امیرک معروف به شیخ اشراق و شیخ مقول مؤلف حکمة الاشراق و تلویحات و مطارحات و هیاکل النور و بردان شناخت فارسی و مؤلفات دیگر که در [پیته حاشیه در صحنه آمد]

سراغ از منبع فلسفه خسروانی گرفته می‌برسیم با توجهی که در دوره تمدن اسلامی بنقل کتب و آثار فلسفه یونان و ایران شد و با کوششی که فلاسفه و متکلمان اسلام در نقل اقوال و ضبط عقاید حتمی عقیده های سخیف از همه فلاسفه داشتند و نارواجی که فلسفه از قرن سوم بعد پیدا کرد و ملل غیر مسلم از زردشتی و مانوی و مسیحی و یهود هم جمعی بتعلیم و تعلم فلسفه می پرداختند و با وجود اینکه حامل علوم در اسلام بیشتر ایرانیان بودند، با اینهمه فلسفه مهم ایرانیان چه شد و پس از اسلام تاسده ششم که شیخ اشراق ظهور کرد و خود را پیرو فلسفه پهلوی و حکمای خسروانی شمرد و طریقه آنها را تازه و استوار کرد این مسلک کجا و عقاید این فرقه در کدام کتاب ثبت بود، روشی که شیخ اشراق اختیار و تجدید کرد پیش از وی پیروانی داشت یا بکلی رشته گسیخته بود، چرا در کتب فلسفه پیش از حکمة الاشراق و تلویحات و مطارحات چندان اثری از عقاید این طایفه نیست درست است که حکمت قدیم ایران قسمتی فلسفه عملی و اخلاق بود و بزرگان فلاسفه سده چهارم و پنجم همچون فارابی و ابن سینا دنبال طریقه علمی ارسطو و مسلک مسائی را گرفته اند اما عقاید افلاطون و دیمقراطیس و ایدقورو فروریوس و غیره را هم نقل میگردید و در حکمای

[بقیه حاشیه در صفحه دل]

تاریخ الحکماء شهردوری تفصیل است شده است در ۵۸۷ بحکم علمای حلب کشته شد یکده دیگر هم سام شیخ شهاب الدین سهروردی داریم که نامش ابو حفص عمر بن محمد از عرفای مشهور قرن هفتم بود و در سال ۵۳۹ ولادت و در ۶۳۲ وفات یافت و کتبات عوارف المعارف در تصوف از مؤلفات اوست غالباً این دو نفر را سدیدگر اشتهار کرده اند (۴) صدر المأهین محمد بن ابراهیم شیرازی، روف، مؤلف صدری که بحکم فلاسفه ایران شمرده می شود تألیفات بسیار دارد از همه بهتر سهروردی اصول کافی و تفسیر چند سوره از قرآن است و دانش درس حق و معنی اتفاق در سال ۱۰۵۰ هجری قمری.

فرس نیز عقاید علمی قابل اهمیت و لا اقل^۱ در خور نقل بوده است .
 می گوئید شاید کتبی مخصوص در فلسفه خسروانی همچون آثار
 مانوی^۲ به دردست بوده و بکلی نام و اثر آنها از میان رفته است ، شاید فلسفه
 ایرانیان دفتری نبوده و از علمای زردشتی و مانوی سینه بسینه نقل میشده
 و این یادگار ها تنها شیخ اشراق رسیده و گفتگو از نور و ظلمت و شید
 شیدان و انوار اسپهبدی^۳ که در کلمات شیخ فراوان دیده میشود از
 نمونه های فلسفه زردشتی و مانوی است ؛ اینگونه احتمالات تاحدی
 باور کردنی است ؛ اما کاملاً جواب گوی سؤالات ما نیست و تنها نظری که
 راه بجائی میبرد همانست که یادگارهای خسروانی را در مسلک تصوف
 ایرانی جستجو کنیم و بنیمیم تاچه اندازه از آن آثار بدست می افتد
 میدانم که تصوف اسلامی در شیعه و سنی از منع زهد و تقوی یا ولایت و
 دوستداری آل علی علیهم السلام سرچشمه گرفت و کم تر قی و صورت مسالکی
 قابل توجهی پیدا کرد و دانشمندان بزرگ از این طایفه ظهور کردند و چه
 بسا که نتیجه اندیشه های عمیق و افکار روشن و حاصل ریاضت و کشف
 و شهودهای آنها با عقاید حکمای قدیم ایران و هند و یونان مطبق درآمده
 و چه بسیار که توافق بطر میان دو کس یا دو طایفه شخص را داشته انداخته
 نایکی را از دیگری قنماس پنداشته است . تنها این عقیده و برای تأیید
 آن دلائل بسیار داریم که فلسفه های قدیم خاصه طریقه حکمای فرس و
 هند در وضع فکری تصوف بی اثر نبوده است . بکارنده از مردم فضائل تراش
 نیست که هر چیز و هر کس را بخواند بآب و خالک کشور خوش نسبت دهد
 اما در مورد تصوف اسلامی نادله فنی و تاریخی عقیده مند است که مهد
 پرورش این فکر ایران رحال صح و قوام آن روح و فاسمه ایرانی است
 ناری تصوف در قرن دوم سبه ساده بود و در قرن سوم هجری
 صورت علمی و مسالکی متمایز پیدا کرد و تعالیمات عرفانی ماند و حدت وجود

وفناء فی الله و نقاء بالله از این قرن ببعد داخل مسائل تصوّف گردید
تا شکل فنی مخصوص باموضوع و مبادی و مسائل در ردیف سایر علوم
و فنون اسلامی درآمد .

عرفان و عبادت و زهد در آغاز امر چندان از یکدیگر جدا نبودند
اما بتدریج از هم جدا و عابد و زاهد و صوفی و عارف از حیث مقصود
و غایت فکر و عمل هر کدام طبقه ای ممتاز گشتند . شیخ الرئیس در نظم
نهم از کتاب اشارات فرماید « المعرض عن متاع الدنیا و طیّاتها یخصّ
باسم الزّاهد و المواطب علی فعل العبادات من القیام و الصّیام و نحوهما یخصّ
باسم العابد و المتصرّف بفکره الی قدس الجسروت مستدیماً لشر و نور الحقّ
فی سرّه یخصّ باسم العارف و قد یترکّب بعض هذه مع بعض »
در قرن سوّم جمعی اردانشمنندان ایرانی داخل رشته تصوّف و در
معنی عامل و مؤسس این بناشدند .

بعض مشاهیر صوفیه که از سران سلسله شمرده می شود از نیمه
دوم سده دوم تا اواخر قرن سوم بدین قرارند :

ابو هاشم صوفی که پیش ازین نام بردیم و سفیان ثوری (متوفی
۱۶۱) و ابو اسحق ابراهیم بن ادهم بلخی (متوفی ۱۶۲) و
معروف کرخی که از مؤسسان طریقه و اصلاً ایرانی بود (متوفی ۲۰۰)
ابو حامد بلخی (متوفی ۲۴۰)، ابو اسحق نیشابوری (متوفی ۲۶۵)،
علی بن سهل اصفهانی (متوفی ۲۸۰)، بایزید بسطامی میان سنوات
۲۶۱ - ۲۶۴ وفات یافت، شاه شجاع کرمانی (متوفی ۲۷۰)، جنید
بغدادی (متوفی ۲۹۳)، سری سقطی میان سالهای ۲۵۱ - ۲۵۷ در گذشت،
امام شافعی (متوفی ۲۰۴)، هزنی (امام ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی
۱۷۵ - ۲۶۴)، محاسبی (ابو عبدالله حرث بن اسد متوفی ۲۲۳)

ذوالنون مصری تاریخ وفاتش را از ۲۴۵ تا ۲۴۸ نوشته اند، حرملة
بن یحیی (۱۶۶ - ۲۴۳)

دوسده چهارم تصوف در ممالك اسلامي خاصه ايران شیوعی عجیب
یافت و بزرگان بسیار در این فرقه ظهور و کتابها تألیف کردند. معروفترین
کتاب تصوف که از این دوره باقی مانده عبارت است از **قوت القلوب** تألیف
ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ که غرالی در تألیفات خود بدان نظر داشته
و مکرر از آن نام برده است. دیگر کتاب **اللمع** در تصوف تألیف **ابونصر**
سراج طوسی متوفی ۳۷۸. و این ابونصر استاد طریقت **پیر ابوالفضل**
حسن سرخسی وری پیر **شیخ ابوسعید ابو الخیر** بوده است.

بعض بزرگان دیگر این عصر . **ابو محمد مرتعی نیشابوری**
متوفی ۳۲۷، **ابوالقاسم نصر آبادی** متوفی ۳۷۲ استاد و پیر طریقت
شیخ **ابوعبدالرحمن سلمی**، **ابو محمد جریری** پیر طریقت **شیخ محمد بن**
عبدالله طبری و **ابوالعباس قصاب آملی** و **احمد بن عبد الکریم**
قصاب آملی و **شیخ محمد قصاب آملی**، وفات ابومحمد جریری را میان
سالهای ۳۱۱ - ۳۱۴ نوشته اند. **خیر نساج** متوفی ۳۲۲ استاد شملی،
حسین بن منصور حلاج مقتول ۳۰۹، **ابو عبدالله زاهد** متوفی ۳۶۹،
شبللی متوفی ۳۳۴

قرن پنجم یا عهد غرالی دوره ضج و ترقی کامل تصوف است .
تشکیلات صوفیه و خاندانها و مجالس گفتمن مشحون در این زمان بیش از
هر دوره رواج و عنایت داشته، و دانشمندان این فرقه در ممالك اسلامي
خاصه ایران و بلاد حسن و طین عرس (خراسان) بسیار بوده اند
خواجه نصیر المصنف عهد غرالی خود صوفی شرب و در آتش

حامی تصوّف بود و با بزرگان این طایفه نشست و خاست میکرد و آنها را بسیار محترم میشمرد. امثال **ابوعلی فارمدی** صوفی را در محضر خویش بر همه علما و فقها مقدم می‌نمودند، در مجلس محترمان با فقیران هم‌غذا میشد (۱) و نوشته چهارمقاله از جماعت صوفیه بدیگر طبقات نمی‌پرداخت (۲). حمایت حواجه نظام‌الملک از این جماعت باعث رونق و اعتبارشان گردید. جدال و کشمکش که متعصبان معتزلی و اشعری و شیعه و سنی و دیگر طوایف را بخود مشغول داشته بود جماعت صوفیه آنها که در قضایای بی‌طرف و بخود مشغول بودند و مجال داد که بفراغت دل کار کنند و انگهی بگذشته از مرئوسان این طبقه صاحب کشف و کرامات بودند و مردم بدانها می‌گرویدند و از کشمکش‌های طاهری گریخته بدان فرقه پناه می‌بردند. این معنی اختصاص بقرن پنجم نداشته بلکه در دوره‌های قبل و بعد نیز اتفاق افتاده است.

جمعی از علما و فقهای قرن پنجم خود مشرب تصوّف داشتند و از این جهت مزاحم صوفیه نمی‌شدند، سهل است ابن طایفه را زنگ می‌داشتند. **شیخ ابواسحق شبرازی** که بررگترین علمای عصر خود محسوب میشد در سفر پیرشکوهی که از طرف خلیفه بغداد بخراسان آمد و علمای بزرگ خراسان همچون **امام الحرمین** محض احترام عشیّه اش را بدوش می‌کشیدند بشهر هر کس بمک نفر صوفی **سهلکی** ام درسطام احترام گزارد (۳). اجماعاً سده پنجم دجری مهم‌ترین دوره تصوّف در ایران است. در نیمه اول این قرن اشخاص بزرگ در این رشته پابصره ظهور

(۱) ولایت السامانیه ص ۳ - ص ۱۴۱ و ص ۱۳۷

(۲) چهارمقاله نظامی مؤلف در حدود ۴۵۰ دجری

(۳) طایف التمام ص ۱ - و شهادتی ص ۱۹ - شیرازی ص ۱۰ - تهی ریح ص ۱۰

در مطالعات معارف می‌شود

نهادند از قبیل نابغه خراسان **شیخ ابو سعید ابو الخیر** (۳۵۷ - ۴۴۰)

(۱) **ویر ابو الفضل حسن** از مشایخ سرخس و پیر صحبت شیخ ابو سعید ابو الخیر. **شیخ ابو عبد الرحمن سلمی** شافعی (متوفی ۴۱۲) مؤلف «طبقات الصوفیه» و پیر خرقه شیخ ابو سعید. **شیخ ابو الحسن خرقانی** متوفی ۴۲۵. **شیخ ابو علی دقاق** متوفی ۴۰۶. **شیخ ابو علی داستانی** متوفی ۴۰۷. **شیخ ابو عبدالله شیرازی** معروف به **بابا کوهی** متوفی ۴۴۲. **ابو منصور اصفهانی** متوفی ۴۱۸. **حافظ ابو نعیم اصفهانی** مؤلف کتاب معروف «حلیۃ الاولیاء» در ترجمه احوال رجال صوفیه و زهاد و عباد متوفی ۴۳۰. **ابو علی سیاه** متوفی ۴۲۴. **لقمان سرخسی** از مشایخ سرخس. **شیخ ابو القاسم گرگانی** متوفی ۴۵۰ - و در نیمه دوم این قرن امثال **ابو علی فارمدی** متوفی ۴۷۷ که استاد تصوف حجة الاسلام غزالی بود و **امام ابو القاسم قشیری** مؤلف رساله قشیریه متوفی ۴۶۵ و **ویر هروی** **خواجه عبدالله انصاری** صاحب **امالی** زبان هروی و کتاب **منازل السائرین** در مقامات سیر و سلوک ۳۹۶ - ۴۸۱ (۲) و

(۱) برای مأخذ ترجمه حال او رجوع شود به تاشیه شاق که درص ۴۸ طبع شده است
(۲) **شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبد الله بن ابی منصور** معروف به **ویر هروی** **خواجه عبدالله انصاری** صاحب (امالی) است که زبان هروی جمع کردند. **امالی** جمع املاء اصطلاح قدیم عمارت بوده است از دروس یا مواعظ و خطابه ها و مطالبی که استاد از خارج بقریر میکرد و شاگردان می نگاشته اند. غالباً صورت مجلس یا تاریخ روز و ماه و سال ضبط شده و بطور استاد رسیده آنچه وی صریحاً اشاره میداده است روایت نمیکرده اند. و گاه هر کدام از شاگردان برای خود یادداشتی جدا گانه داشته است. این قسم و همچنین توضیحات و حواشی بر عمارات و مطالب بزرگان و را نام **تعلیقه** بر میخوانده اند. از بعضی علمای قدیم آثاری بنام امالی در دست است مانند امالی صدوق و امالی سید مرتضی و امالی شیخ طوسی و غیره. **خواجه عبدالله انصاری** هم کتاب طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی را در مجلس وعظ املا کرده بعضی تراجم بر آن افزود. امالی او را زبان هروی جمع کردند و در قرن نهم هجری **عبدالله بن حسن حامی** امالی هروی را بر زبان فارسی معمولی نقل کرد و تراجم مشایخ دیگر بر آن افزود و کتب محلات الاس را فراهم ساخت

ابو عثمان نیشابوری متوفی ۴۵۷ و ابو بکر نساج طوسی متوفی ۴۸۷ که استاد امام احمد غزالی و شاگرد ابوالقاسم گرکانی بود، و سرآمد همه حجة الاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) ظهور کردند و تصوّف را بدرجته عالی ارتقاء دادند.

در این قرن کتب بسیار فارسی و عربی در تصوّف و رجال صوفیه پرداخته شد ارقبیل **کشف المحجوب** بفارسی تألیف **ابو الحسن علی بن عثمان غزنوی** و کتاب **طبقات الصوفیه و حلیة الاولیاء و رساله قشیریه** (مؤلف در ۴۳۷) و **امالی هروی و منازل السائرین** که مؤلفان آنها را شناختیم.

غزالی پس از آنکه مراحل مختلف علمی و عملی را طی نمود رسماً مسلک تصوّف را اختیار کرد و نامهارت و تبحرّی که در علوم و فنون متداوله داشت همّت بر تشیید مبانی تصوّف گذاشت و طریقه صوفیه را بواسطه رفتار و گفتار مقبول خویش در انظار بهترین وجه جلوه داد. جای جای در مولّفات خود ارقبیل **احیاء العلوم و روضة الطالبین و المنقذ من الضلال** و غیره و غیره عقاید این طایفه را بطرری که مورد قبول مردم با انصاف باشند بیان و اساس این مسلک را قوی بنیان کرد و با دالّله و شواهد ثابت نمود که تنها راه نجات بشر از گمراهیهای مدهمی طریقه تصوّف و باقی همه صلاّات است. تصوّف را هم بحال سابق باقی نگذارد و آنرا در تحت انتقاد و تحقیق در آورد و حقایق را برای مردم ساده دل که در زمان او بسیار بودند روشن و آنها را از فریب مستصوفه یعنی صوفی بماها آراست. راهنما و باصلاح پیر طریقت غزالی در آغاز امر **ابو علی فارمدی** بود (۱)

(۱) طباط الشافعیة سکی و طرائق الحقایق .

اما وی بهمان اندازه که از استاد دریافته بود قناعت نکرد و خود در سیر وسلوک کوشش بسیار بکار برد تا جائی که حقایق بر او کاملاً مکشوف شد و یقین پیوست که سرمایه هدایت در این طریقه است و بس (۱) شرط اینکه مقرون بحقیقت و ادربا و سمعه و مخرقه دور باشد. داخل شدن دانشمندی بزرگ مانند غزالی در مسلک صوفیه و اهتمام علمی و عملی او در استوار ساختن مبانی این طریقه پیداست که چگونه اثرها خواهد بخشید! ظهور و نشر تبایغات و مؤلفات غزالی در عالم تصوف انقلابی عظیم بوجود آورد. و این فن هم مانند فلسفه از عصر غزالی بعد رنگ دیگر بخود گرفت

بالجمله بخل تصوف در قرن اول هجری از تعلیمات اسلامی بذر افشایی شد و در سده دوم سر برد و در قرن سوم پذیر گرفت و در چهارم بسایید و رشد کرد و در قرن پنجم بمؤکمل یافت و شکوفه های فراوان شکفتید و از این دوره بعد میوه های شیرین داد

در سده ششم اشاعه سنائی غزنوی معاصر سلطان سنجر سلجوقی و هراشاه عربوی در گویندگان پارسی و شیخ شهاب الدین سهروردی مؤلف حکمة الاشراق (۵۲۹ - ۵۸۶) از امام احمد غزالی متوفی ۵۴۰ در غرّه عربی معروف و محمد بن جمهوریه جوینی متوفی ۵۳۰ که نوشته ای یعنی سلسله صوفیه در آن وارد است. اما این درخت شمار میروند. کتاب اسرار الالهیه که از وی است که در این ادب و تصوف

فارسی است در این قرن تألیف شد. و در قرن هفتم رسیده ترین و شیرین ترین میوه ها یعنی **شیخ فرید الدین عطار نیشابوری** صاحب **منطق الطیر** و **تذکرة الاولیاء** (متوفی ۶۲۷) و **مولانا جلال الدین بلخی** (۶۰۴ - ۶۷۲) صاحب **مثنوی** از این درخت بار آور ظاهر گشتند. افسح المتکلمین **سعدی شیرازی** متوفی ۶۹۱ و **شهاب الدین سهروردی** مؤلف **عوارف المعارف** (۵۳۹ - ۶۳۲). و **نجم الدین رازی** معروف به **دایه** متوفی ۶۴۵ مؤلف **مرصاد العباد** و **فخر الدین عراقی** متوفی ۶۸۸ صاحب **لمعات** که جامی در آن شرحی بنام **اشعة اللمعات** نگاشته است. و **افضل الدین کاشانی** معروف به **بابا افضل** متوفی ۷۰۷ صاحب تألیفات بسیار فارسی همچون **خردنامه** و **ره انجام نامه**. و **صدر الدین محمد قونوی** متوفی ۶۷۲ (۱) مؤلف **مفتاح الغیب** و **محبی الدین اعرابی** مؤلف **فتوحات مکیه** متوفی ۶۳۸ (۲) و امثال آنها

(۱) صدر الدین محمد بن اسحق قونوی از بررکان عراقی قرن هفتم هجری و مؤسس طریقه ای خاص در عرفان و بصوف و باهشی الدین و مولانا معاصر و دوشسته بعضی معاصر بود. **فخر الدین عراقی** (اراهیم بن شهریار دمدانی) کتبات قصوص را در بلاد روم برد او تحصیل کرد. کتاب **مفتاح الغیب** که در طهران ناخواشی مرحوم میرزاهاشم طعم شده و **نفحات الهیه** و **فکوائف** و تهذیب و تاویل سورة هجده الکتاب که در هندوسان بطبع رسیده از مؤلفات همین صدر الدین است. تاریخ وفات و مدت زندگی او را که رسانی ضبط کرده اند. در طبقات شعرا بی (امام عبد الوهاب شعرا بی) میبوسد و دانش در سنه ۶۷۲ بقویه عراق اصاب و مدت رسدگیش شصت و اندی سال بود (رجوع شود مقدمه تاویل سورة فاتحه طبع هندوستان). سایر این مولانا و خواصه بصیر الدین طوسی و صدر الدین قونوی همه در یکسال فوت شده اند؛

(۲) مقصود محبی الدین از بکر محمد بن علی بن دهمد معروف به اعرابی است که ولادتش را شب در سنه ۱۷ رمضان ۶۰۰ ه و وفاتش را در ۲۲ ربیع الثانی سنه ۶۴۸ ضبط کرده اند و بواسطه توافق در کتب و نام واقف اند او را «حبی الدین از بکر محمد بن عبد الله معافری» معروف به ابن عربی صاحب **درررررر اشعاع** در سنه وفات آن عربی در سنه ۵۴۳ ه و وفات شد

همگی از بزرگان صوفیه در قرن هفتم بودند.

از قرن هفتم بعد گاهگاه شاخه‌ای جوان از این درخت کهن سال سر میزد و باری پخته یا نیم‌رس میداد. شمس الدین محمد حافظ شیرازی متوفی ۷۹۱ و شاه نعمه‌الله کرمانی در قرن هشتم بهترین میوه‌های دیر رس این درخت بودند. در همین قرن شیخ صفی الدین اردبیلی ۶۵۰ - ۷۳۵ از مریدان شیخ زاهد گیلانی، علاء الدوله سمنانی ۶۵۹ - ۷۳۶، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح منازل السائرین و فصوص الحکم (متوفی ۷۳۱) و معاصرش عزالدین محمود بن علی کاشانی صاحب کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰) صاحب گلشن راز و امثال آنها از عرفای نامدار شمرده میشدند.

سیر تکاملی تصوف در حقیقت بقرن هشتم خاتمه یافت و از این تاریخ بعد رو با انحطاط و زوال بهاد و احیاناً اگر کسی پیدا شد که دم از تصوف میزد قسمتی از گفتار پیدشیمان را تکرار میکرد تا کار متصوفه و مدعیان بجائی رسید که سخن مولونا راست آمد.

ورنه این راغان دغل افر وختند	بابک بازان سپید آموختند
بابک هر دگر بیاموزد قطا	وار هدهد کو و بیغام سبا
دسک پر رسته ر پر بسته بدان	تاح شاهان را ز تاج هدهدان
حرف درویشان و نکته عارفان	بسته اند این بیحیایان بر زبان
حرف درویشان بدر دیده بسی	تا گمان آید که هست او خود کسی
خرده گیرد در سخن بر نایزد	ننگ دارد از درون او بزیزد

باز نمودیم که نهضت فرقه صوفیه از قرن دوم آغاز شد و نهایت سیر خود را در قرن هشتم بیابان رسانید سده پنجم یا عهد غزالی در میان این هفت قرن، تابنده ترین دوره های تصوف ایران و بمنزله واسطه العقد این رشته بود

اینکه گفتیم سیر تاریخی تصوف بود. اما از نظر علمی و روحانی تصوف از مرتبه زهد و تقشف آغاز و بعقیده حلول و اتحاد و وحدت موجود در بعضی طوایف صوفیه ختم شد. باین ترتیب که ابتدا زهد و عبادت بود و سپس بصورت ریاضت و آداب و سنن مخصوص درآمد، در این مرحله قواعد فلسفه عملی داخل تصوف شد و از این مرتبه بالا تر رفت و شکل عرفان بخود گرفت و معرفه الله اساس تصوف گردید سپس با فلسفه ایران و هند و مسلك رواقی (۱) و اشراقی (۲) یونان در آمیخت و بصورت علمی خاص بیرون آمد و کم کم دنباله عقاید به وحدت وجود رسید و بعضی قدم بالا تر گذارده بوحدت موجود و حاول و اتحاد معتقد شدند

صوفیه در آغاز امر همین فرق را با دیگر فرق اسلامی داشتند که اهل زهد و مراقبه و تارك دنیا بودند، تصوف از آنکاه که دارای آداب و سنن مخصوص و فلسفه ایران و هند و یونان در آن داخل گردید از سایر علوم و معارف اسلامی کاملاً ممتاز شد و فرقه صوفیه از دیگر طوایف نکلی جدا شدند

اعمال صوفیه سه قسمت است. یکی عبادات ظاهری مانند صوم و صلوٰه و غیره. و از این جهت با سایر مسلمانان چندان تفاوت ندارند.

platonisme (۲)

stoicisme (۱)

دیگر ریاضتهای شافیه مانند چله نشستن که بارفتار ظاهری عامه مسلمانان تفاوت دارد. قسمت سوم یکدسته آداب و شعارها و باصطلاح خودشان «آداب استجسانی» مانند خرقة، عصا، رکوه، میان بند، رقص، سماع، وجد، تواجد، و آداب رباط و خانقاه و خرقة و امثال آنها که میان همه طوایف و سلاسل صوفیه یکسان نیست (۱)

اختلاف متشرع با صوفی بیشتر راجع بدو قسمت اخیر است. چرا که متشرع بطاهر عبادت قانع است و بعضی ریاضات شافیه را جزو بدعت می‌شمارد. با رقص و سماع و امثال آنها نیز مخالف است. از بعضی صوفیان علاوه بر جهانی که با طاهر شریعت سازش ندارد پاره ای از شطحیات مانند «ابا الحق» و «لیس فی جبتی سوی الله» سرزده و دستاویز بمخالفان داده است تا همگی صوفیه را بکفر و زندقه متهم ساخته اند

صوفی و متشرع گذشته از اعمال و کردارهای ظاهری در عقاید هم با یکدیگر سخت اختلاف دارند. و این اختلاف از دیر بار میان دو طایفه برقرار بوده و نسبت بمراتب تعصب مذهبی یا هوی و هوس دنیوی و مقتضیات هر دوره شدت و ضعف یافته است. و گاهی کار بدست عوغا افتاده و جماعتی ارسوفیه را کشته و جسد بعضی را سوخته اند. علمای دو فرقه هم کتابها در رد یکدیگر نوشته اند. نمونه ای از اختلافات و سخنان دو طایفه را از کتاب تبصرة العوام: لیف سید مرتضی داعی رازی و کشف المحجوب و کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل تألیف ابن حزم ظاهری متوفی ۵۰۶ هـ و اسرار التوحید و همچنین از

(۱) برای شرح عادات استجسانی صوفیه رجوع شود بکتابهای: مصباح الپدایه و مفتاح الکفایه، عوارف المعارف سه‌روردی، کشف المحجوب، التعرف فی التصوف که شرح آن فارسی در هندوستان طبع شده است

آثار و مؤلفات متأخرین از قبیل **مرحوم ملا اسمعیل خواجویی** و **مجلسی و آقاباقر بهبهانی** و **آقا محمد علی کرمانشاهی** و **حاج محمد جعفر کبوتر آهنگی** و **حاج ملا زین العابدین شیروانی** (۱) و غیره بدست توان آورد

یکی از مطاهر تصوف در ایران **ارباب فتوت** یا **جوانمردان** اند که طهور و آئین و مسلک آنها خود سرگذشت مفصل و تاریخ دلکشی دارد و در کتاب **قابوسنامه** از آثار قرن پنجم هجری (باب ۴۴) در باره آئین این طایفه در ردیف صوفیه چیزی نگاشته و کتاب **فتوت نامه** تالیف «ملا حسین سمزواری» معروف به **واعظ کاشفی** (متوفی ۹۱۰) راجع باصطلاحات جمعی از این فرقه است (۲)

باری این فصل را با ذکر سه نکته پایان میبریم:

نخست اینکه اساس تصوف در شیعه و سنی متفاوت است. تصوف در سنی تنها انگيخته روح زهد و تقشف و عبادت و خداپرستی است. اما در شیعه علاوه بر عبادت خدا و کناره گیری از امور دنیا چیز دیگر هم در کار است که اساس عمده شمرده می شود. و آن عبارت است از **ولایت** و دوستداری اهل بیت و پیروی کامل از امام زنده یا **ولی عصر** که رمام امر و بهی و تصرف در نفوس بدست اوست. در

(۱) برای ترجمه احوال این اشخاص رجوع شود بکتاب «روصات» و «مستدرک الوسائل» و «طرائق الحقائق» مرحوم نایب الصدر - این اشخاص در باره حق یا بطلان تصوف کتابها و رساله ها نوشته اند که همه آنها بطور رسیده است. - مرحوم ملا اسمعیل خواجویی (متوفی ۱۱۷۳ شعبان ۱۱۷۳) در رد صوفیه و بطلان عقیده وحدت وجود رساله ای فارسی نگاشته که از نظر علمی قابل توجه میباشد

(۲) نگارنده درباره تاریخ و عقاید این فرقه و همچنین سایر فرق صوفیه رجوع می کند و یادداشتها فراهم ساخته است

طریقت سنی هم **قطب** یا **غوث** و **امام** (۱) هست اما نظری که صوفی شیعه بقطب و امام وقت دارد و او را بتمام معنی صاحب عصر می‌شمارد غیر از وجهه سنی است که قطب را تنها هادی و راهنمای خویش میداند. مطالب دیگر هم در این باب هست که شرح آنها را از متون سخنان و بطون عقاید این طوایف باید جستجو کرد. بالجملة تصوف اسلامی از يك نقطه یعنی تعلیمات اسلامی و رفتار بعضی صحابه برخاسته ابتدا بدورشته و کم کم هر رشته ای بسلسله های مختلف تقسیم شده است. این طوایف بمرور ایام در هم آمیخته و بعضی عقاید و آداب يك سلسله در سلسله دیگر رسوخ یافته است، تا جائی که تمیز آنها از هم دشوار بنظر میرسد، تا در بعضی دوره ها می بینیم که صوفی شیعه و سنی در عقاید چندان با هم تفاوت ندارد. بیان اسباب و علل این معنی از حوصله این دفتر افزوتر است

دوم اینکه تربیت نخستین هر کس در رشد و نمو فکری او و صورتی که در مراحل بعد بخود می گیرد کاملاً مؤثر است رنگی که یکسفر فقیه متشرع در عالم تصوف بخود میگیرد با فیلسوف متفکر یا شاعری که قدم بمرحله تصوف گذارده اند بسیار فرق دارد. غالب آنستکه چون فقیه معتقد صوفی شود زاهدی منزوی ار کار درمیآید، نه رندی عالم سوز که همه چیز حتی آداب مذهبی پشت پا بزند. این است که بعض صوفیه را می بینیم که بجزئی ترین اعمال شرعی از هندونات و مکروهات توجه

(۱) بعض صوفیه مانند محیی الدین کویند **قطب** یا **غوث** در هر دوره یکمرتبه بزرگترین رئیس طائفه است پس از وی از حیث رتبه و مقام دوم **امام** و چهار تن **سام** **اوتان** دو چهل تن **سام نجباء** و هفتاد تن **سام ابدال** و سیصد تن **سام نقباء** هستند این تقسیم برای تعیین مقام اشخاص در تشکیلات حزبی است

دارند نه آنکه از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد شده خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای داشته باشند .

سدیگر تصوّفی که با روح ایرانیان پرورش یافت و امثال مولانا و حافظ در آن ظهور کردند با سایر ملل اسلامی بسی فرق دارد. چیزی که دست رشت ایرانیان از کار در آمد اگر بتوانیم تار و پودش را از هم باز و معلوم کنیم که هر رشته از کدام کار گساده بیرون آمده و چه دستی در آن اثر کرده است نکته ها و اسرار عجیب که اکنون همه در پرده اند بر ما کشف خواهد شد. متأسفانه هنوز چنانکه باید در این موضوع تحقیق و واریسی نشده و این رشته همچنان سر بگم و نا معلوم باقی مانده است. مولوی یکتار از این رشته را بدست میدهد، آنجا که میفرماید: هر که را در عشق این آئین بود فوق قهر و لطف و کهر و دین بود

دعوی پیغمبری در زمان غزّالی

یافعی در جزو چهارم **مرآت الجنان** در جزو وقایع سال ۴۹۹ مینویسد در این سال مردی در بهاوند دعوی بپوت کرد. سحر و معرّقه در کار داشت و او را نکشتمند. وقوع این قضیه که شاید نظایر هم داشته نموداری است از اختلافات و دعاوی مذهبی در عهد غزّالی. یکی از شاگردان غزّالی **نام محمد بن عبد الله بن قوامرت** هم ادّعی مهدویت کرد که در ضمن شاگردان غزّالی وی را یاد خواهیم کرد

موقعیت غزّالی و لقب حجة الاسلام

امام محمد غزّالی لقب **حجة الاسلام** داشت. این لقب درباره او از قبیل القاب تعارفی بمعنی نمود یا که مانند **ثقة الاسلام** در مورد

کلینی (۱) متوفی ۳۲۹ و « علم الهدی » در مورد سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) و « آیه الله » بر ای علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶) بشایستگی و معنی حقیقی استعمال میشد

غزالی در دوره مجادلات مذهبی که سرگذشت آن را باز نمودیم بوجود آمد و در بحران جدال و کشمکش مذاهب و تفرق اهواء مختلفه شکل یکنفر متکلم بزرگ ظهور نمود. خود مسلمان شافعی و اشعری مذهب یعنی در اصول تابع طریقه اشعری و در فروع پیرو امام شافعی بود. با مخالفان مسلک خویش از سایر طوایف اهل سنت و معتزله و روافض و باطنیه و همچنین حکما و فلاسفه و پیروان مسیح و دیگر ملل عالم مجادله زبانی و قلمی داشت. يك تنه با يك دنیا مخالف می جنگید و بواسطه مهارت فوق العاده که در کار داشت همه جا فتح و فیروزی نصیب او میشد. ارباب مذاهب عموماً از بیرونی بدان و قلمش زبون و ناچیز میماندند. از این جهت به « حجة الاسلام » ملقب گردید. غزالی کتابها در رد مخالفان تالیف نمود. در مؤلفاتش گاه روی بطایفه ای بخصوص دارد و گاه عده ای از فرق مخالف را مطمئح نظر قرار میدهد مثلاً در کتاب فیصل التفرقه بین الاسلام والزندقه و مستظهري و حجة الحق بباطنیه پرداخته و در تهافت الفلاسفه بحکما و فلاسفه تاخته و در القول الجمیل فی الرد علی من غیر الانجیل با عیسویان جنگیده است و در کتاب الجوامع العوام و انتصار و المنقذ من الضلال و همچنین پاره ای از کتب دیگرش چند رشته مذاهب مختلفه را بباد

(۱) ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی را در اری ارحم ذین بزرگ شیعه و اراء و آفانش کتاب کافی جزو کتب اربعه امامیه است. سه کتاب دیگر عبارت است از تهذیب و استبصار تألیف شیخ طوسی (محمد بن حسن ۳۸۵ - ۴۶۵) و من لایحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه موفی ۳۸۱)

انتقاد گرفته است . در **احیاء العلوم** هم به تمام طوایف پرداخته و مخصوصاً صوفی نماهای مردم فرب را نکوهش نموده و در طریقه تصوف که مسلک نهائی اوست انتقاد و تحقیقی بسزاو راه حق را از ماطن روشن ساخته است تا مردم بگمراهی در دام عوام فریبان نیفتند .

غزالی طوسی ، و هموطن **فردوسی** است . همانطور که فردوسی عجم را بنظم پارسی **شاهنامه** زنده ساخت ، غزالی اسلام را بنیروی دلیل و برهان و شیوائی خامه و بیان تأیید نمود . کشور ایران را در میان ممالک دنیا فردوسی شعر و سخن و غزالی بفکر و تحقیق بلند آوازه ساختند و از این رهگذر غزالی را همچون فردوسی حقی بزرگ بگردن این آب و خاک است که اگر مردمش هم سپاسگزاری نکنند روزگار فراوشکار نیست

تتبع در روح تاریخ ادبی و سیر معنوی ملل و اقوام و از جمله ایرانیان این نکته را بر ما آشکار ساخته است که در يك دوره باغۀ علمی با ادبی ظهور میکنند و افکار و نوشته های او رواج میگیرد و نامدنی پس از وی هر قدر علما و دانشمندان یا شعرا و ادبا میآیند بیشتر ریر بهود ادبی یا فکری او قرار گرفته پیراهن کلمات و آثار وی میگردند و کلمات او را سند قاطع شمرده احیداً حرف بحرف در آثار و مؤلفات خویش میآوردند . و گاه صاحب اصلی بحثی مشهور است که احتیاج بنام بردن ندارد . از اینجاست که تمیز سرقت و انتحال از تتبع و اقتباس مشکل میشود . اینکه در آثار مؤلفان قدیم حتی بررگان در میخه ربه بمواردی که بکی از دیگری بر داشته و بعضی آرا بدون تأمل بر سرقت یا احترام مؤلف بر توارد حمل میکنند تا اداره ای بحامت اّما در هر موردی صحیح

نیست، چرا که هر گونه تشابه و اقتباس را حمل بر سرقت و توارد نتوان کرد
غزالی خود بعض مطالب فلسفه را از شیخ الرئیس ابو علی سینا
گرفته و در کتاب **هارج القدسی** مبحث بقاء نفس و سعادت و شقاوت
تقریباً عین عبارات کتاب **نجات** را آورده و در بعض مؤلفاتش از **نهیذیب
الاخلاق** تألیف **ابو علی مسکویه** (۱) استفاده کرده است. خواجه
نصیر الدین طوسی (متوفی ۶۷۲) عین عبارات فارسی یا ترجمه کلمات عربی
غزالی را در **اخلاق ناصری** آورده است. (۲) بمقتیده من این اقتباسها را بر نفوذ
شیخ در روح فلسفه و تسلّم غزالی در اخلاق و حکمت عملی حمل باید
کرد، نه بر سرقت و انتحال! در ادبیات فارسی و عربی برای سرقت و اقتباس
نمونه های چند داریم که تفصیل آنها خارج از موضوع میشود.

نفوذ بوانغ علمی و ادبی گاه بجائی میرسد که تا چند قرن هیچکس
یارای آن ندارد که جز در زمینه افکار و عقاید آنها فکر کند. همچنان
میکند تا بوقت بظهور نابغه دیگر میرسد و روش سابق بر هم خورده
طرزی تازه بوجود میآید، مدّت نفوذ ادبی یا فکری هر کس متناسب با
اندازه قدرت و نیروی معنوی اوست و هر سخن یا فکر بقدری که جان
و روح دارد بقاء و دوام خواهد داشت و صورت بدجان را چندان دوام
و بقائی نیست.

غزالی یکی از بوانغ ایران است که در قرن پنجم ظهور کرد تا
چند قرن هر چه علماء و دانشمندان آمدند غالباً راویان آثار او بودند
نفوذ علمی و فکری غزالی در آثار و مؤلفات علمای بعد از او بخوبی نمایان

(۱) ابوعلی احمد بن محمد مسکویه رازی متوفی ۴۲۱

(۲) نگارنده در تحقیقی که درباره کتاب اخلاق ناصری با تصحیح اصل نسخه موده
شواهد و ادله این مطلب را ثبت کرده است

و آشکار است. غزالی باصطلاح علمای درایت و رجال از مجددان رأس مأه (۱) یعنی آنان نوانغ بود که دوره ای را تازه کرده و ظهور وی عصری جدید بوجود آورد. غزالی در نوانغ ایران هم از نظر زندگانی ظاهری و هم در حیات معنوی که بیش از هر چیز باید مورد توجه دقیق قرار گیرد دارای مقام و هویت ممتازی است که نظیرش در تاریخ بشر بندرت اتفاق افتاده است. خوشبختانه آثار علمی و تاریخی بسیار از وی در دست داریم و کمتر تذکره نگاری است که پس از وی آمده و تفصیل یا اختصار چیزی در باره وی ننوشته باشد. وی در ردیف آن طایفه بیست که در مقدمه شرح حالش باین عبارت آغاز کنیم که متأسفانه یا بدبختانه از این ناعه بزرگوار چیزی در دست نمانده است! با اینهمه باید چنانکه معرفتی شده و در عهده رورگار است که با سیر ارتقائی عقول هویت و مقام حقیقی این مرد را مشخص و معلوم سازد چرا که بزرگترین مشخص مقام و هویت انباء رورگار خود رورگار است جهان را سرشت و خوئی شکفت آوراست. خود غلط کاری و خود رفع اشتباه میکنند، خود میشکند و خود میپرورد. يك چند همه چشمها را می بندد و پست و بلند را یکدیگر مشتبه میسازد، دانشمندان بزرگ را زیر پای جهال پایمال مینماید سپس خود بر کرسی قضاوت عادلانه می نشیند و هر کس را بجای خویش مینشاند، در این مرحله چشم هر کس را بار میکند تا حقایق را چنانکه هست باز بینند. بعضی نوانغ داریم که هنوز چنانکه باید

(۳) حدیث نوی است، روایت فریق «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْتَغِي سَيِّئَاتِ الْإِنْسَانِ كُلِّ مِائَةِ مِائَةٍ مِنْ تَحْدِثِهَا» (و فی روایتی بعد دلاینها). و در ارثه مجددان هر مائه گفتگوهاست که در کتب روایات ضمن ترجمه کلامی و در کشکول شیخ بهائی صفحه ۲۲۰ چاپ نجف الدوّاه ج ۲۳ تفصیل نقل شده است. و «نق احوال غزالی از مجددان مائه پنجم هجری است».

شناخته نشده اند. غزالی بعقیده ما جرو همین طبقه است. با وجود تراجم و کتب و رسائل که در باره وی نوشته اند هنوز وی را درست نشناخته و مقام او را در ردیف دانشمندان گیتی بجا نیاورده اند.

نگارنده در شناختن و شناساندن وی هر گاه قصوری کرده باشد پیش از این عذر خواسته است که بحر را در کوزه جای نتوان داد و اقدام بنکاشتن این نامه را ان بابت است که

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی شاید چشید
من خود در باره بزرگان علم و ادب معتقدم که تا حد امکان آثار و تشخیص مقام معنوی آنها بیش از سرگذشت حیات و ممات اهمیت یابد داد از این بابت هر چه مناسب مینمود در فصول گذشته یاد آور شدم چون سنت معمول ترجمه نگاران را هم اردست نباید داد بر این شیوه بیرشروی مینویسم متأسفانه شتاب ردگی که در تألیف و طبع این غزالی فامه با وجود موانع بسیار پیش آمده است که نایک دست تألیف و نایک دست نمونه های مطبوعه تصحیح میشود مرا مجال نمیدهد که همه یادداشتهای خود را مرتب ساخته آنچه از هر جا گرد کرده ام اینجا بنویسم. از این جهت رؤس مسائل که در نظر نگارنده قابل ذکر و اعتماد است آن هم با رعایت اختصار قناعت میکنم

خانواده و نام و نسب و تحصیلات غزالی

حجة الاسلام امام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد (۱) طوسی غزالی. امام محمد غزالی برادر امام احمد غزالی از خانواده ایرانی مردم طابران (۲) طوس در سال ۴۵۰ (۳)

(۱) صاحب روضات الجنات طاوس احمد طوسی صط کرده است و در مآخذی که بدست نگارنده بود حای دیگر این عنوان را ندیدم.

(۲) طبران و بوقان دو شهر مهم طوس بوده اند

(۳) نوشته بعضی در ۴۵۱ متوآد شد (صعدی)

هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی در طابران اواخر عهد **طغرل** سلجوقی متولد شد. پدرش محمد بن محمد مردی درویش صالح و متعهد و بی بهره از خط و سواد بود. نافذگی پیشه و بحضور در مجالس وعظ و خدمت علماء و فقهاء و عابدان و کهدان میل فراوانی داشت. از دستریج خویش روزی حلال بدست میآورد و روزگاری میگراشت، در حدود سال ۴۶۵ (۹) بمرد و یکی اردوستان صوفی مشرکش را که **ابو حامد احمد بن محمد راذکانی** (۱) نام داشت وصی خود قرار داد و مردم ربکی نا چیز و پسران خود محمد و احمد را بدو سپرد و تربیت آنها را بدو سفارش کرد. راذکانی خود مردی فقیر و گوشه نشین بود پناهنده دوستی و مشرب صفائی که بپدر عزالی داشت در تعهد وی همت گماشت و در پرورش این در یتیم دقیقه ای فرو نگذاشت. تا خود می توانست و از ترکه چیری ناقی مانده بود کفایت راذکانی هر دو برادر کرد. آنگاه که خط و سواد و مسائل دینی و مقدّمات علوم ادبی و مذهبی را خوب یاد گرفته بودند و دیگر از عهده محاراج بر نمی آمد آنها را بمدارس طلاب راهنمایی نمود، باشد که اروطیقه طلاب چیری بگیرد و تحصیل خود را ادامه دهند. عزالی بی اداره با هوش و تند دهن بود. در کودکی نزد احمد راذکانی علوم دینی و ادبی را فرا گرفت. سپس به جرجان برد **امام ابو نصر اسماعیلی** رفت و خدمت او تعلیقه نوشت. دو باره بوطن خود طوس برگشت و مدت سه سال در طوس بمطالعه و تکرار

(۱) طبقات السّامیه نام او را در حرز و طبقه ای که میان سموات ۴۰۰-۵۰۰ فوت شده اند ذکر و **راذکان** را مطابق معمول صحیح قدیم بدال معجمه یعنی نقطه دار اردخانه می خوانند و صحت کرده است. امروز بدال بی نقطه گفته و نوشته سود و این املا هم بقاعده معروف دال و دال صحیح است.

دروس پرداخت . **امام اسعد میهنی** (۱) از وی روایت کنند که چون از جرجان به طوس بر میگشتم در راه مرا قطعی افتاد و هر چه داشتم دردان ببردند . بالتماس و سوگندان در پی دزدان افتادم که هر چه بر دید بحل کردم ، تو بره ای دارم مشتی کاغذ در آن است بکار شما نیاید آنرا بمن باز دهید . چون بسیار لابه کردم بز رگب دردان را دل بر حال من سوخت گفت در تو بره چیست که این مایه بدو دل بسته ای . گفتم تعلیقه هاست که يك چند از خايمان دور شده و بنوشتن و آموختن آنها رنج فراوان دیده ام . گفت چه کوئی که درس آموخته و دانش آموخته ام و حال آنکه چون ما کاغذپارها از تو بگرفتیم بی دانش ماندی این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن ای پس بفرمود تا تو بره بدو باز دادند . غزالی گوید این سخن از پیشوای دردان کوئی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کار گر شد . آرا پس جهد کردم تا هر چیز را چنان آمورم که از من نتواند ربود . بطوس برگشتم سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیقه نوشته بودم از بر کردم (۲)

ناری غزالی دوباره از طوس بعزم تحصیل مسافرت کرد و به بيشابور که مرکز علمای خراسان بود رفت و نزد معروفترین علمای آن شهر **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی** ، عاشق سرشار و کوشش فراوان تحصیل پرداخت و فنون جدل و خلاف و کلام و مقدمات فلسفه را بخوبی بیاموخت چنانکه در میان چند صد تن شاگردان ابوالمعالی که همگی از علماء و فضالای آن دوره بودند بر همه تقدّم یافت و امام الحرمین بداشتن

(۱) ابوالفتح اسعد بن محمد بن ابی نصر میهنی از علمای فقه و خلاف بود و در همان سال ۵۲۰ هجری فوت یافت .

(۲) این حکایت را خواجۀ نضاء الملک هم از غزالی نقل کرده است طقات السّافعیه

چنین شاگردی بخود میالید و بنوشته بعضی در باطن بر او رشک میبرد
همدرسان غزالی در محضر ابوالمعالی بسیار بودند، نام بعضی از
آنها مانند **کیای هراسی** و **ابوالمظفر خوافی** را پیش از این یاد کردیم
هنوز بیش از بیست و هشت سال از سن غزالی نگذشته بود که
در علوم و فنون متداوله زمان خویش، ادبیات و فقه و اصول و حدیث و
درایت و کلام و جدل و حلاف و غیره استاد بمعنی حقیقی گردید و در
نیشابور دست نگار تألیف و تصنیف برد و همچنان ملازم استاد بود تا سال
۴۷۸ که امام الحرمین در گذشت. پس از رحلت استادش از نیشابور
رحلت کرد و در **عسکر** یا **معسکر** نزدیکی نیشابور بخدمت وزیر نامی
خواصه نظام الملک طوسی (متوفی ۴۸۵) که محضرش پیوسته بوجود
علماء و فضایی عهد آراسته بود پیوست. در این موقع چنانکه گفتیم
غزالی بیست و هشت سال داشت و در علوم و فنون متداوله سرآمد اقران بود
نظام الملک آواره فضل و دانش غزالی را شنیده بود و از اینرو مقدم
او را گرامی داشت، غزالی در محضر او با علما و فقها مناظره و بر آنها غلبه
کرد چنانکه همگی بمقام فضیلتش معترف شدند و روز بروز بر مقام تقرب
غزالی در پیشگاه خواجه وزیر و پادشاه وقت **سلطان ملکشاه سلجوقی**
(متوفی ۴۸۵) برافزود و در همه علماء و دانشمندان بر تری یافت
و پس از هفت سال از مهاجرت نیشابور منصب تدریس **نظامیه بغداد** که
بالا ترین مناصب علمی آن دوره بود بدو محول گردید. اما اینکه غزالی
در فاصله هفت سال میان مهاجرت از نیشابور و تدریس نظامیه بغداد چه
میکرده و در چه حال میریسته است عنقریب گفته‌ام خواهیم کرد.
غزالی آنگاه که وارد مرحله سی و پنجم از زندگی‌اش شده بود در

مام‌ذی‌القعدة و بنوشته‌ی یافعی جمادی‌الاولی سال ۴۸۴ بر کرسی تدریس نظامیه بغداد بنشست. مدت چهار سال در بغداد تدریس و خطابه و وعظ و مناظره و تألیف و تصنیف اشتغال داشت. علما و فضلاء بسیار از محضرش استفاده میکردند و حدود سیصد تن از طلاب فاضل بحلقه درسش مینشستند روز بروز بر عزت و حرمتش افزوده می‌شد چندانکه آواره شهرتش همه جا رسید و حائز بالاترین مقام علمی و منصب روحانی و دارای بزرگترین رتبه عزت و جلال گردید. حدود سه سال از آن مدت که در بغداد مشغول وعظ و تدریس بود خود بمطالعه کتب فلسفه سرگرم و از رموز و دقائق این علم هم کاملاً آگاه شد.

آخرین دوره این قسمت از زندگانی عراقی بسال ۴۸۸ خاتمه یافت. در این موقع حدود ۳۹ سال از عمر او گذشته بود.

تحول روحانی غزالی

عراقی از ۳۹ سالگی سعد وارد مرحله جدیدی از زندگانی شد که بگلی با قسمت سابقش تباين داشت. تحولی در روح او پدید آمد که همه چیز او را عوض کرد و غزالی مظهری بوجود آمد.

پس از آنکه در علم و شهرت و جاه و مقام دباوی بحد اعلی رسید بکمرته از هر چیز و هر کس صرف نظر نمود، بعلم و جاه و اعتبارات دنیوی پشت پا زد و در جرگه آزادگان در آمد، در بیابانی قدم نهاد که «لوك هر حار شان كف پئی دارد»

هی‌هوی جندل و قیل و قل و سکوت و حال و کشمکش با همتاد دو مات تراش و سرگماری و بوجیه تربیت اهل جهان مدلل گردید. چه بود و چه شد عراقی بکفر عالم متکلم فقیه و دویک تن صوفی و ارسته دل آگاه از کار در آمد

آنچه از حقایق عرفان و معنویات نصیب غزالی بود در این دوره از زندگانی عاید او گردید. در نخستین منارل که وی میبیمود همقدمش فراوان بود اما در این سفر بی پایان بجز آتش شوق همدم و همزمان و غیر از عشق و آه عالمسوز توشه راهی نداشت. تنها يك نفر از رفقای درسی او بنام **ابوالقاسم حاکمی** از بغداد با او سفر کرد که همسفر معنوی او بود.

آنان که بوی وارستگی و آزادی بمشاهشان رسیده و در کشمکش آزادی و نند تعلقات افتاده اند خوب میدانند که گذشتن از جاه و مال و علاقه‌های دنیوی چقدر دشوار است.

لَا يَعْرِفُ الشَّوْقُ إِلَّا مَنْ يُكَابِدُهُ وَلَا الصَّبَابَةُ إِلَّا مَنْ يُعَانِيهَا

مرک حقیقی جز کسیختن نند تعلقات چیست و آن جوانمرد کیست که از سر يك هو علاقه بگذرد و «موتوا قبل ان نموتوا» را کار بسته نگوید «چون رهم رین زندگی بایندگی است»^۱

از جاه و مال و علاقه زن و فرزند گذشتن آرا سهل است. اما از قید علوم و دانشهای صوری که با يك عمر رنج و رحمت بدست آمده و از هر چیز فریبنده تر است کاری آسان نیست. اینست که عرالی خود آجا که تجادب شهوات را شرح میدهد این مرحله را مشکلاتر از همه ناز مینماید و گوید در قدم اول از حاه و مال گذشتم اما قیود علم و تدریس که طاهر بسیار فریبنده داشت مرا سخت بزحمت انداخت.

غزالی از سر همه تعلقات بگذشت و در پی تحقیق برآمد

در سال ۴۸۸ گرفتار کشمکش و جدایی و تعمیر خودش تجادب شهوات گردید. شك و تردید و ترلرل خاطری که ملارم با روحهای کنجکاو

است هر چه سخت تر بدو دست داد. از يك طرف پای نند اعتبارات و قیود دنیای بود و از طرف دیگر منادی حقّش در باطن آوازه رحلت در میداد. علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمیدانست بلکه آنها را حجاب حقیقت میدید. خود در باطن متحیر و سرگردان و ترازوئی که حق و باطل را با آن می‌سنجید سبک سنگ شده بود. در این حال نمیتوانست بر خلاف وجدان خویش با ارباب مذاهب بجنگد و در رد آنها کتّاب ننویسد. هیچکس در این واقعه او را محرم راز و از درد پنهانش آگاه نمود. و نیز شاید که از بیم غوغا و تغلب فقها و زمامداران متعصب باظهار آنچه در دل داشت جرأت نمیکرد. زیرا که بیشتر مردم آن زمان از هر طبقه سنّی مذهب و دشمن سخت روافض و باطنیّه و معتزله و فلاسفه بودند. و عرالی بیش از این حالت بررکترین حامی و پشتیبان آنها بود.

حدود شش ماه که آغارش ماه رجب ۴۸۸ هجری بود (۱) در کشمکش درونی سر برد تادر گیر و دار اندیشه و تشویش خیال واضطراب افکار سخت بیمار شد. هر کس در باره او چیزی می‌گفتند «بی حذر از درد پنهانی او» یکی دیوانه اش میخواند، یکی سودا رده اش می‌نامید.

(۱) مشهور مطابق سجّه چایی (المقدم من الصلّال) این است که مدّت اضطراب انکار عرالی قریب ششماه و آغار این مدّت ماه رجب و مسافرتش از بغداد در ذی القعدة ۴۸۸ بود. اما این مدّت از سجّه محض و تجرّو می‌کند. ممکن است نه ذی القعدة را آغار مسافرت نگیریم نه اتمام بهاری شويس، باین این منافات ندارد که بیمارش ششماه ضول کشیده و در ذی القعدة از بغداد رور شده رسد. در يك سجّه خطّی از (المقدم) مخالف مشهور «او ایا رجب سته ماه و نه من و از بهما» آخرها رجب الحج صبط کرده است. طهّات السّامیه (ح ۴ س ۱۰۴) خروج عرالی را بعزم حجّ از بغداد در ماه ذی الحجه ۴۸۸ نوشته است. و این واردماه ششم سده است. افسارون شدن از بغداد بعزم حجّ در ماه ذی الحجه با بعد مسافت ممکن بوده است یانه (۵)

یکی بدلسوری و تأسف بر اینکه چنین عالم بی نظیری از کار افتاده و
گوهری یکتا ضایع شده است آه و ناله میکرد. برای بهبودی او انواع
معالجات بکار می‌بستند و هیچ تدبیری سودمند نمی‌افتاد

از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن سادام خشکی مینمود

غزالی در ماه ذی‌القعدة ۴۸۸ ترك همه چیز گفته از بغداد بیرون
رفت و در این موقع حدود سی و نه سال داشت. از این تاریخ ببعد دوره
تازه‌ای در زندگانی غزالی شروع میشود که بکلاً با هفت قسمت از
زندگانی اوّلش متباین است و باید مدت زندگانی غزالی را از سال ۴۵۰
که ولادت اوست تا پایان حیاتش (۵۰۵) بچند دوره بخش کرد

غزالی از سال ۴۵۰ تا ۴۷۸

بخشی از این مدت عهد کودکی و بی‌خبری و دوره یتیمی و بی
پدري غزالی است که آرام‌ترین و هموارترین دوره‌های زندگانی او
بوده است

پس از طی دوران کودکی مشغول تحصیل شد و نزد **احمد رازگانی**
و **ابو نصر اسماعیلی جرجانی** و **ابو المعالی جوینی** و دیگر مشایخ و
استادان آن زمان در طوس و جرجان و نیشابور تحصیل کرد، و قسمت
عمده تحصیلاتش در نیشابور خدمت امام الحرمین ابوالمعالی انجام گرفت
و ملازم خدمت آن استاد بود تا سال ۴۷۸ که ابوالمعالی فوت شد و غزالی
از نیشابور مهاجرت نمود و بدرگاه خواجه نظام‌الملک پیوست.

غزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴

این همان هفت سال است که پیش وعده دادیم در این باره گفتگو

کنیم. اتفاقاً کسانی که ترجمهٔ حال غزالی را نوشته اند کمتر متعرض این بخش از زندگانی وی شده اند.

بطوریکه از روی مکاتیب و منشآت فارسی غزالی (۱) و سایر مؤلفاتش تصریح یا با اشاره و تلوییح درمیآید غزالی پس از آنکه از بیشاپور مهاجرت کرد مدت هفت سال در بلاد ایران سر میبرد و در این مدت مشغول تکمیل اطلاعات و تألیف و تصنیف و نشست و حاست با اهل دین و فضل بود و دقیقه‌ای از افاده و استفاده غفلت نداشت و تقربیب دانشمندی در دستگاه سلطان ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک (وفات هر دو در سال ۴۸۵ هـ اتفاق افتاد) در بهایت عزت و حرمت می ریست و چند بار کارهای بزرگ مانند رسالت میان پادشاه سلجوقی و خلیفهٔ وقت مخصوص گشت و از طرف پادشاه و خلیفه در اصفهان و بغداد اقبالها دید؛ کتاب **مفصل الخلاف** را بتصریح خودش در **المنقذ من الضلال** در همدان نوشت در مکتوبی که عزالی در پنجاه و سه سالگی یعنی در سال ۵۰۳ بعضی احتمالات به **سلطان محمد سلجوقی** (۴۹۸-۵۱۱) و مطابق بعضی روایات به **سلطان سنجر سلجوقی** (متوفی ۵۵۲) نوشته و عذر نرفتن بخدمت را خواسته است خدمت و نعمت خود را در دربار ملکشاه شرح

(۱) مکاتیب فارسی امام محمد غزالی را یکی از بزرگان فصای قدیم جمع کرده و آنرا **کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام** نام نهاده است مشتمل بر پنج باب باین ترتیب: نامه ها ماک و سلاطین - نامه ها بپور را - نامه ها بامرا و اربکان دولت - نامه ها بفقها و اثمه دین - نامه های متفرقه و مواعظ و نصایح. سنجی کبیه از این کتاب که تاریخ صحیح الحاقی آخرش ۱۰۶۵ هجری است متعلق بحضرت استاد علامه فیلسوف بزرگ آن میرزا طاهر تمکابی دامت اوداته نامات در دست نگارنده است. دوست داشتم آقای سعید نفیسی هم رحمی کشیده چند مکتوب و رسی غزالی را از روی کتب معتبره فراهم ساخته اند که مورد استفاده شده قرار گرفت. و نسخ صحیح نامه ها که آقای نفیسی جمع کرده اند در کتاب مذکور و خود است.

میدهد، چون این مکتوب نمونه نازری از منشآت غزالی و حاوی نکاتی
چند در زندگانی اوست همه آنرا عیناً نقل میکنیم:

نامه غزالی پادشاه سلجوقی

بسم الله الرحمن الرحيم ایزد تعالی ملك اسلام را از مملکت
دبیا برخوردار کناد و در آخرت پادشاهی دهد که پادشاهی روی زمین
در وی حقیر و ناچیز گردد، که کار پادشاهی آخرت دارد که مملکت روی
زمین از مشرق تا مغرب بیش بدست و عمر آدمی در دبیا صد سال بیش
بود در اغلب احوال، و جمله روی زمین سمت پادشاهی که ایزد تعالی
در آخرت بدهد کلوخی است و همه ولایت های روی زمین و نعمتهای
آن گرد و غبار بر آن کلوخ است، پس کلوخی و گردد و غبار کلوخی را
چه قیمت باشد و صد سال را از میان ازل و اند و پادشاهی جاوید چه
قدر که بدان شاد باید بود. همت باند دار چنانکه اقبال و دولت و سمت
بلند است و از خدای تعالی جز پادشاهی جاویدان قناعت مکن. و این
بر همه جهانبیان دشوار است و ر ملك مشرق آسان که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید که بیکرور عدل از سلطان عادل فاضلتر از
عمادت شصت سال است، چون ایرد سجاده تعالی ترا آن سر و آلات داد
که آنچه دیگری شصت سال تواند کرد تو بیکرور بحای آری چه اقبال
و دولت ریاده تر از این. و حال دبیا چنانکه هست بدان تا در چشم تو
مختصو گردد. که بررگان چنین گفته اند که اگر دبیا کوره زرین بودی
که سمادی و عقی کوره سمالین که نمادی عقل کوزه سفالین، داقی در
کوره زرین فانی اختیار کردی. و کیف که دبیا کوره سمالین فانی است و
آخرت کوره زرین داقی. عاقل چگونه بود کسی که دبیا را بر حرمت

اختیار کند؛ این مثل نیک فهم کنند و بیندیشد و همیشه پیش چشم می دارد . و امروز بحدی رسیده است که عدل يك ساعت برابر عبادت صد سال است . در مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده اند و غله بسرما و بی آبی خراب شده و تباه گشته و درخت های صد ساله از اصل خشک شده و روستائیان را چیزی مانده مگر پوستینی و مشت عیال گرسنه و برهنه . اگر رضا دهد که از پشت ایشان پوستین باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری روند رضا مده که پوستشان برکنند و اگر ایشان چیزی خواهد همگنان بگریزد و در میان کوهها هلاک شوند ، این پوست نار کردن باشد .

بدانکه این داعی پنجاه و سه سال عمر گذاشته ، چهل سال دردربای علوم غواصی کرد تا بجائی رسید که سخن از انداره فهم بیشتر اهل روزگار در گذشت .

ویست سال در ایام سلطان شهید رورکار گذرانید (۱) . واری باصفهان و بغداد اقبالها دید و چند بار میان سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ . و در علوم دین بزرگ بهفتاد کتاب تصنیف کرد پس دنیا را چنانکه بود بدید ، جملگی بینداخت . و مدتی در بیت المقدس و مکه مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوٰه الله علیه عهد کرد که یدش هیچ سلطان برود و مال سلطان بگیرد و مناظره و تعصب نکند و اکنون دوازده سال است تا بدین عهد وفا کرد . و امیرالمؤمنین و دیگر سلاطین او را معذور داشتند . اکنون شنیدم که از مجلس عالی اشارتی رفته است بحاضر آمدن . فرمان را بمشهد رضا علیه السلام (۲)

(۱) یعنی از ۴۶۵ تا ۴۸۵ که دوره پادشاهی ملکشاه سلجوقی است . در يك نسخه « و هفت سال در خدمت سلطان شهید رورکار گذرانید »

(۲) امام رضا علیه السلام ، خ

آدم و نگاهداشت عهد خلیل را بلشکرگاه نیامدم . و بر سر این مشهد میگویم که ای فرزند رسول شفیع باش تا ایزد تعالی ملک اسلام را در مملکت دنیا از درجه پدران خویش بگرداند و در مملکت آخرت بمرتبه سلیمان علیه السلام رساند که هم ملک بود و هم پیغمبر . و توفیقش ده تا حرمت عهد خلیل علیه السلام را نگاهدارد و دل کسی را که روی از خلق بگردانید و بخدا عزّ شأبه روی آورد بشولیده نکند . و چنین دانستم که این نزدیک مجلس عالی پسندیده تر و مقبولتر خواهد بود از آمدن بشخص و کالبد . که کار رسمی بی فائده است و این کار بست که روی در حق تعالی دارد . اگر چنین پسندیده است فمرحما ، و اگر بخلاف این است در عهده عهد شکستن بباشم که فرمان سلطان باطرار لازم بود . فرمان را ضرورت منقاد باشم . حق تعالی بر زبان و دل آن عزیزان را نداد که فردا در قیامت از آن خجل نباشد و امروز اسلام را از آن ضعف و شکستگی پیدا نشود و السلام .

غزالی از سال ۴۸۴ تا ۴۸۸

غزالی در دربار ملکشاه و وزیر دانشمند نوارش حواجه نظام الملک تقرّبی سزا و مقامش در پیشگاه آن حواجه بر رگ بر همه علم و فقها تقدّم داشت . در سال ۴۸۸ بدر خواست حواجه وزیر منصب تدریس **نظامیه بغداد** را عهده دار گشت و در همین سال در کرسی تدریس نشست مدت تدریس و اقامتش در نظامیه بغداد حدود چهار سال اردی القعدة ۴۸۴ تا ذی القعدة ۴۸۸ طول کشید (۱) . حدود سه سال از این مدت را علاوه بر انجام وظایف تدریس خود بمطالعه کتب فلسفه و عور رسی در عقاید (۱) یافعی آثار تدریس غزالی را حمادی الاولی ۴۸۴ و سکی مهاجرت را صادر را ذی الحجة ۴۸۸ نوشته است (مرآة الجن و صفة الاستغیة)

حکما و فلاسفه و کنجکاوای در حقایق مذاهب و آئین های مختلف
اشتغال داشت .

شب و روز در تحقیق کوشش میکرد تا نکته عقاید فلاسفه و ارباب
مذاهب آگاهی و احاطه کامل یافت .

چنانکه پیش گفتیم از ماه رجب ۴۸۸ انقلاب احوال درغزالی
پدیدگشت . و اضطراب اندیشه و ناآرامی خیالی بدو دست داد که بترك
همه مناصب و مقامات ظاهری و مهاجرت از بغداد انجامید و در اواخر
همین سال از بغداد سفر کرد .

مدارس نظامیه

خواجه نظام الملک مهین دستور نامدار ایران توجهی خاص بنشر
علوم و معارف داشت . وسایل آسایش دانشمندان و اهل علم و معرفت
را از هر گه و فراهم میساخت . شب و روز در این راه می کوشید که
اهل دانش و عرفان در رفاه و آسایش تعلیم و هدایت مردم پیردارند .
در بنای مدارس و خانقاهها همتی سزا داشت . در شهر های بزرگ
اسلامی همچون اصفهان و بیدشاور و بلخ و هرات و بصره و بغداد و غیره
بیمارستانها و خانقاهها و مدارس بنام **نظامیه** بنیاد کرد و برای هر کدام
موقوفات و اموال و دحائر فراوان تخصیص داد . جوانان پس از طی
مقدمات تحصیل یکی از مدارس نظامیه میرفتند و بیشتر همانجا منزل
گرفته از عوائد اوقاف بحوبی گذران میکردند و عالی ترین درجات علوم
و فنون آن زمان را برداستادن بزرگ فرا میگرفتند . دانشگاههای بزرگ
دنیا تقلید گونه ای از جامع اهر و مدارس نظامیه است که در کشورهای
اسلامی بنیاد شده بود .

امور اداری مدرسه مستقیماً بدست دولت وقت یا متولیان بود که از طرف دولت معین می شدند - هر مدرسه کتابخانه‌ای (خزانة الکتب) و کتابداری (خازن دار الکتب) داشت. کتابداران هم از میان علما و ادبای بررک انتخاب میشدند.

مقام مدرس استاد (Professeur) از همه مقامات بالاتر بود و مستقیماً از طرف دربار پادشاهی نامزد میشد. هر مدرسی يك یا چند تن نایب نام معید داشت (Répétiteur) برخی هم واعظ بودند (Mâitre de Cufereuce) که در اوقات معین بوعظ و تبلیغ اشتغال داشتند جمعی بسیار از علما و ادبای ایران از همین نظامیه ها بیرون آمدند و از موقوفات آنها وظیفه حوار بودند. **انوری ابیوردی** و **ظاهر فاریابی** دو شاعر معروف فارسی باصح احوال در مدرسه نظامیه بيشاور تحصیل کردند. **رشیدالدین وطواط** شاعر و نویسنده معروف دربار **اتسز خوارزمشاه** از تحصیل کردگان نظامیه باخ بود. **افصح المتکلمین سعدی شیرازی** متوفی ۶۹۱ یا ۶۹۴ در نظامیه وظیفه وادار داشت. مدرسان و شاگردان این مدارس بویژه نظامیه بغداد با اداره ایست که شماره نامها و ترجمه حال بررکان آنها را کتابی جداگانه توان پرداخت حواجه نظام الملك بر حلاف ملکشاه که مذهب خنهی داشت (۱) خود شافعی مذهب بود و از علمای مذهب شافعی بیحد نگاهداری و مدرسان بررگرا از میان همین علما انتخاب میکرد. نظامیه بغداد با قرب احتمالات

(۱) سلطان ملکشاه در اصفهان مدرسه بنا کرد در محله کران. چون خواست که بنویسد که در این مدرسه کدام طایفه باشند از سلطان پرسیدند گفت اگر چه من حنفی مذهبم اما این چیز از برای خدای ساخته ام قومی را مخصوص کردن و ضعیفی را محروم داشتن وجهی ندارد و بنویسند که اصحاب هر دو اسم در این مدرسه است. **علی السّاوی**. چون سلطان مذهب اهل انجلیه داشت خواست که اهل انجلیه پیش از اهل شافعی بنویسند خواجه نگذاشت (تحریر شده)

سایر نظامیه ها را نیز اختصاص بفرقه شافعیّه داده بود.

نظامیه اصفهان و خانواده خجندی

نظامیه اصفهان بمناسبت مدرّس معروفش **صدرالدین خجندی** بنام **صدریه** شهرت یافت (۱) و نوشته **ما فروخی** (۲) مؤلف کتاب **محاسن اصفهان** ده هزار دینار از ضیاع و عقار موقوفه داشت .
خواجه نظام الملك منصب تدریس این نظامیه را خانواده خجندی که رؤسای شافعیّه اصفهان بودند اختصاص داد .
بعض اعیان علمای این خانواده در بطامیه بغداد هم منصب تدریس یا نظارت اوقاف داشتند .

۱ - **ابو بکر محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی** متوفی ۴۸۳ مؤلف کتاب **روضة المناظر و زواهر الدرر** از ائمه علماء و فقهاء و رئیس ررک شافعیّه اصفهان بود . از طرف خواجه بطام الملك مدرّس نظامیه اصفهان شد . فصلا از اطراف و اکناف برای درك محضرش بنظامیه اصفهان رحلت بر می بستند و جماعتی از علما و فقهای آن زمان شاگردان وی بودند . **ابو عبدالله بن ابو سعد** از مردم ری متوفی ۵۲۵ در بطامیه اصفهان برد **ابوبکر** خجندی تحصیل کرد . **ابو علی اصفهانی حسن بن سلمان بن عبدالله بن فقی نهر وانی** که هم در ۵۲۵ وفات یافت نیز از شاگردان بطامیه اصفهان بود و يك چند در بطامیه بغداد تدریس کرد (۳)

(۱) المراسه در تاریخ سلجوقیه

(۲) مقبّل بن سعد بن حسین ما فروخی اصفهانی از علمای سده پنجم هجری .

(۳) ضقات السافیه ج ۴ ص ۲۱۰ - یافعی در ح ۳ ص ۱۵۶ نام پدر این حسن را (سلمان) ضبط کرده است و می نویسد و قیها (ای فی سلة اربع و تسعين و اربعه)
توفی الامام البخوی النعوی صاحب التصانیف سلیمان بن عبدالله بن العی التهر وانی . صنف کتب القانون فی الة عشر مجتدات و کتبا فی التفسیر و تخرّج اهل اصفهان و درس و ساهجس فی النضامیه

۳- ابو سعد احمد بن محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی

سر ابو بکر خجندی مذکور است، نزد پدرش تحصیل و در نظامیه تدریس کرد روز شنبه غره شعبان ۵۳۱ در اصفهان درگذشت.

۳- صدر الدین ابوبکر محمد بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت

فجندی رئیس شافعیۀ اصفهان و مقرب دربار سلطان و حلیفۀ وقت بود. سفری از اصفهان بغداد رفت و منصب تدریس نظامیۀ بغداد بدو محوّل گردید. در سفری که از بغداد باصفهان می آمد در راه میان همدان و کرخ شب سلامت خفت و بامداد فجأةً در گذشته بود ۲۲ شوال ۵۵۲. ابن اثیر گوید در وفات او فتنۀ عظیمی در اصفهان برپا گشت که خلقی کشته شدند.

٤- أبو القاسم صدر الدين عبد اللطيف بن محمد بن عبد اللطيف

بن محمد بن ثابت خجندی از فقها و ادبا و شعرای این خانواده بود .
 تولدش رجب ۵۳۵ و فاتهش جمادی الاولی ۵۸۰ واقع شد .

۵ - محمد بن عبد اللطیف بن محمد بن عبد اللطیف بن محمد

بن ثابت خجندی نوادهٔ ابوبکر خجندی هم از رؤسای شافعیّه و از درویشان
رجال زمان خود بود. یکچند در اوقاف نظامیّه بغداد بطارت داشت (۱)
نظامیّه نساوور

تدریس نظامیہ بمبایور از طرف حواجہ نظام الملک بہ امام الحرمین

ابوالہمالی جوینی متوفی ۴۷۸ کہ استاد غزالی و دررگترین علمای

(۱) صاحب طمقات الساعیة ص ۸۰ ج ۴ در مورد این شخص دچار اشتباه شده یاسجه معلوم است. در ص ۲۶۱ می گوید عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف در س ۵۸۰ فوت شد، و اینجا میبوسد محمد بن عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف پس از مدت پارسش در سال ۵۸۸ بعد از فوت رءوش در ۷۲۳ هجری قمری. سیرت بعد از فوت پدرش در سال ۵۸۸ تا ویش در ۵۷۲ هجری قمری.

شافعیّه نیشابور بود تفویض شد. و بعضی شاگردانش مانند **ابو نصر عبدالرحمن بن ابوبکر احمد سرّاج** (تولد ۴۴۴ و وفات ۵۱۸) و **ابوالحسن کیهان** همدرس غزالی متوفی ۵۰۴ از معیدان درس استاد بودند

نظامیّه بغداد

نظامیّه بغداد معروفترین و بزرگترین نظامیّه هاست که خواجه نظامالملک بنیاد کرد. آغاز بنای آن ماه ذی الحجّه سال ۴۵۷ بود. پس از دو سال عمارت مدرسه پایان رسید و روز شنبه دهم ذی القعدّه ۴۵۹ رسماً افتتاح یافت^(۱). برای آئین گشایش مدرسه جمعی از وجوه علما و اعیان رجال را دعوت کرده بودند معتمد خواجه در بنای مدرسه **ابو سعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی بود** (۲). **شیخ ابو منصور بن یوسف** از طرف نظامالملک تولیت امور مدرسه را داشت. نوشته **رحله ابن جبیر** که در سال ۵۸۱ نظامیّه را دیده است خواجه ۲۰۰ هزار دینار خرج بنای این مدرسه کرد و هر سال پانزده هزار دینار در نفقه شاگردان صرف میشد و شش هزار شاگرد داشت که علوم فقه و تفسیر و حدیث و ادب و غیره فرا می گرفتند و شاگردان بی بصاعت خرج تحصیل هم داده میشد^(۳). حارن دارالکتب منصّف و وقف نامّه نظامی هر ماه ده دینار مشاعره داشت^(۴) حقوق سایر اصحاب را در این قیاس باید کرد

(۱) ان خنکان .

(۲) تجارب السلف ص ۲۷۰

(۳) نگارنده نسخه این کتاب را در دست نداشتم و این قسمت را از مقاله دوست داشتمده آقای سعید نعیمی نقل کردم که در باره نظامیّه بغداد نگاشته و در مجله تمهید و تربیت درج کرده اند .

(۴) تجارب السلف در ضمن احوال سید نصیرالدین بن مهدی ص ۳۳۴ چاپ طهران .

تولیت این مدرسه با اعیان و احفاد خواجه نظام‌الملک بود. در سال ۶۳۷ امیر سلیمان بن نظام‌الملک از احفاد خواجه تولیت نظامیه بغداد داشت و هموست که نوشته ابن الفوطی (۱) در مجلس ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (۲) وجود و حال افتاد و جامه ها خرجه کرد و

(۱) کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی متوفی ۷۲۳. برای ترجمه حالش رجوع شود بمقدمه تألیف مهش بام «الحوادث العامه والتجارب النافعه فی المائت الساعه» چاپ بغداد.

(۲) حمی از خانواده ابن جوزی جزو مشاهیر علماء و وعظ اسلامند که درست در ناره آنها تحقیق شده است. چون در این رساله که غزالی نامه اش نامیده ایم شناختن آنها بیارمندیم ترجمه حالش تن از مشاهیر این خانواده با محال میگرداریم ۱ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بن جوزی، او را ابن حوری بررک باید گفت. از فقهای بزرگ حنبلی مذهب و مشهورترین علماء و مورخان و وعظ این خانواده در قرن ششم هجری بود. تألیفات بسیار داشت از جمله دو کتاب مهم در تاریخ بام المنتظم فی تاریخ الامم و شذویر العفود فی تاریخ العهود. عبارت معروفی که دارای صحت محتمل الصمدین است و در اختلاف شعه و سنی در ناره مفاصله علی و ابوبکر گفته شد «افصلهما من کات استه نجه» از همین ابن حوری است که حکمیت او را هر دو فرقه قبول و این حواب را هر کدام موافق عقیده خود تفسیر کردند. نوآتش تقریب میان سالهای ۵۰۸-۵۱۰ و وفاتش شب جمعه ۱۲ رمضان ۵۹۸ در بغداد اتفاق افتاد.

۲ - محیی‌الدین ابو محمد یوسف بن عبدالرحمن بن جوزی پسر ابن حوری بررک محقق بغداد و مدرس مستعصریه برای وفه حنبلی بود. در دستگاه مستعصر عباسی مقام و مرستی عالی داشت و رسالت برد سلاطین و ملوک وقت رفت و آمد میکرد. نوآتش شب ششم ذی القعدة ۵۸۰ بود و در واقعه هجوم معول بغداد در محرم ۶۵۶ کشته شد ۳ - شرف‌الدین عبداللّه ۴ - قاج‌الدین عبدالکریم دوبرادر محیی‌الدین مذکور بودند که باوی در هجوم اتاترک بغداد کشته شدند.

۵ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن یوسف بن جوزی پسر محیی‌الدین و نوه ابن حوری بررک بود. در ده رحب ۶۴۱ مت پدرس که توفیق از طرف خلیفه در کار سماتر حسر راء، و در ۶۴۳ حسر ۵ در مدرسه مستعصریه شد. اء، در ماه رمضان ۶۴۳ پدرس محیی بنی ر محقر مرءجت کرد و خود

همهٔ نندگان خود را آزاد ساخت و تمام اموال خویش را بفقرا بخشید یا وقف فرمود (۱) کتابدار مدرسه در آغاز تأسیس ادیب معروف **ابوزکریا خطیب تبریزی** بود که یکچند هم منصب تدریس داشت و در سال ۵۰۲ در گذشت (۲).

عطا ملک جوینی متوفی ۶۸۱ (۳) در ایام حکومت بغداد در

برکری تدریس شست. جمال‌الدین در سال ۶۴۵ مدرّس حدیثی‌ها در مستنصریه بود و با پدر و عموهایش در واقعهٔ غله تاتار کشته شد (سنه ۶۵۶). این ابوالفرج بن حوری نیز ماسد حدّث از بوانغ و عاظ و مجلس گویان بود و در مجلسش حالها میرفت. اتفاقاً نام و کنیه و لقب او با حدّث ابن حوری بررک موافق است و از این جهت جمعی ماستاه افتادند. گویا اینکه **شیخ سعدی** در گلستان میفرماید «چندانکه مرا شیخ اجل ابوالفرح بن حوری بترك سماع می‌گفت» الح مراد همین ابن حوری باشد نه ابن حوری بزرگ که تاریخش با ایام تحصیل و اقامت سعدی در بغداد درست نمی‌آید.

۶ - **شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن قزغلی** معروف به **سبط ابن جوزی** از علمای مورّخین سدهٔ هفتم هجری است. تاریخ برگی در ۴۰ مجلد موسوم به **هرآة الزمان** تألیف کرد که ابن خلّکان این نسخه را بخط مؤلف دیده است. یح بن ار اعیان ابن خاواده که پیش گفته‌یم همگی حنّلی مذهب بودند اما سبط ابن حوری مذهب حمی داشت. تولّدش سال ۵۸۲ و فاتهش شب سه شنبه ۲۱ ذی الحجه ۶۵۴ در دمشق واقع شد. فرغلی آراد شدهٔ وزیر **عون‌الدین بن هبیره** بود و حافظ ابن حوری دختر بدو داد و شمس‌الدین مدکور از آن دختر پدید آمد و از این روای ابن حوری مسوب گشت. برای بقیهٔ احوال ابن خاواده رجوع شود به ابن خلّکان، **الحوادث الجامعة**، **یاقعی**، **دول الاسلام دهی**، **کامل ابن ابیر**.

(۲) **الحوادث الجامعة**، ص ۱۲۴

(۳) گویند چون از ساختن بنامیه فارغ شد خارجی دار الکب شیخ ابو زکریای خطیب تدریسی داد (بحرر ائمه ص ۲۷۰)

(۴) برای ترجمهٔ احوال و تحقیق در خاوادهٔ جوینی رجوع شود بمقدمهٔ محققانه بر جهانکشی جوینی بحامه سر آمد اهل تحقیق علامه بحریر آقامیر را محمّد خاں بن عبد الوهاب قزوینی متعالم الله بدوام افاضه.

ضمن اصلاحات و آبادی های دیگرش بمدرسه نظامیه نیز توجهی سزا کرد. و در سال ۶۷۰ هجری در بازار نظامیه اتفاق افتاد که همه باران سوخت و اموال فراوان از میان رفت و مردم بسیار هلاک شدند. و عطا ملک از حاصل اوقاف مدرسه تجدید عمارت فرمود (۱).

در سال ۶۷۱ شرف الدین هارون بن شمس الدین صاحب دیوان

جوینی تدریس نظامیه شست و عمویش عطا ملک و تمام مدرّسان و علما و فقها و درباریان حاضر شدند (۲). بالجمله خانواده جوینی بویژه عطا ملک که حاکم بغداد بود بعلوم و معارف توجه داشتند و از مدرسه نظامیه بخوبی نگاهداری کردند.

در قرن هشتم هم که رجالة معروف ابن بطوطه بغداد آمده (ماه رجب ۷۲۷) از نظامیه تعریف کرده و گوید در ابنیه مهم دنیا ضرب المثل است. (۳)

نظامیه بغداد بزرگترین مدارس و دارالعلمهای اسلامی بود که سرمشق مؤسسات علمی اسلام و دانشگاههای بزرگ دنیا گردید. در قرن ششم هجری یکنفر **خواجه نظام الملک** وزیر دیگر که وزیر خوارزمشاه بود بتقلید خواجه بزرگ مدرسه **نظامیه خوارزم** و جامع مرو را بنا کرد. این خواجه بطام الملک یا خواجه بزرگ در چند جهت شایسته داشت، هردو وزیر و هردو در مذهب شافعی متعصب و در نشر دانش و فضیلت حریص بودند. اما «رین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف». خواجه بطام الملک دوم هم بدست ملاحدّه اسماعیلیه در جمادی الاخره سنه ۵۹۶ کشته شد. (۴)

(۱) الجواث العامه ص ۳۷۱ (۲) الجواث العامه ص ۲۷۱

(۳) رجلة ابن بطوطه ۱۰۸ ح ۲ چاپ اروپا (۴) ضقات السافیه ح ۴

در قرن هفتم هجری چند مدرسه در بغداد و سایر بلاد اسلامی به تقلید نظامیه بنیاد شد مانند **بشیریّه** و **عصمتیه** (۱) و ار همه مهتر **مدرسه مستصریّه** (۲) از بنا های **المستنصر بالله عباسی** متوفی

(۱) **مدرسه بشیریّه** روز پنج شنبه ۱۳ جمادی الاخره ۶۵۳ در بغداد بسک مستصریّه افتتاح شد. بانی این مدرسه یکی از کنیزکان امّ ولد مستنصر بود و ارحله مدرّساش **سراج الدین** است مدرسه **عصمتیه** از بناهای روحه علاء الدین صاحب دیوان در بغداد سال ۶۷۱ عمارتش بنیان رسید و رسماً افتتاح یافت و وقف بر چهارفرقه شده بود. **قاضی عزالدین ابوالعز** مدرّس شافعی و **عفیف الدین ربیع بن محمد** مدرّس حنفی و **شرف الدین داود** مدرّس حنبلیه و **مجدالدین** مدرّس مالکیه و **شهاب الدین علی بن عبدالله** ناظر اوقاف بودند (الحوادث الحامه) (۲) **مدرسه مستصریّه** در همان محله نظامیه سال ۶۲۵ بنیاد شد و بنای آن شش هفت سال طول کشید و عمارتش در حمادی الاخره ۶۳۱ انجام یافت هزار هزار دیوار موقوفات و در بعض سالها هزار دیوار عایدات داشت اموال بمشار در این کار خرج شد. مناسخ ساخمان مدرسه استاد الدار **مؤید الدین ابوطالب محمد بن علقمی** بود. روز دو شنبه ۱۵ حمادی الاخره وزیر **نصیر الدین ابوالا** **زهر بن ناقد** (ولادت شوال ۵۷۱ و فوت شب جمعه ۶ ربیع الاول ۶۴۳) مدرسه آمد و **مؤید الدین بن علقمی** و برادرش **علم الدین ابو جعفر** در صحبت وریر بودند. عمه بوسید و دعا بنای کرد و مؤید الدین و برادرش و حاجش **عبد الله بن جمهور** خلعت شایسته داد و همچنین معماران و بنایان و صنعتگران و قرّاشان و هرکسی که در بنای مدرسه کار کرده بودند بحسب مرتبه خلعت داد. در همین روز کتی را که برای کتابخانه مدرسه اختصاص یافته بود یکصد و شصت حمال آوردند و کتابها را بر همان هزار محله بود. شیخ عبد العزیز و پسرش صیاء الدین احمد حاضر را بر کعبه بنانه که شمس تافهرستی ترتیب دادند و کتابها را بحسب موضوعات عموم مرتب ساختند که بنیاد کردن هرکتابی آسان بود روز پیمششم دهم ربیع ۶۳۱ وریر آمد و در مدرسه بگشود و امرای و حجاب و تمام طبقات علما و اعیان و ملوک و اشراف و جماعتی از اعیان بخار حاضر بودند خلیفه پشت پنجره در بالاخانه نشسته و «طر اعمال بود

تشکیلات مدرسه با آداب مخصوص سمع حاضران رسید و خطابه ها ایراد شد و شعرا در مدح مستنصر و مستصریّه فصاید عریا گفتند از حمایه **مؤفق الدین قاسم بن ابی الحدید مدائنی** قصیده ای بمطلع دبل گفت «ما ملک الملک العظیم لمبصر

۶۴۰ بود. این مدرسه در رجب ۶۳۱ با شکوه و آبهة بسیار افتتاح

فی الارض قبل ایالة المستنصر « سپس سماطی شاهانه نکشیدند و انواع شیرینی ها خوردند و خلعتها دادند. مستنصریه همچون نظامیه اختصاص شافعی نداشت بلکه متعلق بهر چهار مذهب اهل سنت بود. شخصی پارسی گوی در مدح این مدرسه گفته است :

بیست چون بغداد شهری در همه روی زمین باز چون مستنصریه در همه بغداد بیست چار حد آن سور چار مذهب روشن است حنذا حائلی که مثلش در دوو هفتاد بیست تشکیلات و شعب دروس مستنصریه عارت بود از اینکه هرفرقه از چهار مذهب را ایوان و استادی حدانگاه و دستگاهی مخصوص بود. مدرسان بالباس رسمی سیاه ریرقبه چوبی کوچکی برکسی می نشستند و هر یک را دو معید از چپ و راست قرار می گرفتند و هرچه اسناد املاء میکرد معیدان تکرار میمودند. مهمترین شعه ها شعه فقه بود که ۲۴۸ نفر از هرفرقه ۶۲ شاگرد موطف داشت. شعه دار الحدیث یک نفر استاد عالی الاسناد، دوس قاری و ۱۰ نفر محصل داشت و رورهای شمه و دوشه و پخشسه علم حدیث خوانده میشد. در شعه طب یک نفر استاد بزرگ بود که معالجه بیماران طلاب هم میکرد و ۱۰ نفر محصل رسمی داشت کحال مخصوص هم بود که در صقه ساعت می نشست. در شعه ریاضی علم حساب و فرائض خوانده میشد. و همچنین نحو و ادبیات هر کدام شعه ای خاص و استادی حدانگاه داشت. هر فرقه ای یک نفر واعظ داشتند که در اوقات معین مجلس وعظ و خطابه دایر میکرد. مدرسه حمای مخصوص طلاب داشت. پهلوی مدرسه خانه ای برای نگه داری ایام بود که بیوسه ۳۰ نفر اطفال یتیم آنجا تحصیل میکردند. تمام محصلین و اسنادان و دیگر طبقات هر کدام بحسب مرتبه از اوقاف مدرسه و ضیعه و راتنه

کافی داشتند. در همین سال ۶۳۱ قاصی **ابو الذحیپ عبدالر حمن بن قاضی یحیی**

باطری برای اوفاد مدرسه معین نمود و **عبد الله بن ثامر** را مشرف و **ابو**

منصور فاضل بن محمد را کتاب و **عبدل بن ابو البدر** را حارن قرار داد.

بجستین مدرسان که رور افتتاح مدرسه معرفی شدند عبارت بودند از **محیی الدین**

ابو عبد الله محمد بن محیی بن فضلان شامی (متوفی شوال ۶۳۱)

مدرس شافعیه. و **رشید الدین ابو حفص عمر بن محمد فرغانی** حمی

مدرس حنیه متوفی ۶۳۲ **ابو الحسن علی مغربی مالکی** . است مدرس

مالکیه سند. و **جمال الدین ابو الفرج عبد الله حمن بن یوسف بن جلالی**

در ۶۳۱ سیات از طرف مدرس **محیی الدین یوسف بن جلالی** مدرس

یافت . بر خلاف نظامیه که اختصاص بفرقه شافعی مذهب داشت این مدرسه متعلق بمذاهب چهارگانه اهل سنت بود .

پس از تأسیس مستنصریه که بانی و حامی آن خلیفه وزمامداران

حنبلیه گردید و در ۶۴۵ خود مدرّس رسمی بود . در ماه رمضان ۶۳۱ محیی الدّین از مصر آمد و خود برکرسی تدریس نشست . پس از وفات **ابن فضلان بجای او ابوالمعالی عبدالرحمن بن مقبل واسطی** تدریس شافعیّه آمد و در سال ۶۳۳ معرول شد .

در سال ۶۳۵ **قاضی عبدالرحمن بن لمغانی** مدرّس حنفیه شد بجای **ابن انصاری** که ۲۱ ماه تدریس کرد و سهانه معاودت بوطش استعفا داد . در سال ۶۴۵ مدرّس حنبلی **جمال الدّین ابن جوزی** و مدرّس شافعی **شهاب الدّین زنجانی** و مالکی **سراج الدّین عیسی الله** و حنفی و **قاضی عید الرحمن** بودند . و وزیر آنها را خواست که از مؤلفات خودشان چیزی نگویند و کتب مشایخ بزرگ را تدریس کنند . هر کدام حوائی دادند و عاقبت بهمین امر ملزم شدند .

از حمله و غارت حنبلی ها **شیخ جلال الدّین عبد الجبار** بود که در سال ۶۸۱ فوت شد . و در همین سال یکی از فقهای مدرسه از بالا خانه بصحن افتاد و در گذشت . و در همین سال نیز **جمال الدّین ابن ابار** نحوی مدرّس و مستنصریه در گذشت و از او باستاد **رشید الدّین رازی** رسید . ارحله معیدان این مدرسه **قاضی نظام الدّین بند نیچی** است که در ۶۷۷ وفات نمود . از حمله مدرّسان طه **ابن قیس نصرانی** است که مؤلف تحارب السلف گوید « در آنوقت که این ضعیف ساکن مستنصریه بود تدریس طه ابن قیس نصرانی داشت اما او بغایت یر و ضعیف بود و شرف الدّین **طیب** سیات او ارحاب عربی میآمد و بر صفة ساعت مدرسه کحالی میکرد » .

در سال ۶۶۸ عطا ملک جوینی تعیراتی در مستنصریه کرد و سای تاره ای فرمود مباشرت **حمید الدّین خراسانی** . در سال ۶۹۶ سلطان غاراجان مدرسه و کتابخانه را تارید کرد . و همین اوقات **ابن الفوطی** کتابدار مدرسه بود . در سال ۷۲۷ **ابن بطوطه** این مدرسه را دیده و از وضع تدریسش شرحی نگاشته است برای ماخذ آنچه راجع بمستنصریه نوشته ام رجوع شود به الحوادث الجامعة ، رحله ابن بطوطه ، دول الاسلام ذمی ، یامعی ، ابن خلکان ، تحارب السلف که بتصحیح و مقدمه فاضل مقدم آقای عباس اقبال آشتیانی طبع شده است

دولت وقت بودند کم کم از رونق نظامیه کاسته شد و بتدریج در ایام حکمرانی مغول و بحران غلبه تاتار اینگونه آثار از کشور های اسلامی رخت بر بست و یادگارهای علمی و ادبی بکُل محو و نابود گردید (۱)

مدرّسان نظامیه بغداد از آغاز گشایش ۴۵۹

تا دوره تدریس غزالی ۴۸۴ — ۴۸۸

مقصود خواجه نظام الملک این بود که ابواسحق شیرازی بزرگترین علمای شافعیّه آن زمان را روزگشایش مدرسه بر تدریس بنشانند. اما ابواسحق قبول نکرد و ناگزیر ابو نصرین صباغ را نخستین روز تدریس نشاندند و او اولین مدرّس نظامیه بغداد گردید.

بعضی نوشته اند که ابو منصور بن یوسف کارپرداز مدرسه چون دید که در روز افتتاح رسمی ابواسحق حاضر نشد این صباغ را دعوت و بمدرّسی تعریف کرد. و سپس خواجه نظام الملک عمید ابو سعید را نگماشت تا ابواسحق را بقبول این منصب راضی گردانید. بهر حال این صباغ مدت بیست و دو روز ۴۵۹ ذی القعدة تا ۴۵۹ ذی الحجة تدریس اشتغال داشت. در این مدت هر طور بود ابواسحق را راضی گردید تا در خواست خواجه را بپذیرفت و روز ۴۵۹ ذی الحجة در کرسی تدریس نشست. ابواسحق از سال ۴۵۹ تا پایان حیاتش سنه ۴۷۶ یعنی حدود هفده سال مدرّس نظامیه بغداد بود.

(۱) آخرین اثر باقی مانده از نظامیه بغداد ابوابی بود که نا حگ بین الملل در سال ۱۳۳۵ قمری بود و خلیل پاشای عثمانی خیابان را باز کرد و ابواب در حیاتان اماد و بجه علی را شیعه ها بحال معروف (تطه) تزلزل کردند. نقل از مقاله سودا . فاضل ارجمند آقای سعید نفیسی در هجاء تعلیم و تربیت .

چون ابو اسحق در گذشت شیخ ابو سعید بن ابوسعد متولی (۱) جاشین وی گردید و بیست روز تدریس کرد و معزول شد. پس از عزل ابو سعید متولی دو باره ابن صباغ را آوردند. وی تا سال ۴۷۷ تدریس کرد و در این سال معزول شد و بجای او مجدداً ابو سعید متولی منصب تدریس یافت. ابو سعید تا گاه وفاتش ۱۸ شوال ۴۷۸ در این مقام متمکن بود.

در سال ۴۷۹ شیخ ابوالقاسم دبووسی مدرّس نظامیه شد و روز یکشنبه غره جمادی الآخره این سال شروع تدریس کرد و تا سال وفاتش ۴۸۲ بدین منصب سرافراز بود.

چون ابوالقاسم دبووسی وفات یافت حسین بن علی طبری مؤلف کتاب عده در شرح ابانۀ فورانی که از شاگردان ابو اسحق شیرازی بود بتدریس نظامیه در قرار گشت. وی چندی باستقلال مدرّس بود و سپس با ابو محمد فامی شیرازی شرکت یافت باین ترتیب که هر کدام یکروز تدریس میکردند.

حسین طبری و ابو محمد فامی همچنان علی البدل مدرّس نظامیه

(۱) برخی اشتهار ابو سعید متولی نوشته اند. این معنی را در ترجمه حالش انشاء الله تحقیق خواهیم کرد. نوشته ابن خلکان و یافعی چون ابو اسحق شیرازی ووت کرد مؤید الملک بن نظام الملک که حامی ابو سعید متولی بود وی را ج شدن شیخ گردانید. چون خبر نظام الملک رسید این کار را پسندید و گفت لازم و د که بحرام شیخ ابو اسحق یکسال مدرسه را تعطیل کرده باشند پس ابو سعید را معزول و بجایش ابن صباغ را برقرار ساخت. ابن صباغ و ابو سعید متولی بر سر مقدم تدریس با یکدیگر رقابت داشتند و هر کدام بفتح خویش برصدها طرف نشئات میمودند. سبکی و اسان خلکان هر دو نوشته اند که چون باردوم ابن صباغ معزول شد ناصبهان رفت و هر قدر تشش کرد مفید بعناد و نصّه و اندوه این کار بیمار شد و در همدان سال که معزول شده بود در گذشت (۴۷۷) ۱ و پس هدا اول فارورة کسرت فی الاسلام.

بودند تا سال ۴۸۴ که نوبت به امام محمد غزالی رسید. غزالی در ماه ذی القعدة و بنوشته یافعی جمادی الاولی سنه ۴۸۴ بکرسی تدریس نظامیه نشست و تا سال ۴۸۸ در این مقام پا بر جای بود. در این سال بترك همه مناصب و مقامات دنیاوی گفت و در ماه ذی القعدة و بنوشته سبکی ذی الحجه ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و بقول جمعی از مورخان برادرش امام احمد غزالی را (متوفی ۵۲۰) جانشین خویش ساخت. حسین بن علی طبری پس از غزالی مجدداً مدرس نظامیه شد و در سال ۴۹۵ وفات یافت.

پس رشته تدریس نظامیه بغداد از آغاز تأسیس تا عهد غزالی بدین سان پیوسته میشود:

ابن صباغ، ابواسحق شیرازی، ابوسعده متولی، ابن صباغ، ابوسعده متولی، ابوالقاسم دُبوسی، حسین بن علی طبری و ابومحمد فامی. امام غزالی (۱)

(۱) جمعی از مدرسان نظامیه بغداد پس از غزالی و بعض وعاط و شاگردان مشهور این مدرسه عبارتند از:

امام احمد غزالی متوفی ۵۲۰. حسین بن علی طبری متوفی ۴۹۵. ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی متوفی ۵۰۲ که نخستین دارکماندار مدرسه بود. ابوالحسن کیا علی بن محمد طبری متوفی ۵۰۴. ابوبکر محمد بن احمد بن حسین بن عمر شاشی صاحب المسطهری متوفی ۵۰۷. وی پس از وفات کیای هراسی در ۵۰۴ مدرس شد. ابوالحسن علی بن محمد استرآبادی متوفی ۵۱۶. ابوسعید میهنی متوفی ۵۱۷. ابن برهان فقیه (ابوالفتح احمد بن علی متوفی ۵۲۰). ابوالعلی اصفهانی حسن بن سلمان متوفی ۵۲۵ ارشاکردان نظامیه اصفهان و مدرس نظامیه بغداد بود. ابونصر عبدالرحیم بن امام ابوالقاسم قشیری متوفی ۵۱۴ و اعط معروف نظامیه و د. ابوبکر خجندی متوفی ۵۵۲. ابوالنجیب سهروردی عبدالقاهر بن عدائت متوفی ۵۰۳ در سال ۵۴۵ مدرس و در ۵۴۷ معزول شد. مبارک بن مبارک شیخ شافعی (در بیانیه روضه مد)

مسافرت و ریاضت ده ساله غزالی از ۴۸۸ تا ۴۹۸

غزالی از سال ۴۸۸ که آغاز انقلاب و تحوّل روحانی اوست وارد مرحله ناره ای از زندگانی گشت که تکّل از دوره ساقش ممتاز بود و

بغداد متوفی ۵۸۵ . **ابو البخیر احمد بن اسمعيل طالقانی** متوفی ۵۹۰ .
ابو القاسم مهود بن مبارك واسطی متوفی ۵۹۲ . **عماد کاتب اصفهانی**
 ابو عبد الله محمد بن محمد متوفی ۵۹۷ ار تحصیل کردگان نظامیه بغداد بود . ابن
دهان نحوی متوفی ۶۱۲ مدرّس نحو آن مدرسه بود . چند بار تفسیر منبّه داد ،
 بحسب حبلی بود و حنفی شد و سپس برای تدریس نظامیه شامی گردید و شاعری
 در باره او گشت : **وَمَا آخِرُتَ دِينَ الشَّقِي تَدْنِيًا وَلَكَمَا يَهْوَى الْاِدَى مِنْهُ حَاصِلٌ**
ابو عبد الله محمد بن يحيى بن الفضل متوفی ۶۳۱ بحسب مدرّس و اطر
 اوقاف نظامیه بغداد بود و سپس مدرّس فرقه شامی در مستعصریه شد . **نجم الدين**
ابو محمد عبد الله در آغاز خلافت مستعصم عباسی (سال ۶۴۰) تدریس
 نظامیه کاشته شد **قاضي عز الدين ابو الهزم محمد بن جعفر بصری** متوفی ۶۷۲
 پس از واقعه بغداد در ۶۵۶ مدرّس نظامیه شد . **شمس الدين محمد بن حکيم**
 کيشی یا کشي متوفی ۶۹۴ با خواجه بهير الدين طوسي آشنائی و مکانه داشت ، در
 سال ۶۶۵ زمان حکومت صاحبديوان تدریس نظامیه برقرار گشت . **شرف الدين**
هرون بن شمس الدين صاحبديوان سال ۶۷۱ در نظامیه بغداد تدریس
 شست و بند و عویش و جمع کثیری از رجال و اعیان دوات حاضر بودند . **نصير**
الدين فاروقی در ۶۷۲ مدرّس نظامیه شد .

ابو منصور بهيد بن محمد ، احمد بن عبد الله شاشی ، ابو الفتح
حداد احمد بن محمد نیز از مدرّسان نظامیه بودند .
ابن انباری کمال الدين (ولادت ۵۱۳ و وفات ۵۷۷) از علمای نحو و
 ادب ، **حافظ ابن عساکر** ، **علاء اسم علي بن حسن** (۴۹۹ - ۵۷۱) داشمند
 معروف از تحصیل کردگان نظامیه بغداد بودند .

ابو حامد نووی طوسی محمد بن محمد متوفی ۵۶۷ شاگرد محمد بن يحيى
 شاگرد معروف غزالی در آفت که ، محمد بن عبد الله شاشی ، مدرّس ، میکرد و اعطی نظامیه بود .
 برای ترجمه احوال و مأخذ آنچه از مدرّسان نظامیه بغداد نوشتیم رجوع شود
 به طبقات السعفيه سبکی ، و آة الجنان يافعي ، دول الاسلام دهی ، الحوادث الجادعه
 ابن فوطی ، ابن خلکان ، تحارب السلف .

در اثر این تحوّل غزّالی نوظهوری پدید آمد که در علمای اسلام کم نظیر داشت
 حال روحانی غزّالی در ماه رجب ۴۸۸ هـ بی اندازه سخت و طاقت
 فرسا و تمام عقاید و افکارش دستخوش اضطراب و تشویش گردید . در
 قلمرو خلعای عبّاسی و سلاجقه و محبوحه فقهای اهل سنت مجبور باطاعت
 و در باطن مخالف با اهل ظاهر بود . دیگر نمی توانست بمقیم آنها با
 ارباب مذاهب ستیزد و در ردّ عقاید آنها کتّاب بنویسد . عاقبت بغداد
 را رها کرد و از سر همه چیز گذشت .

غزّالی بر مهاجرت از بغداد تصمیم گرفت . در باطن قصد ریاضت
 و اقامت در شام داشت که در آن تاریخ مرکز مهمی برای زهاد و متصوّفه
 بود و میخواست دیگر بغداد برنگردد . اما از ترس خلیفه و سلطان وقت
 و مردم آشنا و بیگانه سفر حج را بهانه ساخت . در ادش امام احمد غزّالی
 را در تدریس نظامیه جاشین خود قرار داد و بنا بر معروف و تصریح
 خودش در کتّاب المنقذ من الضلال در ماه ذی القعدة و نوشته طبقات
 الشافعیّه ذی الحجّه سال ۴۸۸ بترك همه چیز گفت و از بغداد بیرون رفت
 ابو القاسم حاکمی طوسی متوفی ۵۲۹ که از همدرسان و آشنایان کهن
 غزّالی بود در صحبت وی بقصد سفر حج از بغداد کوچ کرد

غزّالی از سال ۴۸۸ تا سنه ۴۹۸ مدّت ده سال تمام در بلاد شام و
 جزیره و بیت المقدّس و حجاز بسر برد .

سیرت و صورت درویشان ژنده پوش با شناس همه جا می گشت
 و در تمام این مدّت پیوسته زهد و عبادت و فکر و خلوت و تألیف و
 تصنیف اشتغال داشت . بنا بر اشهر اقوال از بغداد دمشق رفت و حدود
 دو سال در شام اقامت نمود و در جامع دمشق (۱) معتکف گردید . و محلّ

(۱) آرا جامع اموی بر کوئند از سامای ولید بن عبد الملك بن مروان

که غزالی شوق ملاقات شیخ نصر را داشت اما همان روز که وارد دمشق شد شیخ وفات کرده بود. و بعضی گویند که غزالی بوسیّت شیخ جانشین وی گردید و در زاویه او مجلس ارشاد و تدریس برپا ساخت. عقیده ذهبی با ظاهر تاریخ منافات ندارد اما عقاید دیگر براه است چرا که شیخ نصر در سال ۴۹۰ وفات کرد و غزالی باصح" احوال در ۴۸۹ وارد دمشق شد. جانشین شیخ هم برحسب وصیّت یکی از شاگردانش بنام **نصر الله مصیصی** بود به امام غزالی (۱). نگارنده دورنمی داد که غزالی در ضمن مسافرت ده ساله یکچند در زاویه شیخ نصر بافادات پرداخته باشد. و اینکه زاویه شیخ بعدها به غرالیّه معروف شده و در قرن هشتم زمان **سبکی** (۲) هم بدین نام مشهور بوده است مؤید این احتمال تواند بود، و گرنه معهود نیست که بمحض نشستن شخصی مجهول در جائی نام آرا عوض کنند و باسم او بخوانند. بعضی مؤرخان همچون **صفدی** (۳) و **یافعی** (۴) تدریس غزالی را در زاویه جامع اموی دمشق تصریح کرده اند. اما خودش در این باب چیزی ننوشته است.

(۱) طبقات الشافعیّه ج ۴

(۲) تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن یحیی الدّین سبکی متوفی ۷۷۱ - در کباب طبقات الشافعیّه (ج ۴ ص ۱۰۴) مینویسد «وكان العزّالی یكسر الحلوس فی زاویه الشیخ نصر المقدسی بالجامع الاموی المعروف الیوم بالغرالیة نسبة الیه و كانت تعرف قبله بالشیخ نصر المقدسی»

(۳) شیخ صلاح الدّین ابو الصفا خلیل بن ابنك صفدی از بزرگان ادبا و مورخین صاحب **الوافی بالوفیات و شرح لامیة المعجم** و دیگر کتابهای مهم ادبی است. تولدش ۶۹۶ و فاش ۷۶۴ واقع شد و ترجمه حاش در کتاب **الدرر الكامنه** آمده است. وی مینویسد: و كان (یعنی العزّالی) يذكر الدروس فی راویة الحاهم (یعنی الجامع الاموی)

(۴) امام ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان عمیف الدین یافعی مؤلف **مرآة الجنان و عبرة الیقضان** متوفی ۷۶۸ مینویسد «و قام (یعنی العزّالی) بمدينة دمشق مدة يذكر الدروس فی راویة الجامع فی الحاح الغربی منه»

باری چنین مینماید که غزالی در بعضی مدّت اقامت در دمشق روزها پس از اتمام مراسم خلوت و عبادت ساعتی در زاویه جامع اموی می‌نشسته و طبعاً جماعتی از طالبان معرفت پیرامنش فراهم آمده از وی استفاده میکردند و اینکار عنوان رسمی نداشته است. مدّت اقامتش در دمشق چنانکه خود در المنقذ من الضلال میگوید دو سال بوده است

غزالی در بیت المقدس و بزرگترین ره آوردش

از سفر ده ساله

چنانکه خود غزالی در کتاب المنقذ من الضلال اشاره نموده و مورخان بزرگ هم تصریح کرده اند قسمتی و شاید بیشتر اوقات مسافرتش در بیت المقدس گذشته و آنجا ریاضت و خلوت اشتغال داشته است.

بزرگترین ره آوردش از سفر ده ساله کتاب احیاء العلوم است که در کتب اخلاقی نظیر ندارد و هر که پس از غزالی در علم اخلاق چیزی نوشته از این کتاب استفاده و اقتباس یا تقلید صرف کرده است.

کتاب اربعین و بخشی از سائل دیگر را نیز در همین سمرده ساله تألیف کرد. معروف است که غزالی کتاب احیاء العلوم را در بیت المقدس نوشت و مهرلی را که برای این کار انتخاب فرموده بود در ناحیه شرقی قبة الصخره تشخیص داده اند (۱)

مطابق تصریح مورخین و شواهد و ادله ای که در دست داریم شکی نیست که احیاء العلوم میان سالهای ۴۸۸ - ۴۹۸ تألیف شده و این اثر بزرگ از یادگارها و ره آورد های سفر ده ساله اوست چرا که بیش از این تاریخ هیچ کجا نامی از این کتاب دو میان نیست. و بعد از این مسافرت بلکه در اثناء آن می بینیم که نام کتاب شهرت یافته و به (۱) از مجلّ تألیف احیاء العلوم تصویر فوتوگرافی در کتب تاریخ فلاسفة الاسلام تألیف محمد اطفی طبع شده است.

بعض روایات خود غزالی آنرا در دمشق یا بغداد پس از بازگشت از مسافرتش تدریس و اسماع احادیث کرده است.

از دیباچه کتاب هم صریحاً استفاده میشود که این تألیف از آثار دورهٔ نحول غزالی است. وی بعد از آنکه در صدد تدارك عمر تلف شده بر آمد و از علوم رسمی یا بمقام عمل و تزکیهٔ نفس بهاد و از تاریکی‌ها بروشنائی حقیقی رسید آنچه گفتنی بود در این کتاب گفت و اسرار بهفتنی را محول ضمیر صاحب‌دلان کرد. این کتاب را برای طب قلوب بمنزلهٔ تقویم الصلحهٔ ارواح پرداخت در کتاب المستصفی که از مؤلفات چندسال آخر عمر اوست نام از احیاء العلوم و کیمیای سعادت میبرد و در کتاب المنقذ من الضلال که بظاهر گفتار خودش و تصریح مورخان درنیشابور میان سالهای ۴۹۹-۵۰۰ یعنی حدود یکسال پس از سفر دهساله تألیف کرد (۱)

شرح بعض مطالب را محول به احیاء العلوم میکند که و نیز نام از کیمیای سعادت و بعض مؤلفات دیگرش میسرد که در آنوقت مشهور بوده است. از آنچه گفتیم معلوم میشود که احیاء بعد از مهاجرت از بغداد و پیش از مراجعت بطوس یعنی میان همان سنوات ۴۸۸-۴۹۸ تألیف شده است. و چون باطهر احتمالات بیشتر اوقات مسافرتش را در بیت المقدس بسر برده است احتمال قوی میرود که آنجا تألیف این کتاب پرداخته باشد. اما اینکه چه اندازه وقت صرف پرداختن کتاب و در کدام نقطه بخصوص این کار را آغاز کرده بصرس قاطع چیزی نتوان گفت. طاهرأ در اثناء سفر هر وقت اردکر و فکر و حلوت و رصاصت و رعیتی می جست چیزی یادداشت میکردم است تا بتدریج کتابی نزرک مشتمل بر چهار قسمت یا چهار جلد فراهم آمده است.

یاقعی از بعض مورخین نقل می کند که غزالی در سال ۴۸۸ به دمشق آمد و در مدت دوسال اقامت شام کتاب احیاء العلوم را تصنیف

(۱) رجوع شود بمقدمه المقد و تاریخ آداب اللغه حرحی ریدان ح ۳ و مجله الهلال سال ۱۰۶۷

و اسماع کرد بنا بر این روایت تألیف احیاء در شام بوده است به در بیت المقدس ۱۰ اما ورود بشام در ۴۸۸ مخالف مشهور و تألیف و تدریس کتابی بررک همچون احیاء در مدت دو سال با اشتغال بر ریاضت خلاف متعارف است ، اگر چه از نانغهای همچون غزالی دور نیست . کتاب کیمیای سعادت را که در کتب اخلاق فارسی بطیر احیاء العلوم عربی است هم در اثناء سمر دهساله یا در طرف یکسال بعد از مراجعتش که در طوس منروی بود تألیف کرد .

غزالی در مهد عیسی

سبکی از کتاب ثقیة المشتاق الی ساکنی العراف تألیف ابوسعید بن سماعی ، بخط مؤلف نقل میکند که شنیدم از ابو الفتوح نصر بن محمد بن ابراهیم مراعی در آمل طبرستان که گفت : امام ابو حامد غزالی و اسماعیل حاکمی و ابوالحسن بصری و ابراهیم تنبلی جرجانی و گروه دیگر از عربا و صلحارا دندم در مهد عیسی در بیت المقدس گرد شده بودند . قوال این دو بیت بر خواند :

قَدِيتُكَ لَوْلَا الْحُبُّ كُنْتُ قَدِيمِي

وَ اَكُنْ بِسَحْرِ الْمُقَلَّاسِ سَبِيْنِي

اَيْنُكَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرِي مِنَ الْهَوِي

وَلَوْ كُنْتُ نَدْرِي كَيْفَ شَوْقِي اَتَيْنِي

ابو الحسن بصری رشیدین ادبات بحل آمد و وحدی کرد ۴۱ در حصار ارمود . و محمد کازرونی از سیدی ، حله در جمع در گذشت (۱)

(۱) طقات اسماعی ؛ ص ۲۰۵

از اینجا معلوم میشود که **ابوالقاسم حاکمی** رفیق سفر غزالی در بیت المقدس هم نا او بوده است.

پایان سفر ده ساله و مراجعت غزالی از حجاز بطوس سال ۴۹۸
دوره سفر و ریاضت غزالی در خارج ایران ده سال طول کشید
(۴۸۸-۴۹۸) در سال ۴۹۸ اربیت المقدس بحجاز رفت و پس از انجام
مراسم و ادای مناسک حج و زیارت و شاهد متبرکه ب وطن خود بطوس برگشت.
در آغاز مسافرت بیت داشت که دیگر ب وطن خود برگردد اما
داعیه زن و فرزند او را مدبار خویش کشاید (۱)

شاید بعضی تصور کنند که یکی از اسباب مراجعت غزالی بطوس
فرار از میدان جنگهای صلیبی بوده است که شمه ای از آنرا پیش نوشتیم
این احتمال شاید در نادی نظر بذهن بیاید اما ما مراجعه ب اسناد
تاریخی خطای آن معلوم می شود. چرا که جنگهای صلیبی از حدود ۴۹۰
آغار شد. و تقریباً از همین سال کم کم عیسویها بر غالب بلاد مسلمین در
آسیای صغیر و شام مسلط شدند و در سال ۴۹۱ هجری قمری مطابق
سنه ۱۰۹۸ میلادی اطاکیه را گرفتند و سپس روی بیت المقدس آوردند
و معروفست که در فتح بیت المقدس نزدیک هفتاد هزار تن مسلمان را از
دم تبع گذراندند و علما و فضلاء بسیار که از آن جمله **حافظ ابوالقاسم**
رملی بود در این حادثه کشته شدند (۲)

(۱) فترت الى الحصار ثم حدثني الهمم ودعوات الاطفال الى الوطن معاودته بعد ان
كنت اعد الطق عن الرجوع اليه و آثرت العرلة ايضاً حرصاً على الطلوة و تصفية
القلب للذكر (ص ۳۰ المقدس) اصحح آرت بجای اسرت

(۲) برای این واقعه رجوع شود ب تاریخ ابوالعلاء ابن اثیر.

غزالی حدود ده سال در قلمرو این فتنه ها بسر برد و مشغول ریاضت و مجاهدت بود. اینجا هم رنگانی این مرد شکفت آور است، آتشی که ترو خشک را با هم میسوخست، چشم میدید و می دانست که وی نیز ممکن است در جزو هفتاد هزار نفر مسلمان کشته شود و می توانست که خود را از کابون این آتش عالم سور دورتر سازد. اما ارکشته شدن نمی هراسید. چه خون خود را از دیگر مسلمانان رنگین تر نمی شمرد و چنان سرگرم اندیشه و کار خود بود که از هیچکس و هیچ چیز اندیشه نداشت.

غزالی بزرگترین مجاهد حقیقت اسلام بود

مؤلف کتاب **الاخلاق عند الغزالی** (۱) تعریض گونه ای بر غزالی دارد که وی در جنگهای صلیبی داخل میدان جهاد شد و همچنان در صومعه خویش برهد و عبادت و تألیف و تصنیف اشتغال داشت. نگارنده اینجا نمی خواهد داخل موضوع مهم فقهی و اجتماعی بشود. و گریه بسط مقام می داد و حق مقام را بها می آورد. همین اداره که برای دفع توهم در مورد غزالی و همانندهای او کافی باشد، حتمی گوید: جهادی که در شریعت اسلام آمده و قرآن مجید امر کرده است: **وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و برویت فریقین پیغمبر (ص) فرموده: **أَعَادُوهُ أَوْ رَوْحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ النَّفْسِ وَمَا فِيهَا** و امتثال آیه از بیت را خیر (۲).

(۱) ص ۱۵

(۲) رجوع شود به سرتاوت و تالیف در مسعودی و یوسف می

اولاً باصح" واشهر اقوال شیعه و سنی جزو واجبات کفائی است نه عینی . چه صریح قرآن می گوید وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً وثابياً اختصاص بغزا و محاربه و کشتن و کشته شدن ندارد . جهاد در راه خدا اقسام مختلف دارد که بعض آنها در برخی از موارد بمراتب بالاتر از جنگ و بدست آوردن بهشت در سایه شمشیر است (اِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السَّيُوفِ) مجاهدت در قلع ماده فساد بسی بالاتر از کشته شدن در کارزار است . امیر المؤمنین علی (ع) فرماید : قال الرجل جاهدت ولم يجاهدني اما الجهاد اجتناب المحارم ومجاهدة العدو . شاید بعضی منتظر بودند که غزالی هم در جزو سایر حجّة الاسلامها اعلان جهاد بدهد و غوغائی را بدببال انداخته خود و جمعی را خیره نکشتن دهد !

این توقع از آن مرد زرگ که سالها عمر خود را بجهنگ و جدال بامداهب گذرانید و سپس بخطای خود واقف گردید و دانست که سعادت بشر در صلح و آرامش است نه خونریزی و کشمکش ناشی از کوتاه نظری است .

غزالی فهمید که باید برای آسایش بشر ناممکن می شود فکری بهتر رجمک و عوغا کرد و بغست خویشتن و سدس دیگران را از راه تعلیم و تربیت آراسته و مهدب ساحت

آپچه از اوصاع دینی و علمی در عصر غزالی پیش گفته ایم ناپید در نظر داشت تا مرتبه مجاهدت او در راه دین و حقیقت معلوم شود .

غزالی تا پیش از مسافرت ده ساله زرگترین متکلم رمان خود بود و میروی بیان و خطبه و تألیف و تصنیف حمیت از اسلام می کرد . و

پس از تحوّل و انقلاب بزرگترین مرتبی و هادی بشر بعلم و عمل گردید .
 اولین مجاهدتش این بود که برای رسیدن بحقیقت ترك بالاترین
 مناصب و مقامات دیوی گفت . و در عمل نشان داد که بزرگترین مراتب
 این جهان در راه کمترین درجه معرفت هیچ ارزشی ندارد . سپس در
 آن زمان که تمام معنی دوره جدلی و تعصّب دینی بود و از بیم علما و
 سلاطین و حلفای عیّاسی هیچکس یارای آن نداشت که بکحرف برخلاف
 عقاید عمومی برسد . و محض اینکه یکی مورد تهمت میشد بتکفیر و نفرت
 عامّه و انواع حبس و قتل و شکنجه و آزار دوچار می گردید . غزالی بی پروا
 قدم در معرکه خرق اوهام نهاد و اوصاع دینی و علمی آن زمان را تحت
 انتقاد سخت قرار داد (۱) . و چون داشت که بیشتر مفاسد اجتماعی زیر سر
 علمای سوء و دستار بندانی است که بقول سعدی بر سرپای بند غرور دارند
 این طایفه را هم تربیت و هم سخت مذمت نمود . و زیابها که این فرقه
 در دین و اخلاق دارند و همچنین مضرات جدل و مناظره را که محض
 خود نمائی و مغالبه باشد ، هم در مجالس وعظ و هم در مؤلفات خود مانند
احیاء العلوم و المنقذ من الضلال ، با دلیلهای مقنع و بیانات رسا و شیرین
 گوشزد جهانیان کرد . يك باب بزرگ از احیاء العلوم را که نخستین ابواب
 این کتاب است بعلم و علما و آداب تعلیم و تعلّم اختصاص داد (۲) . و در
 آن زمان که بقول خودش علم و دین باده شده و از هر سو خطرهای بررک
 روی آورده بود تألیف این کتاب را بر خویش واجب مهمّه شمرد (۳)

(۱) حلد اول احیاء العلوم ، کتاب العلم .

(۲) و صدرت النعمة بكتاب العلم لآية حجة (مقدمه احیاء العلوم)

(۳) ودلة الصّریق هم المله ایسی در ویرانیه و فساد و تباهی و ... یبقی الا

الترسمون وقد استجوب علی اعداءه سبب من و معوهه الضعیفین

بِكَجَا در نكوهش علمای سوء فرمود وَاحْتَرِزْ عَنِ الْإِغْتِرَارِ
بِتَلْبِيسَاتِ عُلَمَاءِ السُّوءِ فَإِنَّ شَرَّهُمْ عَلَى الدِّينِ أَعْظَمُ مِنْ شَرِّ
الشَّيَاطِينِ (۱)

عزّالی هر عقیده که رای اصلاح دین و اخلاق داشت مابهایت
قوّت قلب و صراحت لهجه آشکارا می گفت . وبدون ذره ای بیم و هراس
شکستن اصنام جاهلیّت و اوهام بنیان کن اقدام می نمود . چون بواقع و
حقیقتی پشت کرم بود از غوغای باطل اندیشه نداشت ، و چون چراغ
هدایت فرا راه داشت از طلعت تنهائی نمی هراسید . هر قدر بداندیشان
بر انکار میافزودند وی بر دعوت و هدایت میافزود و راه کاروان را از نانگ
و مباحوی سگان ناز نمی گردانید .

مه فشانده نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند
هر کسی را خدمتی داده قضا در خور آن کوهش در ابتلا

مجاهدهٔ عزّالی در راه دین و حقیقت آثار فراوان داشت . روش
علمی و عملی او تأثیری عجیب در جامعهٔ اسلام کرد و روی اصلاحات او
انقلابی بزرگ پدید آمد . مردم عوام که کوسفند شیرده رؤسای روحانی
بودند بمقایسهٔ گفتار و رفتار غزّالی نادیکران کم کم از خواب گران بیدار
شدند و دیگر زیر بار عامای جاه طلب و فقههای دنیا پرست نمیرفتند و در
جستجوی عامای حقیقی بودند . بگذشته از علماراستی در صدد اصلاح
خود برآمدند و جمعی هم مجبور شدند که هر چند بحسب ظاهر و محض
جلب خاطر عوام باشد روش خود را عوض کنند . اما آنانکه اصلاحات

غزالی را مخالف مقاصد و آرزوهای دنیاوی و سدّ راه جاه طلبی خویش می‌دیدند او را تکفیر کردند و سبّت، مجوسیت و زندقه و بد دینی بدو دادند (۱). و کار بجائی کشید که مؤلفات او را تهمت اینکه سب کمراهی مردم است می‌سوزانیدند (۲). جماعتی هم از در معارضه و مشاجره قلمی برآمده بعقیده خودشان عقاید او را ردّ کردند و کتابها در ابطال اقوال و سخنان وی نوشتند.

بالجمله غزالی در سایه جهد و کوشش بی اداره خویش خدمتی بزرگ بحامعه اسلام و عالم اسائیت انجام داد، اسلام را بداشتن چنین متفکری بزرگ و وطنش ایران را بدروندن چنین مانعه ای سترگ سرافرازو بلند آواره ساخت.

نموداری از احوال غزالی پس از مهاجرت از بغداد

غزالی پیش از آنکه از بغداد بیرون برود بزرگترین عالم جدلی بود. غرور و کمربای علمی بحدّی در وجودش رسوخ داشت که هیچکس را بچیزی نمی‌گرفت. اداره عروش از جوانی تاجائی بود که گویند استادش ابوالمعالی جوینی روری او را فقیه خطب کرد عرّای برآشفّت و خشم گرفت که چرا مرا فقیه خوانده است و استاد از او بصری داجوئی نمود (۳). بیروی زبان و قامش باندازه ای بود که کسی یاری مخالفت و محاده ناوی نداشت. اما پس از مهاجرت از بغداد بکلی عوض شد و از بدترین درجات حامی بحالی تران مقامات بحتگی و آرمش رسید. بگریند (۴) یکی

(۱) نامه خود غزالی و سخنان دیگران در این باب بعد از این است که خواهد شد

(۲) طلقه السّاعیه و ریج یامعی

(۳) طلقات السّاعیه

(۴) تریب الاحیاء و صفات الاحیاء و تریب الاحیاء و صفات الاحیاء

ار علمای آن زمان که از اصحاب و آشنایان غزالی بود وی را در میانانی
 بهجامه درویشان آواره ناعصا و رکوه دیدید ، وی را سرزنش نمود و گفت
 ای امام بررک آیا منصب عالی تدریس و آهمه احترام و عزتی که در بغداد
 داشتی از اینحال که اکنون داری بهتر نمود ؟ غزالی در جواب گفت
 چون ماه سعادت در آسمان ارادت ناییدن گرفت و آفتاب وصل بدرخشید :

تَرَكَتْ هَوِي لَيْلِي وَسُعْدِي بِمَعْرَلٍ وَعَدْتُ إِلَى مَصْحُوبٍ أَوَّلِ مَنْزِلٍ
 وَ نَادَتْنِي الْأَشْوَاقُ مَهْلًا فَهَذِهِ مَنَازِلُ مَنْ تَهْوَى رُؤْيَاكَ فَانْزِلْ
 غَزَلْتُ لَهُمْ غَزْلًا رَقِيقًا فَلَمْ أَجِدْ لِيْغَوْلِي نَسَاجًا فَكَسَرْتُ مِغْرَلِي

غزالی پیش از سفر ده ساله فنّ خلاف و جدل و مناظره را خوب
 آموخته بود و بهترین اصول علمی می دانست و کتابها مانند المنتحل در
 فنّ جدل و مآخذ در فنّ خلاف نوشت اما در این سفر بکل از این مرحله
 گذشت و این علوم و معاوف را که فقهای آن زمان بی اندازه پای بندش بودند
 بدور انداخت .

ابوکرین ولید قریشی (متوفی ۵۲۰) در سفر شام حواست با
 غزالی مناظره کند وی گفت « تَرَكَنَاهُ لِصِبْيَةٍ فِي الْعِرَاقِ » یعنی مناظره
 و جدل را بکودکان عراق باز گذاشتیم و در گذشتیم (۱) . بر وی کشف شد که
 مناظره و جدل بالاترین آفات و مهملکات اخلاقی است . یکی از بزرگوار و بیمانهایی
 او بر سر تربیت خلیل علیه السلام این بود که هر گز مناظره و تعصب نکند .
 در احیاء العلوم فصلی مشع راجع بنگوهش مناظره و جدل و آفات
 این کار و همچنین علوم حلافته آورده و فقهای را که عمده نظرشان

(۱) یا معی در وقایع سال ۵۲۰

مباهات و مفاخره با اصطلاحات علمی و جدل و مناظره است سخت بکوش کرده و شرعی مفصل در انتقاد طریقه فقهای ظاهری و متکلمان و فلاسفه و مستصوفه بیان نموده است و در راه و روش هر کدام بدلیلی خاص انتقاد و علمای سوء را شیاطین مانند کرده است و بحثی در این مقام نند و رننده و آشکار سخن گفته که خواننده بحیرت میافتد تا این مرد در آن زمان باچه دل و جرأتی اینگونه در راه حقیقتی که روی آشکار شده بود مجاهده کرد و چگونه تهای دینی و علمی و اجتماعی را درهم شکست.

علماء و فقهای آن دوره چنانکه پیش گفته ایم بیش از همه چیز در فن مناظره و جدل و خلاقیات کار می کردند و عمده نارش آنها بهمین مایه فنون ظاهری بود و کوئی درباره همان جماعت گفته شده است:

أَرَى الْفُقَهَاءَ فِي ذَا الْعَصْرِ طُرًّا
أَضَاعُوا الْعِلْمَ وَ أَشْتَغَلُوا بِلَهْمٍ لَمْ
إِذَا نَاطَرْتَهُمْ لَمْ تَلَقَ مِنْهُمْ سِوَى حَرْفَيْنِ لَمْ يَلَمْ لَا نُسْلِمَ

سعدی در مورد همینگونه دستار بندان حکایتی در بوستان آورده و فرموده است « لم ولا سام دراند ختند » . عرالی در صدد بود که این طومار را درهم بورد و بمقصود خود نائل گردید.

یکجا در باره علوم خلاقیه و مجادلات در کتاب احیاء العاوم

می فرماید:

إِبَالَتْ وَ آتٍ نَحْمَ حَوْلَهَا وَ أَجْمَعِيهَا جَنَابَ السَّمِ الْقَائِلِ
فَأَنَّهُ الدَّاءُ الْعُضَالِ وَ هُوَ السَّيْ رَدُّ الْقَهَاءِ كَلْبُهُ رُيَ عَنَابٌ مُنَافِسٌ
وَ الْمُبَاهَاةُ .

سپس میگوید وَ هَذَا الْكَلَامُ رُبَّمَا يُسْمَعُ مِنْ قَائِلِهِ فَيَقَالُ النَّاسُ
 أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا فَلَا تَظُنْ ذَلِكَ فَعَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ فَأَقْبَلَ هِدْه -
 النَّصِيحَةَ مِمَّنْ ضَمَّ الْعُمْرَ فِيهِ زَمَانًا وَ زَادَ فِيهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ تَصْنِيفًا وَ
 تَأْلِيفًا وَ جَدَلًا وَ بَيَانًا ثُمَّ أَلْهَمَهُ اللَّهُ رُشْدَهُ وَ أَطْلَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فَهَجَرَهُ وَ
 اشْتَغَلَ بِنَفْسِهِ (۱)

یعنی زنهار از جدل و مناظره و فنون خلاف چنان بهره‌یز که از
 زهر کشنده باید بهره‌یز کرد، همین دردهای بیدرمان است که همه فقهای مارا
 بخود نمائی واداشته و از راه حقیقت بر گردانیده است، شاید این سخن اگر از
 دیگری بود میگفتند خود جاهل و اریز و دشمن عالم است اما این گفتار از
 غرالی است که آگاه ترین مردم باین فنون میباشد و بیشتر از همه کس
 در این علوم تصنیف و تألیف دارد و افروتر از همه علماء بعلم و عمل این
 فنون پرداخته و سالها عمر خود را در این راه تباه کرده است سپس هدایت
 الهی چراغی فراراهش نهاده تا بر او آشکار شده است که اینها همه برخلاف
 حقیقت است اکنون از در خیر خواهی بتو اندرر میدهد تا عمر را
 ضایع نگذاری

در حای دیگر میگوید اَعْلَمَ وَ تَحَقَّقَ أَنَّ الْمُسَاطَرَةَ الْمَوْضُوعَةَ
 لِقَصْدِ الْعَلَبَةِ وَ الْأَفْحَامِ وَ إظهارِ الْفَضْلِ وَ الشَّرَفِ وَ التَّشْدِيقِ عِنْدَ
 النَّاسِ وَ قَصْدِ الْمُبَاهَاةِ وَ الْمُمَارَاةِ وَ اسْمَالَةِ وُجُوهِ النَّاسِ هِيَ مَتَّبِعُ
 جَمِيعِ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ عِنْدَ اللَّهِ الْمَحْمُودَةِ عِنْدَ اللَّهِ .

(۱) احب العموم ج ۱

ماری غزالی فنّ خلاف وجدل و مناظره را راستی بکفّته خودش بدیگر
علما و فقهای ظاهری ناز گذاشت و خود بعالم دیگر پیوست .

تدریس غزالی بعد از این سفر ناپیش بسیار فرق داشت . پیش همه
عوغا و هیاهو و قیل و قال و بعد ازین سفر سراپا آرامش و عشق و حال بود .
اس سمعانی گوید از ابوسعید محمد بن اسعد بوقانی در مرو شنیدم
که گفت مدرس احياء العلوم غزالی ششتم در ضمن بیاناتش این دوبیت
در خواند و بگریست و حاضران بگریه در افتادند :

وَحَيْبَ أَوْطَانِ الرِّجَالِ إِلَيْهِمْ مَارِبُ قَضَائِهَا الْفُؤَادُ هُنَالِكَ
إِذَا ذَكَّرُوا وَأَوْطَانَهُمْ ذَكَرَتْهُمْ عُهُودُ الصَّبَا فَيَحْشَوْنَ لِذَلِكَ (۱)

غزالی علاوه بر محالس و غلط و تدریس در مجالس وجد و حال هم می نشست
در راحة الصدور را و بدی مینویسد روزی در مجلس حال این بیت میخواندند
دارم سخنان تازه و زر کهن آخر نکف آرمت نزر یا سخن
غزالی حاضر بود از سر وجد گفت « در را چه محل ، سخن سخن سخن »
امام عبد الغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور که از معاصران
غزالی بود و پیش ازین سفر چندان نظر حوشی بوی نداشت ریرا ویرا
مردی متکبر و مغرور دیده بود میگوید . پس از این سفر مکرر او را
ریارت کردم و نخست صورت بستم که شاید ریرا و تصع اینهمه سکون و
آرامش و حسن خلق را بخود بسته است پس از رفت و آمد و امتحان و
تجربه و دقت بسیار کاملاً بر من مقاوم شد که این مرد در راستی عوض شده
و بر خلاف آنست که من میپنداشتم و گوئی پس از دیوانگی بهوش آمده
است . هر قدر فقهاء و علماء بر صدا و کوشش کردند وی ارجای بجنبید
و با هیچکس از در معارصه در نیامد (۲) .

(۱) طبعه ج ۴ ص ۱۱۲ و شرح احياء العلوم رسی ، اواخر (بعد از او)

(۲) طبقات ج ۴

غرالی در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر مؤلفاتش این سخن را تکرار کرده است که زنهارتا خود را آراسته و پیراسته نسازی با صلاح دیگران میپرداز ، تا خود مار در گریبان داری از دیگران چه دفع مکس میکنی ، مثل تو هماغسست که افعی در جامه دارد و نادبزن بدست گرفته مکس ارد دیگران می پرازد .

در ضمن نامه ای که دادو حامد بن احمد بن سلامه بموصل نوشت مینویسد:
 أَمَّا الْوَعْدُ فَلَسْتُ أَرِي نَفْسِي أَهْلًا لَهُ لِأَنَّ الْوَعْدَ زَكْوَةٌ نِصَابُهُ -
 الْإِيقَاطُ قَمْنٌ لَا نِصَابَ لَهُ كَيْفَ يُخْرِجُ الزَّكْوَةَ وَفَائِدُ الثَّوْبِ كَيْفَ
 يَسْنُرِيهِ غَيْرُهُ وَمَنِي بِسَقِيمِ الظِّلِّ وَالْعُودُ آعُوجٌ وَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى
 إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِظْ نَفْسَكَ فَإِنَّ أَعْظَمَ فِعْظِ النَّاسِ وَالْإِلَ
 قَاسْتَحْيِ مِنِّي (۱)

یعنی دست نایافته ار هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
 بعضی گویند (۲) که عات رهد و سیاحت غرالی این بود که روزی
 مردم را موعظه میکرد رادرش احمد اردر درآمد و این ابیات بروی فرو
 خواند رهمان وقت دبب در دلش سرد شد:

أَخَذَتْ بِأَعْضَادِهِمْ إِذْ نَوَّوْا وَخَلَّفَكَ الْجَهْدَ إِذْ أَسْرَعُوا
 وَأَصْبَحَتْ تَهْدِي وَلَا تَهْتَدِي وَتَسْمِعُ وَعَظًا وَلَا تَسْمَعُ

(۱) ضَمَاتُ السَّفْعَةِ قَرَارُ اسْمَاعِي ح ۴ . در طبقات السامعه همس انداره است
 که قل کردیم امه همن امه صورت يك رساله در چند ورق بنام رساله و عطيه نا
 چند رساله دیگر را برای چاپ شده است و سوه الحواهر العوالی من رسائل العرالی
 و در این رساله بعضی «ووالثوب» بح و وفدا الثور کف یسیر ۴ عره .

(۲) نقل ریدی در مقدمه شرح احوال العلوم

فَيَا حَجَرَ السُّحُودِ حَتَّى مَتَى تُسِنُ الْحَدِيدَ وَلَا تَقْطَعُ

نیکارنده گوید حود غرّالی بهتر از همه کس علت مهاجرت از بغداد و توجه نزهت و عبادتش را در المنقذ من الضلال شرح داده است .

بعض اقوال درباره مسافرت دهساله غزالی

آنچه گفتیم که غزالی در ذی القعدة ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و دو سال در شام اقامت داشت و چند سال در بیت المقدس و نواحی فلسطین با عتکاف و تألیف و تصنیف بسر برد و سپس در سال ۴۹۸ سفر حج کرد و پس از گردش نواحی حجاز و ریات مشاهده متبرکه که در همین سال به وطنش طوس برگشت ، همین اندازه است که اراطهر نوشته های خودش در (المنقذ من الضلال) بر میآید . و در این جهت که از بغداد نخست سفر حج و سپس شام رفت یا این بار حجاز رفت ، و همچنین راجع سفر مصر و اسکندریه چیری از گفته های خودش معلوم نمی شود . اما روایاتی که مورخان در این باره و همچنین راجع بمدت ریاست و عزلت غزالی آورده اند مختلف و غالب آنها در کتب دهی و سبکی و باغی و صبی و ابن خلیکان نقل شده است .

برخی خط سیر غزالی را همچنانکه از وی نوشته های خودش معلوم می شود نوشته اند و این تفاوت که در سفر دهساله دوبار حجاز رفت باین طریق که نخست سفر حج کرد و سپس شام و رآید به بیت المقدس و از آنجا دوباره حجاز رفت و از این سفر بطوس مراجعت نمود . بعضی برخلاف مشهور نوشته اند که غزالی در سال ۴۹۸ - عشق آمد و در مدت اقامتش در مشق ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - تألیف را بسر کرد

کردن که آوازه عدل و داد بی را شنیده بود، این گفتار از کتاب
 شذوَر العقود فی تاریخ العهود تألیف ابوالفرج بن جوزی حنبلی (متوفی
 ۵۹۷) نقل شده است که از مخالفان و دشمنان غزالی بود و کتابی در انتقاد
 احياء العلوم بنام اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء تألیف کرد (۱)
 این کثیر (۲) و بعضی دیگر هم پیروی ابن جوزی این مطلب را نقل
 کرده اند (۳). ولیکن این روایت بقول یافعی مخالف همت بلند و طبع
 عالی غزالی است که برای درک حقایق معنوی بترك همه مناصب ظاهری
 بگفت و اگر مقصودش تقرب سلاطین بود که قدر او را بدانند و درناز و
 نعمتش بدارند خود بالاترین مراتب و مناصب را داشت. چرا بهمه پشت و پا
 میزد و قلندرانه از بغداد بیرون میرفت. و علاوه مورخان بزرگ که
 درباره غزالی سخن رانده اند همچون ابن عساکر و عبدالغافر که معاصر
 غزالی بود هیچکدام متعرض چنین مطلبی نشده اند. و سبکی هم بلفظ
 (قیل) که دلیل بر ضعف روایت تواند بود این قول را نقل کرده است.
 و آنکه یوسف تاشفین صاحب و اشهر اقوال در سال ۵۰۰ هجری
 وفات یافت (۴) و غزالی در ۴۹۸ از مسافرت ده ساله بوطنش برگشت.
 مطابق روایت ضعیفی که ما سایر اسناد تاریخی سازش ندارد یوسف
 تاشفین در ۴۹۳ وفات کرد. این سال هم دوره بحران ریاضت و خلوت
 غزالی است نه پایان مسافرتش تا پس از شنیدن مرگ یوسف بخراسان
 برگشته باشد.

-
- (۱) الوافی الوفیة صفی و مقدمه شرح احياء العلوم موسوم به «اتعاف السادة
 المثقین بشرح اسرار احياء علوم الدین» تألیف سید مرتضی زبیدی موقی ۱۲۰۵
 (۲) اولفاد، اسمعیل بن عمر بن کسر ۷۰۰-۷۷۴ مؤلف کتاب الدایة والتهایه در
 تاریخ مشمل بر ۱۰ جلد.
 (۳) یافعی در وقایع سال ۴۸۸ و سال ۵۰۵
 (۴) رجوع شود به کامل ابن اثیر و مرآة الجنان یافعی وابن خلکان و شذرات الذهب

نگارنده دور می‌داند که غزالی از شام و بیت المقدس از راه خشکی
 یادریا سفری بمصر و اسکندریه کرده باشد. خاصه باروح کنجکاری که
 وی داشت و میخواست که دستگاه اسرار انگیز خلای فاطمی را که در
 زمان خودش انقلابات عظیم بدعوت احمد عطاش و حسن صباح و دیگر
 دعاه و پیروان این طریقه ایجاد کرده بود از نزدیک ببیند. آنچه پیش گفتیم
 اینجا یاد آور می‌شویم که غزالی در بحران انقلابات اسمعیلیه و فاطمیان
 واقع بود و در دوران جدلیش با این فرقه و دیگر فرق دینی سخامه و زبان
 مناظره ها و مجادله ها داشت .

اما اینکه ارا اسکندریه قصد دیدار و تقرب پادشاه مراکش را کرده
 باشد روایتی سست و بی‌نیاد است .

و نیز نگارنده ار روی مکتوب فارسی خود غزالی که بعد ها نقل
 خواهد شد این عقیده را تأیید می‌کنند که چون ارسفرده ساله برگشت
 دوباره گذرش به بغداد افتاد و چند صباح آنجا در خلوت و انزوا بماند
 و دوریست که در این مدت جمعی از ارباب حال دوراه یافته و ازو عطف
 و معرفت گفتن و تدریس احیاء العاوه فیص یاب شده باشند .

اما اینکه پس ارمهاجرت از بغداد به حست مکه و سپس بشام با آنکه
 بلا فاصله بشام رفته باشد عین عمارت خودش در اممقذ من الضلال
 این است :

« وَ أَظْهَرْتُ عَزَمَ الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ وَ آتَا أَوْرَى فِي نَفْسِي
 سَفَرَ الشَّامِ حَذَرًا مِنْ أَنْ يَطَّلِعَ الْخَلِيفَةُ وَ حَمَلَةُ الْأَصْحَابِ عَلَيَّ عَزَمِي فِي
 الْمَقَامِ بِالشَّامِ فَتَلَطَّفْتُ بِلَطَائِفِ الْحِيلِ فِي الْخُرُوجِ مِنْ بَغْدَادَ عَلَى عَزَمِ
 أَنْ لَا أَعَاوِدَهَا أَبَدًا فَاسْتَهْدَفْتُ لِإِثْمَةِ أَهْلِ الْعِرَاقِ كَافَّةً إِذْ لَمْ يَكُنْ

فِيهِمْ مِنْ يُجَوِّزُ أَنْ يَكُونَ الْأَعْرَاضُ عَمَّا كُنْتُ فِيهِ سَبَبًا دِينِيًّا اذْطَلَبُوا
 أَنْ ذَلِكَ هُوَ الْمَنْصِبُ الْأَعْلَى فِي الدِّينِ ^(۱) وَكَانَ ذَلِكَ مُبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ
 ثُمَّ ارْتَبَكَ النَّاسُ فِي الْأَسْبَابَاتِ . . . فَفَارَقْتُ بَغْدَادَ وَفَرَّقْتُ مَا كَانَ
 مَعِيَ مِنْ مَالٍ وَلَمْ اَدْخُرْ إِلَّا قَدْرَ الْكَفَافِ وَقَوْتُ الْأَطْفَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ -
 الشَّامَ وَاقَمْتُ بِهِ قَرِيبًا مِنْ سَنَتَيْنِ لَا شُغْلَ لِي إِلَّا الْعَزْلَةُ وَالْعُلُوَّةُ وَ -
 الرِّيَاضَةُ وَالْمُجَاهَدَةُ اشْغَالًا بِتَرْكِيَةِ النَّفْسِ وَ بَتَهْذِيبِ الْأَخْلَاقِ وَ
 تَصْفِيَةِ الْقَلْبِ لِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا كُنْتُ حَاصِلُهُ مِنْ عِلْمِ الصُّوفِيَّةِ فَكُنْتُ
 أَعْتَكِفُ مُدَّةً فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ أَصْعَدُ مَرَارَةً الْمَسْجِدَ طُولَ النَّهَارِ وَ
 أَغْلِقُ بَابَهَا عَلَى نَفْسِي . ثُمَّ رَحَلْتُ مِنْهَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ ادْخُلْتُ كُلَّ
 يَوْمٍ الصَّخْرَةَ وَأَغْلِقُ بَابَهَا عَلَى نَفْسِي . ثُمَّ نَحَرْتُ دَاعِيَةَ فَرِيضَةِ الْحَجِّ
 وَالْاِسْتِمْدَادِ مِنْ بَرَكَاتِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَ زِيَارَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ زِيَارَةِ الْخَلِيلِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَيَسُرُّتُ إِلَى -
 الْحِجَازِ ثُمَّ جَذَبَتْنِي الْيَهْمُ وَ دَعَاؤَاتُ الْأَطْفَالِ إِلَى الْوَطَنِ فَعَاوَدُهُ بَعْدَ
 أَنْ كُنْتُ أَعَدُّ الْخَلْقَ عَنِ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ وَ آثَرْتُ الْعَزْلَةَ أَيْضًا وَ دُمْتُ
 عَلَى ذَلِكَ مَقْدَارَ عَشْرِ سِنِينَ وَ انْكَشَفَ لِي فِي انْتَاءِ هَذِهِ الْخُلُوبِ أُمُورٌ
 لَا يُمْكِنُ احْصَاؤُهَا «

(۱) یعنی مردم صورت نیکو کردند که من و در پی حقیق دین اشم و آنچه را که
 دو رسیده بودم بالا برین مقام دینی می برداشتمند . کجا (فی الدنیا) عوض (فی الدین)
 دیده شد و آنچه که منم مناسبتر و صحیح تر است .

و در جای دیگر از همین کتاب می فرماید که چون نزدیک ده سال از مدت انزوا و خلوت گذشت از طرف سلطان وقت مأمور و ملازم شدم تا برای تدریس و هدایت طالبان از طوس به بيسابور آمدم و بيسر الله تعالى الحركة الى بيسابور للقيام بهذا المهم في ذي القعدة سنة تسع وتسعين واربعمائة و كان الخروج من بغداد في ذي القعدة سنة ثمان وثمانين واربعمائة و بلغت مدّة العزلة احدى عشرة سنة ٥

پس در اینکه مهاجرت غرالی از بغداد در ذی القعدة و در وقتی بوده که رسیدن مگه و ادای مناسک حج امکان داشته است شکی نیست و خود فرمود که سفر حج را بهانه کردم و در دل قصد سفر شام داشتم و از ترس اینکه مبادا خانه بغداد و اصحاب و بارانم بر مقصود نهایی آگاهی یابند عرض اصلی را پنهان ساختم ٥

بدیهی است که اگر چیزی جز این خاصه جائی را که در حدود قلمرو خلفای فاطمی است اظهار می کرد شاید برای او خطر جانی داشت و مسلماً این بهانه وقتی مسموع بود که سفر حج ممکن باشد (۱) و ضمناً

(۱) نگارنده هم از روی نقشه های جغرافیائی اردهم از روی سمرامه ها و مسالك و ممالك قدیم که ردیک بمصر غرالی بوده فواصل راه های مختلف را از بغداد تا مکه و شام و فلسطین و بیت المقدس و مداری که در راه واقع میشده و همچنین حد متوسط یا کمترین رمای که بری این سفرها لازم بوده است بدست آورده و از رساطات از این قسمت صرف نظر کرده است ٥

بهر حال رای سفر از بغداد بشم یا مکه حد معینش از ۲۰ - ۳۰ روز وقت لازم نداشت. چه حد متوسط آنچه قدما نوشته اند از بغداد ادمشق ۲۵-۲۶ مرحله و تا مگه ۲۶ - ۲۷ مرحله بوده است مگر از راه های خصوصی که کمتر از آن مقدار قطع مسافت میکرده اند ٥

رجوع شود به سفرنامه اصرخسرو و مسالك و ممالك آن خرداذه و رساله ان بطوطه و رة القلوب حمدانیه مستوفی و نقشه های جغرافیائی ٥٥

(بقیه ۱-۴ ر صفحه ۳۸)

معلوم می‌شود که مهاجرتش از بغداد در ذی الحجه نبوده است زیرا در مدت پنج شش روز رسیدن بمکه بهیچ طریق ممکن نبود.
 با اینهمه اگر ظاهر گفتار خودش سفر حج نکرده و یکسر شام و قدس رفته باشد نکته ای عجیب از احوال او در ما کشف می‌شود، که شاید تزلزل خاطر و اضطراب اندیشه ای داشت که سفر حجاز قرار نمی‌گرفت و آواره دنبال چیزی میکشت که در مکه و مدینه شانی از آن نمی‌جست و در کشمکش اندیشه ها که خود در کتاب المنقذ شرح داده است چیز این حالت از وی انتظار نباید داشت که می‌کشت.
 شوق دیار لیلیم جانب نجد می‌کشد

دل بگمان که می‌دهم ساز ره حجاز را
 یا آنکه برکت شام و ریاضت بیت المقدس را که در آن زمان مرکز زهاد و عبادت پیشگان بزرگ بود بالاتر از حجاز و سفر حج میدانست.
 بهر حال جای دقت و تأمل است و بکفاف در این باره عقیدتی اظهار نتوان کرد.

کسانی که می‌گویند نخست حج گذارد و سپس شام رفت گویا مأخذ سخنان همان باشد که خود غزالی برای بهانه مهاجرت از بغداد
 (بینه ناشیه از سمعه دل)

اینکه راه نزد اهل منبر است که اگر کربلا یا شام چهل منزل یا چهل روز راه بود، اگر درست باشد گویا اهل بیت را بعد از منازل غیر معمولی و براه میبرده اند، و انکهی مدتی در کوفه مانده بودند. و اهل بیت مسلماً از بعین سال دیگر کربلا برگشته اند نه در همان سال که فاجعه يوم الطف واقع گشت.

از حجاز تا عراق و همچنین از عراق تا شام راههای محلی دارد که بعضی را تنها اهل ادب می‌دانند.

سفر علی علیه السلام از حجاز به بصره و کوفه، و آمدن حسین بن علی از مدینه کربلا و همچنین مسلم بن عقیل و خالد بن ولید از حجاز عراق و بردن اسرای اهل بیت از عراق بشام هر کدام راهی دارد که درحای خود معلوم است.

شهرت داده بود . و این احتمال بسیار دور است که مقصود عزّالی از عبارتی که از وی نقل کردیم این باشد که سفر حجّ صورت ظاهر مقصود من بود و در باطن می خواستم که پس از گزاردن حجّ بشام بروم و دیگر بغداد برنگردم . باری بیشتر نقاط و مشاهد متبرّکه ای که عزّالی در سفر شام و فلسطین و حجاز و بیدک احتمال مصر و اسکندریّه نیز سیاحت و زیارت کرده ناصر خسرو در سفر هفت ساله اش شرح داده است و از روی این سفرنامه خصوصیات هر محلی را در عصر عزّالی بخوبی توان دریافت .

و اگر عزّالی از بغداد بمکه و از مکه بشام و فلسطین و سپس بمصر و اسکندریّه سفر کرده باشد خطّ سیرش تقریباً عکس خطّ سیر این بطوطه و حاله معروف است که از طنجه با اسکندریّه و سپس بشام و فلسطین و از آنجا بمکه و از مکه ببغداد آمده بود .

تنبيه - يك نكته مهم بنظر نگارنده رسیده است که بعنوان تنبيه يا استدراك در پایان این فصل گوشزد میکنند

عبارت مفصلی که از کتاب المنقذ راجع بمهاجرت عزالی از بغداد و برگشتنش بطوس نقل کردیم و اینکه پس از شرح مراجعت بوطنش فرمود « و دمت علی ذلک مقدار عشر سنین » کاملاً صریح در این مطالب نیست که ایام مسافرت ده سال بود و تنها تصریح برین معنی است که که عهد ریاضت و خلوت ده سال طول کشید .

حال بینیم که از این عبارت چه استفاده می شود . - در اینکه قسمتی از این ده سال حتماً در مسافرت و از آنجمله تصریح خودش دو سال از این مدت در اقامت شام و قسمتی در ریاضت بیت المقدس و سفر حجاز و زیارت مشاهد متبرّکه که ، و تمام این ده سال بخلوت و

ریاضت گذشته است جای هیچ تردید نیست . آما جای این احتمال باقی
است که تمام اینمذت در مسافرت نبوده بلکه مثلاً پنج شش سالش در
مسافرت و باقی در خلوت طوس گذشته است .

پنا بر این نمی توان مدت مسافرت او را ۴۸۸ - ۴۹۸ و مراجعت بوطنش
را در ۴۹۸ یقین داشت . بلکه باید گفت که غزالی در ۴۸۸ از بغداد
بشام رفت و دو سال آنجا ماند و از شام ببیت المقدس شتافت و چندی
آنجا در ریاضت بود و از قدس بحجاز رفت و پس از چند سال مسافرت
دوباره بطوس برگشت و سالی چند بار در خلوت طوس بود و در ۴۹۹
بتدریس نظامیه نیشابور دعوت شد الخ .

اما چیزی که این احتمال را تضعیف و سفر دهساله را تقویت
می کند ، اولاً بعض قرائن است که از روی نوشته های دیگر خود غزالی
بفارسی و عربی استنباط میشود . و ثانیاً تصریحاتی است که از مورخان
بزرگ حتی معاصرانش از قبیل امام عبد الغافر فارسی صاحب تاریخ
نیشابور در دست داریم . وی مینویسد « اقام فی تلك الدیار قریباً من
عشر سنین بطوف و يزور المشاهد المعظمه ثم عادالی وطنه ملازماً بیده
مشتغلاً بالتفکر حتی انتهت بویه الوزارة الی الاجل فخر الملك وقد سمع
بمكان الغزالی فاستدعی منه ان لایبقی انفاسه و فوائده عقیمةً والحق علیه
کل الاحاج الی ان اجاب الی الخروج و حمل الی نیشابور » (از ج ۴
طبقات ص ۱۰۸ باختصار نقل شد

غزالی از سال ۴۹۸-۵۰۵

دوره مسافرت و جهانگردی غزالی سال ۴۹۸ ختم شد . در این
سال پس از سفر حجاز و گاردن حج شوق وطن و دیدار زن و فرزندش
در سرافناد وایران مراجعت نمود . در اثناء راه زیارت مشاهد

متبرّ که فیض یاب گردید. و بعض احتمالات که پیش گفتیم در ضمن مراجعتش اندکی در بغداد بماند و در این مدت بتدریس احیاء العلوم پرداخت. سپس بطوس که موطن و زادگاه اصلی او بود آمد و آنجا اقامت فرمود. یکسال دیگر همچنان در خلوت و عزلت بسر برد تا مدت اروا و خلوتش نیازده سال تمام کشید. و در سال ۴۹۹ از طرف اولیاء دولت وقت الزام شد تا در ذی القعدة این سال برای تدریس از طوس به نیشابور آمد.

تدریس غزالی در نظامیه نیشابور

غزالی بدرخواست سلطان سنجر و اصرار و الزام وزیرش فخرالملک بن خواجه نظام الملک (متوفی ۵۰۰) در ذی القعدة ۴۹۹ از طوس نیشابور آمد و در نظامیه بتدریس نشست (۱) و حدود یکسال هم بتعلیم و هدایت طالبان نیشابور اشتغال ورزید تا دوباره بطوس برگشت. و کتاب المنقذ من الضلال را که از کتب بسیار مهم اوست در نیشابور تألیف کرد و در آنوقت که این کتاب را نوشت سنّس چیزی از پنجاه سال گذشته بود (۲)

(۱) در کتاب المنقذ نام از فخرالملک می برد و میگوید سلطان وقت مرا ملزم بقبول این دعوت کرد. اما در مکایب فارسی نام از فخرالملک برده است و همه مورخان متفق اند که این کار بالزام و اصرار فخرالملک بن نظام الملک انجام گرفت.

اما اینکه پادشاه سلجوقی که از وی درخواست کرد سلطان سنجر بوده است به محمد بن ملک شاه کسی در این باب چیزی ننوشته است و از روی این قرائن که سنجر از ۴۹۰ والی خراسان شد و نیشابور در قلمرو حکومت او بود و فخرالملک نوشته عماد کاتب از این تاریخ تا سال ۵۰۰ وزارت سنجر داشت و غزالی حدود ۱۵ سال حکومت سنجر را درک کرد و نگارنده دریافت خود را نوشته است والله العالم.

(۲) ولم ازل في عنوان شباهی من ذر هفت البلوغ قبل بلوغ العشرين الى الآن و قد اناب السنّ على العسین (المنقذ). غزالی از ذی القعدة ۴۹۹ تا اواخر ۵۰۰ هجری در نیشابور و توأش در ۴۵۰ بود. پس در موقع تألیف این کتاب وارد ۵۱ سالگی شده بود. جرجی ریدان هم در سال ۱۵ ج ۶. الهلال نوشته است که این کتاب در نیشابور تألیف شد.

خودش در المعتقد و مکاتیب فارسی می نویسد که علاوه بر الزام پادشاه و وزیرش بر خود من در خواب و بیداری کشف شد که باید برای هدایت خلق بنیشابور سفر کنم.

طرز تدریس و تعلیم و تربیت غزالی در این تاریخ مآدوره سابقش در بغداد و همچنین با سایر علما و فقهای آن زمان از زمین تا آسمان تفاوت داشت. در دوره های پیدش یکتا عالم متکبر و یگانه متکلم جدلی و در این وقت سرتاپا حال و آرامش و سکون بود. و بزبان عرفانی باید گفت که سفر غزالی از بغداد سفر من الخلق الی الحق و آمدنش از طوس به نیشابور تا آخر عمر نمودادی از سفر من الحق الی الخلق شمرده میشد.

غزالی در این تاریخ عالمی را هد و متصوف بیرون آمده ارادمندان حقیقی بسیار داشت و سخنانش که از دل و جان نارسیدگی و پختگی گفته میشد در دلها جایگزین می گردید و در قلوب خاص و عام اثری عجیب داشت. هوا داران و پیروانش بسیار گشتند. همین معنی باعث تحریک حسد و بغض فقها و رؤسای مذهبی گردید. زیرا کم کم مردم آنها را شناخته و از روی رفتار و گفتار غزالی اعمال و اقوال آنها را سنجیده و فهمیده بودند که اگر حقیقت دینداری آنست که غزالی دارد آنها همه بر باطل اند و «آفاق دین لیلی و باقی ضلالت است»

حبس فقها و علمای ظاهر بر صمد غزالی (۳)

بیشتر عو و دشمنی ها و ستمش علما و فقهای طاهر بر صمد غزالی از آن تاریخ شروع شد که وی با تحلیل هر چه تمامتر بدرخواست اوایاء دولت وقت میشد و در آن دوره تدریس طامیه سست. در تمام مدت یارده (۲) آنچه در این فصل نوشته ام مأخوذ است از نوشته های خود غزالی و طبقات الشافعیه سبکی و مقدمه و رسائلی که با شرح احیاء العلوم ح شده است.

سال که غزالی بر ریاضت و عزلت و انزوا مشغول بود مؤلفات و کلماتش در اقطار ممالک اسلامی شهرت داشت. آنها در پیرامنش چندان سروصدائی برنخواست و فقها و اهل ظاهر با وی کاری نداشتند. از آنکاه که غزالی از یرده ابروا درآمد و آشکارا با مردم رو برو گشت و سخنان خود را میگفت، در رگهای حسد و بغض خونها بجوش آمد و مارهای خفته بیدار شدند و در صدد آزار و ابداء آن بزرگ مرد برآمدند و با انواع دسیسه ها متشبث گردیدند.

اخبار و احادیثی را که وی روایت می کرد بی بنیاد قلمداد می کردند که وی استاد روایت نداشته است. سبب کفر و بد دینی بوی می دادند و خواندن کتابهای او را حرام میشمردند و می گفتند که سخنان فلاسفه ملحد را با شرع اسلام آمیخته است. از نور و ظلمت سخن می گوید و خدا را نور محض میخواند که عقیده مجوسیان و کبرکان است. پاره ای از کلمات او را که از ذهن عوام بالائز است از احباء العلوم و دیگر مؤلفاتش بیرون آورده در مجالس و محافل از وی بدگوئیه ها می کردند و بروی شغفها میزدند و خاطر مردم کوتاه نظر را مشوب می ساختند. پایه سخنان غزالی از ادهان عامه بالا تر رفته بود و بقول خودش در یکی از مکاتیب فارسی «روزگار سخنش را احتمال نمی کرد» و حقایقی را که او درك کرده بود اندیشه های محدود و حوصله های كوچك مردم روزگار بر نمی تابید. و پاره ای از عقاید و آراء او با ظاهر شریعتی که در دست عامه بود سازگار نمی آمد و از این رهگذر خاطر ظاهر بینان کوتاه اندیشه بروی تیره می گشت.

گاهی نوشته های غزالی را تحریف و از این راه دلها را سبب ناو آلوده می ساختند. جمعی هم بدربار پادشاهان سلجوقی (سلطان

سنجر و محمد بن ملک‌شاه) از وی شکایت بردند که بد دین است و مردم را گمراه می‌کند و از پادشاه و امرا و وزرا می‌خواستند که غزالی را به مجلس مناظره بخواهند. مقصودشان این بود که از این رهگذر غوغا و هیاهوی راه بیندازد.

غزالی بطریقه شافعی منتسب بود و فقهای حنفی و دیگر طرق مذهبی که در حراسان و دیگر کشورهای اسلامی بودند هم از جهت مسلک و طریقه و بیشتر از نظر بغض و حسد شخصی با وی سخت دشمنی می‌ورزیدند تا کار را بحکم قتل او کشیدند (۱).

از جمله حیل‌های فقهای برای بدنام کردن غزالی این بود که یکی از مؤلفات او را که در اصول فقه بنام *المنخول* نوشته بود دستاویز قرار دادند که در امام ابوحنیفه طعن کرده است.

غزالی در آخر این کتاب فصلی را جمع بمطاعن و مثالب مذهب ابوحنیفه از نظر فقهی نوشته بود، اینها اجتهاد شخصی او بود. اما دشمنانش مطالب اجتهادی را با حقایق اعتقادی بهم آمیخته از در مشاغل در آمدند. و نیز از حیل‌های آنها اینکه رسم علمای پیشین این بود که پشت کتاب خود اجازه روایت و نقل شاگردان خویش میدادند. و این دستخط بمنزله تصویب و تقریر مطالب کتاب و اجازه رسمی شاگردان شمرده میشد. دشمنان غزالی در ضمن عمارات کتاب *مشکوة الانوار* و *المنقذ من الضلال* سخنان کبرآمیز داخل کرده و از روی اجازه کتبی حواستند. غزالی در است و الهام ربانی بمقصود آنها پی برد و اجارت

(۱) صاحب *معاد* اس‌المؤمنین می‌نویسد چون غزالی تمصب بسیار در خطابه و تحویل لوحه داشت مفتیان همی تمایل از شری دادند اما چیری بدر رسید.

نوشته . و نیز از دسیسه ها آنکه پیوسته جمعی نزد او رفته از دین و عقایدش می پرسیدند و سؤالها و استفتاها میکردند و از وی جواب کتبی میخواستند. داشت که دست موزه هیهوئی بچنگ بیاورد . چنانکه در طی يك نامه مفصل از چند جای احباء العلوم و دیگر مؤلفات او پرسیدند :

« چه گوید حجة الاسلام در جواب کسانی که اعتراض می کنند بر سخنهایی که در کتاب مشکوة و کیمیاست مثل این سخن که لا اله الا الله توحید عوام است و لا اله الا هو توحید خواص . و این سخن که نور حقیقی خداست و این سخن که روح آدمی عریب است در این عالم ، وی از عالم علوی است و شوق وی بدان عالم است ، و این سخن فلاحه است » الخ . (۲)

عربی در جواب این سؤالها رساله ای مفصل نوشت که بخشی از آن نقل میشود :

بخشی از نامه غزالی در جواب اعتراضات مخالفان

« بدانکه سؤال کردن از مشکلات عرض کردن بیماری دل و علت اوست بر طبیب . و جواب دادن سعی کردن است در شفای بیمار و جاهلان بیماران اند که فی قلوبهم مرض و عالمان طمیان اند و عالم ناقص طبیبی را شاید و عالم کامل هر جای طبیبی نکند مگر جای که امید شفا ظاهر بود . اما چون علت او مرمن بود و بیمار بی عقل ، استادی طبیب در آن بود که بگوید این بیمار علاج پذیر نیست و مشغول گشتن بمعالجت او جرور کار ضایع کردن بود . و بیماران چهل بر چهار گونه اند . یکی ار آن علاج پذیر است و سه دیگر علاج پذیر نیستند بیمار اوّل کسی بود که

(۲) صورت سؤال و جواب در رساله فضائل الانام صط شده است .

اعتراض وی از حسد بود. و حسد بیماری مزمن است و علاج را بوی راه نیست. چه هر جواب که از اعتراض وی گویند هر چند بیکوتر و روشنتر باشد ویرا بیشتر خشم آید و آتش حسد در دل وی افروخته تر گردد پس جواب وی مشغول نباید گشتن

کلّ العداوة قد ترجی امانتها (۱) الاّ عداوة من عاداك من حسد پس تدبیر وی آن بود که او را با آن علّت بگذارند و از وی اعراض کنند فَأَعْرِضْ عَنْمَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا . و حسود بهره چه میگوید آتش در خرمن خویش میزند

و پس از ده دوازده صحیفه که در جواب اعتراضات نوشته است در خانمّه نامه اش مینویسد .

« و من در هیچ کتاب هیچ سخن نگفته ام که به ببرهان قاطعی اثبات توانم کرد ، و هر که فهم دارد و از بیماری عناد و حسد حالی باشد نه با کسی که در حقّ وی ایرات فرو داده است اِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَاِنْ تَدْعُهُمْ اِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا اَبَدًا . و اما آنچه او خواسته است که هر چه از این جنس سخن است از معانی مشکل شرح کنند تا اشکال بر خیزد ، بدانکه در هیچ کتابی سخنی نیست که نه شرح آن با آن بهم است ، کسی را که فهم باشد و هر که فهم نکند چرا که بیاید و بیامورد و بمشافهه بشنود دیگر تدبیری ندارد و اعتراض جاحل خود محصور بود که از کجا حیدر که از آنجا جواب در بر داری که اسباب جهل و بیماری دلها مختلف است

۱ در کتب معتبره از ائمه و اولاد ائمه از نسخه ارمه آداب خود علی (علیه السلام) بحای
 « تنبیه و تدبیر » (راجع) .

و در حصر نیاید و دل در آن نباید بستن . که اگر سخنی از اعتراض نکه
تواستبی داشت قرآن را نکه داشتی . چون اعتراض جهال از قرآن قطع
نکردید تا صد هزار اشکال در دلهای جهایان بمانده است که علاج نمی
پذیرد ، در دیگر سخنها این طمع محال بود و السلام

وَمَنْ يَكُ ذَاقَ مَرٍّ مَرِيضٍ يَجِدْ مُرّاً بِهَ الْمَاءِ الزَّلَالَا

از جمله اعتراضات مخالفان غزالی این بود که مشایخ روایت ندیده
و سماع حدیث نکرده است . نا آنکه وی مشایخ روایت هم داشت . مانند
ابو الفتح حاکمی طوسی که سنن ابی داود سجستانی را نزد او سماع
احادیث کرد . و صحیح بخاری و مسلم را برد عمر بن ابوالحسن رواسی
حافظ طوسی سماع کرده بود (۱) اما عبد الغافر فارسی معاصر و معاصر
غزالی در باره او میگوید (۲) نا آنکه خطب و کتابها تألیف میکرد که
ادبا و بلغا را آوردن مانندش عاجز بودید ، گاه در اثناء کلامش ارجنبه
بحو عربی خلی دست میداد . و مخالفانش از این جهت بروی خورده
میکرفتند . و چون بخود او در این باره مراجعه کردند اصاب داده گفت
من در این فن چندان ممارست نداشته و بقدر حاجت برای تفهیم معانی
بسنده کرده ام . و دستوری داد که هر کس بر خطای لغوی و قف شود
اصلاح کند و او را معذور دارد که غرض تنها بیان معانی و تحقیق بوده
است نه تلفیق الفاظ .

و همو گوید که از جمله دستاویزهای دشمنان غزالی ، کلمات طاهرا
ناهنجار و رننده ای بود که بهارسی در کیمیای سمادت و شت و بعض

(۱) طبعات الله فی اقوال مورخان و ترجمه کباران را در این باب تفسیر کرده است .

(۲) طبعات ح ۲ ص ۱۰۰

سوره های قرآنی و مسائل دینی را برخلاف مراسم و آداب ظاهر شرع
 باز مینمود . و خود اظهار عقیده میکند که بهتر آن بود که غزالی اینگونه
 مطالب را بمی نوشت و بمی فرمود . چرا که عوام از ادراک این حقایق
 عاجز اند ، و چه بسا که این رموز و دقایق باعث زیانمندی اینان در عقاید
 دینی میگردد .

عقیده نگارنده این صلاح اندیشی برای عرالی که بمقیده خود
 در صدد حرق اوهام و حرافات بود و میخواست حقایق دینی را بگوش
 مردم برساند ناچار بود چه خوب میگوید طغرائی

حُسْبُ السَّلَامَةِ يَنْبَغِي عِزْمَ صَاحِبِهِ عَنِ الْمَعَالِي وَيُعْرِى الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ
 فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهِ فَأَتَّخَذَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي الْجَوِّ فَاغْمَزَ

دری آنچه مدگوئیها و عوای فقها درباره عرالی بهیچوجه مؤثر
 واقع نشد . سهل ست که بیشراریش باعث توجه حواس و اولیای امور
 گردید . برادر داشتند که سخنان دشمن همه از روی بلهوسی و خود
 خواهی و رفتار و گفتار عرالی همه از روی حقیقت و حیا جوئی است .
 الْحَقُّ ابْلِجٌ وَ الْبَاطِلُ ابْجَلُج . لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَ لِلْبَاطِلِ جَوَالَةٌ

عرالی در مقابل دهای محالف مانند کوه هیمخان استوار بود و
 همچو خردمند جر و برد و برادر یابند و تنها همش مصروف
 هدایت زمین و آسمان و آفرینش بود (۱)

(۱) معصوم در رساله خود درم عصبه الحلاف و الزرقع و به والطین
 معالیه و بایه و استعیه را اشاعه مکرر و لا اشل جواب الطامین
 و لا طهر استعیه عبیره المصحف و سریره مزاره طاعت الشدیه من
 ۱۰۱ ج ۴

نوسه فضائل الانام در سرگندست غزالي

صاحب فضائل الانام که جامع مکاتیب و منشآت فارسی غزالي است شرح می‌ویسد که خلاصه اش این است .

حیثه اسلام در امداء عیب و ممدا کار در شهر بیشاورد تحصیل میکرد و از تعلیق اصول مختصری بیرون کرده و ترتیبی داده آنرا **المنخول من تعلیق الاصول** (۱) نام نهاده و در آخر کتب چیری از مثالب مذهب ابوحنیفه آورده بود از کتب صهارت و بیمار و عصب و سرقت و غیر آن و چیزها که شنیع بود از مذهب وی جمع کرده بود چون جماعتی از اصحاب رأی آن را ندیدند عرق حسد و تعصب در بدن بجمید و جماعتی هم از اصحاب شفعی و از اصحاب مالک بشن یار شدند و روی تشییعی عظیم ردد پس ردیک سالار رفتند و آنها کردند که حیثه الاسلام را دام ابوحنیفه طعن و قدح بیکند و 'ور' در اسلام هیچ عقیدت نیست بلکه اعتقاد فالاسمه و ملاحده دردد و جمله کتاهای حواش بسجده بشن مروح کرده و کفر و طلر را اسرار شرع آمیخته و حای را و حقایق میگرد و 'ان' مذهب محوس است که نور و طمعت دیگوید رحمت کاه را ست مسکوة انور را تیر و تیر و آن در سامان عرس ردد و بگرد و 'ان' را کرد و گشته اندوی (۲) حیثه الاسلام در مکتب و قاضی او بکر سعن کرد و ست و بی بسبب آل مذهب ردد اگریت و ردیت رکاز درات تجلیات و تصورات و سدد میاردد پس در سبب سبب سائر روشنی متعذر گشت و قصد ردد پس در آست حیثه الاسلام را سبب سبب در دشت حرس

در مکتب و قاضی او بکر سعن کرد و ست و بی بسبب

حواند حجة الاسلام ار شدن امتناع کرد و عذر آن را نامه نوشت و
فرستاد (۱)

حجة الاسلام آن وقت در مشهد مقدس رسوی و سلطان در لشکرگاه
و مسافت نزدیک و آمدن آسان بود سلطان چون نامه بخواند و احوال
معلوم کرد عقیدت وی بگشت و گفت لابد است که ماوی را ببینیم و چون
صغای عقیدتش بدستیم حاسدان و متعصمان وی را رجز و تعریک کنیم.
در این حل جماعتی از متعصمان وی باشکرگاه جمع شده بودند و می
گفتند او را تکلیف باید کرد تا حاضر شود تا ماوی مناظره کنیم و البته
وی را رها نباید کرد که پیش سلطان رود که او در ساعت و در زمان
سلطان را بمنظر و محبر و سخن خوش صید کند پس در این حالت جمعی
از ائمه طوس برخاستند و باشکرگاه رفتند و گفتند ما شاگردان و بیم
اگر کسی را شبهتی افتاده است یا اشکالی دارد در سخن وی الفاء باید کرد
تا حل آن کرده شود پس اگر ما عجز آئیم بوی نویسیم و شرح و تقریر
آن از وی در حواهمیم تا آن سگال رداسته شود اما سمارا اهلالت و
منصب آن نباشد که ماوی مناظره کنیم که شما با شاگردان وی مقاومت
توانید کرد پس چون این سخن را شنیدند مهوت گشتند و دیگر نار
با سلطان گفتند که او مردی با حوش است و با حوشی ری آتوق ظاهر گردد
که با مناظره کند سلطان اسلام بعین الاملک را گفت لابد او را
بدرستی که پیش دخت حاضر شوند و سخن وی بشنویم پس اگر
حاجت داشت به سرد کرد و در راه سره درمائمه و اعرا بهاء ویرا
در گریه به پیش بعین الاملک رسیدند و به مشهد و بهت لابد ترا حاضر
شدند و بی حکم هر چه شد در سر شد و وثوق بعین الاملک
۱۱۴۰ هجری است و در ۱۲۳۰ هجری

را این حال معلوم شد و آن مرد را حمس کرد وی ناچار اربیشابور بگریخت
و بلشکرگاه رفت و پیش ملك اسلام روان طعن در او کرد و تعابقی که در
حال کودکی کرده بودم و نام آن **المنجول من تعابق الاصول** بهاده و
گروهی هم بحکم حسد بسی سال نیش از این در آن چند کلمه که موحد
طعن باشد در امام ابو حنیفه ریادت کرده آن را وسیله ساختند پس
گروهی از اهل دین آنها گفتند در این دعای گوی و حال شرح کردند
پیش ملك اسلام و چندان مبالغه کردند که ملك اسلام گفت که ما را
آرزوست که او را ببینیم و سخن وی بشنویم و ددای وی تترک کنیم
پس ما در آنوقت بحکم از رت مشرب رصه عیدیه التجله و التدا آمدیم پس
ملك اسلام **اقضی الفضايلة محموداً** را که از حواس حضرت بود و واضح
مملکت و بحقیقت اسماً و معی معین المریدین بشهد فرستاد و پیغام
داد که ما را آرزوست دیدن وی بلشکرگاه پیش رخت ملك اسلام رفته
آمد و ددای وی گفته شد پس فرمان بر آن جماعه بود که آنچه رفت
بجای خویش ثبت کرد و مثل و ردی را چنانکه رفت در این جبروانست
گردش درین الله العلیه

پس چون حجت الاسلام عزیزی هر چه تمهید دار طوس آمد و
متممات وی خجل و تشویر رد، کشتند چه عتی طوس آمد و او را
پرسیدند و گفتند ما را از تو سؤالی است اگر دستوری دهی پرسیم
حجة الاسلام ایشان را دستوری داد گفتند که تو مذهب که داری
گفت در معقولات مذهب برهان و آنچه دلیل عمل اقتضا کند اما در
شرعیات مذهب قرآن و هیچکس را از ائمه تقلید نمیکنیم به شافعی برهن

مطالبش درست است و وقوع قضایا بدین ترتیب که وی میگوید با ماخذ صحیح دیگر که از نوشته های خود عزالی و معصرانش و مورخان معتبر در دست داریم راست نمی آید. و در این سرگذشت همه جا بعنوان ملك اسلام و سلطان اسلام و امثال آنها عبارت نموده و دم پادشاه را معین نکرده که سنجر سلجوقی یا محمد بن ملک شاه یا دیگری است.

اسنعفا و کساره گیری عزالی از مدرس نظامیه بيشابور

سال ۵۰۰ هجری

فجر الملك، طغرل حواجه بطه الملك صوسی که مردی درگ
میش و نامد عمت و ارا اتمندان عزالی بود و سلطان سنجر رآعد
و رودش بحکومت حراسان وی را بوزارت درگرفت و در عهد و رارتش
عزالی را در مدرس بطه میه بپشور ارام کرد، در عاشوری سنه ۵۰۰
هجری کشته شد و بعدی او پسرش صدر الدین محمد بن فخر الملك
(صبح چهارشنبه دی ۵۱۱ هجری در بلخ وفات کرد) بوزارت نشست (۱)
کنته شدن فجر الملك که ساهم در وزارت و رریده بود تا راهی
اوصع خراسان را پیشده ساخت و پیرست نه در که و واقع
بیشتر فرصت دست هت ادان و حر حوی و عود طغرل می فتد.

شید دهمان عزالی در این موقع بیس رپیش فرصت حکم
آورده در صدد آرایش رح ستم و در اتم و تسبیق وی همه و وعراء
راه اراحتند و ویر تاره کار هم حاصه ر آعد و خود که
صوسی و حوی و تهمس محلی در آعد کر ستم و کمر و چدر
را (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

روی مخالفت نشان ندهد.

دشمنان عراقی باز داستان طعن بر ابوحنیفه و دیگر دستاویزها را پیش گرفته عوام را راغب می‌کنند و قصه پادشاه سلجوقی برسد. عراقی هر چند اعتنائی باین غوغاها نداشت ولی کشته شدن و فخر الماک و اینگونه پیش آمدها در سبب کناره گیری وی چندان بی اثر نبود. با حمله حدود یکسال در بيشابور ماند. سپس در سال ۵۰۰ هجری از تدریس نظامیه بيشابور حدود کناره گرفت و هر چند ارادتمندش و اولیاء دولت اصرار کردند مفید بيقناد و عذر آورد که دیگر حالم با این کارها سازگار نیست و برای برائت خود از تهمت‌های مخالفان و درخواست اینکه از شغل تدریس نظامیه بيشابور و دیگر مشاغل رسمی معافش دارند نامه ای بساطان سجور سلجوقی نوشت که پايانش این است (۲)

نامه غزالی بساطان سجور در برائت خویش از نهم مخالفان و استعفا از تدریس نظامیه بيشابور

آریم عرض حاجت و حاجت دواست عام و خاص حاجت عام آن است که مردمان طوس بپراکنده و سوخته طلم بسیار شده اند، و امسالی آبی عله تباه کرده و دار و درخت خشک شده است. برایشان رحمت کن تا حیای تعالی بر تو رحمت کند. گردن مسلمانان از بار بلا و محنت گرسنگی شکست. چه باشد اگر گردن ستوران توار طوق در فرو شکند. و در حاجت خاص آنست که دوازده سال در راویه شستم و

() دست بر عقل و احلاف کلمات هم در مسائل الام و هم در کلمات
جمله ای در آخرین مهم هجری الف عات الماک بن نظام الماک ارضوی نقل
شده است و گویا از روی مسائل الام نقل شده.

از خلق اعراض کردم . پس فخر الملك رحمه الله مرا الزام کرد که ترا
 نیشابور باید شد . گفتیم که این روزگار سخن مرا احتمال نکند که
 هر که در این وقت کلمت حق گوید درو دیوار بمعادات او برخیزد .
 گفت ملک عادل است و من نصرت تو برخیزم . امروز کار بجائی رسیده است
 که سخنها می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضعاث و احلام
 است . اما آنچه معلوم عقلی تعلق دارد اگر کسی را بر آن اعتراضی است
 عجب نیست . که از سخن من غریب و مشکل که فهم هر کس بدان برسد
 بسیار است ، لیکن من یکی ام . و آنچه در شرح هر چه گفته باشم با
 هر که در این جهان است درست می کنم و از عهده آن بیرون همی آیم ،
 این سهل است . اما آنچه حکایت کرده اند که یعنی در امام ابوحنیفه
 طعن کرده ام این احتمال بتوانم کرد بالله الطالب الغاب المدرک
 المهلك الحی الہی لا آله الا هو که اعتقاد من آنست که امام ابوحنیفه
 غواصترین امت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود در حقایق فقه .
 هر که جر این از عقیدت من یا رخص و لفظ من حکایت کند دروغ
 میگوید . مقصود من آنست که این کلمه معلوم شود و حاجت دیگر آست که
 مرا از تدریس نیشابور و طوس معاف داری تا ناروایی سلامت خویش
 روم که این روزگار سخن من احتمال نکند والسلام

غزالی پس از کناره گیری از تدریس نظامیه نیشابور

غزالی پس از کناره گیری و استعفاء از تدریس نظامیه نیشابور
 بوطش طوس عودت فرمود .

طاهر آذر سال ۵۰۲ یا ۵۰۳ هجری که غزالی ۵۳ سال عمر گذاشته بود
 باز از طرف پادشاه دعوت و درخواست شد که دیندار برود تا سلطان

و مقربانش از حضور و برکات انفس او کامیاب کردند . غزالی محض اینکه برآوردن خواهش راچندان سرپیچی نکرده باشد از طوس بمشهد رضا علیه السلام آمدوار آنجا نامه ای نوشت که سابقاً نقل کردیم و عذر خدمت خواست و دوباره بطوس برگشت .

غزالی در پنج شش سال آخر عمرش با جدّ و جهدی تمام عبادت و خاوت و تعلیم و تربیت و هدایت و ارشاد طالسان اشتغال داشت . جمعی را بحال و گروهی را بقال بطریق کمال معرفت راهنمایی میفرمود .

نزدیک خانه خویش خانقاهی برای صوفیه و مدرسه ای برای طلاب دایر و اوقات شب و روز خود را میان چند کار قسمت کرده بود . یک بخش عبادت و راز و نیاز با خدای خویش کار میکرد . و بخشی تعلیم و هدایت طلاب علوم ، و بخشی تربیت و تکمیل صوفیان و صاحبان لاف می پرداخت . و پیوسته نزدیک ۱۵۰ متورّع زیر دست او تربیت میشدند . راستی بگفته مولانا

جمع صورت ناچنین معنی ژرف راست باید جر ر سلطانی شگرف
ار دانشمندان جهان کم کسی را می شناسیم که واقعاً جامع دو
مقام صورت و معنی و طاهر و باطن باشند . دسته ای در مقام طاهر
ماندند و قدمی فراتر ننهادند ، و گروهی چون پای بعالم حقیقت گذاردند
چندانی محو حقایق و چنان از بوی گل مست شدند که دامنشان از دست
برفت و اربشان حیرت دار یامد . تنها معدودی از پختهگان این
راه را می شناسیم که پس از وصول بمقام حقیقت دوباره روی بعالم
خلق کرده و طبیعت درونی یا تکلیف آلهی خویش را انجام داده باشند .
غزالی از آن مردان است که مراتب عرفان را بکمال بازیافت و

آن اندازه ظرفیت داشت که حقایق معانی را در یابد و برتابد و دو باره در عالم صورت با خلق آشنا شود و تعلیم و تربیت آنها پیردازد . اینکه گفتیم یکی از نقاط برجسته رندگانی عزّالی است که شخصیت او را از دیگر علما و عرفا و زهاد ممتاز میسازد .

دعوت عزّالی بار دیگر برای تدریس نظامیه بغداد

در سال ۵۰۴ هجری

در آموغ که عزّالی در طوس سرگرم عبادت و ارشاد و تعلیم و تربیت مستعدّان بود یکی از همدرسااش موسوم به **ابوالحسن کیای هراسی طبری** در نظامیه بغداد تدریس میکرد و نظامیه بوجود او رونقی بسزا داشت .

کیای هراسی روز پنجمشماره اوائل سال ۵۰۴ درگذشت . پس از وفات او باز فکر عزّالی افتادند تا بهر وسیله که ممکن است او را بقبول تدریس نظامیه راضی کنند

حایمه عیسی المستطهر بالله (۴۸۷-۵۱۲) و پادشاه ساحوقی عراق سلطان محمد بن ملکشاه (متوفی ۵۱۱) و برادرش سنجر بن ملکشاه (متوفی ۵۵۲) که در آموغ و راهروای حراسان بودند اتفاق معتقد بودند که تنها عالم داشتمندی که در حوران منصب و برد عالم و ضلّات مسلم باشد امام عزّالی است . از این جهت وی را بدان مقام دعوت کردند .

وریر بزرگ سلطان محمد در عراق **خواجه ضیاءالملک احمد بن خواجه نظام الملک** و وریر سنجر در حراسان **صدرالدین محمد بن فخرالملک** و یکی از بزرگان وقت **مؤیدالدین معینالملک همکی** در

صدد بر آمدند که غزالی را بپذیرفتن این دعوت حاضر سازند .
 نامه ها در این باب بغزالی نوشتند و وعده ها بدو دادند . اما
 غزالی از پذیرفتن دعوت سر باز زد و بدین شغل تن درداد و نامه ای در
 جواب نوشت که آن را نقل خواهیم کرد .
 چون از پذیرفتن غزالی مأیوس شدید امام ابو بکر شامی صاحب کتاب
 مستطهری را (وفاتش روز شنبه ۱۵ شوال ۵۰۷) بتدریس بطامیه گماشتند .
 صاحب فضائل الانام در این باب شرحی مبسوط با چند نامه مینویسد
 خلاصه اش اینکه صیاء الملك خود نامه ای بغزالی نوشت و بیرمکتوبی
 بصدر خراسان صدر الدین محمد فرستاد و نوشت تا وی نیز مثالی دیگر
 بدان صمّ کند و نزد حجة الاسلام فرستد تا وی بزودی این مهم را
 منتظم شود و در زمان او را حاضر آرد و شرح حال معلوم او کند
 تا سار آمدن کند بی هیچ توقفی و هیچ عذر بیاورد و هراستغاثی نماید
 از وی قبول نکند و بدان همدستان شود و او را تکلیف کند و علالت
 او را از احت فرماید از خویش . وار وجهی که در نامه مؤید الدین
 معین الملك تعیین افتاده است اسباب آمدن او را است کند ، و هر چند
 زودتر او را گسیل کند . چه انتظار رسیدن او را ساعة فساعة شمرده
 میآید تا این بی رونقی که پدید آمده است از فقد مدرّس برخیزد بمکان
 حجة الاسلام و آن رونق تازه گردد . را این جمله که یاد کرده آمد بشناید
 و بزودی از کنه کار و شرح حال اعلام فرماید تا بر آن اعتماد اوفتد .
 چه اکنون در احوال مدرسه بغداد خلی راه یافته است و بر ما جمله
 مقعّس است این اندیشه داشتن . و بطام این جر بخواجه امام حجة الاسلام
 فرید الرّمان ادا لله تأییده تمام بگردد . از آیه او یگانه رمان وقوده
 عالم است و انگشت نمای روزگار . و در رمرء ائمه دین کثر هم الله

تقدّم و رعامت اورا مسّام شده است و همه رنانه‌ها بدین اوصاف که اروی
بشر افتاد متّفق است و از مواقف مقدّس ندوی امامی مستطهری طاهرالله
جلالها این منصب ندو معوّض شده و بروی تنصیص کرده آمد و بروی
محطور و محرم گردانید که از مبادرت بدین صوب و تصدّی این شغل و
اعتماد این خیر هیچ امتناعی نماید یا عذری پیش آرد، (۱)

بالجمله اربا حیت یادشاه سلجوقی و خلیفه عبّاسی و زمام داران وقت
هم درخواست و هم فرمان داده شد و حتّی باین معنی متمسّک شدند که
خلیفه عبّاسی که خلیفه و امام مسلمین است حکم بوجوب عینی تدریس
نظامیه بغداد بنام عزّالی صادر کرده است.

با اینهمه عزّالی ربر بار برقت و جواب نوشت و عذر خواست
که اکنون مارا هنگام فراق است به زمان سفر عراق . اتفاقاً گفته‌ام
راست آمد ، زیرا در سال بعد از این واقعه عزّالی در گذشت .

اینک نامه یی را که عزّالی در جواب این دعوت بخواجه
صیاء الملک احمد بن نظام الملک و ربر محمد بن ملک‌شاه سلجوقی
نوشته است بعین نقل می‌کنیم (۱)

(۱) از جمله و در رمس اورا حاضر آرد تا اینجا اقتباس از عین مکتوب خواجه
صیاء الملک احمد بن نظام الملک است بخواجه صدر الدّین محمد بن حجر الممتّح بن
نظام الملک . نامه ها و حواشی که در این باره نوشته شده در رساله فصل الانام
نت است .

(۱) این مطلب که عزّالی برای عذر ارتصدی مقام تدریس در نظامیه بغداد نامه‌ای
نوشت سجت معروف است اما آن نامه که از خاتمه او بیرون آمده از آن تاریخ
تا کنون باندازه ای دست بدست گشته و تحریف شده است که « گر و نیسی
شماش بار » .

(نسخه خطیه در صحنه دود)

نامه غزالی بخواجه ضیاء الملک در جواب دعوت

برای تدریس در نظامیه بغداد در سال ۵۰۴ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام
على سيد المرسلين وآله اجمعين

قل الله تعالى وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْبِقُوا النِّخِرَاتِ

هیچ آدمی نیست که نه روی نکاری دارد که مقصد و قلمه وی است شما

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

در کتاب تذکره الشعراء سمرقندی، و مجالس المؤمنین قاضی نور الله نقل از تاریخ
استطاری، و مجمع الانشاء تألیف حیدر بن ابوالقاسم که در قرن یازدهم هجری در
رمان صفویه تألیف شده و نسخه اش در کتبه خانه معارف در طهران موجود است،
و روایات الحداث مرحوم میرزا محمد باقر اصمغانی نقل از مجالس المؤمنین، یک
نامه کوچک که دیلاً نقل میشود با اختلاف پاره ای از کلمات، نسبت به علی داده و برخی
مانند صاحب مجمع الانشاء نوشته اند که این نامه را بخواجه نظام الملک نوشت. و
قاضی نور الله و جمع دیگر گویند که به مؤید الملک که طاهراً مقصود مؤید الملک
ابونکر عبدالله بن خواجه نظام الملک باشد نوشته شده است.

اما بعد خدمت خواجه و ملحقاً به ابیان مع الله المسلمين بطول بقائه این صعب را از
حصص خرابه ضوس باوح دارالسلام بغداد عمرها الله میتواند، کرم و بررگی میباید.
بدین حقیر بیر واجب است که خواجه را از حصص شری باوح مراب ملکی دعوت
بباید. ای عزیز از طوس و بغداد راه جداوند یکسان است. اما از اوج انسانی
تا حصص حیوانی مسافت فراوان است. و انتماس حضور این فقیر که کرده اند لاشک
این فقیر را وقت فراق است. وقت سمر عراق. و من کن عزالی بغداد رسید و متعاقب
فرمان در رسید، پس فکر مدرسی بآید کرد. امروز را همان روز انگار و دست
ازین بیچاره بدار و السلام علی من اتقى الهدی.

این امر، اولاً تمام معکوب عزالی نیست بلکه تجزیه شده چند سطر از نامه
اوست که اصل آنرا در متن نقل کرده ام. ثانیاً طرف این مکتوب به خواجه
برگ نظام الملک است و به مؤید الملک. زیرا که این دعوت از عزالی و جواب
او مستلماً در سال ۵۰۴ بوده است که کنایه راسی فوت شد و خواجه نظام الملک
در سال ۴۸۵ درست ۲۰ سال پیش از این واقعه کشته شده بود. مؤید الملک هم که

روی بدان آورید که بهتر است و اندر آن مسابقت و مسابقت نمایند. پس خلق در چیزی که قبله خود ساختند سه قسم شدند. یکی عوام که اهل غفلت بودند. و یکی خواص که اهل کیاست بودند. و سیم خاص الخاص که اهل بصیرت بودند. اما اهل غفلت را بطور درخیزات عاجل مقصور

نقیه حاشیه از صفحه قل

در وزارت در کبارق میریست و جمعی وزیر محمد بن ملک شاه شد در این تاریخ رفته بود. تنها راهی که برای نوشته شدن این نامه نظام الملك بنظر میرسد این است که اتفاقاً خواص صیاء الملك را بر بالقاب پدرش نظام الملك قوام الدین میخوانده اند. پس نظام الملك بدین معنی درست است که لقب صیاء الملك احمد باشد. و خواص در که اما نامه معصی که در متن آورده ایم در سه کتاب بنظر رسید یکی مجمع الانشاء که گفتیم و دیگر کتاب آثار الوراء عقلی که نسخه اش در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

این هر دو نسخه حدیثی مختلف و معشوش و معلوط است که خواننده را چیزی درست عاید نمی شود. ولی نسخه آثار الوراء تماماً از مجمع الانشاء است.

نمونه ای از عبارات معشوش که در نسخه آثار الوراء ثبت شده و مجمع الانشاء مثل بسیاری از عبارات دیگر اصلاً از قلم انداخته است. مدیان ارسال رربیه عم اکسرف و افیها اصل این عبارت چنانکه در متن آورده ایم این بوده است «مادنان صاریان ارسال فی رربیه عم ما کشر فسادا فیها من حیث الشرف» الخ.

نگارنده پیش از آنکه نسخه فصول الانام را بنویسد به و در گرفتار این نسخه ها بود و نعمت تاریخ و رحمت بسیار صحیح این عبارت و بعضی اغلاط دیگر را کشف کرد و در لفظ (صاریان) که برای پیدا کردن اصلش هیچ قریبه ای در کلمات تعریف شده داشت. سپس در مقدمه معیار العلم عزالی اصل این حدیث را در حور و معر از کلمه (صاریان) که در معیار العلم علاوه داشت ناچاراً با حدس خود کلاه مطابق یافت. اتفاقاً در نسخه فصول الانام که بعد از اینها بدست آمدیم این عبارت معلوط است اما نه بآن اندازه که مثل آثار الوراء دور از حدس صحیح باشد بدین شکل «مادنان صاریان ارسال فی رأسه عم ما کشر فسادا فیها من حیث الشرف»

کوششی که نگارنده در تصحیح این جمله کرده کم و بیش در تمام نامه های فارسی و عربی عزالی نگار برده است، این جمله محض بود از گفته شد.

م. ر. م. م. م.

بود، چنان پنداشتند که خیر بزرگترین، نعمت دنیا است و نهیم

بقیه حاشیه از صفحه قل

مأخذ سوم این نامه رسالهٔ مسائل الانام است که مکرراً از او نام برده ایم و صحیح ترین نسخه ها و جامع ترین مأخذ نامه های عزالی میباشد که تاکنون بنظر ما رسیده است. اسما که این نسخه بر علاوه بر رسم الخط تعاقب و حذف قطعه ها که باعث تشابه کلمات میشود، از سقط و تحریف خالی نیست. خوش نصیبی را نگارنده باخواندن اینگونه رسم الخطها آشناست و از این جهت چندین در رنج نمی افتد. و معلمی که در بالاد شده همین نسخه را در نقل این نامه مأخذ و اساس قرار داده و هر جا تحریقی دیده دیگر نسخه ها را بر آن نظر دور نداشته است.

عنوان نامه در رسالهٔ مذکور چنین است «نامه ایست که حواحه امام اجل حجة الاسلام محمد الغزالی رَد الله مصححه باجل نظام احمد بن قوام الدین حسن بن علی نوشت چون او را تدریس مدرسه نظامیه بغداد خواند بعد از وفات شمس الاسلام کبای هراسی رحمة الله سلبهم در تاریخ سنة اربع و خمسة»

ناگفته نگذاریم که شیخ بهائی رحمه الله (متوفی ۱۰۳۰) در کتاب کشکول مکرراً از عزالی نام برده و از وی هرچیزی نقل کرده است عمده در صفحات ۲۲۰ ۲۶۷ ۲۸۶ ۲۹۷ ۵۴۶ ۹۵۰ (چاپ طهران سنة ۱۳۱۸ معروف بچاپ نجم الدوله) و در ص ۲۹۷ ترجمهٔ حالی مختصر از وی نگاشته و در آخر میگوید «و بعد اعتزاله کتب الیه الوریع نظام الملک يستدعيه الي بغداد فابی و کتب الیه حوائاً شافیهاً بما ذکره هما» اگر نسخه صحیح باشد طاهراً عبارت «بما ذکره هما» با کلمهٔ رتاً و صیغهٔ مصارع و لفظ اشاره سردیک که اس مالک گفت

و هما او همها اشراعی
فی العبد اولئ ویه اوها

چنین مقتضی است که همین جا یا اندکی بعد، مه را آورده باشد. و اگر (هما) را چنانکه در مؤلفات معروف است اشاره بکتاب حاضر یعنی کشکول گیریم، از تعبیر رتاً بما ذکره باقصدای خود، قبی است.

اما این مکسب را در ص ۲۶۷ یعنی ۳۰ صفحه بیشتر ذکر کرده است و باید چنین گفته شد «و کتب الیه حوائاً شافیهاً قد ذکرناه سابقاً» اما بر این احتمال میرود که اینجا در عبارت تحریقی رح داده یا نسخهٔ اصل مسودات شیخ بدست خودش یا دیگران پیش و پس افاده باشد. بهر حال مکسب وی که شیخ در کشکول ص ۲۶۷ آورده و خود نمی فرماید که آنجا نقل کرده عبارت است از یک مکتوب عربی که ملخصی از همین نامه فارسی است و مصاهیب و سیاق هر دو یکی است و اگر مقصود شیخ از نظام الملک وزیر، خواهی رک معروف باشد، حتماً در پی وی از دیگران داشته باشد.

دنیا را منبع مال و جاه بود، روی ندان آوردند و هر دورا قرّة العین
 پنداشتند. و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **مَادِثْبَانِ أَرْسِلَا
 فِي زَرْبَةٍ** ^(۲) **غَنِمَ بِأَكْثَرِ فُسَادٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وَالْمَالِ فِي
 دِينَ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ .**

(رَبِيعَ حَاسِبِيهِ ارْصَعُهُ قُلُوبُ)

در کشکول میبوسد صوره کتاب کتبه العرّالی من طوس الی الوری السعید نظام الملک
 حوالاً عن کتابه الّدی استدعاه فیہ الی بغداد یعدہ فیہ تعویض المصاب الحلیة الیہ
 وذلك بعد ترهّد العرّالی،

سم الله الرحمن الرحيم ولكن وجهه هو موأبها فاستهوا الحيرات. اعلم ان الخلق
 في توخّهم الى ما هو قلاتهم ثلاث طوائف احديها العوام الذين قصر وانظرهم
 على المعامل من الدنيا ففهم الرسول صلعم بقوله مادثنان صاربان في رربة (در سخته
 چایی درية) عن ماكثر فسادا من حب المال و الشرف (در سخته چایی السرف)
 في دين المرء المسلم و نابها العواص و هم المرخّون الآخرة العالمون ناتها خبر
 و انقي .

و پس از اینکه سه طایفه را بااختصار ذکر کرده در پایان نامه میبوسد و حیثی اقول
 قد دعاني صدر الوراء من المرتبة العليا الى المرتبة الدنيا وانا ادعوه من المرتبة الدنيا
 الى المرتبة العليا التي هي اعلى عدي و الضريق الى الله تعالى من بغداد و من طوس
 و من كل المواضع واحد ليس بعضها اقرب من بعض فاسأل الله تعالى ان يوقفه من
 يوم العلة ليظهر في يومه لعمدة قل ان يحرح الامر من يده و السلام

عين این نامه در رحمه حل عرالی در مقدمه معبر العلماء طاع شده است. در این مکتوب
 نامی از رضایت بغداد و سحی از عذرهای که عرالی آورده است در میان نیست
 نگارنده در اینکه نامه فارسی مسلم ربحته حاتم عرالی است شکّی ندارد و معتقد است
 که این مکتوب که در کشکول آمده تعریب ناقص است از آن نامه و بیچوجه
 باشاء عرالی که در کتب و مکاتیب عربی او دیده میشود شافقت ندارد. و سحت
 دور میباید که خود او نامه فارسی را حرف بحرف تعریب ناقص کرده باشد.

ممکن است که در اارة يك واقعه دو مکتوب فارسی و عربی داشته باشد و بعدها هم
 مخلوط کرده باشند اما نه اینگونه که یکی اصل و دیگری ترجمه بران دیگر باشد.
 (۲) الرربة حطبرة المواشي و العنم،

پس ابن عافلان کرگرا ارسید باز ندانستند وقرّة العین ارسخنه العین (۱) باز شناختند وراه بکونساری اختیار کردند و رفعت پنداشتند، و از بکونساری ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد تَعْسَ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعْسُ عَبْدُ الدَّرَاهِمِ (۲) پس خواصّ بحکم کیاست و دیبا را بآخرت سبت کردن، در ترجیح آخرت متیقّن شدند و از این آیه ایشان را مکشوف شد که **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** . و بس کیاستی نباید تا کسی بداند که باقی به از فانی منقصی بود پس روی از دنیا بپاافند و آخرت را قبله خود ساختند و این قوم نیز مقصّر بودند که بهتر مطلق طلب نکردند لیکن بهتر از دنیا بهیزی قناعت کردند .

اما خاصّ الخاصّ که اهل بصیرت اند شناختند که هر چه و رای آن خیر است آن خیر مطلق نیست و هر چه از فوق آن چیز است آن بدتر از جماعه آفلین است **وَالْعَاقِلُ لَا يُحِبُّ الْأَوَّلَ** . پس بدیدند که دنیا و آخرت هر دو آفریده است و معظم آن شهوت است که بهایم را در آن شرکت است . و این بس مرئمتی باشد و حق عزّ و علا یادشاه و آفریدگار دنیا و آخرت است و از هر دو بهتر است و برتر . و از این آیه ایشان را مکشوف شد که **وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** . و همین مقام که **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقَدِّرٍ** اختیار کردند درین مقام که **إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ**

(۱) سعادت عینه سجده . قیص قر ت .

(۲) ابن حدیث بحمد شکل در کتب عراقی و دیگر کتابها روایت شده است . یعنی شکل معرد و جمع عدد و درهم و دیبا در هر دو فقره یادریکی معرد و در دیگری جمع

فِي شُغْلٍ فَأَكِيْهُوْنَ . بلکه این قوم را حقیقت لا آله الا الله مکشوف شد و ندانستند که هر چه آدمی در بند آست بنده آست و آن چیز آله و معبود اوست اَقْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَـوَاهُ مَقْصُوْدَ هَر كَسْ مَعْبُوْدٍ اَوْسَتْ و ازین گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تَعَسَّ عَبْدًا لِّدُرَاهِمٍ . پس هر کرا جز حق سبحانه و تعالی مقصود است توحید وی تمام نیست و از شرك خفی حالی نیست . پس این قوم هر چه در وجود بود بدو قسم متقابل نهاده اند . الله و ما سواه . و از این دو کفه متعادل ساختند كَتَفَيْ الْمِيزَانِ و از دل خود لسان المبران ساختند . چون دل خود را بطع و طوع کفه بهترین مایل دیدند حکم کردند که قَدْ ثَقُلَتْ كَفَةُ الْحَسَنَاتِ و دانستند که هر چه بدین دو ترازو بر بیاید ترازوی قیامت بر بیاید .

و چنانکه طبقه اول در حق طبقه دوم عوام بودند طبقه دوم در حق طبقه سوم عوام بودند و سخن ایشان خود فهم نکردند و ندانستند که از جمله مَنْ نَضَرَ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَىٰ بِالْحَقِّ حَسَنَ وَجْهِهٖ باشد اگر چه بدان می گفتند

چون صدر و رارت بَلَّغَهُ اللَّهُ أَعْلَى الْمَقَامَاتِ مرا از جای ناراستر بجای رفیع تر میخواند من بیزوی را از مقام گروه اول که اسفل السالفین است تا علی علین که مقام گروه سیوم است میخوانم وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكُمْ فَكَأَيْتُوهُ . چون

از اجابت عاجز بودم از این مکافات و مجازات چاره بیافتم . بسیج آن کنند که بزودی از حضیض درجهٔ عوام بر فاع درجهٔ خواص انتقال کنند که راه ارطوس و از بغداد و از همه بلاد بحق تعالی یکی است . بعضی نزدیکتر و بعضی دور تر نیست . اما راه ازین سه مقام بحق تعالی برابر نیست . و بحقیقت شناسد که اگر يك فرض از فرائض خدای تعالی فرو میگردد و یا از محظورات شرع ارتکاب میکنند و یا يك شب آسوده سر میخسند و در همه ولایت يك مظلوم رنجور باشد درجهٔ وی از حضیض مقام اوّل نیست و از جمله اهل غفلت است **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** **لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** **أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَقْظَهُ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ لِيَمْظُرَ فِي يَوْمِهِ لِعَدِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْأَمْرُ مِنْ يَدِهِ .**

برویم بحديث مدرسهٔ بغداد و عذر تقاعد از امثال اشارت صدر وزارت . عذر آست که از عا حار وطن میسر نشود الا در طلب ریادت دین یا ریادت دنیا . اما طلب ریادت دنیا بحمد الله تعالی که از پیش دل طلب آن برخاسته است . اگر بغداد را بطوس آورند بی حرکتی و ملک و ممالک عزالی را مهیا و صافی و مسلم دارند بدان التفات کنند بسبب ضعف ایمان بود که آن التفات نتیجهٔ آن باشد و وقت را منعص کنند و پروای همه کارها نرند . اما ریادت دین امری استحقاق حرکت و طلب دارد و شك نیست که افلاصت علم آجا میسر تر است و اسباب ساخته تر و طلسمهٔ علم آجا بیشترند لیکن در مقابلۀ آن ریادت اعتداری است هم دینی که بخلل میشود که آن ریادت آن نقصان را جبر نکند . یکی آنکه اینجا قریب صد و پنجاه مرد حاصل متورع حاضرند و باستعداد مشغول .

و نقل ایشان و ساختن اسباب ایشان متعذر است . و فرو گذاشتن و رنجاسیدن این جماعت و ناامید زیادت عدد جای دیگر رفتن رخصت نیست . مثل این چنان بود که ده یتیم در کفایت و تعهد کسی بود ایشان را صایع ندارد ناامید آنکه نیست یتیم را جای دیگر تعهد کند و مرگ و آفات از قفا . دوم آنکه آن وقت که صدر شهید بطام الملك قدس الله روحه مرا بغداد حواید تنها بودم بی علایق و بی اهل و فرزند امروز علایق و فرزدان پیدا آمده اند ، و در فرو گذاشتن ایشان و دلها حمله محروح کردن هیچ وجه رحمت نیست . عذر سیوم آنکه چون سر تربت خلیل علیه السلام رسیدم در سنه تسع و ثمانی و اربعه امروزی قریب پانزده سال است که سه بدر کردم . یکی آنکه از هیچ سلطان و سلطانی هیچ مالی قبول نکنم . دیگر آنکه سلام هیچ سلطان و سلطانی بروم . سیوم آنکه مناظره نکنم . اگر در این نذر نقص آورم دل و وقت شوریده گردد و هیچ کار دین و دنیا میسر شود و در بغداد از مناظره کردن چاره باشد و از سلام دار الخلافه امتناع نتوان کرد .

و در آن مدت که از شام باز رسیدم و در بغداد سلام بکس نکردم مسلم بودم بحکم آنکه در هیچ شعل صاحب تصرف نشدم و اختیار خود منروی بودم چون در میان کاری باشم الله مسلم نتوانم زیست که باطن از انکاری بدین اروا خالی نبود و آن باطن را نتایج بود . و معظم ترین عذر معین آنست که چون از مال سلطان بستانم و بغداد ملک می دارم راه تعیش بسته شود . و این حقیر صیعتکی که بطوس است نکفایت این ضعیف و جمیع اطفال وفا میکنند بَعْدَ الْمُبَالَغَةِ فِي الْاِقْنِصَادِ وَالْقَنَاعَةِ و در عیبت

ار این قاصر شود. و این همه اعذار دینی است و نزدیک من بزرگ است
و اگر چه بیشتر خلق این کارها را آسان دانند.

در جمله چون عمر دیر کشید وقت وداع در فراق است نه وقت
سفر عراق. و منتظر که از مکارم اخلاق این عذر قبول کند و انکار دکه
چون غزالی بغداد رسید فرمان حق تعالی در مرگ او را دریافت، نه
تدبیر مدرسی باید کرد، امروز همان تقدیر کند و السلام.

ایرد تعالی این صدر جهان را بحقیقت ایمان که و رای صورت
ایمان است آراسته داراد تا عالم بدان ایمان آبادان بود و الْحَمْدُ لِلَّهِ
حَقِّ حَمْدِهِ وَ صَلَّوْهُ عَلَی نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

وفات و مدفن غزالی

غزالی آنگاه که برای تدریس نظامیه بغداد دعوت شد حدود دینجاه
و چهار سال داشت و نامه ای را که نقل کردیم یکسال پیش از وفاتش
نوشت و تدریس نظامیه بغداد را بپذیرفت و در طوس بمباد و همانجا
خواجهی برای صوفیان و مدرسه ای برای طلاب دائر داشت و اوقات
شماروز خویش را میان عبادت حدای و خدمت خلق توزیع کرده بود.
آنگاه که سرگرم این کارها بود ناگهان همگام احلش فرارسید
و در طبران طوس که موطن و مولد وی بود بامداد رور دوشنمه چهاردهم
حمادی (آخره سال با صد و بیج هجری قمری ۵۰۵ = ۱۱۱۱ م) بدرود
رندگ. گفت و همانجا مدفون گردید. بنا بر این مولد و مدفن او با
وردوسی درست در یکجا بوده است.

ابو القاسم اسمعیل حاکمی (متوفی ۵۲۹) که از همدرسان و دوستان
وفادارش بود در وفات وی بدین دوبیت ارقصیده ای تمام تمثیل جست

عَجِبْتُ لِصَبْرِي بَعْدَهُ وَهُوَ مَيِّتٌ
وَكُنْتُ أَمْرًا أَبْكِي دَمًا وَهُوَ غَائِبٌ
عَلَى أَنَّهَا الْيَوْمَ قَدْ صِرْنَ كُلُّهَا
عَجَائِبَ حَتَّى لَيْسَ فِيهَا عَجَائِبُ

مقبره غزالی مسلماً تا قرن هفتم هجری یعنی رمان سبکی مؤلف طبقات الشافعیّه معلوم و زیارتگاه عموم بوده است زیرا وی میگوید :
« وَ مَشْهُدُهُ بِهَا يُرَارُ بِمَقْبَرَةِ الطَّابِرَانِ » . (۱)

ابن سمعانی (اوسعید عبد الکریم بن ابوبکر متوفی ۵۶۲) میگوید
قمر غزالی را بر ظاهر قصبه طابران زیارت کردم (۲) .

ابن جوزی در کتاب الثبات عند الممات نقل از امام احمد غزالی میکند
که برادرم ابو حامد نامداد رور دوشنبه وضو گرفت و نماز گزارد پس کفن
خواست و آنرا بوسید و بر چشم بهاده گفت سمعاً و طاعة . سپس خود
سوی قلمه دراز کشید و جان و جان آفرین تسلیم کرد (۳) .

راجع بغسل و دفن و نماز بر عزالی و همچنین خوانها که درباره
برر گواری اودیده و کراماتی که اروی ظاهر شده است داستاها نوشته اند که
نکاریده بعلمت آنکه به باصل داستان و به نظرفیت اندیشه های مردم این جهان برای
پذیرفتن اینگونه سخنان بهیچکدام اعتماد داشت از نقل آنها صرف نظر کرد (۴)

(۱) طبقات الشافعیّه ، ج ۴ ص ۱۰۵ (۲) مقدمه شرح احياء العلوم

(۳) طبقات الشافعیّه و مقدمه شرح احياء العلوم

(۴) خواهدگان رجوع کنند بمقدمه شرح احياء العلوم و نجات الاس حامی و
طرائق الحقایق و طبقات الشافعیّه و مرآه الجنان . ناعمی خود اشعاری در مناقب
عزالی عربی ساخته و در کتاب خود آورده و اشاره بعضی خوانها کرده است
رآه الولی الشادلی فی منامه و رویه عنه من طریق مسلسل

خلاصه اینکه عزّالی در سال ۴۵۰هـ = ۱۰۵۸م تولّد یافت و در ۵۰۵هـ = ۱۱۱۱م رحلت کرد. این بیت درباره وفات و مدت زندگانش معروفست.

صیب حجّة الاسلام ربن سرای سپنج

حیات پمجه و پنج و وفات پابصد و پنج

بازماندگان و اعقاب عزّالی

ارنامه ای که در جواب خواجه صیاءالملک بن خواجه نظام الملک نقل کردیم معلوم میشود که عزّالی تا سال ۴۸۴ که از طرف خواجه نظام الملک بتدریس نظامیه بغداد شست چندان علاقه اهل و فرزند داشت و بطوری که از المنقذ من الصلال بر میآید آنگاه که از بغداد سفر ریاضت بیرون رفت زن و فرزند داشت و بالاحرحه هم داعیه دیدار زن و فرزندش از حجار بخراسان کشاید و در اواخر عمر که در بيشاور میزیست علایق زن و فرزندانش پیدا کرده بود.

از روی این قرائن حدس توان رد که تا اهل عزّالی در حدود ۴۸۴ بوده است. و بطوری که مورّحان بررگ نوشته اند و در طمقات الشافعیّه و دیگر کتباها نقل شده است عزّالی فرزند پسر داشت و اولادش منحصر بدحتران و سرپوشیدگان بودند.

نوشته خودش در نامه فارسی که نقل شد و تصریح دیگر مورّحان وی از مل دنیا تنها صیعتکی یعنی اندک مالکی در طوس داشت که خواوده اش و قیرانه ا کمال قناعت و اقتصاد از آن گذران میکردند و بیش از همین مقدار که بای ورمق حای برای خود و زن و فرزندانش بود دیگر چیزی نمیخواست و از هیچ کس عثائی نمی پذیرفت.

اعقاب غزالی تا قرن هشتم هجری مشهور بوده اند . از جمله
 شیخ محمد الدین محمد بن ابوطاهر از فضلاء سده هشتم است که بسبب
 او را زبیدی اینطور ضبط کرده است : الشیخ محمد الدین محمد بن ابی الطاهر
 شروان شاه ابن ابی الفضائل فخر اوردن عید الله بن ست المنا بنت
 ابی حامد (۱)

مراثی شعرا در مرگ غزالی

در وفات غزالی شعرای معاصرش مراثی عریا ساختند از جمله
 ابوالمظفر ایوردی گفت

بکی علی حجة الاسلام حین ثوی من کذلّ حیّ عظیم القدر اشرفه
 فما لمن یجتري (۲) فی الله عبرته علی ابی حامد لاح یعنفه
 تلك الرزية تستوهی قوی حامدی (۳) والطرف تسهره والذمّع تنزفه
 فماله حلة فی الرهد تنکرها (۴) وماله شده (۵) فی العمام تعرفه
 مصی فاعظم مفقود فجمت به من لا یطیره فی الماس یخلفه
 وقاصی عبد الملك بن احمد بن محمد بن معافی گفت .

یکیتُ بعیني واحم (۶) القلب وله فتی لم یوالِ الحقّ مناء یواله
 وسمیتُ ذمّاً طاناً ماقد حسنته وقاتُ لیحمنی و له ثم واله
 انا حامدٌ محیی العلوم ومن بقی نشد عری الاسلام وفق مقابله (۷)

لمظ غزالی بخفیف یا شدید

در ضبط کلمه عریا نوشته مؤرخان و ترجمه نگاران مختلف است

-
- (۱) از مقدمه شرح احیاء العلوم چاپ مصر عید بن شد (۲) یعنی ، طقت .
 (۳) حامدی ، طقت . (۴) مکره ، طقت . (۵) شبهه ، طقت . (۶) عین راحه ، طقت .
 (۷) وفی مص الرّوا یات (صدر الدین و الاسلام وفق صله) نقل صرا الشیخ من اب
 مع ای ارال صداه . وفی صفات الشافعیه (سده دین و الاسلام وفق ماله)

مشهور تشدید زاء و بعضی بتخفیف گفته اند .

ابن اثیر و ابن خلیکان و ذَهَبی و یافعی و سُکّی و مؤلف شذرات
الدَّهَب و جماعت دیگر همه معتقدند که بتشدید زاء نقطه دار صحیح
است معادت اهل خراسان که در نسبت به قصار و عطار و خیّام و خبّاز
گویند قَصّاری و عطّاری و خیّامی و خبّازی .

ابن خلیکان مینویسد (۱) *الْغَزَالِيُّ يَفْتَحُ الْعَيْنَ الْمُعْجَمَةَ*
وَتَشْدِيدُ الزَّيِّ وَبَعْدَ الْأَلِفِ لَامٌ هَذِهِ الْمُسَبَّةُ إِلَيَّ الْغَزَالِ عَلِيٌّ
عَادَةُ أَهْلِ خَوَارِزْمٍ وَجَرَجَانٍ وَإِنَّهُمْ يَمْسُبُونَ إِلَيَّ الْقَصَّارِ قَصَّارِي
وَالِإِلَى الْعَطَّارِ عَطَّارِي وَقِيلَ إِنَّ الزَّيَّ مُحْفَفَةٌ نِسْبَةً إِلَيَّ غَزَالَهُ وَهِيَ
قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى طُوسَ وَهُوَ خِلَافُ الْمَشْهُورِ وَلَكِنْ هَكَذَا قَالَهُ
السَّمْعَانِيُّ فِي كِتَابِ الْأَنْسَابِ .

دهسی میگوید (۲) *هَذِهِ الْمُسَبَّةُ عَرَبِيَّةٌ يَقُولُ الْإِسْنَرَالِيُّ فِيهَا*
مَقْصُودُشَ بَا تَشْدِيدِ رَاءِ اسْبَ وَگَرَبَهُ بَا تَحْفِيفِ غَرِيبِ بَیَسْتِ . کسانی که
تخفیف راء معتقدند مانند سمعانی در کتاب الانساب و شیخ بهائی در
کشکول غالب میگویند که منسوب است به غزاله یکی از قرای طوس
اما دهبی بدین نام در طوس وجود ندارد

بعضی گویند (۳) منسوب است به غزاله نام دحتر کعب الاحمار
و سلسله نسب غزاله الی بدو می پیوندد و این عقیده نیز هیچ دلیلی ندارد.
فیومی در کتاب مصباح جانب تخفیف را تأیید و از شیخ محمد الدّین

(۱) ص ۳۰ ح ۱ چاپ طهران (۲) طبقات السّافیه ح ۳ ص ۱۵ (۳) ربیدی
در مقدمه شرح احیاء العلوم .

محمد بن ابوطاهر که رشته نژادش را تا غزالی در فصل پیش آوردیم نقل کرده است که وی در سال ۷۱۰ در بغداد بمن گفت « أَخْطَأَ النَّاسُ فِي تَثْقِيلِ جَدِّنا وَ إِنَّمَا هُوَ خَفِفٌ » .

صمدی در الوافی بالوفیات میگوید « وَقِيلَ إِنَّهُ قَالَ فِي بَعْضِ مُصَنَّفَاتِهِ وَ نَسَبَنِي قَوْمٌ إِلَى الْغَزَالِ وَ إِنَّمَا أَنَا الْغَزَالِيُّ نِسْبَةً إِلَى قَرِيَةٍ يُقَالُ لَهَا غَزَالُهَا نَخْفِيفُ الزَّوْاى » .

عقیده بعضی صیغه فعال تشدید را که در این مورد خود معبد معنی نسبت است بایاء بست آوردن و غزالی و حیدامی و حماری و امثال آنها گفتن برای فهماندن این معنی است که خود این شخص منسوب باین حرفت بیست بلکه منسوب نکسی است که وی این حرفت را داشته است . مثلاً عطار کسی است که خودش پیشه عطر فروشی داشته باشد و عطاری کسی است که پدر یا اجدادش این حرفت را داشتند . چون حرفه پدر عرالی نامدکی بود او را عرالی و پسرش را عرالی میگویند . در بیشتر بلکه همه اشعار و رسی و عربی که از گویش عربیه و اقی مانده و بنظر نگ رنده رسیده لفظ عرالی تشدید را آورده است و احتمال اینکه همه جا ضرورت شعری است به تشدید . همه در

هم عقل ندو گفت که ای عمر عثمان هم عمر خیب می دم عذر خطب که صاحب المعجم گفته است دور بنظر میرسد . بلکه عقیده ما در گفته صاحب المعجم هم جای گفتگو است از جمله شعری که در کتب ادبی ارقدیم برای اختلاف حرکت حذر و آوردن حرف ردی

باقید شاهد آورده اند (۱):

هر فقیه و شاعر و مفتی که او طوسی بود

چون نظام الملك و عزّالی و فردوسی بود

یکی از شعرای یمن گوید.

مَا لِلْعَوَاذِلِ فِي هَوَاكَ وَمَالِي رُوحِي فِدَاكَ يَا حَبِيبُ وَمَالِي

غُرَّالِ طَرَفِكَ إِن رَنَّا أَحْيِي بِهِ وَكَذَلِكَ الْإِحْيَاءُ لِلْغُرَّالِي

عماد روزبی گوید (۲).

خرد را دوش میگفتم که این کهنه جهان تاکی

شد از غوغای شیطان و زسودای هوی خالی

خرد گفتا عجب دارم که میدانی و می پرسی

بعهد علم عزّالی بعهد علم عزّالی

شیخ عراقی (۳) در حکایتی که راجع بغرّالی بظم کرده میگوید.

شیخ الاسلام امام عزّالی آن صفا بخش حالی و قالی

واله حسن ماه رویان بود در ره عشق دوست پویان بود

او همی شد سواره اندر ری از مریدان صدش فرون دربی (۴)

شیخ عطار گوید (۲)

صدری که سرای علم ازو عالی بود عالم ز یقین او رشک حالی بود

از قعر هزار قلزم بی سرو پا اسرار پدید کرد عزّالی بود

✽✽✽

(۱) المعجم شمس قیس راری ص ۱۹۴ و ۲۱۲ چاپ طهران. در کتاب العراصه

در تاریخ سلجوقیه بر این شعر را آنجا که از نظام الملك تعریف میکند آورده است (سجّه

چاپی ص ۵۸) (۲) بنقل تذکره دولتشاه سمرقندی و مجمع المصحاء مرحوم رصافلیخان

هدایت الله ناشی (۳) نجرالدین ابراهیم همدانی مؤلف کتاب امعات متوفی ۶۸۸

(۴) برای بقیه اشعار رسیده شود نکلیات عراقی و طریق الحقائق (۵) سجّه خطی

مختار نامه نقل آری سمید نفیسی.

صدری که ز علم عالم عالم است در کل جهان یگانه آیام است
کان کهر عالم جان عزالی در بای علوم حجة الاسلام است

مقام ادبی غزالی و شیوه او در نویسندگی

قرن پنجم هجری که عزالی تمام بدمه دوم آنرا درك كرد از اینجهت
در تاریخ ادبی ایران ممتاز است که شرف فارسی و تکمال و ترقی میرفت
و هرچه پیش میآمد نوشته ها درست تر یعنی بروش فارسی بدیکتر میشد
شرف فارسی بعد از اسلام همان شری که سرمشق نویسندگان گردید
بخستین بار در عهد سامانیان اردوی ترجمه کتب عربی مانند تاریخ و تفسیر
طبری شروع شد و از همین جهت شیوه شراین دوره مترجمه عربی شبیه تر در
آمد تا نباشد اصلی فارسی. اما زیر دست ایرانیان خوش طبع پرورش و پیرایش
و آرایش یافت تا بتدریج رنگ پای حوان عربی اربین رفته چهره دلارای
فارسی پدیدار شد. نویسندگان با ذوق بحکم طبع و سرشت زبان به علل
دیگر رفته رفته آن سبك و ظهور را تغییر و با روح زبان فارسی موافقت
دادند یعنی حاصیّت اصلی و اسلوب جمله بندی و ترکیب لغات را که
هویت همه ربانی بدان قائل است کاملاً حفظ و تا ممکن بود ر آوردن
کلمات بیگانه پرهیز کردند. و آنجا که دچار بودند اولاً کلماتی را آوردند
که با ریخت فارسی سازگار بود و در ثانی طوری کلمات عربی را در جمله
جای دادند که شبانی را بیگناگی نداشت و در مرحله سوم در معنی کلمه
و لا اقل در هیأت املاء و حواش و تصانیف کردند تا لغت - مدرک و ساحته
آنها شد و بالجماعه هرچه میتوانستند سعی کردند که اسلوب کشف و رسی
را از ترجمه عربی خارج کنند.

چند تن از بررگان ذوق و ادب در این راه پیشوا و کاروان سالار
دیگران شناخته میشوند که عزّالی در طبقهٔ اوّل آنها بلکه سرآمد همه
آنهاست و آنچه گفتیم نموداری از خواصّ نشر فارسی و روش او در
نویسندگی است .

بالتّبعه در این قرن و قرن بعد که عزّالی پنج سالش را درک کرد
آثاری بوجود آمد که بی گفتگو بهترین و صحیح ترین نمونه های انشاء
و صیاح فارسی است مانند تاریخ بیهقی و سیاست نامه خواجه نظام الملک
و کیمیای سعادت و صیحة الملوك عزّالی و قابوسنامه عنصرالمعالی و
اسرار التّوحید محمد بن منوّر و چهارمقاله نظامی عروضی و امثال آنها .
اگر نویسندگان دوره های بعد هم دنبال روش عزّالی و نظامی عروضی
و امثال آنها را میگردانند ، هرگز کار ادبیّات فارسی باین روز که اکنون
می بینیم نمیافتاد . اما متأسّفانه کار دست عربی دانان بی ذوق و فضائل
فروشان بی سلیقه افتاد و رسید بدانجا که رسید .

عجبا در آن دوره که رواج زبان عربی و قدرت حکومت عربی باعالی
درجه بود امثال عزّالی و عنصرالمعالی و نظامی عروضی از زبان فارسی
بدانگونه بکسائی کردند و بدان شیوه چیر نوشتند که می بینیم و برعکس
هر قدر از سلطهٔ حکومت عربی کاسته شد حتّی در آلمان که اصلاً نامی
از حکومت عربی در میان نبود در هر روی کلمات بیگانه دارتر و هجوم
لغات و عبارات عربی در شعر و نثر و رسی روز افزون تر گردید

ء مل اصلی اینکار آن بود که قلم در دست عنشیان بی ذوق و عربی
دانان وصل فروش افتاد .

من برآیم که اگر در قرن هفتم بعدی ظهور نمیکرد و خامهٔ است شکنش
همچون دولت‌آرای اریاه کشیده میشد این تمامی مصوعی که دست

فضل فروشان عربی مآب وحاشیه‌شینان درباری همچون صاحب مقامات حمیدی و جهانگشای جوینی ساخته شده بود در هم نمی شکست و بنیاد ادبیات فارسی سی خراب تر و ویرانه تر از این بود که شده است .

عرض ما نوشتن تاریخ ادبی و گفتگو در تحوّل زبان فارسی که خود کتابی جداگانه می‌خواهد بدست . فقط برای تأیید این مطلب که گفتیم عامل عمده و لا اقل سبب مهم نفوذ لغات عربی در زبان فارسی بی ذوقی و بی علاقه‌گی نویسندگان بوده است این نکته را که در جامد دوم تاریخ ادبیات ایران هم نوشته ایم یاد آور می‌شویم .

آمدن لغات اجنبی در شرفارسی هر دوره بیشتر از نظم فارسی بوده است . از شعرا و نویسندگان متصنّع و اوفای و تفریطی که حساب آنها در دفتری جداگانه است می‌گذریم . آثار شروطنم هر دوره را بعد از اسلام تا کنون مقایسه کنید و چند شعر از هر شاعری با چند سطر از هر نویسنده ای را که معاصر یکدیگر بوده اند بیاویزیم بگذارید تا آنچه گفتیم بخوبی هویدا و آشکار شود .

این امر منظر نگارنده علل بسیار دارد از جمله این که زبان فارسی برای بیان احساسات و عواطف دوقی به علوم و صنایع کافی است و چندان بیاری نیوام کردن لهتهای بیگانه ندارد . علت دیگر اینکه دوق و قریحه و سرشت پاک نژاد فارسی حتی الامکان از لغت اجنبی هر نوع که شد پرهیز دارد و این دوق در روح شعرا و گویندگان طبعی نه آنها که صناعات سخی بهم می‌افند ، و همچنین مدشایی که در ری این روح بوده اند اگر چه رسماً در حطّ بطن باشند بیشتر از مدشین بی دوق فضل فروش وجود دارد . کلمات مذهبی مانند حج و عمره و احرام و قنوت و امثال آنها که در و رسی کم بطیر است اگر چه مشترک میان شعر و نویسنده است اما

بار شاعر کمتر از نویسندگان بدانها احتیاج پیدا میکنند (تمام دیوان فرّخی و عنصری و شاهنامه فردوسی را فقط با تاریخ بیهقی مقایسه کنید) .
وارد شدن عربی خوانندگان مخصوصاً قضات و فقهای درباری در
عالم نویسندگی و آوردن لغات و عبارات عربی در اثر فارسی برای اظهار
فضل یا بعلمت فریفتگی و اس دایم بر بان عربی و همچنین تقلید بدیع
و معانی و بیان عرب که با فارسی همه جا سازش ندارد جمله های متکلفانه
ساختن اثر فارسی را خراب کرد .

اینها برای خواص "آبهم خواص" مستعرب نه اهل ذوق و ادب و
بیز برای خود نمائی پدش سلاطین و درباریان آن وقت کتاب مینوشتند .
اما عزّالی و عنصر المعالی و شیخ عطّار و همانند های آنها که
متأسفانه انگشت شمار توان پیدا کرد برای فهماندن معانی مردم پارسی
زبان و از روی ذوق و قریحه بآب فارسی چیز مینوشتند و از قیودی که
دیگر نویسندگان متصنّع داشتند مترا بودند . همین جهات که یاد کردیم
عزّالی را از دیگر نویسندگان ممتاز میسازد .

امام عزّالی در عین اینکه بزهد و فکر و خلوت و عبادت و
ریاضت و اصلاح مذهب و فلسفه و تصوّف و کلام اشتغال داشت ،
بزرگترین پاسبان زبان و ادبیات فارسی بود و شیوه نگارش را آئندنی
تأزّه و دالمسند نمودر ساخته سرمشق ها بنام کیمیای سعادت و صبیحة -
الملوک و غیره برای نویسندگان فارسی مینوشت . تا ازین رهگذر بیز
خدمتی بس شگرف بکشور خویش انجام داد که اگر جبر این هیچ هنری
داشت نارسایسته بود که ویرا بزرگترین پیشوای ادب و در ردیف مردان
نامدار و خدمت گران بررگ این مرر و بوم شناسند . چه رسد با آن
همه آثار علمی و فکری که جاویدان اروی نماید و ایران و ایرانی و

بگفتار هموطنش فردوسی سرزمین آرادگان را بداشتن چنین نایغه ای
سر بلند و سر افراز ساخت .

غزالی بدو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت اشیاء
نظم و نثر میکرد اما عمده اهمیت او در نویسندگی و خاصه شیوه نگارش
فارسی است که خوشبختانه بهترین و مفصل ترین آثارش از سده پنجم
هجری بیادگار مانده است .

در نثر عربی : شیوه ای مخصوص و ممتاز از همه نویسندگان داشت
بی انداره ساده و فصیح و مطبوع و پرعز اشیاء میکرد .

یکی از معاصرین بررکش گوید (۱) نا آنکه بعضی خرده روی میکردند
که گاهی در آئینای کلام از جهت نحو عربی بی پرواست ، در اشیاء خطب
و کتب و رسائل باندازه ای زبردست و استاد بود که اداء و نغاء را آوردن
همانندش عاجز بودند .

کسیکه نامؤلفات غزالی اندک آشنائی داشته باشد آثار وی را اردبیران
بخوبی تمیز میدهد .

اما در نثر فارسی بی استی خامه معجزه نمای غزالی همدی ار خود
برور داده است که مردم دل آگاه را بحیرت میآورد که این مرد بررک
با آن همه مشاغل فکری و عمادت و ریاضت که عاده ذوق ادبی را خاموش
میکند ، و نا آنکه تمام عمرش با آثار عربی سر و کار داشت و پیوسته باین
زبان کتابها همچون احیاء العیاء و المعانی و المصابیح و المصابیح و اس هیئگی
بیک زبان عاده آرا در زبان و قلم رسوخ میدهد ، باز چه انداره ذوق سلیم

(۱) مقصود امام عبدالعزیز فارسی صاحب تاریخ است که میگوید . کان یؤلف
الخطب و یسرح الکتب بالبرایة الی یحضر الادیاء و الفصیح عن القادح (طفاقت
ح ۴ ص ۱۱۰)

و سلیقه مستقیم و چه مایه طبع روشن و سرشار در اوقوت داشت که نشر فارسیش بهیچوجه نیرنگی عربی نیافت و آلوده برنگ بیکانه نکشت بلکه چنان شیرین و شیوا افتاد که نویسندگان بزرگ اروپا بیروی کردند و هنوز هم باید از آن و همانند های آن بیروی کنند .

عالب کسانیکه با زبان عربی بسیار مأیوس بودند احیاناً اگر چیزی نفارسی مینوشتند اماشته از لغات عربی بلکه سبک و اسلوب جمله نندی عربی بود . این معنی در مورد ادباء و منشیانی که میخواستند فارسی بنویسند کاملاً پیداست چه جای فقها و محدثین و علمای دیگر که اصلاً در خط فارسی نویسی نبودند و کوئی زبان فارسی را فراموش کرده بودند بلکه بکارش فارسی را کسرشان خود میدانستند و اگر هم چیزی مینوشتند بترجمه مایع عربی مانند بود . (۱)

اما عزالی ارآن ناده که دُرد آلودش دیگران را دیوانه میکند جاهها بلکه حمای صاف بنوشید و دره ای بیهوش شد و از دست رفت . وی زبان عربی را بهتر از همه کس میدانست اما دلاختم آن سود با معلومات و معارف اکتسابی بیش از همه آشنائی داشت اما بیروی طمع و ذوق مستقیمش در همه آلاشها و بیگانگی های تصنعی چیره بود و مغلوب فنون و معارف صناعی نمیکشت .

الحمله نشر فارسی غزالی بسیار شیوا و پخته و ساده و گیرا و پر مغز است و کلمه ای جامع تر از این درباره شیوه نویسندگی این بزرگ

(۱) سید اسماعیل حرجانی کتاب ذخیره خوارمشاهی را در علم طبع فارسی و شت و آفتد گرفتار سررشت و علامت این و آن شد تا باچار کتاب خود را برنی برگردانید و بار دیگر تمام ذخیره خوارمشاهی را برنی نگاشت . نگارنده جلد اول ذخیره خوارمشاهی عربی را دیده ام مطالبی را که گفتم خود مؤلف در مقدمه کتاب تفصیل شرح داده است

استاد نداریم که غزالی درست فارسی یا فارسی درست مینوشت نه ترجمه عربی یا دسانیر فارسی یا ملّمع فارسی و عربی .

اشعار غزالی

غزالی بواسطه لطف طبع وصفای قریحه که مخصوص او بود گاهی بفارسی یا عربی شعر میساخت و این جنس سخن را بر خلاف فقههای خشک مگر دوست میداشت کمتر کتاب و نامه ای از او داریم که بیش و کم باشعار فارسی و عربی دیگران متمثل شده باشد .

اشعاری که دیلاً نوشته میشود بنام خود غزالی ثبت کرده اند (۲)

حَلَّتْ عَقْرَابُ صَدْنِهِ فِي خَدِّهِ (۳) قَمَرًا وَجَلَّ بِهَا عَنِ النَّشْبِيهِ

وَلَقَدْ عَهِدَ نَاهُ يَحُلُّ بِبُرْجِهَا وَمِنَ الْعَجَائِبِ كَيْفَ حَلَّتْ فِيهِ (۴)

نگارنده این دوبیت را 'یگونه نه فارسی ترجمه کرده است .

برگرد روی چون سرکیسوی او خمید

با خویش گفتم اینت شکفتی که شد پدید

مه را برج عقرب منزل بود وایک

بر روی ماه خنده عقرب کسی ندید

✽ ✽ ✽

سَقَمِي فِي الْحُبِّ عَائِنِي وَوَجِدِي فِي الْهُوَى عَذَمِي

وَعَدَابُ يَرْتَصُّونَ (۵) فِي فَمِي حَالِي مِنَ النِّعَمِ

-
- (۲) مأخذ نگارنده در نقل این اشعار بنام غزالی این کتاب است : ابن خلیکان که یکی از مآخذش فریده عماد کاتب بوده است . الوافی ، الوافی ، الوافی : راجعی . طبعات سکی . شرح احیاء العلوم ربیدی کشکول شیخ بهائی . روضات الجنات مرحوم میرزا محمد باقر اصفهانی . مجمع الفصحاء طرایق الحقایق . (۳) من خدّه ، طبعات (۴) ابن خلیکان گوید بعضی این دوبیت را دیگری است داده اند سکی سند و سلسله روایت این دوبیت را از غزالی نقل کرده است (۵) یرتصون ، طبعات .

ما يضرُّ فسى محبتكم عندنا والله من ألم
هبنى صوت كمانرون نزعكم وحظيت منه نلثم خدر ازهر
إنى اعتزلت فلا تلوموا راسه أصحى بقالمنى بوجه أشعر (١)

فقهاء و باكد ناله المراس هى فى الحريق وضوءها للباس
حدر دمىم (٢) تحت رائق منظر كالصصة البيضاء تحت بحاس

إان ينال امرؤ بمسى على ثقة إن الذى خلق الانسان يرزقه
فالعرض منه مصون لا يدسه والوجه منه جديد ليس يخلقه
إن القناعة من يحلل بساحتها لم يلق فى دهره شيئاً يورقه

در آیام سیاحت در پاسخ کسی گفت

قد كنت عدواً والهوى مالكى فصرت حراً والهوى حادى
وصرت الوحدة مستأساً (٣) من شر اصناف نهى آدم
ما فى احتلاط اللباس خير ولا ذر الجهد بالاشياء كالعلم
بالا لئى فى ترككم جاعلاً عدى مقوش على الخاتم (٤)

(١) ربىدى مېوسىد، ستادم سید عبدالرحمن بن سید مصطفی مصمون ابن دویت را
در يك بيت آورده است

و قيل لم اعتزلت فقات لماً يقى بلنى بوجه اشعري
(٢) حدر بقاء بنى نقطه و ناء يك قطه در ايضا بمعنى شكل و هيات است . طقات
(صر دمىم)

(٣) استأس به . دهم عدوا وحشة . و فى بعض النسخ (مستخلصاً) .

(٤) ربىدى پس از نقل این چهار بيت مېوسىد « و كان نقش خاتم و ما وجدنا لاكثرهم
من عهدى و ان وجدنا اكثرهم له سقى » .

اذا ما كنت ملتمساً لرزق
وبيل القصد من عمد وحر
وتطفر بالذي ترجو سريعاً
وتأمن من محالفة وعدر
ففاتحة الكتاب فإن فيها
لما املت سرّاً اي سر (۱)
ار اشعار فارسی:

کس را پس پرده قصا راه شد
وز سر قدر هیچکس آگاه شد
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند
معلوم نکشت و قصه کوتاه شد



ما جامه نمازی سر خم کردیم
ور خاک خرابات تیغ کردیم
شاید که در این میکده ها دریابیم
آنمهر که در مدرسه ها کم کردیم



ای کان بقا در چه بقائی که نی
در جای نی کدام جائی که نی
ای ذات تو ارجا و جهت مستغنی
آحر تو کجائی و کجائی که نی



خاک در کس مشو که گردت خوانم
گر خود همد آتشی که سردت خوانم
تا تشنه تری بخاق محتاج تری
سیر ار همه شونا سره مردت خوانم

(۱) ربیدی در این قطعه که سببش برآی معلوم نیست شش بیت دیگر آورده است
مشمول برخواش سورة فاتحة الكتاب

فالم ذكرها عتني مساء	و فی صبح و فی ظہر و عصر
و تمسی مقر یا فی کل لیل	الی التسعین تتعبد عشر
سل ما شئت من عرواح	و عظم مهابة و عروق قدر
و ستر لا یبره الیابی	و حذیة من اتقصن تحری
و توقیر و افراح دواماً	و من من مجاوف کل شر
و مر هری و جوع و اقضاء	و من بطش لیدی و بی زامر

اگنم دلا نوچندین در خویشتن چه ییچی

با يك طیب محرم این راز در میان به

کفتا که هم طیبی فرموده است با من

گر مهر یار داری صد مهر در زبان به

تنبیه در شعرای فارسی زبان چندتن متخلص غزالی با تخفیف زاء داریم مانند غزالی مروزی که عوفی در لباب الالباب (۱) جرو شعرای آل سلجوق وصفی از او با پنج بیت آورده است از جمله .

از صحبت تو کجا پرهیزد آنکس که ر درد جان خدر دارد

اندر غم تو غزالی عاشق حقاً که ز جات دوستتر دارد

و دیگر غزالی مشهوری که از گویندگان عهد صفوی بوده و مثنوی

در بحر مفعول معروض مخزن الاسرار بطامی بنام نقیس بدیع ساخته و منوشته محمد المصطفی (۲) در رساله نهج اسرار میز بسته و در سنه ۹۷۰ در گذشته است .

شیخ بهائی در کشکول ایمانی از مثنوی وی آورده است (۳)

خك دل آسور که می بیخندد شامی از عشق بر او ریختند

دل که بآن رشحه عم 'بدود شد بوی کدایی که بمك سود شد . الخ .

نامه های غزالی

عزّای در همه وقت مخصوصاً در اواخر عمر بی اداره مشهور و محترم بود و در نظر همه کس عزّت و آبرویی فوق العاده داشت . حامیای عمّاسی و سلاطین و ورراء و کاداران و مأمورین و مقامات و قضاة بی اداره

(۱) ح ۲ ص ۱۶۳ (۲) ح ۲ ص (۳) ص ۵۶۲ چاپ بحم الدّوله ،

میکدardند و سفارشهای ویرا درباره اشخاص و حتی نصیحتها و اندرزهای تلخ او را بشیربني هر چه تمامتر می پذیرفتند.

این معنی از صایحی که حصوراً سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی گفت و در مرآة الجنان یافعی نقل شده است (۱) و همچنین از روی نامه ها و کتابهای فارسی و عربی وی مانند صیحة الملوك و غیره بخوبی معلوم و هویدا میشود.

این موقعیت که برای عزّالی دست داده بود یکی از برکات وجود وی در آن زمان برای بدچارگان و ستم رسیدگان بود که بغزالی پناه میبردند و او بهر کس لازم میدادست نامه مینوشت و در حال نگارش ستمدیده رسیدگی و وسائل آسایش او فراهم میشد.

ویر دیدن اوضاع و احوال مردم وی را برمی انگیزخت تا نامه های تند بورراء و کارداران مینوشت و آنانرا بر عایت جانب عدل و انصاف نصیحت میفرمود و بسیار مؤثر میآمد.

ابن سمعانی میگوید (۲) از ابو نعیم فضل بن حسن بن علی مرقی در مرو شنیدم که گفت عزم سفر داشتم و در ای توابع بخرمت رسیدم و فرمود این نامه را به دین ثابت ابوالقاسم بیجی بن حسن در ایراسه شکایت از عزیز متوّلای اوقاف طوس داشت که پسر برادر همین معین مبهقی بود. گفتم عجباً معین از وی ناراضی گشته او را رانده در گاه ساخته بود و من خود در هرات بودم که عماد طوسی محصری آورد و معین داد. مردم اطهار رصایت و حشودای او عزیز کرده بودند. نوشته تو هم در آن شهادت نامه بود. معین چون نوشته ترا بحواند از وی راضی گردید

(۱) ح ۳ ص ۲۰۱ چاپ هندوستان (۲) طغقات آشفه ج ۴

و دوباره تقرّش داد. امام غزالی گفت تو این نامه را بمعین برسان و این بیت را بر وی فروخوان:

وَلَمْ أَرْ ظُلْمًا مِّثْلَ ظُلْمِ يَنَّا لَنَا يُسَاءُ إِلَيْنَا ثُمَّ نُوْمًا^(۱) بِالشُّكْرِ

بالجمله آناری که از غزالی بعنوان نامه های ملطفه و اخوانیات و سلطانیات و غیره در دست داریم بیشتر فارسی و يك قسمت هم عربی و در خلال کتب فارسی و عربی ارقبیل طمقات الشافعیّه و مجمع الاشیاء حیدر بن ابوالقاسم در قرن یازدهم هجری و آثار الوراء عقیلی و تحفه نهائیه^(۲) و تذکره دولتشاه و کشکول شیخ بهائی و غیره پراکنده است.

اما کتاب فضائل الانام من رسائل حجة اسلام که مکرر از آن نام برده ایم و نسخه اش در دست نگارنده است، چون اصلاً از نظر جمع آوری مکاتیب غزالی تألیف شده بهترین و جامعترین واحد نامه های فارسی و قسمتی از نامه های تاری اوست.

این کتاب پنجم باب قسمت شده است باین ترتیب

باب اول نامه ها که عرالی بما و لك و سلاطین نوشت. دوم نامه ها که دوریران نوشت. سوم نامه ها که ما را و ارکان دول نوشت. چهارم نامه ها که بمقها و ائمه دین نوشت. پنجم فصول و مواعظ که در وقت نوشت در هر باب عده ای از نامه های عرالی مثلاً دوازده نامه دوریران و هشت نامه بمقها و ائمه دین و پنج نامه ما را و ارکان دول و بیست و یک نامه در دیوان دیگر نامه های ویرا ضبط کرده است.

(۱) مؤمر روایت رندی (۲) نسخه ای از مجمع الاشیاء در طهران در کتابخانه معروف و نسخه ای در آثار الوراء در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و ناقل داشته محمد آقای سعید رندی نسخه ای از حقه نهائیه که مؤرخ نامه شعمان ۷۶۳ هجری است در کتابخانه آقای مهدی بیای داریار داشته اند بیات طهران است

الاحلّ معتمد الملك امين الدولة حرس الله تأييده بواسطة القاضي الجليل
الامام مروان راده الله توفيقاً من الوداد وحسن الاعتقاد ما يحرى مجرى
بحرى القرابة و يقتضى دوام المكاتبة . آله .

بیشتر انتحاصی که نام بردیم در ضمن شاکردان و معاصران غزالی
شناخته می‌شود . اما راجع ببعض دیگر و همچنین تحقیق در اصل مکاتیب
چون نگارنده در صدد اختصار این غزالی نامه و جداگانه طبع کردن
نامه‌های غزالی است که از هر حا و راهم ساخته ایضا بیش از این گفتگو
بمی‌کند و آنچه بنظر دارد در مقدمه نامه‌ها خواهد نوشت انشاء الله تعالی
و حده .

تألیفات غزالی

غزالی ارداشمردانی است که آثار و تألیفات بسیار فارسی و عربی
از خود بیادگار گذارده و جهانیان را از حرم معارف و فضائل خویش
بهره مند ساخته است خوشبختانه غالب آثار او هنوز موجود است و کمتر
کتابخانه بررگی است که جسد اثر مهم از غزالی در آن وجود نداشته
باشد . از این جهت او را علمای اسلام ستد المصنّین لقب داده اند (۱)
بعضی می‌نویسند که اگر مؤلفات غزالی را بر تمام مدت زندگانیست
کسیم هر روزی چهار کراسه تألیف کرده است (۲) بسیاری از آثار غزالی
بربانهای خارجه مانند فرانسه و آلمانی و لاتیینی و عربی و غیره ترجمه و
اصل و ترجمه آنها در ممالك دنیا مکرر طبع رسیده است .

اما عدّه مؤلفات غزالی در یکی از مکاتیب فارسیست که پیشتر
کردیم (۳) دیده شد که خود در حدود ۵۳ سالگی می‌گوید در علوم دین

۱ - رجوع شود به مرآة الحان یعنی شرحی که در این رساله نوشته است - ۳

۲ - مقدمه ربیدی در شرح احاء العلوم - ۱ (۳) ص ۱۲۳

حروف تهجی یاد میکنیم (۱) .

احیاء علوم الدین معروف به **احیاء العلوم** یا **کتاب الایاء** مهمترین کتب عربی غزالی است در اخلاق و مسائل دینی و تصوّف و از بهترین یادگارهای او در سفر شام و بیت المقدّس است . این کتاب را بعقیده بعضی در دمشق و بقول جمعی در بیت المقدّس تألیف کرد و پاره‌ای از کتابهای دیگرش مانند **الامرئند الامین** تلخیص کوبه از همین کتاب است .

ابوالعّاس اقلشی در وصف این کتاب گفته است

أَبَا حَامِدٍ أَنْتَ الْمُنْخَصَّصُ بِالْإِحْدَادِ

وَ أَنْتَ الَّذِي عَلَّمَنَا سَدَنَ الرُّشْدِ

وَضَعْتَ لِمَا الْأَحْيَاءُ يُحْيِي نُفُوسَنَا

وَيُنْقِذُنَا مِنْ رِبْقِهِ (۲) **الْمَارِدِ الْمُرْدِي (۳)**

بعضی در مقام تعریف گفته اند که با وجود **احیاء العلوم** بهیچ یک از کتب اسلام نیاز نیست (۴) .

کتاب **احیاء العلوم** بچهار بخش منقسم می شود یکی در عبادات و دیگر در عادات و سه دیگر در مهملکات و چهارم در مُمَحْیَات و هر بخش مسلسل برده کتاب و مجموع چهل کتاب یا چهل فصل مستود .

کتاب **احیاء العلوم** ار همان وقت که تألیف شد تاکنون مورد نظر

(۱) دوس کس بی که هاتاف عرالی را صورت داده دو حرافتمانه شده اند و یک کس بر آنکه حنفی و توان داشته است حد الف مستقل فرض کرده اند . یا بعض فصول احیاء العلوم را که عنوان کتاب دارد از مؤلفات مستقل عرالی شمرده اند بگفته اند که خود از مؤلفات عرالی خطی احادیث دیده اند نام آن را در مؤلفات خود در دستمهاده اند تألیفات مسلمة خود عرالی همچون احواء و المقد یافتنه نیست کرده است و اگر محجوب است هر چه دیگران صنف کرده اند احصاء کند شاید اردو نیست نام کتاب مستریمسد (۲) صراة ، ح . (۳) برای بقیة شعاع رجوع سود نمرآة الحصار ح ۳ ۴۱) حقیقات الشافیه و کتاب احاف الالهة المقیین

علما و دانشمندان عالم بوده و جماعتی مخالف و گروهی پیرو داشته و در پیرامش کتابها و رساله ها تألیف شده است (۱)

بعضی کتاب احیاء العلوم را مانند خود غزالی تلخیص نموده و پاره ای بر آن شرح نوشته و برخی اعتراض و انتقاد کرده و بعضی بجواب مخالفان پرداخته و بالجمله هر کس نظری درباره این کتاب چیزی نگاشته اند . در زمان خود غزالی بعض اعتراضات بر این کتاب شد و وی کتاب **الاهلاء علی مشکل الاحیاء** و کتاب **الاتصار لما فی الاحیاء من الاسرار** را در جواب اعتراضات مخالفان تألیف کرد .

ابوالمرحب بن جوری (متوفی ۵۹۷) کتاب **مهارج المقاصدین** را در شرح احیاء العلوم (۲) و کتاب **اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء** را در اعتراضات بر غزالی نوشت (۳)

این قسم (۶۹۱-۷۵۱) هم از کسانی است که رد بر کتاب احیاء العلوم نوشت . و قطب شعرانی کتاب **الاجوبة المرضیه** را در جواب اعتراضات تألیف نمود .

از کسانی که طرفدار احیاء العلوم بودند یکی **امام زین الدین ابو الفضل عبدالرحیم بن حسین عراقی** است که احادیث این کتاب را بیرون آورد . و راجع بطریق روایت و صحت سند و شرح آنها نخستین بار در سال ۷۵۱ کتاب **بررگی در حدیث محمد** پرداخت و در آن تاریخ قسمتی از احادیث بر وی مجهول بود اما دسال کار خود را رها نکرد تا آنکه در سال ۷۶۰ کتاب دیگری مختصر در **یک محمد** نام **المغنی عن حمل الاسفار** راجع باحادیث احیاء العلوم بپرداخت پس از وی **شاگردش سهاب الدین بن حجر عسقلانی** کتابی در مستدرکات

(۱) - رجوع شود به مقدمه شرح ربندی بر احیاء العلوم و کشف الطنون (۲) صدقی در الواهی «الوفیت» (۴) ربندی در شرح احیاء العلوم ،

تألیف استادش نوشت . و سپس شیخ قاسم حنفی کتابی بام تحفة الاحیاء
فیمافات من تخریج احادیث الاحیاء تألیف نمود که دسالة دو کتاب
مد کور شمرده میشود . سبکی هم در طقات الشافعه فصل مستقلى راجع
باحادیث احیاء العلوم آورده است .

ار جمله شروح مهم احیاء العلوم کتاب اتحاف السادة المتقین
تألیف سید محمد حسینی معروف به مرتضی ریدی مؤلف کتاب تاح العروس
است که ار طرفداران حدی عزالی بود (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵) . این شرح
یک مرتبه در سال ۱۳۰۲ در سیرده محمد و بار دیگر در قاهره سال ۱۳۱۱
در ده محلط طمع رسیده و طمع قاهره ار نظر نگارنده گذشته و یکی از
مأخذ وی در تألیف این عزالی نامه بوده است .

و نیز یکی ار شروح احیاء العلوم کتاب روح الاحیاء است تألیف
ابن یوس .

اما کسانی که احیاء العلوم را تلخیص کرده اند بحسب خود امام
عزالی است که کتاب المرشد الایمن الی موعظة المتقین را نوشت .

پس ار حدود عزالی برادرش امام احمد عزالی احیاء العلوم را مختصر
کرد و کتاب لباب الاحیاء نوشت . و سسر احمد بن موسی موصلی
متوفی ۶۲۲ سسر محمد بن سعید یمنی و یحیی بن ابو الخیر یمیی و
محمد بن عمر بن عثمان بلخی و عبدالوهاب بن علمی خطیب عراقی
و شمس محمد بن علمی بن جعفر مشهور به بلالی که سیح یکی ار خاقانه ای
مصر بود (متوفی ۸۲۰) و جلال سیوطی و دیگران نیز این کتاب را
تلخیص کرده اند .

حافظ سحای تلخیص شمس نازلی - بهترین - خاصات احیاء المذموم
داسته است . کتاب زهریغ الاحیاء بهمنازل الاحیاء در فصائل کتاب احیاء

العلوم تأليف عبد القادر بن شيخ بن عبد الله در حاشیة شرح زبیدی چاپ شده و بطر نگارنده رسیده است .

دیگر از مؤلفات غزّالی :

اخلاق الانوار . آفات اللسان . انبات النظر . الاملاء علی مشکل الاحیاء که آثار الاجوبة العسکة عن الاسئلة الهیة نیز میخواند

در حوای اعتراضاتی که بر احیاء العلوم کرده بودند و در حاشیة شرح زبیدی چاپ شده است . الانصار لما فی الاحیاء من الاسرار این کتاب طاهر آغیر از الاملاء علی مشکل الاحیاء اما در همان موضوع یعنی حوای اعتراضاتی است که بر احیاء العلوم کرده بودند . اربعین بحث سوم از کتاب جواهر القرآن اوست که اجاره داد جداگانه نوشته شد و کتابی مستقل شد این کتاب آثار شهر چند ساله غزّالی می باشد و بیچاپ رسیده است . الاقصاد

فی الاعتقاد در مصر مکرّر چاپ شده است . اساس القیاس . البحام العوام عن علم الکلام در ضمن مجموعه ای از رسائل او چاپ شده است الانیس فی الوحده . الامالی این کتاب را یافعی نام برده است . اسرار معاملات الدین (۱) . اسرار الانوار الالهیه . آداب الصوفیه رساله کوچکی است که بطبع رسیده . اخلاق الابرار (۲) والنجاح من الاسرار . الادب فی الدین در حیر و چند رساله از غزّالی طبع شده است .

اسرار اتباع السنه . الاشراف فی مسائل الخلاف . اسرار الحج در فقه شافعی چاپ شده است . ایها الولد زبیدی و دیگر موزّخان می نویسند که اصل این کتاب را غزّالی بهار سی نوشت و بعضی علما عربی نقل کردند . رساله عربی ایها الولد در مصر و بیروت ترجمه آلمانی در ویه چاپ شده است

(۱) یاقوتی یک کتاب ۵۰۰ هـ (اسرار علم الدین) از غزّالی است کرده است .

(۲) در مائة الحان (اختلاف الاراء والنجاح من الاسرار)

الاجوبة الغزالية في المسائل الاخر اويه . نام ديگر اين كتاب المظنون الصّغير است .

بداية الهداية، كتاب کوچکی است در تصوّف و مواضع مکرّر در مصر طبع شده است .

در نامه های فارسی غزّالی چیری راجع باین کتاب دیده میشود :
کویا شخصی اعتراض کرده است که در این کتاب مطالبی است که باید در متعلّم موجود باشد تا بتواند بداية الهداية را بخواند پس چرا ناهش را بداية الهداية گذاردی . غزّالی شرحی در این باب نوشته است و در آخر گوید « و هر که در درجه ای باشد از این درجات ار بدایت هدایت بلهائیت رسد »

البسيط در فروع مذهب شافعی . این کتاب تلخیص گونه ایست از کتاب بهایة المطلب استادش امام الحرمین . این خلّکان میگویند بدین خوشی کتابی در اسلام تألیف نشده است .

بیان القولین . بدایع الصنّیع . پند نامه ، رساله ایست فارسی که بام غزّالی در طهران چاپ شده است و مأخذش درست معلوم نیست .
تنبيه الغافلين . تلبيس ابليس ، در مرآة الحیال (تالیس ادیس) نوشته است . تنزیه القرآن عن المصطنع . تهافت الفلاسفه از مؤلفات بسیار مهمّ غزّالی است که اقواعد خود فلاسفه باطل عقاید آنها یرداخته و کتابی نوشته است که در آثار اسلامی خایر ندارند .

در ابتدا حدّ مقدّمه تمهید کرده و سپس در بیست مسأله ارسطائیل متفرّقه فلسفه تنافس آراء و تهافت عقاید فلاسفه را یرداخته و در خاتمه ار سه نظر بعض فرق فلاسفه را محکوم و رذیقه دانسته است .

ابن رشد آندلسی در ردّ این کتاب تألیفی بنام تهافت التّهافت پرداخته و سپس یکی از علمای روم موسوم به مصطفی بن یوسف معروف به **خواجه زاده** و همچنین **علاء الدین علی طرسوسی** میان ابن رشد و غزّالی محاکمه کردند و مردی بنام ابن کمال پاشا حواشی بر محاکمه خواجه زاده رومی نوشت.

کتاب تهافت الفلاس به برانهای خارجه ترجمه شده و مکرّر بطبع رسیده است.

شهر زوری در کتاب تاریخ الحكماء می نویسد که غزّالی بسیاری از مطالب این کتاب را از مؤلفات **یحیی نحوی** اقتباس کرده است. اما آن مؤلفات که وی میگوید در دست بیست تاسد گفتارش معلوم شود. تعلیقه، در فروع مذهب شافعی. این کتاب را غزّالی در جرحان از روی افادات ابونصر اسمعیلی پرداخت. **تحصین الادله**. تفسیر القرآن. **الفرقة بین الاسلام والزندقة**. **جواهر القرآن**. **جامع الحقایق**. **حجة الحق** این کتاب را چنانکه در المنقذ می نویسد در جواب سؤالهایی که از ناحیه تعلیمیّه شده بود در بغداد تألیف کرد پس تاریخ تألیفش میان سالهای ۴۸۴ - ۴۸۸ بوده است.

حقیقة الروح. **حقائق العلوم لاهل الفهم**. **حقیقة القولین**. **الحکمة فی مخلوقات الله**. **خواص القرآن**. **خلاصة التصانیف**. این کتاب بفارسی در موضوع تصوّف بوده و محمد امین بمسندی آنرا تعریب کرده و عربی آن چاپ شده است. **خلاصة الرسائل الی علم المسائل**، یکی از کتب نامدار غزّالی است در فقه و خود گوید که این کتاب را از کتاب مختصر **مزنّی** (۱) تلخیص کردم و مطالبی بر آن افزودم. **الدرّة**

(۱) ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی ۱۷۵ - ۲۶۴ .

الفاخرة في كشف علوم الاخرة . الدرج ، در المنقذ ميگويد كه اين كتاب را در ردّ مذهب تعليمته در طوس تأليف كردم .

الذريعة الى مكارم الشريعة . رسالة الاقطاب . رياضة النفس . الرسالة الوعظية . رسالة الطير . روضة الطالبين و عمدة السالكين . الرد على من طغى (۱) . الرسالة اللدنية . الرسالة القدسية . اين كتاب را در علم كلام براي مردم قدس نوشت .

الزهد الفاتح . زاد الاخره . السر المصون . ربيدي كويد . كتاب كوچكى است كه آيات قرآن را با سلوب تازه اى مرتب ساخته است و پس از هر مطلبى ميگويد اعداؤنا لن بصاوا اليها بالنفس ولا بالواسطة لا قدره لهم علي ايصال السوء اليها بحالٍ من الاحوال .

شرح دائرة على بن ابي طالب موسوم به نخبة الاسماء . شفاء الغليل في بيان مسألة التعديل . عقيدة المصباح . عقيدة اهل السنة . عجائب صنع الله . عنقود المختصر . تلخيص كتاب مختصر المقتصر من تأليف ابو محمد حويلى . الغاية القصوى . غور الدور . راجع بمسألة سريجة در بغداد اولين سال كه تدرّيس فاشمته رفت تأليف كرد (۴/۸۴) . غاية الغور في مسائل الدور ، از عقيدة اى كه در كتاب غور الدور اضمحله كردد بود برگشت و اين كتاب را نوشت . در كتاب سرالعمال من التارقي باين مضامین است كه حرا عرالى از عقيدة و آتش گشت .

الذريعة الى مكارم الشريعة . رسالة الاقطاب . رياضة النفس .

(۱) هذه خطبة لمدونة . ودر تكملة شرح اجزاء اليوم ربيدي ، نردقى من طعن)
نوشته است .

فازحة العلوم . فضایح الاباحیه (۱) راجع بمطاعن مذهب اباحیه و در این باره بامه مفصلی هم معاری دارد که در رساله فضائل الانام نقل شده است.

الفخره والعبره . فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه .

فواتح السور . الفرق بین الصالح و غیر الصالح . زبیدی میگوید ازین کتاب در نصیحة الملوك نامرده است . **فضایح الباطنیه ،** جرجی زیدان میگوید این کتاب مشتمل است بر تعلیمات قرامطه و اسماعیلیه و امثال آنها از فرق باطنیه و يك نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است (۲)

القانون الکلی . قانون الرسول . القربة الى الله . القسطاس المستقیم . القول الجمیل فی الرد علی من غیر الانجیل . القواعد العشرة .

کیمیای سعادت ، بزرگترین و مهمترین مؤلفات فارسی غزالی است در اخلاق و نظیر آن کتابی بفارسی در این موضوع نوشته شده و تاریخ تألیفش میان سالهای ۴۹۰-۵۰۰ هجری بعد از احیاء و پیش از المسقذ والمستصفی است .

کیمیای سعادت عربی، زبیدی میگوید کتابی است در حدود چهار کراسه که سحتی از آن نزد من موجود است . **کشف علوم الاخرة .**

کسر الشهواتین . کنز العده . الکشف والتبیین فی غرور الخلق اجمین .

اللباب المنتخل در فن حدل .

المستصفی در اصول فقه، کتاب بررگی است که در دو مجلد طبع شده و تألیفش در ۶ محرم ۵۰۳ هـ بانان رسیده است (۳). این کتاب را **ابو العباس احمد بن محمد اشبیلی** متوفی ۶۵۱ تلخیص کرد. و **ابوعلی**

(۱) زبیدی دو کتاب از عرالی در این موضوع نوشته است یکی (فضایح الاباحیه) و دیگر (بیان صایح الاناحیه) .

(۲) صاحب روایات کتابی بنام (فوح القرآن) هم اردوآفات عرالی شمرده است .

(۳) ابن خاکن حاک طهران ج ۲ ص ۳۷ و معجم المطبوعات العربیه ،

حسن بن عبد العزيز فهری متوفی ۷۷۶ شرح بسود و سلیمان بن داود
غزنائی متوفی ۸۳۲ تعلیقه نوشت .

المنخول در علم اصول ، چنانکه از مکاتیب غزالی در رساله
فضائل الامام و نوشته سبکی در طبقات الشافعیّه بر میآید این کتاب را
غزالی در جوانی رمان حیات استادش امام الحرمین نوشت و همین کتاب
بود که یکی از دستاویز های دشمنان غزالی گردید که گفتند وی در امام
ابو حنیفه طعن کرده است .

زیدی در مقدمه شرح احیاء العلوم درباره کتاب المستصفی میاوسد
« وذكر في اوله انه صنفه قبل الاحياء » و در ساره کتاب المبحول
فی الاصول میویسد « قال ابن السبكي ألفه في حیات استاده امام
الحرمین قلت و الذي يقتضى سياق عبارة المستصفي في اوله
انه متأخر عن الاحياء و كيمياء السعادة و جواهر القرآن لانه بمد
ما ذكر هذه الكتب الثلاثة قال ثم سافني التقدير الالهي الي المصدر
للتدريس فكتب من تقريري في علم اصول الفقه فحصلوا تصيفاً
علي طريق لم يقع مثله في تهذيب الاصول فلما اكملوه عرصوه
عليّ ولم اخيب سعيهم وسمينه المنخول » (۱)

حلاصه كلام زیدی اگر نسخه ما صحيح باشد ایست که غزالی
کتاب مستصفی را پیش از احیاء العلوم و کتاب منخول را پس از احیاء
و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرد و دلیلش سیاق عبارات خود

(۱) شرح احیاء العلوم چاپ مصر ح ۱ ص ۴۲ . بدون تصرف نقل شد و در بعض کلمات
احتمال تحریف میرود

غزالی است در کتاب المستصفی .

نگارنده نسخه ای از شرح زبیدی جز طبع ده جلدی مصر داشت و اگر این سحه صحیح باشد جای تعجب است زیرا نوشته شدن مستصفی پیش از احیاء و تألیف مخول بعد از احیاء بدلیل عبارت مقدمه مستصفی تناقض صریح است و چگونه کتابی را که هنوز تألیف نکرده است میگوید فلاں کتاب را یش یا پس از آن تألیف کردم . و اینکه مخول را بعد از احیاء و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرده باشد هر قدر نگارنده دقت کرد از عبارت مقدمه مستصفی چاپی چنین مطلبی دریافت . عبارت اول مستصفی طبع مصر در دو محل که سختی از آن در

کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود می باشد بدین قرار است :

فصنفت کتباً کثیرة فی فروع الفقه و اصوله ثم أقبلت بعده علی طریق الآخرة و معرفة اسرار الدین الباطنة فصنفت فیه کتباً بسیطة ککتاب احیاء علوم الدین و وجیزة ککتاب جواهر القرآن و وسیطة ککتاب کیمیاء السعادة ثم ساقی قدر الله تعالی الی معاودة التدیس و الافادة فاقترح علی طائفة من محصلي علم الفقه تصنیفاً فی اصول الفقه اصرف العمایة فیه الی التامیق بین انتریب و النحقیق و الی النوسط بین الاختلال و الاعمال علی وجه یقع فی الفهم دون کتاب تهذیب الاصول لمیلہ الی الاستقصاء و الاستکسار و فوق کتاب المخول لمیلہ الی الایجاز و الاختصار داجبهم الی ذلک مسعیناً بالله .

بطوریکه از صریح این عبارت معلوم می شود تألیف کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و مخول همگی یش از کتاب

مستصفی بوده است و نگارنده احتمال میدهد که يك جا در نسخه شرح زبیدی و در دیگر جا ها در دریافت خود زبیدی اشتباهی شده باشد بالحملة مؤلفات دیگر غزالی بدین قرار است .

مقاصد الفلاسفه ، این کتاب را چنانکه خود در مقدمه آن میگوید از باب مقدمه برای تهافت الفلاسفه نوشته است تا خوانندگان نخست از عقاید فلاسفه و سپس از آراء نادرست آنها آگاه باشد . المنقذ من الضلال (مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری) از کتابهای بسیار مهم غزالی است که آنرا نظیر اعترافات ژان ژاک روسو باید شمرد و در بابهای دیگر هم ترجمه شده است . معیار العلم در منطق المرشد الامین الى موعظة المتقين . تلخیصی است از احیاء العلوم . الماخذ . الیهادی والغایات . مکاشفة القلوب . المظنون به علی اهله . مسالم السلاطین . منهج المسترشدين . هراج السالکین . محك النظر . معیار النظر . مشکوة الانوار . مستظہری ، در رد باطنیه بام المستظہر بالله عثمانی .

صاحب معجم المطبوعات العربیة این کتاب را همان فضایح الباطنیة و فضائل المستظہریة میداد که قسمت هفتمی از آن را یکی از دانشمندان آلمانی (Golbzhier) چاپ کرده و شرح مسطور در آن درج شده است .

در کتاب احیاء العلوم و الهدی من الضلال خود عنوان کرده این کتاب آورده و سیح عثمانی در سکون ، مصنفی زین کتب تن کرده است . (۱)

مواهب المبتدئ ، در رد و ردیه باطنیه ، شرحی بر کتب مستظہری که در رد آنهاست برین کتب و ردیه لشمس و سر و معیار و غیره .

الاعتدال بالاعتدال فی شرح بعض کتب الباطنیة .

(۱) - ص ۱۳۸ حد ص ۱۱

غزالی است در کتاب المستصفی .

نگارنده نسخه ای از شرح زبیدی جز طبع ده جلدی مصر بداشت و اگر این نسخه صحیح باشد جای تعجب است زیرا نوشته شدن مستصفی پیش از احیاء و تألیف منحول بعد از احیاء بدلیل عبارت مقدمه مستصفی تناقض صریح است و چگونه کتابی را که هنوز تألیف نکرده است میگوید فلان کتاب را بیش یا پس از آن تألیف کردم . و اینکه منحول را بعد از احیاء و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرده باشد هر قدر نگارنده دقت کرد در عبارت مقدمه مستصفی چاپی چنین مطلبی دریافت . عبارت اول مستصفی طبع مصر در دو محلد که سختی از آن در

کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود میباشد بدین قرار است :

فصنفت کتباً کثیرة فی فروع الفقه و اصوله ثم اقبلت بعده علي
طريق الآخرة و معرفة اسرار الدين الباطنة فصنفت فيه کتباً بسيطة
ککتاب احیاء علوم الدین و وجیزة ککتاب جواهر القرآن و وسیطة
ککتاب کیمیاء السعادة ثم سافني فمد الله نعلي الي معاودة التدريس
والافادة فاقترح علي طائفة من محصلي علم الفقه تصنيماً في اصول الفقه
اصرف العناية فيه الي الناهيق بين الشريعت و النجتي و الي التوسط
بين الاخلال و الاءال و الي وجه يقع في الفهم دون کتاب تهذيب
الاصول لميله الي الاستمضاء و الاستكثار و فوق کتاب المنحول لميله
الي الایجاز و الاختصار فاجبهم الي ذلك دستيناً بالله .

بطوریکه از صریح این عبارت معلوم می‌تورد تألیف کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و منحول همگی پیش از کتاب

مستصفاً بوده است و نگارنده احتمال میدهد که يك جا در نسخه شرح
 زبیدی و در دیگر جاها در دریافت خود زبیدی اشتباهی شده باشد
 بالحمله مؤلفات دیگر غزالی بدین قرار است .

مقاصد الفلاسفه ، این کتاب را چنانکه خود در مقدمه آن میگوید
 از باب مقدمه برای تهافت الفلاسفه نوشته است تا خواستگان نخست از
 عقاید فلاسفه و سپس از آراء نادرست آنها آگاه باشند . المنقذ من الضلال
 (مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری) از کتابهای بسیار مهم غزالی است که آنرا
 نظیر اعترافات ژان ژاک روسو باید شمرد و بزبانهای دیگر هم ترجمه شده است .
 معيار العلم در منطق المرشد الامين الى موعظة المتقين ، تلخیصی
 است از احیاء العلوم . الاخذ . الهادی والغایات . مکاشفة القلوب .
 المظنون به علی اهله . مسالم السلاطين . منهاج المسترشدين . هجراج
 السالكين . محك النظر . معيار النظر . مشکوة الانوار . مستظهری .
 در ردّ باطنیه بام المستظهر بالله عباسی .

صاحب معجم المطبوعات العربیة این کتاب را همان فضایح الباطنة
 و فضائل المستظهر به ممداد که قسمت مهمی از آن را یکی از استادان
 آلمانی (Go'bziner) چاپ کرده و شرح مسرعی نامی در مقدمه
 آن نوشته است .

در کتاب احیاء الحرم والقدس مسرعی شرحی در
 کتاب آورده و شیخ یحیی در کشتکرم مصابی ریف شرحی کرده
 است . (۱)

مواهب المصطفی ، در ردّ باطنیه در آنکه با مسرعی در
 رد آنها توسل یافته و در عبادت نفس و سرور و غیره
 المتقصد المذنب فی شرح المسائل الفقهیة ، مسرعی

(۱) - ص ۱۳۸ حد ص ۱۰

معارج القدس . منهاج العارفين . المكنون . المعارف العقلية
والحكمة الالهية . منهاج العابدین الى جنة رب العالمین . معروفست
که این کتاب آخرین تألیفات غزّالی است .

این کتاب را هم بعض علماء شرح و تلخیص کرده اند از جمله
شمس الدین بلاطسی دو شرح مختصر و مفصل بر آن نوشت و نیز
آرا تلخیص کرده بغية الطالبین نام بهاد . سبکی در تألیفات غزّالی از این
کتاب نام نمی برد . وزیدی میگوید در کتاب المسامره شیخ محیی الدین معروف
به ابن عربی خواندم که میگوید شیخ ابو الحسن علی بن خلیل سبکی
مردی عارف و کمال بود من او را در سبته دیدم و با وی گفتگو کردم
و تصانیفی از وی بنظرم رسید از جمله منهاج العابدین که به ابو حامد غزّالی
نسبت میدهند و از او نیست .

مدخل السلوك الى مازل الملوك . مفصل الخلاف در اصول قیاس (۱)
نصیحة الملوك فارسی در حکمت عملی و اخلاق (رجوع شود
بشرحی که نگارنده در مقدمه آن کتاب نوشته و بتارگی ار طبع بیرون
آمده است) .

نوادیر الاخبار . نور الشمعة،

(۱) - ربیدی در شرح احیاء در جرو تألیفات عزّالی کتابی بنام (المحاسن الغزالیة)
ضبط و از سبکی نقل کرده است که این کتاب ۱۸۳ مجلس وعظ غزّالی است که در
بمداد ایراد کرد و جمع کثیری حاضر میشدند و شیخ صاعد بن فارس معروف به ابن لمان
در عقب جماعت ایستاده آنها را بنوشت و سپس بنظر عزّالی رسانید و بر وی فرو خواند
و عزّالی آنها را تصحیح کرد و بوی اجازه داد تا آراء آنها کتابی در دو مجلد بپردازد .
ربیدی در اینجا اشتباه عجیبی کرده و خوب است که سند گفتار خود را بدست
داده است و گر نه دیگران هم باین اشتباه مبتلادند .

نوشته سبکی در طبقات الشافعیه (ح ۴ ص ۵۴) که مأخذ ربیدی بوده است
این محاسن از امام احمد عزّالی برادر حجة الاسلام است نه خود حجة الاسلام
والکبری ۸۳ تا است ۱۸۳

الوحیز در فقه از کتب مهم و معروف عزالی است که از دو تألیف دیگرش بسیط و وسیط گرفته و مطالبی بر آنها افزوده است . برخی در باره این کتاب گفته اند که اگر عزالی دعوی نبوت میکرد معجزه اش کتاب الوحیز بس بود (۱) کتاب وحیز نیز مانند احياء العلوم و وسیط و بسیط در دست فضلا و علما افتاده و شروح و حواشی توضیحی و انتقادی بسیار و نقول بعضی حدود هفتاد شرح بر آن نوشته اند (۲) .

از جمله شارحان این کتاب . امام فخرالدین رازی . ابو الفناء محمود بن ابی نکراره وی . ابو حامد محمد بن یوس اربلی . ابو الفتح عحلی . ابو القاسم عسکد الکریم بن محمد قزوینی رافعی که شرح خود را العزیر علی الوحیز نام گذارده و نووی آنرا تلخیص کرده و الروصه نامیده است .

از کسانی که احادیث این کتاب را استخراج کرده اند یکی ابن ملقن است که نخست ۷ مجلد سام البدر النیر نوشت و سپس درع مجلد مختصر کرد و الخلاصه نامید و سپس آنرا هم تلخیص نمود و یک جلد بنام المنتقی نوشت . ویر ابن حجر مشقالاتی این کتاب را تلخیص کرد . و نیز از کسانی که احادیث و حیر را استخراج کردند ، مدرس جماعه .

مدرس کسی . سہاب الوصیری . خلیل سوطی .

اصل کتاب وحیز در مصر سال ۱۳۱۸ ضعیف شده است .

الذی بیچ در فقه .

کتاب بسیط یکی از نسخ کتاب متداول غزالی است (احياء ، وسیط و بسیط در ر حلاصه) . تا اگر در نسخ محدثین چیزی مسواری این کتاب را در باره خوانند ، انچه در شرح کتبت و شرح و حواشی

(۱) ردی ، (۲) ردی

دیگر نیز دارد که ربیدی در شرح احياء العلوم و حاج خلیفه در کشف
الطنون ضبط کرده اند .

ابن خلکان در ذیل ترجمه تقی^۳ الدین عثمان معروف به ابن صلاح
گوید وی اشکالاتی بر کتاب و سیط نوشت .
ابو حفص عمر بن عبد العزیز بن یوسف طرابلسی در وصف چهار
کتاب غزالی گوید .

هذب المذهب جبر احسن الله خلاصه

بسیط و وسیط و وجیز و خلاصه

صعدی می نویسد کتاب وسیط در مؤلفات فقه بی همتاست و اکنون
از کتب مهمّ درسی بشمار میرود (وعلیه العمدة الآن فی القاء الدروس) .
بعض علماء که شرح بر کتاب وسیط نوشته اند غیر از محمد بن
یحیی که بدش گفتیم عبارتند از یحیی بن علی بن الرّفعة در ۶۰
مجلّد سام المطلب - نجم قمولی سام البحر المحيط - طهیر جعفر بن یحیی .
محمد بن عبد الحاکم - عمر بن احمد مدلیجی - ابو الفتوح عجلّی - ابراهیم
بن عبد الله بن ابی الدّم - اس صلاح - احمد بن عبد الله معروف به ابن
استاد (شرح ابن استاد در چهار مجلد است) - یحیی بن ابی الحیر یمّی .
و از حاشیه نگاران بر این کتاب : عماد عبد الرحمن بن
علی مصری .

از کتب ای که احادیث این کتاب را استخراج کرده اند سراج ابن
ملکس و کنائش موسوم است به تذکرة الاحیاء بما فی الوسیط من الاخصار .
نور ابراهیم بن هبة الله اسوی این کتاب را تلخیص کرد . و ابراهیم بن
احمد ماوی بر قسمت ورائض این کتاب شرح نوشت .

کتاب وسیط و بسیط و وجیز هر سه در فروع فقه است نخستین مفصل و دوم متوسط و سوم مختصر. سه کتاب هم بدین نامها واحدی (۱) مفسر دارد و از همین جهت بود که بر غزالی اعتراض میکردند که مطالب خود را ارستادش امام الحرمین و اسامی کتابها را از واحدی گرفته است.

الوقف و الابتداء در تفسیر .

یا قوت الاول فی تفسیر التزیل . تفسیر قرآن است در . ۴ عجلد و شاید با تفسیر القرآن که در حرف تا نوشتیم یکی باشد اما زبیدی و کتاب الاعلام دو تألیف نوشته اند والله العالم .

بعض کتب دیگر که بغزالی نسبت داده اند علاوه بر یکصد و بیست و چهار کتاب که از تألیفات مسلم غزالی شمردیم ، کتب دیگر نیز بدو نسبت داده اند که بعضی یقین و یاره ای با احتمال از او نیست .

۱ - **السر المکتوم فی اسرار النجوم** با کتب اسرار النجوم : بعضی غزالی و برخی امام حجر رازی و ازه ای دیگران نسبت داده اند .

۲ - **تحسین الظنون** : زبیدی در حروف کتبی که غزالی نسبت داده اند و از او نیست میویسد و منها کتاب تحسین الظنون و نه فیه

لا تظنوا الموت موبانه
 احسنوا الظن بر رب راحم
 حیاة و هی غایات نمی
 تنکروا " سعی و مانو کما
 ما اری نسبی الیه
 و اقتصادی شکله

(۱) ابو نعیم عینی در حقه و حسن بهرور سه کتاب در تفسیر قرآن کرد . بسیط و وسیط و وجیز در سه و چهاردهی . تاریخه سال ۴۶۹ و ع ۵۰ و عزای در حقه او و روی ممبرد

وقد صرح الشيخ الأكبر أنه موضوع»

۳ - **النفخ والتسوية**: عقیده بیشتر محققان آنست که این کتاب بنام غزالی ساختگی است.

ابن طفیل در رساله حی بن یقظان این کتاب را در جزو کتب غزالی نام میبرد که بآندلس رفته و مورد مطالعه او قرار گرفته است. و بعد از این سحر او را در این باب نقل خواهیم کرد.

۴ - **المظنون به علی غیر اهلہ**: در انتساب این کتاب بغزالی سخاست.

خود غزالی در کتاب حواهر القرآن میگوید بعض کما بهابو شته ام که بر غیر اهلش مضمون است. یا بعضی کتابی بام (المصنون به علی غیر اهلہ) در حرو و مؤلفات غزالی ضبط کرده است.

سبکی در طبقات السافعه میگوید که ابن صلاح این کتاب را بغزالی نسبت داده است و یقین داریم که از او نیست. زیرا درین کتاب بتمدم عالم و انکار عالم قدیم بحر ثبات تصریح شده است. با آنکه غزالی گوینده این سخنان را کافر میداند.

زیندی میگوید يك نسخه از این کتاب بیتم من است و هم از تحفة الارشاد نقل میکند که این کتاب از غزالی نیست. و نیز از کتاب المصنوعه نقل میکند که المصنون به علی غیر اهلہ از مؤلفات علی بن سلیمان است. والجملة این کتاب مکرر در محراب چاپ شده و ابو بکر ۱۰۵۰، ابن سلیمان ۱۱۰۰، مالائی متوفی ۷۵۰ کتابی در رد آن تالیف کرده است.

بعضی معتقدند که اصل کتاب المصنون به علی غیر اهلہ غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون چاپ شده و در دست مردم است. و کتاب اصلی مفصل تر از این رساله و مشتمل بر عتاید حقیقی غزالی بوده است

و عامّه از انتشارش جلوگیری کرده اند (۱)

ه- سرالعمالین و کشف مافی الدارین: این کتاب چند بار در طهران

و هندوستان و مصر بسالهای قمری ۱۳۰۵ و ۱۳۱۴ و ۱۳۲۴ طبع شده است. و اگر در انتساب دیگر کتابها بغزّالی استنباهی شده و هنوز حای شک و تردیدی باشد، اینجا مسلم است که کتاب سرالعمالین را عمداً بنام غزّالی ساخته و شهرت داده اند بمقاصدی از قبیل اینکه وی را طرفدار باطنیه و شیعه قلمداد کنند (۲) یا نوشته های او را بحمل حرافات و اعتقاد داشتن بموودومات بی اعتبار سازند.

در مقاله چهارم این کتاب تمسّیح علانیت باذیل علی علیه السلام و عصب دیگران کرده و حدیث غدیر خم را بر این دعوی دلیلی قاطع شمرده است. گروهی از مؤلّهان شیعه بامتداد بهمین کتاب تشیّع عراقی را ثابت کرده و چنین استنباط نموده اند که غزّالی از مذهب سنیّت و جماعت برگشت و شیعه خالص گردید.

نگارنده این کتاب را هم مانند دیگر مؤلّفات غزّالی که بدست آوردنش امکان داشت بارحمتی بجگ آورد و از اوّل تا آخر مطالعه نمود و یادداشتها که خالی از فوائد تاریخی و ادبی نیست (۳) فوراً به ناسحت و اگر همه را بارگویی کند و ملاحظاتی را که در این کتاب هست تشریح دهد سخن بدرار خواهد گشت. از این جهت اختصار برگذار میکند.

اینکه گفتم کتاب را عمداً بنام غزّالی ساخته اند، از جهات ذیل ثابت این است که گاهی و اباح و محال درست تاریخی را در صحن یا باطن

(۱) الاحلاق مدال غزّالی ص ۱۲۰ (۲) در کتاب جهات و دعوت لغزّالی

تألیف این کتاب را یکی از دانشمندان دین داده است (۳) در این کتاب سه و سی و سه ری از اشخاص و مؤلفات دیده مسعود و سرار ساخته و قلمش عجز و قصه و شایسته و آل بویه نام برده است.

میاورد و مثلاً میگوید استادام امام الحرمین چنین گفت . و در ضمن کتب فلسفه مینویسد من در این باب کتاب مقاصد و تهاافت العلاسفه را نوشته ام و در فتن خلاف کتاب تحصین و اشراف و در فقه کتابها را قلیل بسیط و وسیط و وحیر و خلاصه تالیف کرده ام .

این کتابها مسلم از خود غرالی و این کار نیز شیوه اوست که در بعض کتب و رسائلش مطالب را بکتاب دیگر از تالیفاتش حواله میدهد یا از آنها نام میرد چنانکه در احیاء و مستصفی و المہ قد و امثال آنها می بینیم . و اما اینکه این کتاب حتماً از او نیست از جمله دلیلهای واضح این است که در مقاله ۲۵ در تهذیب نفوس می نویسد انتہدی المعری لفنسه و انشاءً فی صحۃ یوسف بن علی تنیخ الاسلام

انصائهم طول الحیوہ وانما فطری الحمام و یوم ذاک اعید و جدید بیت این قطعه را که از ابوالعلاء معری است نقل میکند . ابوالعلاء در سال ۴۴۹ وفات کرد و تولد غرالی یکسال بعد از وفات او در ۴۵۰ واقع شد . پس چگونه ممکن است که در جوانی معری را دیده و از وی شعر شنیده باشد . پس از اینجا و جاهای دیگر که شرحش موحب اطباء است ساختمگی کتاب و دزدکار و کم حافظه بودن دروغگو معاوم مستود .

صدی در کتاب الوافی بالوفیات در ترجمه حال مسعودی (علی بن حسین) صاحب مروج الذهب کتابی را بنام سر العالمین از تالیفات وی شمرده است . و بیقین مقصود صدی یا عیر از کتابی است که گفتیم یا وی نیز نامتناه اثنا ده است . زیرا مسعودی در سہ ۳۴۶ و وفات یافت و اصلاً زمان معری را درک نکرد و میر استادش امام الحرمین ابوالمعالی جویری

متوفی ۴۷۸ و کتاب مقاصد و تهافت الملاسمه و وجیر و سیط و امثال آنها
از مؤلفات او بود.

در مقاله ۱۹ این کتاب مطالبی راجع بجزّ گیری و تعویذات و
عرائم و کیمیا و سیمیا و طلسمات و خواصّ اشجار و نباتات دارد که
هرگز از نویسنده احياء العلوم و المقدمات من العلل و تهافت الملاسفه
نتواند بود.

در مقاله ۲۳ راجع بطبّ و معاین و ادویه و اعدیه و اشره چیزها
دارد که از فصل حقّ گیری و سیمیا و لیمیا کمتر نیست.

در مقاله ۱۷ نام از بعضی کتب اهل سنت میرد و بخواندن آنها
توصیه میکند.

در مقاله ۲۹ - ۳۰ از ابوحنّان توحیدی سحی نقل میکند و ضایفه
الهیّه و صوفیه صافیه و علمای آخرت را می شمارد از قبیل: حسن بصری،
سفیان بن عیینه، طائی طاهری، ابو حنیفه، مالک بن انس، احمد بن حنبل
و امثال آنها.

کسی که بقول بعضی مؤلفان تسبیح اربعین بر گشته و تسبیح متعجب شده
و این کتاب را نوشته باشد، به این گونه اشخاص را از علمای آخرت می
شمارد و به بخواندن کتب اهل سنت سفارش میکند.

باری نگارنده در اینکه کتاب سؤل العالمین طبع شده موجود از آثار
عزّالی نیست هیچ شک و تردید ندارد. اما در هویت اصل کتاب و مؤلف
آن و تافصها که در آن موجود است از قبیل اینکه نویسنده آن یکحدا
خود را تسبیح خالص و حای دیگر سنی متعجب شده اند و یکدیگر را سنی
برهانی و دیگر حای مری حنّ گیری و در خواصّ و در خواصّ
میشود، در حیرت است والله العالم.

استادان و مشایخ غزالی

غزالی در ادب و فقه و اصول و کلام و فقه حلاف و جدل و حدیث و روایت و امثال آنها استاد و راهمایان داشت اما بیشتریشرفت وی بسته بکوشش و جهد و ریاضت خود او بود.

در فلسفه چنانکه خودش در المقصد میگوید طاهرأ استادی نداشت و سه سال آخر آن مدت را که در نظامت بغداد تدریس میکرد (۸۴ء تا ۸۸ء) صرف یاد گرفتن فلسفه نمود و در مواقع فراغت شب و روز مشغول مطالعه و غررسی در کتب فلسفه بود. و چون مقدمات کلام و منطق و اصول را که با قواعد فلسفه آمیخته است در دست داشت، خود میتواند از حقایق این علم اطلاع پیدا کند. با این همه بطر نگارنده احاطه بر موز و دقائق فلسفه بدون استاد و راهما که لااقل اصطلاحات قوم را تفسیر کند امری فوق العاده است.

غزالی هم مشایخ طریقت و هم مشایخ روایت داشت. سلسله مشایخ روایت وی ورشته اسناد بعض کتب احادیث را که غزالی سماع کرده است مابعد کتاب مولد النبى تألیف ابوبکر احمد بن عمر بن ابی عاصم شیبانی در طبقات الشافعیه آورده و ربیدی هم در مقدمه احياء العلوم از آنجا نقل کرده است. (۱)

(۱) - طبقات الشافعیه از امام عبدالعزیز نقل میکند که غزالی کتاب مولد النبى را از شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد حواری سماع کرده است و پسران شیخ ابو عبدالله یعنی عبدالحماد و عبدالحمید و بر حمانی ارفقهاء در مجلس سماع حدیث ناعزالی حاضر میشده اند و از جمله روایات غزالی از کتاب مولد النبى است: احمر بالشیخ ابو عبدالله محمد بن احمد الحواری احمرنا ابوبکر بن الحرث الاصمبانی حمرنا ابو محمد بن حمان احمرنا ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم حلتنا ابراهیم بن مندر الحواری حمرنا محمد بن عبد العزیز بن ابی نابت حلتنا الربیع بن موسی عن ابی الیویرث قال سمعت رقیه حلیه ترصد، (۲)

ایک استادان غزالی را از هر طبقه بطور فهرست یاد میکنیم .

۱- ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی: اولین استادی بود که غزالی پیش او تحصیل فقه و ادب کرد . سبکی نام وی را در حمله علمای شافعه که میان ۴۰۰ - ۵۰۰ هجری فوت شده اند آورده است با ضبط رادکان بدال مفتوح نقطه دار که رسم الخط و شاید تلفظ قدیم رادکان بوده است (طبقات الشافعه ج ۳ ص ۳۶) .

۲- ابو نصر اسماعیلی جرجانی محمد بن ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل دومین استاد معروف غزالی در فقه و فن خلاف بود . وی و پدر اش

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

عبدالمک بن مروان قال سئل عیاض بن اشیم الکفانی است اکرام رسول الله فقال رسول الله اکبر منی وانا اس منه ولد رسول الله عام العیل . ویر سبکی سلسله روایتی از غزالی نقل میکنند که سندش زائمه شیعه میرسد باین طریق : قرأت علی ابی عبد الله محمد بن احمد الحافظ فی سنة ثلاث و اربعین و سعمائة احمرنا ابو الحافظ ابو محمد الد میاطی عن الحافظ عبد العظیم المندری اسماً الشیخ ابو منصور فتح بن حلف السعدی احمرنا الامام شهاب الدین ابو الفتح محمد بن محمود الطوسی احمرنا محیی الدین محمد بن یحیی العقیه احمرنا حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد العزالی حدثنا الشیخ محمد بن یحیی بن محمد الشجاعی الرزبی درون فی داره قراءةً علیه حدثنا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب المقرئ (المفسر ، ح ۰) حدثنا ابوبکر محمد بن عبد الله بن محمد بن حفید العباس بن حمزة حدثنا ابو القاسم احمد بن عبد الله بن عامر الطائی البصرة حدثنا ابی فی سنة ستین و مائین حدثنی علی بن موسی الرضا فی سنة اربع و تسعین و مائة حدثنی ابی موسی بن جعفر حدثنی ابی جعفر بن محمد حدثنی ابی محمد بن علی حدثنی ابی علی بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یظهر قوم للاحق لهم فی الدین شأنهم فاسق و شیعهم مارق و صبیهم عارم الامر المعروف و الناهی عن المنکر فیما بینهم مستضعف و العاسق و المنافق فیما بینهم مشرف ان کنت عبیا و قروئ و ان کنت فقیراً حقروئ (الحديث) .

این دو روایت را ربندی هم در مقدمه احیاء العلوم نقل کرده است اما نسخه این کتاب با طبقات الشافعه بسیار اختلاف دارد .

تا چند پشت همگی از رؤسا و علمای بزرگت جرجان بودند و غزّ الی ازطوس
برای تحصیل نزد او بجرجان رفت .

ابونصر نخستین بار در زمان حیات پدرش سال ۴۶۶ در مسجد صفّاران
جرجان بتدریس و املاء احادیث نشست و پس از فوت پدرش ریاست
مطلقه بدست او افتاد و روز یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الآخر حدود سه ۴۷۵
درگذشت .

۳ - امام الحرمین ابوالمعالی جوینی ضیاء الدین ابوالمعالی
عبدالملک بن ابوعمدّ عبدلّٰه بن یوسف حویبی (۴۱۹ - ۴۷۸) در عصر خود
بررگترین علمای شافعیّه اشعری مذهب خراسان شمرده میشد و بسیاری
از علما و فضلاّی قرن یجم شاگردان وی بودند . طلاب هر شهر و دیار
از عراق و خراسان و مکه و حجاز برای تحصیل بحدمت او می شتافتند
و همواره بر دیک چهارصد تنی طلاب فاضل از عصر درش فایده می گرفتند .
سبکی در ترجمه حالتش بدین بیت متملّ میشود .

وما اری احداً فی الناس یشبهه وما احاشی من الاقوام من احدٍ
و بیر در ناره او گفته اند .

دعوالبس المعالی فهو ثوبٌ علی مقدار قدّ ابی المعالی
حانواده امام الحرمین غالب اهل فصل و ارباب علم و ادب بودند .
یدرتر رکس الاسلام ابوعمدّ حویبی متوفّی ۴۳۸ و عمویش علی بن یوسف
متوفّی ۴۶۳ از علما و دانشمندان بررگ عصر حویش شمرده میشدند و پسرش
ابوالقاسم مظفر بن عبدالملک یر از فصلاّی عصر خود بود .

ابوالمعالی یر تربیت یدرش ابو محمدّ نار آمد و بحسّین سارار
محضر او فائده برد . در حوایی نرد حافظ ابو نعیم اصفهانی (۹۳ ساله در
سه ۴۳۰ وفات یافت) سماع حدیث کرد و از وی احاره روایت گرفت

و از همان وقت بفضل و هوش و ذکاوت اشتهار داشت . علم اصول را نزد ابوالقاسم اسفراینی متوفی ۴۵۲ تحصیل کرد .

ابوالمعالی با ابواسحق شیرازی که از فحول علمای آن عصر است معاصر بود و هر دو یکدیگر فوق العاده احترام میکردند . ابواسحق او را استاد شرق و غرب میخواند و ابوالمعالی محض احترام غاشیه ابواسحق بدو تس میکشید .

در ایام بلوی و شورش معتزلی و اشعری و حمی که میان سوات ۴۴۰ تا ۴۵۶ بر پا بود و در فتنه که عمیدالملک کدوری در سال ۴۵۶ در خراسان بر پا کرد تا روافض و اشعریه را بر مبرها لعن کردند (۱) ابوالمعالی گرفتار غوغا و زحمت اشرار گشت و از نیشابور مسافرت کرد نوشته بعضی تنها و بقولی برخی با اتفاق حافظ ابوبکر بیهقی (۲) و امام قشیری از نیشابور بیرون شدند و ابوالمعالی بنگه رفت و چهار سال محاور حرمین بود و آنجا مدرس و فتوی اشتغال داشت .

پس از آنکه بوبت دولت تائب ارسال رسید و خواحه نظام الملک زمام کارها را بدست گرفت و در صدد رتق و فتق امور برآمد امام الحرمین و سایر علما را دو باره بوستان برگردانید و مدرسه طامنه نیشابور را برای او بنا کرد . امام الحرمین حدود ۱۸ سال بدون هیچگونه رفیق و مزاحی مدرس نظامنه نیشابور بود . در این اثناء یک سفر هه باصفهان رفت و در

۱ - رجوع شود بحاشیه که در صفحه ۷ چاپ شده است ۲ - ابوبکر حسرو خردی بیهقی اصلا از مردم حسرو خرد بیهقی بود و در نیشابور اقامت داشت بر د' ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری و ابو الحسن محمد بن حسین علوی و استادان دیگر آن زمان تحصیل کرد . ولادتش در شعبان ۳۸۴ و وفاتش در نیشابور سال ۴۵۸ واقع شد . از مؤلفاتش کتاب سنن صغیر و مناقب امام احمد و کتاب النعمت و النشور در آن زمان مشهور بوده است .

مجلس نظامی بی اندازه تقرّب یافت و دو باره بیشابور برگشت .
 ابوالقاسم دبوسی که بعد ازین نامش خواهد آمد در اصفهان با ابوالمعالی
 مناظره و بدوسی احترامی کرد که **آيَن كِلَا بَكِ الصَّارِیَةُ** مقصودش شاگردان
 ابوالمعالی بود که در محالس بحث و مناظره حمایت از استادشان میکردند .
 تولّد امام الحرمین هجدهم محرّم ۴۱۹ و فاتهش بمرص یرقان شب
 چهار شبّه ۲۵ ربیع الآخر ۴۷۸ اتفاق افتاد . در ماتمتش شورشی عجیب
 پیداشد . بازارها را بستند و بردیک یکماه هیچکس عمامه نر سر نگذاشت
 و قریب چهار صد نفر شاگردان برگش که از رؤسا و علمای شهر های
 دور و نزدیک بودند عرا داری ها کردند و شعرا برای او مرثی ساختند
 از جمله :

قلوب العالمین علی المقالی و ایام الوری سنبه الیالی
 ایثمر غصن اهل الفضل یوما و قدماں الامام ابوالمعالی
 از مؤلفاتش: کتاب نهاییه در فقه و ارشاد و شامل در اصول دین
 و کتاب برهان در اصول فقه و کتاب غیاث الامم و مغیث الخلق در ترحیح
 مذهب شافعی و رسالۀ نظامیه . (برای بقۀ احوالش رجوع شود بکتاب
 طبقات الشافعیّه و ابن خلکان و یافعی) .

۴ - حافظ ابوالفتیان . عمر بن عبدالکریم دهستانی روایی . ز
 اساتید حدیث و مشایخ روایت غرّالی است که دهمی در تذکرۀ الحقاظ
 و سکی در طبقات الشافعیّه ذکر کرده اند . تولّدش ۴۲۸ و فاتهش در سرخس
 ماه ربیع الآخر سنۀ ۵۰۳ واقع شد .

۵ - ابو سهل حفصی مروزی محمد بن احمد بن عبیدالله . استاد و
 شیخ روایت خواجه نظام الملک بود . غرّالی نیز در جوابی از وی سماع

- حدیث کرد . وفاتش بهوشته یافعی در سال ۴۶۶ واقع شد .
- ۶ - نصر بن ابراهیم مقدسی شیخ شافعیّه تسام متوفی ۴۹۰ نیز از مشایخ روایت غزالی بود .
- ۷ - محمد بن یحیی بن محمد شجاعی زوزنی غزالی یکجند در ورورن نزد وی سماع حدیث میکرد .
- ۸ - ابو محمد عبدالله بن محمد بن احمد خواری از مردم خوار طهران (به خوار بی‌هقی که عبدالجبار خواری متوفی ۵۳۶ از آنجاست) نیز از مشایخ روایت غزالی بود .
- ۹ - الحاکم ابو الفتح نصر بن علی بن احمد حاکمی طوسی وی نیز استاد حدیث و از مشایخ روایت غزالی بود .
- ۱۰ - ابوعلی فارمدی فصل بن محمد بن علی از مردم فارمد طوس از بزرگان عرفا و ره‌آورد و از مشایخ صوفیه خراسان و شیخ طریقت غزالی و استاد وی در تصوّف بود و رشته تصوّف غزالی بدو می پیوست .
- فارمدی با استاد ابو القاسم فتیری صاحب رساله قشیریه مصاحبت و معاشرت داشت . و برد ابو عبدالله بن باکویه شیرازی و ابو منصور تمیمی و ابو حامد غزالی کبیر سماع حدیث کرده بود و امام عبدالغافر و عبدالله علی خرگوشی و جماعت دیگر شاگردان روایت او بودند . برد خواحه نظام‌الملک تقرّب و مرلّتی مقدّم بر همه علما و فقهای آن زمان داشت خواحه او را در محالّس بر خویشش و تمام بزرگان رجال برتر می‌شاید .
- تولدتر ۴۰۷ . وفاتش در طوس ماء ربیع الآخر سال ۴۷۷ واقع شد (برائی بقه احوالش رجوع شود به اس حلکان و ضقات الشافعیّه و مرآة الجنان و نهجات الانس و طرایق الحقایق و حرّیه الاصمیه) .
- ۱۱ - ابوبکر نساج ابوبکر بن عبدالله نساج از مشایخ صوفیه خراسان

و از راهنمایان امام غزّالی بتصوّف بود. امام احمد غزّالی نیز بدو ارادت می ورزید و رشته طریقتش بدو می پیوست.

ابوبکر نَسَاج از مریدان شیخ ابوالقاسم کرکائی متوفی ۴۵۰ بود. وفاتش به نوشته خزینة الاصفیاء در سال ۴۸۷ اتفاق افتاد.

شاگردان غزّالی

غزّالی در عصر خود دانشمندی یکتا بود. چهار سال در نظامه بغداد و حدود یک سال در نظامه نیشابور رسماً تدریس میکرد. در اوقات دیگر نیز جویندگان علم و دانش از محضرش استفاده میکردند. چه در آن تاریخ هر کجا دانشمندی یافته میشد طلاب و عاشقان علم و ادب گرد او را میگرفتند و بهر وسیله که ممکن بودار او فیض یاب میشدند. این است که غزّالی در تمام دوره عمر حتی در ایام مسافرت و ریاضتش جز در مواقع خلوت هیچگاه از افاضه و افاده فارغ نبود

ایامی که در بغداد بود پیوسته بزرگ سیصد تن از فضلا، و در نیشابور هم گروهی بسیار، و سپس در طوس با سرپرستی مدرسه و خانقاهی که خود سیاد و دایر کرده بود حدود یکصد و پنجاه متورّع اروی تربیت و تعلیم میگرفتند و از محالّس درس و موعظه اش بهره مدمی گشتند. گروهی بسیار از علما و دانشمندان قرن تسّم هجری خصوصاً در قلمرو خراسان همگی شاگردان و تربیت یافتگان غزّالی بودند و غالب در کتب تراجم و رجال با نامی آنها بر میخوریم.

واقعه عز و هجوم این طایفه بر خراسان که از سده ۵۴۸ شروع شد و سالها طول کشید یکی از و فایع شومی است که در تاریخ سیاسی و ادبی ایران بی انداره اثر بحسید.

داستان گرفتاری سلطان سنجر سلجوقی بدست غزان و مدت پنج سال
اسیر بودش در دست این طایفه و فتنه های پی در پی و کشتار های شوم
و بتعبیر مؤرخان اسلام قتل شعوائی که این گروه کسیخته لگام درنیشابور
و دیگر بلاد خراسان کردند ، یکی از داستانهای مهم و حوادث وحشت
انگیز تاریخ ایران است که ابن اثیر و ابوالعدا و ابن خلکان و عماد کاتب
اصمهای و دیگر تاریخ نویسان شرح آرا نوشته اند .

محمد بن مؤر در کتاب اسرار التوحید موداری از فحایع و
کستار های این طایفه را که حدود یکصد و یارده تن تنها از اخلاف شیخ
ابوسعید بدست آنها کشته شد شرح داده است .

همین حادثه دهشت زای بود که استاد قصیده سرایان **انوری ابیوردی**
را بر انگیزت تا قصیده ای از سوز دل برداخت و این واقعه را پیداشاه
سمر قند نامه کرد .

بر سمر قند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان بر خاقان بر
تا آنجا که گفت :

شاد الا بدم مرگ بیی مردم بگر حر در شکم مام بیابی دختر
استاد **خاقانی** **سروانی** بر در کشته شدن امام محمد بن یحیی
بیتابوری بدست عران مرثیه ای عزّاج ساخت .

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
و آن بیل مکرمت که شیدی سراب شد

گردون سر محمد یحیی ساد داد
محمد نصیب سحر مالک رقاب شد

ای مشتری ردا نه ار بر که طیلان
در گردن محمد یحیی طاب شد

اری در این حادثه محنت زای بسیاری از علما و فضلاء خراسان که شاگردان غزالی بودند کشته شدند یا چنان در مهلکه افتادند که از سختی مشقت جان دادند . مابد کرجندن از شاگردان معروف غزالی با شرح حالی مختصر از آنها میپردازیم .

خواهندگان برای تفصیل احوال آنها و بقعه شاگردان غزالی رجوع کنند به اس خلکان و تذکرة الحقائق و طقات الشافعیة و مرآت الجنان .

۱ - امام محیی الدین محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری :
کنیه او در ابن خلکان و حاشیه یافعی (ابوسعبد) و در طقات الشافعیة (ابوسعید) نوشته شده است .

امام محمد یحیی از بزرگان شافعیة خراسان و ار مشاهیر شاگردان غزالی بود . ریاست علمی و روحانی نیشابور بدو انحصار داشت مدتی در نظامیه نیشابور و یکجهد در نظامیه هرات تدریس میکرد و جماعتی بسیار از علما و فضلاء آن زمان شاگردان او بودند . بیشتر تحصیلاتش نزد غزالی احام گرفت و یکجهد هم نزد ابوالمظفر حسوافی همدرس غزالی تلمذ کرد . امام محمد بن یحیی شعرناری خوب میگفت و در حسن بیان نموداری کامل از استادش غزالی بود . یکی از فصلا در باره او گفت :

رفات الدین و الاسلام یحیا به حی الدین مولانا ابن بهیمی
كان الله رب العرش یلقی علیه حین یلقى الدرس و حیا
ار جمله اشعار محمد یحیی ایدو بیت است که مضمونی بدیع دارد و بکارنده در حین نگارش این سطور مرتحلاً بنظم یارسی ترجمه ناقص کرد :

و قالوا یصیر الشعر فی الماء حیه اذا الشمس لاقه فما خلخله صدفا
فلما النوى صُدغاه فی ماء وجهه و قد لسا قلبی تیقمته حقاً

می شنیدم موی چون افتد در آب مار گردد از شعاع آفتاب
 بر رخت پیچید زلف و دل گزید باورم شد آن حدیث نا صواب
 تولّد امام محمد یحیی در سنه ۴۷۶ و قتلش بدست غزان در ماه
 رمضان ۵۴۸ بدین وضع فجیع اتفاق افتاد که خاک در دهانش کردند و
 طیلسان بر گردنش پیچیدند تا بسحتی جان داد. شعرا بفارسی و تازی در
 مرثیه اش قصیده ها پرداختند چند بیت از رثاء خاقانی را پینس نقل کردیم
 و همو گوید.

باورد محنت است در این تنگای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

در مدّت محمد مرسل بداشت خلق

فاصلتر از محمد یحیی وضای خاک

آن کرده روز تهلکه دندان فدای سنگ

وین کرده گاه فتنه دهان را فدای خاک

ابو الحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی گمت .

یا سا فکا دم عالم متبحر قد طار فی اقصی الممالک صیته

تالله قل لی یا ظلوم ولا نخف من کان یحیی الدّین کیف تمیته

نجم الدّین خوششانی (ابوالبرکات نجم الدّین محمد بن موقّس

سعید خوششانی نیشابوری) تولّد ۵۱۰ وفات چهارشنبه ۱۸ ذی القعدة ۵۸۷

که نامش در کتب رجال و تاریخ ضمن سرگذشت صلاح الدّین ایوبی

و خلفای فاطمی مصر معروف است یکی از شاگردان امام محمد یحیی بود .

نجم خوششانی همان کسی است که در ایام نهضت صلاح الدّین ایوبی سفری

بمصر کرد و آنگاه که صلاح الدّین هنوز حرّات نمیکرد علانیه خطبه بام

خلعای عثاسی بحواند و نام فاطمیان را از خطبه بیندازد وی اوّلین بار بر سر منبرها خلعای فاطمی را لعن و عثاسیان را بحلافّت کافّه مسلمانان تعریف کرد.

امام شهاب الدین محمد بن محمود طوسی و شیخ دحرالدین محمد بن ابی علی نوقای ۵۱۶ - ۵۲۹ و قاضی ابوطالب محمود بن علی اصفهانی مدرّس معروف متوفی ۵۸۵ که همگی از علما و فصلای برگزیده عصر خویش شمرده میشدند. بر شاگردان محمد یحیی بودند. در همان سال که امام محمد بجایی کشته شد متکلم معروف ابو الفتح محمد ابن عبد الکرم شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل بیروفاات یافت (دول الاسلام ذهبی وابن خلدکان)

۲ - امام ابو الفتح محمد بن فضل مارشکی (مارشک از دیهای طوس است) بر شاگردان معروف غزالی بود و در فتنه غران بسال ۵۴۹ درگذشت.

۳ - ابو منصور محمد بن اسعد واعظ عطاری طوسی معروف به حنفیه اصلاً طوسی و ساکن نیشابور بود در طوس بخدمت غزالی پیوست و در حلقه شاگردان او درآمد در واقعه غر سال ۵۴۸ از نیشابور بگریخت و بآذربایجان شتافت و بوسنّه ابن خلدکان در تمریر ماه ربیع الاخر ۷۱، و بقولی رحب ۵۷۳ درگذشت و تولّدش در ۴۸۶ بود و بوسنّه سسکی (ح ۴ طوقات ص ۶۶) عاقبت ساکن مرو شد و همانجا باصحّ اقوال در ۵۷۳ وفات نمود

۴ - ابن برهان فقیه ابو الفتح احمد بن علی: بر دغزالی و کیای هراسی تحصیل کرد و از مدرّسین طائمه بغداد شد و تولّدش سنّ ۷۹ و وفاتش بوسنّه سسکی در جمادی الاولی سنّه ۵۱۸ و بضبط ابن خلدکان و یافعی ۵۲۰ واقعند.

۵ - تاج الاسلام ابن خمیس ابو عبدالله حسین بن نصر موصلی متوفی ۵۲۲ (یافعی و ابن خلیکان).

۶ - ابو محمد انصاری عامر بن دعث از مردم شام ۴۵۰ - ۵۳۱

۷ - مروان طنزی مروان بن علی بن سلامه از مردم دیار بکر بورات رنگی آق سقر صاحب موصل رسید و بعد از ۵۴۰ وفات یافت. عمادالدین رنگی بن آق سقر در ۵۲۱ از طرف سلطان عمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی بغداد شد و از آن پس کارش بالا گرفت تا یادشاه موصل گشت و در سنه ۵۴۱ کشته شد (ابن خلکان).

۸ - استاد ابو طالب رازی عبدالکریم بن علی بن ایطال کتاب احیاء العلوم استادش را از بر داشت و در فارس حدود سنه ۵۲۲ یکسال کمتر یا بیشتر در گذشت (طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۵۹) رسیدی در مقدمه شرح احیاء ندانم از چه مأخذ نوشته است که (توفی بمرور الوقت سنه ۵۲۸).

۹ - ابو الفتح باقر جی عبدالواحد بن حسن در حمادی الاخر ۵۱۷ با سفارش نامه سلطان سنجر بغداد رفت و مدّرس نظامیه شد و یکجدا در این منصب بود و سپس اسعد میهنی این تغزل را هم با سفارش نامه سلطان سنجر از دست او بگرفت و فاتهش در عریه سال ۶۳۳ واقع شد

همین ابو الفتح باقر جی است که گفت یکشب در اوصاع و احوال خود اندیشه میکردم و سخت دلشک بودم که از نعیم دنیا محروم شده و ترقیّات ظاهری نرسیده ام در ایحال مغنی ایبدو بدت بر حواری و روی من کرده گفت ای شیخ بشو:

افسمن بالیت العتیق و رکنه والطائمین ومنزل القرآن

ما العيش في المال الكثير وجمعه بل في الكفاف وصحة الابدان

۱۰. ابن عربی معافری ابو بکر محمد بن عبدالله اندلسی تولد

۶۱۸ یا ۶۱۹ وفات ۵۴۳ هـ (اس خلکان و یافعی). در کتاب شدرات الدّهب وفات او را در وقایع سال ۵۴۶ ضبط کرده است .

۱۱. ابوسعید نوقانی محمد بن اسعد بن محمد ملقب به سدید

در مشهد علی بن موسی الرضا بصط سبکی در ۵۵۶ و بظاهر مقدّمه شرح احياء ۵۵۴ در حادثه غرّان کشته شد (۱). در طبقات الشافعیّه (ج ۴ ص ۶۶ چاپ مصر) ابوسعید بوقالی بقاء مؤّحده و در ص ۱۱۲ همین حرو و بکینت ابوسعید ونسبت و فانی بون نوشته شده است بوقان از محال سیستان و بوقان یکی از دو شهر معروف طوس است یعنی بوقان و طاران که ابن خلّکان در دیل ترجمه امام احمد غزّالی تلفظ آنها را مینویسد و میگوید (ولهما ما یرید علی الف قریه) .

۱۲. قاضی ابو نصر احمد بن عبدالله بن خمقری تولد ۲۰ شعبان

۶۶۶ وفات ربیع الآخر ۵۴۴ در طوس نزد غزّالی تحصیل کرد .
خمقری مسبوب است به خمس قری و این کلمه را عربی نویسان بحای بیجدهی مسبوب به بیج ده که در مرو معروف بوده است اختیار کرده و گاه خمقری و گاه بیجدهی نوشته اند بظیرش اینکه ابو الفصل بیهقی اسم خاص علی خویشاوند را که در کتب تاریخ بهمین شکل شهرت دارد تسدیل بعلی قریب کرده است . برای باقی ترجمه حال قاضی ابو نصر و شرح این نسبت و اسامی پسخ دیه مرو رجوع شود بطبقات الشافعیه ج ۴ ص ۳۹ .

(۱) بشرحی که یافعی در وقایع سه ۵۴۴ هـ مینویسد در بن سال دوازدهم اعران بر بیشاور تاخند و براع داخلی هم میان شافعیّه و علویه و حنفیه بر پا شد و کار دگستار سخت و سوختن بازار ها و مدارس کشید و از هر دو طرف جماعتی فراوان قتل رسیدند .

۱۳. محمد بن تومرت ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن تومرت معروف بمهدی هرُغی . میر از شاگردان غزالی و از جمله کسانی است که در دیار مغرب دعوی مهدویت کرد و در اقوام بربر مراکش و اسپانیا و بواحی مصر و آفریقا شورش و انقلابی برپا ساخت و گروهی بدو گرویدند. طرز دعوت و ترجمه احوال و داستانش با علی بن یوسف بن تاشفین پادشاه مراکش و دیگر رجال دیوانی و دینی آن زمان سرگشتت مصلی دارد که در کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیه و ابن خلکان نقل شده است .
 ابن خلکان ولادت او را عاشورای ۸۵۴ و آغاز ظهور و دعوتش را بمهدویت خویش سده ۵۱۴ و وفاتش را ۵۲۴ نوشته است .

۱۴. ابو حامد اسفراینی محمد بن عبد الملك حوسقانی اسفرایی (حوسقان از محال اسفراین است) . در بغداد برد غزالی تحصیل کرد (طبقات ح ۴ ص ۷۶)

۱۵. ابو سعید محمد بن علی حاوایی عراقی (حاوای قبیله من الاکراد سکو و الحله) . تولدش در سال ۸۶۴ و وفاتش طاهراً بعد از ۴۰۰ ساله واقع شد (در باره تاریخ وفاتش تردیدی است . رجوع شود طبقات الشافعیه ح ۴ ص ۸۸)

ابو سعید حاوایی کتاب الحام العوام را از استادش غزالی روایت میکرد . و کتاب مقامات حریری را پیشه و مؤلفش حواید و بر آن شرح نوشت
 ۱۶. ابراهیم بن محمد غنوی رقی صوفی ۴۵۹ - ۵۴۳ . نزد غزالی تحصیل و مؤلفات او را کتات میکرد .

۱۷. ابو عبد الله حسین بن نصر جهنی کعبی تولدش در موصل ۲۰ محرم ۴۶۶ و وفاتش سده ۵۵۲ واقع شد .

۱۸ - خلف بن احمد نیشابوری . سبکی از ابن صلاح نقل میکند که وی پیش از استادش غزالی وفات یافت .

۱۹ - ابوالحسن سعد الخیر بن محمد بن سهل انصاری اندلسی . فقه نزد غزالی و ادبیت نزد ابو رکر یا خطیب تریزی فراگرفت و در عاشورای ۵۴۱ در گذشت .

۲۰ - ابو منصور سعید بن محمد بن رزاز . یکچند مدّرس نظامیه بود و معزول شد . ولادتش ۴۶۲ و فوآتش دی القعدة ۵۳۹ اتفاق افتاد و در تربت شیخ ابواسحق شیرازی دفن شد . در مقدمه شرح احیاء شاید بتحریر نسخه وفات او را ۵۰۳ نوشته است .

۲۱ - ابوالحسن علی بن محمد بن حمویه بن محمد بن حمویه جوینبی .

۲۲ - ابو عبد الله شائع بن عبدالرشید جیلی متوفی ۲۰ عرم ۵۴۱

۲۳ - ابو الفتح نصر بن محمد بن ابراهیم آذربایجانی مراغی .

۲۴ - ابو الحسن علی بن مطهر بن مکی بن مقلاص دینوری . متوفی شب ۲۷ رمضان ۵۳۳

۲۵ - ابو محمد صالح بن محمد .

۲۶ - جمال الاسلام ابوالحسن علی بن مسلم . دو نهر آخر را ربیدی در مقدمه شرح احیاء آورده است و درباره آخرین میگوید « لازم العزالی مدّة مقامه بدمشق واحد عمه . یحکی أنّ العزالی قال بعد خروجه من الشام خلّفتُ شاباً إن عاش کان له شأنٌ یعنی جمال الاسلام هدا وکان کما تفرّس فیه » .

بعض مشایخ مذهب غزالی که کئیة آنها نیز ابو حامد بوده است (۱)

۱ - قاضی ابو حامد احمد بن بشر بن عامر عامری مروزی متوفی

۳۶۲ (طقات ح ۲ ص ۸۲ و اس خلکان ح ۱ بسنت مرورودی)

(۱) - این فصل را ربیدی در مقدمه شرح احیاء العلوم آورده است و اتفاقاً نسخه چاپ مصر که در دست ماست در این فصل ما بعد فصول دیگرش اغلاط و اشتباهات فراوان دارد که بعضی با احتمال قوی از تحریفات نسخه است . نگارنده از روی طبقات الشافعیة که ماحد عمده ربیدی در نوشتن این مقدمه بوده و بر روی کتب معتبر دیگر از قبیل دول الاسلام و تذکره الحفاظ دهی و اس خلکان و مرآة الحسان یا هدی و کامل ابن اثیر و شذرات الذهب و امثال آنها هم اغلاط را بقدر امکان تصحیح کرد و هم چهار تن را که زمان دو نفر از آنها بعد از غزالی است علاوه نمود . و اگر میخواست تمام مشایخ شافعیه را که «غزالی» هم کتبه بوده اند از معاصرانش و پیش از او و بعد از او همه را شماره کند چندین برابر این مقدار بر میامد اما چون فایده تاریخی چندان نداشت همین مقدار قناعت کرد .

بی همت نیست که بکنه ای را اینجا یاد آور شوم : چنانکه گفتیم اساس و ممای اصلی نوشته های ربیدی در شرح حال غزالی کتاب طبقات الشافعیه بوده که اتفاقاً نسخه چاپی آن هم بسیار معیوب است . و تقریباً بعض مطالب که در حلال سطور آن رساله اشاره شده است گذشته از اشتباهاتی که برای هر مؤلفی کم و بیش دست میدهد و آنکه در این دعوی بر انکار باشد اهل حیره در این کار نیست ، گویا نسخه خطی ربیدی هم غلط داشته و از اینجهت در بعض مطالب و عباراتش همان اغلاط واقعی مانده است . و اوصاف را بر چنین نویسنده ای رحمت کش و بر کار که دوره تاج العروس با آن شرح و سطر شرح احیاء العلوم در ده مجلد دوفقره از تالیفات اوست بچند آشفته خرده گرفته و بیاری از اوصاف دور میدانم دیگر نویسنده کان خود دادند .

حوشبحقانه این قبیل نوشته های تاریخی عموماً اقتضای از یکدیگر است . و تا آنجا که تالیفات گذشتهگان در دسترس باشد میتوان ارسندی بسند صحیح و تردید کمتر راه حسرت و لا اقل بمقایسه و تعادل و ترجیح روایات و سمجیدن آنها با وقایع مسلم تاریخی چیزی بدست آورد . از این جهت نگارنده درین فصل و دیگر فصول تاریخی و تراجم رجال که در این غزالی نامه آورده است از مدر استادن و شاگردان و معاصران غزالی و امثال آنها تا آنجا که در قدرتش بوده بدون مراجعه بچند ماحد معتبر چیزی نگاشته و برای خوانندگان که حویلی شرح احوال معصل هستند بعض ماحد را نشان داده است .

۲ - ابو حامد طوسی اسمعیلی احمد بن محمد بن اسمعیل بن نعیم فقیه در طابران طوس حدیث میگفت و در سال ۳۴۵ در گذشت (طبقات ج ۲ ص ۹۶) .

۳ - ابو حامد احمد بن محمد بن حسن حافظ متوفی رمضان ۳۲۵ (طبقات ج ۲ ص ۹۷) .

۴ - ابو حامد شارکی هروی احمد بن محمد بن شارک فقیه متوفی علی الاصح در سنه ۳۵۵ (طبقات ج ۲ ص ۹۸) .

۵ - ابو حامد همدانی احمد بن حسین بن احمد بن جعفر فقیه متوفی ۱۷ صفر ۴۹۱ (طبقات ج ۳ ص ۳) .

۶ - ابو حامد بیهقی احمد بن علی بن حامد از مردم خسرو جرد بیهق . وفاتش بعد از سال ۴۸۳ بود زیرا در این سال حسین فورانی از وی سماع حدیث کرد (طبقات ج ۳ ص ۱۲) .

۷ - ابو حامد اسفراینی احمد بن ابی طاهر محمد بن احمد ارمشایخ شافعیه عراق و از علمای بررگ زمان خود بود . تولدش ۳۴۴ وفاتش در سوال سنه ۴۰۶ واقع شد .

از حمله وقایع زندگانی او ایسکه در سال ۳۹۸ شیعیان بغداد قرآنی بیرون آوردند که با همه قرآنها که در دست عامه بود اختلاف داشت و مدعی شدند که مصحح این مسعود است . از این جهت میان شیعه و سنی کشمکش و مشاحره سختی اتفاق افتاد و کار بدانجا کشید که علما و قضاة انحصار کردند و ابو حامد اسفرایی و فقهای دیگر حکم سوراندن این نسخه از قرآن دادند و رأی آنها در محصر جماعت بموقع عمل گذارده شد . از ایلرو شیعیان سخت خشمگین شدند و دسته ای از جوانان این

فرقه بقصد اسی حامد گرد خانهٔ او را گرفتند و در صدد آزارش برآمدند
وی از خانه فرار کرد و خلیفهٔ عباسی القادر بالله ۳۸۱ - ۴۲۲ این فتیه
را بنشاند و ابو حامد بحانهٔ خود برگشت (برای باقی احوالش رجوع شود
بطبقات ج ۳ ص ۲۴ - ۳۱ و اس خلکان ج ۱). وفات ابو حامد اسفراینی
در مقدمهٔ زبیدی بر شرح احیاء ۴۰۸ نوشته شده و گویا تحریف نشده است.

۸ - ابو حامد سرخسی شجاعی احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
علی بن محمد بن شجاع. قاضی و مدرّس بصره بود و در بلخ سال ۴۸۲
وفات یافت (طبقات ح ۳ ص ۳۳). وفات او را در مقدمهٔ شرح احیاء
سنة ۴۵۸ نوشته است.

۹ - ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی. در جرو استادان غزالی
گفته شد.

۱۰ - ابو حامد غزالی بزرگ. شرح حالش خواهد آمد.

۱۱ - ابو حامد استوائی احمد بن محمد بن دلویه. تولّدش طاهرآ در
۳۵۸ وفاتش ۱۸ ربیع الاول سنة ۴۳۴ واقع شد (طبقات ج ۳ ص ۲۴)

۱۲ - ابو حامد یمی محمد بن محمد بن عبد الرحمن. کتاب المرشد را
در فقه سال ۴۴۳ تألیف کرد (طبقات ح ۳ ص ۸۲)

۱۳ - ابو حامد شهر روری محمد بن محمد بن عبد الله. مدرّس نظامته
موصل بود و در ۶۰ سالگی در ۱۴ جمادی الاولی ۵۸۶ در گذشت (طبقات
ح ۴ ص ۱۰۰)

۱۴ - ابو حامد قزوینی عبد الله بن ابو الفتح متوفی ۵۸۵ (طبقات
ح ۴ ص ۲۴۳)

کسانی که بسبب غرای معروف اند

بیش گفته‌یم که لفظ غزالی در مورد امام حجة الاسلام ویرایش امام

احمد با بر اصحّ اقوال بتشدید زاء و بعقیده جمعی بتخفیف است . کسی که حراین دو برادر نام غزالی شدّ راء میان علما و رجال تاریخی مشهور باشد یکسر دیگر را سراع داریم که قطعاً در لفظ سست با امام غزالی و اتفاقاً در کیمه بیر باوی یکی است و او را غزالی بررگت یا غزالی کبیر نامیده اند و ترجمه حالش را برودی خواهیم نوشت .

اشخاص دیگر بیر داریم که بسمت غزالی معروف اند اما بعضی را مسلم میدانیم که غزالی بتخفیف زاء اند مانند **غزالی مروزی و غزالی مشهدی** و درباره برخی تردید است که آیا بتخفیف یا تشدید است . در هر صورت مقصود ما شماره بعض اشخاصی است که یش از امام غزالی یاد در زمان او و بعد از او باین نام معروف بوده اند .

۱ - ابو منصور عبدالباقی بن محمد بن عبدالواحد غزالی . معاصر امام غزالی و شاگرد کیای هراسی بود و ابوطاهر سلمی ار وی روایت میکند . در رحب ۵۱۳ وفات کرد (طنقات ج ۴ ص ۲۴۲) .

۲ - علی بن احمد غزالی مؤلف کتاب میران الاستقامه لاهل القرب و الکرامه متوئی ۷۲۱ (مقدمه شرح احیاء ص ۱۹)

۳ - ابو الحسن علی بن معصوم بن اسی در العزالی . ار مردم مغرب و ار علمای شافعی مذهب بود . درسه ۴۹۶ متولد شد و در سال ۵۵۵ در اسفراین درگذشت (ردی دره مقدمه شرح احیاء العلوم ص ۱۹)

طبقات الشافعه (ح ۴ ص ۳۸۴) او لا لفظ غزالی ندارد و ثاباً تولّد را ۴۸۹ نوشته است . اما در سال وفات بابوشته زبیدی مطابق است با صافه ماه شعبان « علی بن معصوم بن اسی در المغربی ابو الحسن من اهل المغرب قال ابن السمعانی امام فاضل عالم بالمدیه و لدسه تسع و ثمانین و اربعماته و مات داسفراین فی شعبان سنة خمس و خمسين و خمسائه »

باین نسبت نمی‌شاسد. و من سه نفر دیگر را پیدا کرده‌ام. مسعودش
همین سه نفر است که گفتیم و ترجمه حال دو نفر آنها در جزو چهارم
طبقات الشافعیّه صط شده است و در باره آخرین اصلاً نام غرالی و در
دوتای دیگر تخفیف یا تشدید راه معلوم نیست.

۴ - محیی‌الدین محمد غرالی طوسی، از علما و رها در زمان شاهرح بن
امیر تیمور گورکان بود. وفاتش به سینه حبیب‌السیر در سال ۸۳۰ واقع شد
(تذکره دولتمشاه سمرقندی و حبیب‌السیر)

۵ - حکیم غرالی مروزی ۶۰ - غرالی مشهدی. ترجمه حال
این دو غرالی را در ص ۲۱۴ نوشتیم

امام احمد غرالی برادر کوحک امام محمد

ابوالفتوح محمدالدین امام احمد بن محمد بن احمد غرالی طوسی برادر
کهنتر امام محمد غرالی از فقها و دانشمندان و زهاد و مشایخ معروف
زمان خود بود. حبه تصوف و واعظی او بر دیگر جهاتش می‌چربید و
بعلاوین زاهد و صوفی و واعظ شهرت داشت.

از آثار حوایی برهد و اروا و صحت صوفیان مایل بود و از عمده
وقت به خدمت مشایخ رسید. سالها در سیر و سیاحت و خدمت فقرا و صوفیه
گذراند تا در وادی سلوک مرتقی بلند یافت و خود از بزرگان مشایخ
و راهمایان سلسله شد و گروهی بسیار بدستگیری و ذلت او راه افتاده
داخل در طریقت شدند و رسته تصوف یاره‌ای از سلسله‌ها بدو می‌پیوندد.

شیخ طریق و پیشوای او ابو بکر نساج است که در استخوان غرالی
اروی نام بردیم. و از جمله تربیت یافتگان یکی شیخ ابو الفضل بغدادی

از مشایخ معروف صوفیه است که بنوشته بعضی در سال ۵۵۰ وفات یافت (۱).
و دیگر عارف معروف **عین القضاة همدانی** است که در ۵۳۵ کشته
شد بی اندازه شیخ خویش ارادت داشت و میان آنها مکانت ییوسته
بود. ترجمه حالش را در جزء معاصران غزالی خواهیم نوشت. و سه دیگر
شیخ ابوالنجیب سهروردی عبدالله بن سعد است (متولد ۴۹۰ متوفی
جمادی الآخره ۵۶۳). وی در جرو فقها و مدرّسان نظامه بغداد بود و
چون بصحبت امام احمد پیوست بترك همه چیز گفته گوشه نشینی اختیار
کرد. در ایام ریاضتش مشگ آب بدوش می کشید و مزد میگرفت و
باحمی از اصحاب در کنار دجله بغداد در ویرانه ای منزل داشتند.

نجیب الدین عمو و مرتبی شیخ شهاب الدین سهروردی ابوحص
عمر بن عبدالله مؤلف کتاب **عوارف المعارف** است که معاصر شیخ سعدی بود
و در سال ۵۳۹ متولد شد و در غره محرم ۶۳۳ در گذشت.

چهارم **حکیم سنائی غزنوی** شاعر عرفانی مشهور که ناصح اقوال
بعد از نماز و ریزش شبیه یازدهم شعبان سنه ۵۲۵ وفات یافت وی بیرازمردان
معروف امام احمد بود

امام احمد مدّتی سیابت ارب را درش در نظامه بغداد تدریس میکرد.
مواعظ و سخاش بی اندازه شیرین و گرم و گیرا بود. همواره گروهی
بسیار در محالس و عظمش اردحام نموده فریفته و مسحور بیان او میشدند.
و بعض طالبان همچنانکه وی بر کرسی و مدرّس تقریر میکرد بیانات او را
میدونستند.

از جمله **صاعد بن فارس** لمایی بود که در بغداد ۸۳ مجلس ارمواعظ

(۱) رجوع شود بکتاب طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۱

او را بوش و کتاسی در دو محلد و راهم ساخت و بظر وی رسانید (۲)
 چنانکه در شرح مؤلفات امام غزالی گفتیم زبیدی در مقدمه شرح
 احیاء العلوم باشتهای برگ افتاده و در ضمن تألیفات امام محمد غزالی
 کتاسی را نام المحالّس الغرالیّه ضبط و از این سبکی نقل کرده است که
 صاعد بن فارس در محالّس و عطف غزالی در بغداد یشت سر مردم میایستاد
 و تقریرات او را میبوش تا ۱۸۳ مجلس در دو محلد جمع کرد و برای
 تصحیح و تصویب بظر غزالی رسانید !

اما سبکی اولاً این مطلب را در احوال امام احمد نوشته است نه
 امام محمد و ثانیاً ۸۳ مجلس نه ۱۸۳ .

امام احمد غزالی کتاب احیاء العلوم برادرش را تلخیص کرده کتابی
 بام **لباب الاحیاء** برداخت و کتاب **الذخیره فی علم البصیره** هم از
 مؤلفات اوست . ویر از تألیفاتش کتاب **سوانح** است در تصوّف بهارسی
 که حامی در بهجات الاس بمونه‌ای از آن را نقل میکند و میگوید کتاب
 لمعات شیخ فخرالدین عراقی برین آن واقع است .

وفاتش باصحّ اقوال مطابق ضبط ابن خلکان و سبکی و یافعی در قزوین
 بسال ۵۲۰ واقع شد . و اینکه در تاریخ گریده ۵۱۹ و بهجات الاس و
 جیب السیر ۵۱۷ و ریاض العارفین ۵۲۷ و مرآة الصفا ۵۰۰ نوشته اند هیچکدام
 مأخذ و بیاد درستی ندارد .

امام احمد بفارسی و عربی شعر میساخت و در کتب تذکره و رجال
 اشعاری نام او نوشته اند . از جمله سبکی این دو بیت عربی را از وی می
 نویسد .

(۲) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۵۴ . اشتباه زبیدی را درباره محالّس غرالیّه در ضمن
 مؤلفات غزالی بیر نوشتیم .

اذا صحبت املوك فالبس من الترفي اعز ملبس
 وادخل اذا مادخلت اعني واخرج اذا ماخرجت اخرس
 امام محمد غرّالی این دو بیت عربی را با دو بیت فارسی که ترجمه
 عربی است در کتاب نصیحة الملوک (چاپ طهران ص ۷۶) آورده است؛ در
 تاریخ گریده و حید السیر و کتکول شیخ بهائی دو بیت اول و در مجمع الفصحا
 و ریاض العارفین باضافه بیت آخر این اشعار را بنام امام احمد صبط کرده اند .
 چون چتر سنحری رخ بچتم سیاه باد
 با فقرا گسر بود هوس ملک سبچرم
 تا یافت جان من خسر ار دوق بیمب
 صد ملک نیمسرور بیک جو نمیچرم
 عریان ملک بخشم گوئی که خامه ام
 حاموش بکته گویم گوئی که دفترم
 سدد حسن غرنوی هم قصیده ای عرّا بدین وزن و قافیت دارد که
 بک بیتش این است .

خون در تنم چو نافه اراندیشه خشک شد
 حرمم همین که همس مشک اذرم
 صاحب روصات هم این دو بیت را بنام امام احمد نوشته است .
 ستردی است آنچه بگاشته ایم بکندی است آنچه برداشته ایم
 سودا بوده است آنچه یداشته ایم دردا که بهرزه عمر بگداشته ایم
 اشعار فارسی و عربی دیگر نیز بنام وی در مجمع الفصحا و ریاض-
 العارفین و کتب تراجم صبط کرده اند . برای باقی احوالش رجوع شود به
 ابن خلکان و یافعی و طبعات الشافعیّه و نفحات الالاس و روصات الحنّات و

طرائق الحقایق و مجمع المسحاح و ریاض العارفین .

ابو حامد غزالی بزرگ

شیخ ابو حامد احمد بن محمد طوسی معروف به غزالی قدیم یا غزالی بزرگ و غزالی کبیر از فقها و محدثان خراسان و اتفاقاً در کبیره و سب و نام پدر و موطن با حجة الاسلام یکی است . و بواسطه همین اشتراک اسم منشأ خطاها و اشتباهات بزرگ تاریخی شده و گروهی از مورخان را شبهه انداخته است . مثلاً ابوعلی فارمدی شاگرد غزالی بزرگ و استاد امام غزالی معروف بود . و از این جهت بعضی مورخان با اشتباه افتاده غزالی معروف را استاد فارمدی نوشته اند .

ماخذ اطلاع ما از این غزالی نوشته سبکی است در طبقات الشافعیه (ج ۳ ص ۳۵) . وی در این باره تحقیقی کرده که نمونه بارری ار روش تحقیقات تاریخی گدشتگان است . از ایرود خلاصه اش را نقل میکنیم . سبکی میگوید بیشتر مردم از حال این غزالی آگاه نیستند و در باره وی بخط و خطا اعتقاد دارند . اولین بار که من در صدد شناختن وی بر آمدم آگاه بودم که کتاب طبقات شیخ ابواسحق را رد استاد همی میخواندم باین سخن رسیدیم که « و خراسان و ماوراءالنهر من اصحابنا خلق کثیر کالامودنی و ابی عدالله الحلیمی و ابی یعقوب النیوردی و ابی عبدالرحمن الدیلی و ناصر المروزی و ابی سلیم الشاشی و الغزالی و ابی محمد الحویسی و غیرهم من لم یحصر فی تاریخ موتهم » .

کتابی که برد استاد میخواندم روایت صحیح و اصل معتبر داشت . از استاد پرسیدم که این غزالی کیست . فرمود روایت را نسخ است و ما کسی را غیر از حجة الاسلام و برادرش باین سمت عجیب یعنی غزالی

که همام و مشترکانش نادر است نمی‌شاسیم . و آنگاه سخت دور است که مقصود همان غزالی معروف باشد . زیرا که این غزالی هم مرتبهٔ شاگردان ابواسحق بود . و نیز جائی که ابواسحق اراقراش خودش همچون ابوالمعالی حویبی و ابن صنّاع نام برده باشد چگونه غزالی را که در رتبه و سلسلهٔ روایت بعد از آنهاست یاد می‌کند و نام او را بیش از شیخ ابوعمّاد حویبی می‌آورد که پدر و استاد ابوالمعالی حویبی و غزالی شاگردِ شاگردِ او بود . سبکی می‌گوید من با استاد گفتم دلیل دیگر داریم که مقصود غزالی معروف نتواند بود . چرا که ابواسحق می‌گوید «ولم یحضرنی تاریخ موتهم» یعنی تاریخ وفات آنها در خاطر من نیست . پس معلوم می‌شود که این اشخاص در موقع تألیف کتاب طبقات مرده بودند و حال آنکه غزالی معروف پس از مرگ شیخ ابواسحق زنده بود . استاد گفتهٔ مرا تصدیق کرد .

این اشکال را بنیاد بر گفتم و ی نیز همانطور جواب داد که ذهبی می‌فرمود .

محدثی در کار این تحقیق نگذاشت و من هر چه نسخهٔ طبقات دیدم نام غزالی را داشت نسخهٔ از این کتاب یافتیم که شیخ ابواسحاق بخط خود بر آن نوشته بود که برد او قرائت شده است . در این نسخه هم نام غزالی موحود بود . تعجب و فکرتم بیشتر شد دانستم که ریادت از نسخ نیست . همچنان در تحقیق و جستجو بودم تا آنکه در تعلیقهٔ امام محمد بن یحیی که از اصحاب غزالی بوده است دیدم که در باب رکوة در مسألهٔ تلف بعد التمسک قولی نقل کرده است و آنرا غزالی قدیم سست داده بود پس در کتاب اسباب اسمعانی در ترجمهٔ حال ابوعلی فارمدی خواندم که فقه برد ابو حامد غزالی کبیر تحصیل کرد

ار یافتن این دو نکته بی اندازه خوشحال و خوشدل گشتم و روزنه‌امیدی بر دلم بتافت زیرا دانستم که در مشایخ شافعیّه غیر از امام حجت الاسلام و برادرش امام احمدیکمر غزالی دیگر نیز بوده است. پس دست‌یازسی و پی‌جویی‌زددم مدّتی گذشت و اثری از مقصود نیافتم. تا آنکه برخوردیم بدایچه ابن صلاح از کتاب المذهب فی ذکر شیوخ المذهب تألیف مطوّعی اتحاب و حلاصه کرده است. دیدم که مطوّعی یکحا ابو طاهر ریادی را سیار تعریف و تجلیل میکند و میگوید علمای بسیار از درست برخاستند همچون ابو یعقوب ابیوردی و بیر ابو حامد احمد بن محمد غزالی که فقه‌های فربقین بنفصلش معترف بودند و در خلافتات و فقه و حدل تصنیفات داشت! چون این مطلب را یافتم بی اندازه بر مسرتّم بی‌فرو د. آنگاه از اشخاص مطلع استفسار کردم. جمعی گفتند که این مرد عموی امام محمد غزالی است و بعضی گفتند که عموی پدرش بوده است. جمال الدّین محمد جمالی گفت که تربت این غزالی در مقبره معروف طوس است و مردم آن دیار او را غزالی قدیم می‌گویند و بخاکش توّسل می‌جویند.

گفتار سکی به پایان رسید. اکنون که این نکته معلوم شد شاید برای کسی این شبهه دست‌بدهد که شناختن این اوحاه غزالی حانکه سکی گهت یارده‌بی اراستاهات تاریخی را رفع اّا احتمالات تاره ایجاد می‌کند که یا ایهمه آثار و تألیفات که تا ۲۰۰ و ۴۰۰ هم نوشته‌اند (۱) همه اریک ابو حامد غزالی است یا از دو نفر بهم مخلوط شده است.

اولاً مسلم است که این شبهه در مورد کتب مهمّ و معروف غزالی ارا قیل احواء العاوم و کیمیای سعادت و المتمدّن من الصّلال و سیط و وسیض (۱) کتاب الاعلام تألیفات عرالی را ۲۰۰ و در ترجمه‌های که صمیمی‌سر العالمین چاپ شده است ۴۰۰ نوشته‌اند.

و وجیز و خلاصه والمستصفی و غیره و غیره از امثال و نظائر آنها که بسی شكّ از امام غزالی است و از رمان خودش تا کون مورد انظار و مطرح افکار علما و محققان بوده است و همه را دست بدست از خود او روایت کرده اند بهیچوجه راه ندارد. و ثاباً هم شیوه امام غزالی در تألیف و هم تاریخ بسیار مؤلفاتش معلوم است و هم مطالبی که او پیش کشید و در کتابها نوشت اصلاً سابقه داشت و از این جهت فقهای طاهر حکم بکهر او و سوزاندن و نجواندن کتابهای او کردند. ویرار علما و مورخان معاصر غزالی و کسانی که یس از وی آمده و در باره او تحقیقات کرده اند اسناد معتبر در دست داریم که امام غزالی چه کتابها تألیف کرده چه آثاری از خود بنیاد کار گذارد. و گذشته از سبک تحقیق و روش تحریر مطالب که مخصوص غزالی است در غالب مؤلفاتش امارات و دلایلی وجود دارد که راه هر گونه شكّ و شبهه را می سد.

باقی میماند يك عده رسائل كم اهمّت در فقه و حدیث و امثال آنها که هر گاه در انتساب آنها بغزالی معروف هم تردیدی باشد چندان حای مگرایی نیست. و اگر در کلمات متأخرین که غور و تحقیقی در اینگونه مسائل ندارند بر ساله ای از این قبیل برخوردیم که فقط بام ابو حامد غزالی ثبت کرده اند و هیچگونه اماره و دلیلی در دست نباشد بکارنده انتساب آنها بغزالی برگزیده هم محال نمی شمارد. زیرا وی نیز از فقها و محدّثان رمان خود بود و در مسائل فقه و خلافت و حدل تألیفاتی داشت اما نه شیوه و سبک غزالی معروف والله العالم.

معاصران غزالی

عرض ما از این عنوان شماره و شرح احوال همه بزرگان و اهل علم و ادب در عصر غزالی نیست. چه برای این مقصود تألیفی در حد

محلّد توان پرداخت. بلکه غرض اصلی در درجهٔ اوّل نام بردن از کسانی است که باغزّالی همدرس بوده یا ناوی دوستی و آمیزش و مکاتمه داشته‌اند و در درجهٔ دوم کسانی که در فصول گذشته از آنها نام برده و خواننده را بترجمهٔ احوالشان وعده داده‌ایم. و در درجهٔ سوم داسمندان بسیار مشهور که صرف نظر از نام آنها کردن در سنت تاریخ نویسی نارواست. و در هر مورد جانب اختصار را از دست نخواهیم داد.

خوشبختانه کم کسی از معاصران و استادان و شاگردان غزّالی است که ایرانی نباشد و بدین سبب این فصل برای تاریخ ادبی ایران در قرن پنجم و ششم هجری بسیار سودمند است.

دوسان و همسفران غزّالی

۱- ابو طاهر ابراهیم بن مطهر شبّاک جرجانی: در نیشابور از شاگردان امام الحرمین بود سپس صحبت غزّالی برگزید و ناوی عراق و شام و حجاز سفر کرد و حدود ۲۰ سال با هم دوستی و معاشرت داشتند. ابراهیم شبّاک پس از سفر حجاز بوطش حرّان برگشت و مشغول وعظ و تدریس شد و عامّه بدو توحه‌ی پیدا کردند و مدرسه‌ای برای او ساختند. در گیراگیر شهرت یافت و در سال ۵۱۳ هـ کشته شد (۱). ابراهیم شبّاک همان کسی است که با غزّالی در مهد عیسی در بیت المقدس بود و داستانش را پیش نقل کردیم. غزّالی دربارهٔ همین مرد سفارش نامهٔ دیل را به حرّالملک وزیر نوشت (۲).

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۰۰. از مطاوی بعض عبارات که در ترجمهٔ حال این شخص نوشته‌اند استسباط می‌شود که کشفند ابوبکی اردائیان اسمعیلیه بوده است.

(۲) همین نامه است که در ص ۲۱۷ نام بردیم.

نامه غزالی بفخرالملک در باره تنبّاک جرجانی (۱)
 شهر گرگان مدّتی بود تا از عالم عامل خالی افتاده بود که افتدار
 را شاید تا کنون که ناصح المسلمین ابراهیم تنبّاک با وطن خویش معاودت
 کرد و آن ناحیت بعلم و ورع وی رنده شد و فوائد وی در تدریس و
 تدکیر مستسرگست و اهل سنّت را نمارگی حیاتی و انتہائی بحاصل آمد
 و این خواجه قریب بیست سال در صحبت من بوده است بطوس و نیشابور
 و بغداد و در سمرقند و حجاز . و زیاده از هزار کس از طبقه علم بر من
 گذر کرده اند و نظیر وی در جمع میان وفور علم و صدق و ورع و تقوی
 کمتر دیده ام و در شهری که چنین عالمی باشد آن شهر آبادان بود و وی
 را از اعداء دین و سنّت متعمّتان پیدا آمده اند و ممکن باشد که نوعی از
 حیلت و تلبیس توسّلی سازند و التماس کنند که وهی بکار وی راه یابد .
 فرص دین صدر و رارت است که وی را در کف حمایت و عنایت خود
 دارد و دعای وی ذخیره قیامت سازد والسلام .

۲ - ابوالقاسم حاکمی طوسی اسمعیل بن عبد الملک بن علی . از
 شاگردان امام الحرمین و مردی اهل تقوی و ورع بود در فقه مهارتی
 بسزا داشت . وی همدرس غزالی و از دوستان خلص و وفادار غزالی بود
 و غزالی او را محترم و بررگ میداشت . تولّدش طاهرا در حدود سال ۴۸۴
 و وفاتش مسلّم در سنه ۵۲۹ اتفاق افتاد و بهایوی غزالی دفن گردید .
 ابوالقاسم حاکمی در مهاجرت از بغداد با غزالی همسفر و نوشته
 ابن سمعی هم کجاوه بود (۱) . در هرگز غزالی بی اداره او نرفته و دلمسگ

(۱) اصل نامه معصّتر از این در رساله فصول الامام نیست شده است .
 (۱) طرق الشافعیه از گفته ابن سمعی نقل میکند «و علیّ بن ابراهیم حاکم طوسی»
 من براداری الحجاز ۱ ج ۴ ص ۲۰۵ .

گردید و پس از وی تنها ماند و الفت پا بر جای ناکسی نگرفت (۲)

همدريان هروف غزالي

یہاں گفتیم کہ عہدہ تحصیلت رسمی غرّالی درنیشاپور نزد امام الحرمین
ابوالاعلیٰ حویبی انجام گرفت. و نیز گفتیم کہ بیشتر علما و محدّثان خراسان
خاصّہ فلندروینیشاپور در قرن ہجری شاگردان امام الحرمین بودند (۳)
غرض ماشمارہ ہمتاگردان امام الحرمین نیست، بلکہ مقصود کسانی است
کہ با غرّالی ہمدورہ و احیانا در تحصیل با وی ہمچشم بودہ اند.

۱- شمس الاسلام عماد الدین ابو الحسن عآی بن محمد کیمای هراسی
: از مردم طبرستان وهم حوزه درس غرّالی و یساروی بهترین شاگردان
امام الحرمین شمرده مینند. در جوابی نیشابور رفت. نیکو صورت و خوش
سین و ارجمیدان درس استاد بود. مدرّس نظامه بغداد شد و نوشته ابن خلکان
و یاقعی و دیگر مؤرخان رور یستحسّه غرّه محرم سنّه ۵۰۴ هـ کمال بیش
از غرّالی وفات یافت (۴).

بما تايده الامم والاعمال له باطن شاهي اديت له
وعوفاست ورواني ديريح و... ت رد ا حقيقت ه ام ...

(۲) برای شهری که حاکمی در مرتکب غزالی از ابی و نام تمثیل حسه و در استان آنها در مهد عیسی رجوع شود بصحاح ۹۴۸ و ۹۴۹ اسمعیل حاکمی مسلمان در سال ۴۸۸ هجری از بغداد سفر کرد و واپس آمدن بمکه نیر همسفر غزالی بود اما معلوم و مسلم نیست که با هم از بغداد مهاجرند و در راه با در اثناء سفر یکدیگر پیوسته باشند.

(۳) رجوع شود به اس حاکمان و طبقات الشافعیه و یافعی و تذکره الحماذی .
(۴) در طبقات الشافعیه (ج ۱ مصرح ص ۲۸۱) تولد کیای هراسه را ۱۰۰۰
بوشه و طاهراً تحریر است . در اکیای هراسی مسماهما و رة عراقی (مؤلف ۱۰۰۰)
بود و اگر تولدش ۴۰۰ باشد لازم میاید و بسیار دیر است که مرگش ۲۰۰۰
باحوالی ۲۵ ساله هراس شده باشد و احتمال می رود که تولد کیای ۱۰۰۰ هراسی

ماحرا جویان رهائی یافت (۵).

سبکی درباره او می‌نویسد «وكان ثانی الغزالی بل املح و اطيب
فی المنظر والصوت وایین فی العبارة والتقرير منه وان كان الغزالی احد
اصوب خاطراً واسرع بیاناً و عبارة منه » .

غزنی شاعر در مرثیه کیا گفت و نیکو گفت :

هي الحوادر لا تبقي ولا تذر مالبرية من محتومها وزر
لو كان يجي علو من بوائقها لم تكسف الشمس بل لم يخسف القمر
قل للجبان الذي امسي علي حذر من الحمام متي ردّ الردي الحذر
بكي علي شمس الاسلام اذا قلت بادمع قل في تشبيهها المطر
حبر عهدناه طلق الوجه مبتسماً والبشر احسن ما بلقي به البشر
۲- امام ابوالمظفر احمد بن محمد خوافی (خواف نیشابور)
وی نیز از همدستان مخصوص غزالی و از شاگردان برگزیده و مقرب
امام الحرمین بود . یکچند قاصی طوس شد و در سال ۵۰۰ در طوس در
گذشت .

علماء و طلاب نیشابور میان ابوالمظفر خوافی و کیای هراسی و غزالی
مقایسه می‌کردند و هر کدام را جهت بی‌آند و دیگری رحمان‌مدادند . سبکی در
باره خوافی می‌گوید «قال معاصروه رزق من السعدی المناطرة كما رزق الغزالی
من السعدی المصنعات» یعنی ابوالمظفر خوافی در مساطره بیک نخت بود
چنانکه غزالی در تألیف و تصنیف .

امام الحرمین در وصف این سه تن از شاگردانش می‌گفت .

(۵) طبقات الشافیه ج ۴ ص ۲۸۲ - و در کتاب محاصرات الامم الاسلامیه می‌نویسد که
حلیفه عباسی المستظهر بالله کیای هراسی را تمرنه کرد و اشرار عوفا محانش داد .

«الغزالي بحرٌ مُعْدِقٌ والسكيا آسَدٌ مُنْخَرِقٌ والخوافي نَارٌ تُحْرِقُ»
یعنی غزالی دریای بیکران است و کیا شیر دران و خوافی آتش
سوران .

ابوالاعالی ۴۸۴ - ۵۵۶ سر امام ابوالمظفر خوافی هم از هضای
عصر خود بود .

این هردو نفر که گفتیم ار شاگردان ممتاز و همدردان مخصوص
غزالی بودند .

اما شاگردان دیگر امام الحرمین از معاصران عراقی :

۳- عبدالجبار بن محمد بن احمد خواری از مردم خوار بی‌هق به
خوار ری ولادتش ۴۴۵ هـ وفاتش یحشبه ۱۹ شعبان ۵۳۶ هـ بسیار سریع القلم
بود و از راه کلمات گذران میکرد . کتاب مذهب کبیر تألیف حویبی را
بیش از ۲۰ مرتبه برای مردم نوشت و احرت گرفت .

۴- ابونصر سراج عبدالرحمن بن احمد (۴۳۴-۵۱۸ هـ) از خواص
امام الحرمین و از معیدان درس او بود .

۵- استاد ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری (عبدالرحمن بن عبدالکریم
ابن هوارن) در شعرو ادب مهارت و برد و ررا و اعیان تقرّب داشت و از
دانشمندان معروف عصر خود شمرده میشد . یکچند در نظامت بغداد در زمان
مدرس شیخ ابواسحق شیرازی و اعط بود و در پشاور سال ۵۱۴ هـ در گذشت .
روری بر استادش امام الحرمین وارد شد امام بارتحال گفت .

همیس کفصن ادا مابدا و بنو کشمس و نر نوکریم
معانی المجابة مجموعة لعبدالرحمن بن عبدالمکریم
از اشعار استاد ابونصر :

لیال و صال قدمضین کاٹھا لآلی عقود فی نحور الکواعب
و ایام هجرا عقبتهاکاٹھا بیاض مشیب فی سواد الذوائب



نفیل خدک اشتهی امل الیه انتهی
لوان ذلک لم ابل بالروح منی ان تهی
دنیاى لبدة ساعة و علی الحقیقه انت هی

۶- ابوالعظفر ابیوردی محمد بن احمد : از شعرا و ادبای مشہور عصر غزالی و از حمله شاگردان امام الحرمین بود . دیوان شعر خود را جسد بخش کرده بود از قبل عراقیات و نجدیات و وجدیات . چند کتاب هم در تاریخ و انساب تألیف کرد از حمله تاریخ نسا و ابیورد . وفاتش رور یحسنة بیستم ربیع الاول ۵۰۷ در اصفهان اتفاق افتاد و سار مشہور بدست دشمنانش مسدوم شد .

از اشعار ابیوردی کہ تأسف بر رورگار گذشته ایرایان خورده است .

ماکما انالیم البلاد فاذعن لمارغة او رهبة عظما وها
ولما انتهت ایامها علفت بها سندائد ایام قایل رخا وها
وکان الیا بالسرور ابنساعها و صار علیا بالهموم بکاؤها
و صرنا لافیا النائبات باوجه رفاق الحواسنی کاد یطر ماؤها
اذا ما همما ان بنوح بماجب علینا الیالی ام بدعا جناؤها



تنگرلی دهری و لسم بدرانی اعزّ و احداث الزّمان تهون
فبات یریی الخطب کیف اعتداؤه و نت اریه الصّبر کیف یکون



و هیفاء لاصفی الی من یلومنی علیها و یغربی بها ان اعیها
امیل با حدی مقلتی ادابت الیها و بالآخری اراعی رقیها
و قد غفل الواشی و لم بدرانی اخذت لعینی من سلیمی نصیها

۷- **ابوالحسن محمد بن حاتم طوسی** استاد روایت ابو بکر بن
سمعی در بیشابور ماه حمادی الاولی سده ۵۱۲ وفات کرد.

۸- **ابوالفتح حداد احمد بن محمد اصعهای** ارمدرسان نظامیه بغداد
وفاتش در ۹۲ سالگی سال ۵۰۰ هجری اتّفاق افتاد.

۹- **محمد بن فضل فراوی** ملقب به فقیه الحرم ۴۴۱ - ۵۳۰

۱۰- **ابوسعبد اسماعیل بن احمد بیشانوری** ولادتش ۴۵۰ - ۵۵۱
وفاتش در برد کرمان سده ۵۳۲

۱۱- **ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری** صاحب شرح ارشاد و
کتاب غیه متوفی ۵۱۱ یا ۵۱۲.

۱۲- **ابوحفص سرخسی** - ۴۵۰ - ۵۲۹

۱۳- **امام عبد الغافر فارسی** ابوالحسن عبدالعافر بن اسماعیل بن
عبدالعافر فارسی خطیب بیشابور و مؤلف کتاب **سبایق** در تاریخ بیشابور
بنواده دختری امام عبدالکریم قسیری اصلاً ارمردم فارس بود و در بیشابور
توطن حسّت. برد امام الحرمین تحصیل میکرد و مدت چهار سال ملازم
خدمت استاد بود. تاریخ بیشابور را بنوشته این خلکان در اواخر دتمعه
۵۱۸ بایان رسانید. تولّدش سال ۴۵۱ وفاتش در سده ۵۲۹ اتّفاق افتاد.

امام عبدالغافر از معاصران معروف غزّالی است که با وی رفت و آمد داشته و شرح احوال او را همانطور که از خودش شنیده در تاریخ نیشابور ثبت کرده است و ذهبی و سبکی و ابن خلکان و یافعی همه از وی نقل کرده اند.

پدرش اسمعیل بن ابوالحسین عبدالغافر بن محمد فارسی نیشابوری متوفی ۵۰۴ هـ نیز از معاصران غزّالی شمرده میشود.

۱۴ - **ابونصر ارغیانی** محمد بن عبدالله بن احمد بن عبدالله ولادتش ۴۵۴ و وفاتش در نیشابور ماه ذی القعدة ۵۲۸ واقع شد.

۱۵ - **ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی** (ارغیان از نواحی نیشابور است) در ارغیان منصب قضاء داشت. سمری بعراق کرد و بخدمت عارف مشهور **حسن سمنانی** پیوسته داخل در طریقه صوفیه شد و از مناظره توبه کرد و از قضاء کناره گرفت و بخلوت و انزوا پرداخت. ولادتش ۴۲۶ و وفاتش غرّه محرم ۴۹۹ اتفاق افتاد.

دیگر از معاصران غزّالی جز از همدردان وی

و شاگردان امام الحرمین

۱۶ - **غزی** ابراهیم بن یحیی (۴۴۱ - ۵۲۴) مانند ابیوردی که پیش گفتیم و **ارجانی** و **طغرائی** که پس از این خواهیم گفت مشهورترین شعرای تاری گوی عصر غزّالی بودند. رشید و طواط بسیاری از اشعار غزّی را در کتاب حدائق السحر برای صایع بدیع شاهد آورده و صاحب چهارمقاله خواندند دیوان او ابیوردی را برای هردیبری لازم شمرده است. غزّی در دامتق برد نصر مقدّسی سال ۴۸۱ هـ سماع حدیث کرد سپس بغداد رفت و سالها در مدرسه نظامیه سکنی داشت و مدایح و مرثیاتی در

بارۀ مدرّسان می گفت (۱). سپس از بغداد خراسان آمد و بمدح رؤسا و بزرگان پرداخت و اشعارش در آن نواحی شهرت یافت. سفری هم بکرمان رفت و ناصر الدین مکرّم بن علاء وزیر معروف کرمان را مدح گفت (۲) و همچنین در خراسان و کرمان و دیگر بلاد ایران بگردش بود تا در سنۀ ۵۲۴ میان مرو و بلخ وفات کرد و در بلخ بخاکش سپردند.

ار اشعار مشهور اوست :

قَالُوا هَجَرْتَ الشَّعَرَ قُلْتُ ضُرُورَةً بَابُ الدَّوَاعِي وَالْبَوَائِثِ مُغْلَقٌ
خَلَّتِ الدِّيَارُ فَلَا كَرِيمٌ يُرْتَجَى مِنْهُ السَّوْلُ وَلَا مَلِيحٌ يُعْشَقُ
وَمِنَ الْعَجَائِبِ أَنَّهُ لَا يُشْتَرَى وَ يُعَانُ فِيهِ مَعَ الْكَسَادِ وَيُسَرَّقُ
۱۷ - خطیب تبریزی ابو زکریّا یحیی بن علی از مشاهیر علمای

ادب و نحو و لغت و از جمله شاگردان معروف ابوالاعلام معری است . در علوم ادبیه تألیفات بسیار دارد که از قدیم تا کنون مورد توجّه علما و اهل فضل و ادب بوده است از قبیل شرح حماسه انبی تمام و شرح دیوان متسنّی و شرح سقط الرّد ابوالعلاء معری و شرح معذّمات و دیگر مؤلّفات که قسمتی را از حدّاکان بر شمرده است . وی بحسبین بار کتبات دار و سپس مدرّسات مدرسه نظامیه بغداد شد . تولّدش در تبریز سنه ۴۲۱ و وفاتش در بغداد بمرص فحاه رورسه سنه حادی الآخره ۵۰۳ اتفاق افتاد (۳).

-
- (۱) چند بیت از مرثیه او را در وفات کیای هراسی ص ۲۷۰ نقل کردیم .
(۲) از جمله مدایحش قصیده بآئیه معصلی است که بعض ابیدت آنرا این حکم نقل کرده است .
(۳) برای بقیه احوالش رجوع شود بکتاب تجارب السلف و این حکم و طبقات سبکی و تاریخ باقی .

۱۸ - **ابن منده اصفهانی** ابوزکریا یحیی بن عبدالوهاب صاحب تاریخ اصفهان از بزرگان ادب و تاریخ بوده و تألیفات سودمند داشته است. ولادتش بامداد سه شنبه ۱۹ شوال ۴۳۴ و وفاتش روز عید کوسپند کشان سال ۵۱۲ در اصفهان اتفاق افتاد و یافعی در ۵۱۱ ضبط کرده است. در خانواده این منده جماعتی اهل علم و فضل بودند که نامشان در کتب تراجم ارفیق معجم الادباء و ابن حلیکان آمده است.

۱۹ - **حریری ابوالقاسم بن علی بن محمد صاحب مقامات حریری** در سال ۴۴۶ ولادت یافت و در سنه ۵۱۶ یا ۵۱۵ درگذشت.

۲۰ - **میدانی ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری میدانی (میدان محله ایست در نیشابور)** صاحب دو کتاب مهم **مجمع الامثال والاسامی فی الاسامی** در نیشابور سال ۵۱۸ از این سرای رخت برست.

۲۱ - **قاضی ارجانی احمد بن محمد ۴۶۰ - ۵۴۴** از مردم ارجان از قصه های احوار بود و در نظامیه اصفهان تحصیل کرد و در تستر و عسکر مکرّم منصب قضاء داشت. نامقام قضاء و فقاہت شعری بعایت رقیق و دلینسد و در شعرای ایرانی نژاد تازی گوی مقامی سر ارحمد دارد ار اشعار اوست.

ابا اشعرُ الفقهاء غیر مدافع فی العصر او انا افقه الشعراء
شعری اذا ما قلب دونه الوری بالطبع لا بتكلف الالتقاء
كالصوت في خلل الجبال اذا علا للسمع هاج تجاوب الا صداء
۲۲ - **ابن خازن کاتب دینوری احمد بن محمد بن فضل ارفصلای ایرانی** نژاد و در نظم و نثر تازی استاد بود. در سال ۵۱۸ و دو سته دهمی ۵۱۲ وفات یافت.

۲۳ - شهرستانی ابوالفتح محمد بن عبدالکریم صاحب کتاب **ملل و نحل** از مردم شهرستان خراسان و از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که امام غزالی و برادرش عهد او را درک کردند. وفاتش در سال ۵۴۸ ه و بقولی در ۵۴۹ ه واقع شد. ابن خلکان میگوید تولد شهرستانی را من در مسودات خودم س ۶۷ نوشته و ندانم اگر کجا نقل کرده ام اما ابن سمعی در ذیل انساب ۷۹ نوشته است.

۲۴ - **ابو سهل بسطامی نیشابوری** جمال الاسلام محمد بن موفّق پس از وفات پدرش که از رؤسای شافعیّه بود با مساعدت امام ابوالقاسم قشیری بحای پدر بست و از طرف پادشاه سلجوقی منصب زعامت و لقب جمال الاسلام بدو داده شد. وی همان کسی است که در فتنة عیdalemک کدیری ارسردسته های مخالفان بود و در فصول بیس اروی ام ریدیه سبکی در طبقات الشافعیّه نام او را در حرو استخاصی که میان ۴۰۰ - ۵۰۰ وفات کرده اند ضبط نموده و تولد او را در سال ۲۳۴ نوشته است.

۲۵ - محمد بن عبدالکریم بن احمد بن طاهر و زان از فضالای زمان خود و مانند پدر و حدّش از رؤسای معروف شهر ری بود. قسمتی از تحصیلاتش بردا بونکر حندی احام گرفت و از تألیفاتش شرح و حیز عرالی است وفاتش در حدود ۵۲۵ در ری اتفاق افتاد. بواو ابن محمد بن عبدالکریم بن محمد عبدالکریم احمد متوفی ۵۹۸ میر فضالای عصر خود بود.

عرالی بصاحب ترجمه نامه ثی فارسی نگاشته که در رساله فضالای الانام نقل شده است.

۲۶ - احمد بن عمر از غیانی شاگرد ابوالحسن و احدی همسر معروف متوفی ۴۸۶ (رجوع شود شرح ریدیه و احتیاء الفیه ح ۲۰۲)

در رساله فضائل الانام در ضمن نامه ها که عزّالی بفقها و ائمه دین نوشته است مینویسد « نامه که بخواجه امام زاهد احمد اریغانی که از مختلفه حجة الاسلام بود نوشته مشتمل بر ذکر طریق سعادت و شقاوت و حجت بر اتباع مهاح سعادت و تحذیر از طریق شقاوت ». و درست معلوم نیست که مقصود همین احمد بن عمر است یا احمد بن علی پدر ابوالفتح سهل یا شخص دیگر یا آنکه نسخه افتسادگی دارد و اصل سهل بن احمد بوده است که ترجمه حالی از وی نوشتیم .

۲۷- زمخشری جارا لله محمود بن عمر بن محمد صاحب تفسیر کشاف از مردم ز محشر از دیه های خوارزم و از مشاهیر علما و ادبای سده پنجم و ششم هجری است . از جمله تألیفاتش کتاب مفصل است در نحو که آنرا غره رمضان ۵۱۳ شروع و غره محرم ۵۱۵ ختم کرد . تولّدش در ز محشر روز چهارشنبه ۲۷ رجب ۴۶۷ و وفاتش در حر حاسه حواریم شب عرفه سال ۵۳۸ اتفاق افتاد .

داستان عزّالی و زمخشری

شیخ بهائی در کتاب کشکول (چاپ بحمد الله ص ۵۹۵) از شرح مشوی نقل میکند که زمخشری بر امام عزّالی رفت و کتاب کشف را مظهر وی رسانید و عزّالی بدو گفت که تو از علمای قتری هستی . زمخشری از آن تاریخ بعد افتحار میکرد و بخود میبالید که عزّالی مرا در حزو علماء خوانده است . بعضی اصل این حکایت را ساختگی و بی اصل دانسته اند باین دلیل که زمخشری با عزّالی معاصر بوده است . شیخ بهائی خود اظهار میکند که وفات عزّالی در ۵۰۵ و وفات زمخشری در ۵۳۸ واقع شده است پس عزّالی ۳۳ سال پیش از وفات زمخشری در گذشته و ممکن است که با هم

معاصر باشند . و در حاشیه کشکول می‌نویسد و درست می‌نویسد که ز محشری در ۶۶۷ متولد شد و در موقع وفات - زالی ۳۸ سال داشت و ممکن است که یکدیگر را ملاقات کرده باشند .

اما اینکه ز محشری تفسیر کشف را بنظر غزالی رسانید درست نیست زیرا تألیف این کتاب در سال ۵۲۵ یعنی بیست سال پس از مرگ غزالی شروع و در سده ۵۲۸ ختم شده است چه خود ز محشری در آخر محمد دوم میگوید این کتاب را در مکه پایان بردم طهر روز دوشه ۲۳ شهر ربیع الآخر سده ۵۲۸ - و در مقدمه حلد اول میگوید که مدت اشتغال بتألیف این کتاب باندازه دوره خلافت ابوبکر صدیق بوده است .

ممکن است که ز محشری یکی از مؤلفاتش را بنظر غزالی رسانده و از وی سحنی شنیده باشد اما چون کشف مشهورترین تألیفات ز محشری بوده است این داستان را نارسیده درباره این کتاب نقل کرده اند و اگر لطیفه فی باشد از کتاب کشف بیرون است .

۲۸ - سید مرتضی علوی ذوالشرفین ابوالعالی محمد بن محمد بن ربیع علوی حسینی در سال ۴۸۰ در ماوراءالنهر بخرمان خاقان ماوراءالنهر گشته شد (یافعی ح ۳)

ملاقات غزالی با سید مرتضی

قاضی نورالله توستری در کتاب مجالس المؤمنین نقل میکند که غزالی در راه حج با سید مرتضی علم الهدی ملاقات کرد و از رکت نهاس او ارمدهت آست بر گشت و شیعه حاضر شد و گفت .

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت

یرگی را مسلمان کرد و رفت

پس از سفر حجّ برادرش امام احمد غزّالی با او در این باره مباحثه کرد و بحثشان دو روز امتداد یافت و روز سوم امام احمد بمرگ معاجاة درگذشت .

سپس مگویند که شهید ابو عبدالله مکی ملاقات غزّالی را با سید مرتضی تکذیب کرده است . و خود قاضی نورالله احتمال میدهد که ملاقات غزّالی با شریف ابو احمد پسر میررضیّ الدّین اتفاق افتاده باشد .

صاحب روضات و طرائق الحقایق بیر مطلب فوق را از مجالس المؤمنین نقل کرده اند .

راجع باینکه غزّالی سنی یا شیعه بود حقیقت امر واضح اما از نظر تاریخی ملاقات او با سید مرتضی علم الهدی دروغ محض است زیرا سید مرتضی ابوالقاسم علیّ بن حسین بن موسی بن محمد ملقب به علم الهدی در سنه ۳۵۵ متولد شد و در سال ۴۳۶ یعنی ۱۴ سال پیش از ولادت غزّالی وفات یافت . و برادرش سید رضیّ محمد بن حسین که جامع بهج البلاغه است سی سال پیش از وی در ۴۰۶ وفات کرده بود . و انگی امام احمد غزّالی ناصح و اشهر اقوال ۱۵ سال بعد از امام محمد در ۵۲۰ بدرود رندگانی گفت . تنها روایت ضعیف بی اساسی داریم که وفات امام احمد در ۵۰۰ یکسال پیش از امام محمد بوده است .

بهر حال ملاقات غزّالی متوسّی ۵۰۵ با سید مرتضی علم الهدی متوسّی ۴۳۶ ممکن نیست .

اما ابو احمد معروف به ابو احمد عدنان پسر سید مرتضی سوشته ابن اثیر حدّار سید مرتضی نقیب علویّین شد و در سال ۴۴۹ یعنی یکسال پیش از ترادّ غزّالی وفات کرد . پس ملاقات آنها بیر ممکن نیست .

آقا محمد علی کرمانشاهی در کتاب **مقام الفضل** در جواب کسی که سؤال از حال امام ابو حامد غزالی کرده و پرسیده است که آنچه میگویند وی در راه مکه باشد مرتضی مناظره کرد و بدین سبب شیعه شد و کتاب سِرِّ العالمین را تألیف کرد اصلی داردیانه ، مینویسد « ملاقات غزالی با سید مرتضی رازی صاحب تبصرة العوام باشد و لکن حکم بآن موقوف است بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر ندارم » .

در کتاب **حديقة الشيعة** که سبب بمقدس اردبیلی داده اند و از وی نیست نیرم نویسد « سید مرتضی که در راه مکه مباحثه با غزالی ناصبی نموده سید مرتضی ابن داعی رازی است که از اکابر علماء شیعه و مؤلف کتاب تبصرة العوام فارسی و کتاب **العصول التامة في هداية العامة** عربی بوده است » .
 این عقیده نیز محققاً خطاست ، زیرا سید مرتضی بن داعی رازی (سید صفی الدین ابوتراب مرتضی بن قاسم حسنی رازی) دریمه دوم قرن هفتم مدریسته و کما تبصرة العوام را در همان زمان تألیف کرده و مکرراً از غزالی نام برده و از مؤلفاتش مطالبی نقل کرده و بر وی تشعشعات را نهاده است . س ملاقات غزالی با وی نیز ممکن نیست .

بعضی احتمال داده اند که امام غزالی را سید مرتضی مقتول ۸۰۴ که در صدر عدوان اروی نام بردیم ملاقاتی اتفاق افتاده باشد والله العالم (۱)

۲۹- **ابوالهتالی محمد حسینی علوی** محمد بن عبیدالله بن علی بن حسن حسینی علوی صاحب کتاب **بیان الادیان** که در سال ۴۸۵ هجری قمری تألیف شده است (۲)

(۱) رجوع شود به کتاب مجالس المؤمنین و مقام الفضل و حديقة الشيعة و طریق الحقایق و روضات الجنات در ترجمه احوال امام محمد غزالی و سید مرتضی بن داعی رازی و مقدمه استاد ارجمند آقای عباس اقبال آشتیانی بر کتاب تبصرة العوام
 (۲) رجوع به مقدمه حنفی داصل محترم آشتیانی بر کتاب بیان الادیان.

۳۰ - ابواسحق شیرازی ابراهیم بن علی بن یوسف فیروز آبادی
مدرس مشهور نظامیه بغداد از سال ۵۹۴ تا ۷۶۴ (۱) و مؤلف کتاب
طبقات الفقهاء در رجال و تنبیه و مهذب در فقه و نکت در خلاف و لمع
با شرح آن و تبصره در اصول فقه و ملخص و معونه در جدل، در فیروز
آباد فارس بسال ۳۹۲ متولد شد و از آنجا برای تحصیل بشیراز آمد و نزد
ابو عبدالله بیضاوی و ابن رامین درس خواند و در سال ۴۱۵ بغداد رفت
و نزد قاضی ابوالطیب طبری تحصیل کرد و از معیدان درس استاد شد.
فن اصول را از محضر ابو حاتم قزوینی فراگرفت و نزد استادان دیگر
نیز بفراگرفتن علوم پرداخت تا استاد مسلم زمان خویش گردید و وصیت
شهرتش در بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت. طالبان علم از اطراف و
اکواف بخدمتش می پیوستند و از محضرش استفاده میکردند. در فن
مناظره و جدل و حلاقیات یگانه زمان خویش بود و مسائل حلافی را
بتعبیر مورخان چنان حاصر و از برداشت که نماز گرانان سوره فاتحه -
الکتاب را.

گویند که ابن صباغ معاصر و رقیب شیخ ابواسحق گفت اگر شافعی
و ابوحنیفه با هم سازگار شوند معلومات ابو اسحق از میان خواهد رفت.
شیخ این سخن بشید و برای اینکه مقامات علمی خود را ثابت کند و بفهماند
که معلوماتش منحصر بمسائل خلافت نیست کتاب مهدب را در فقه تألیف
کرد.

معروفست که چند مرتبه این کتاب را پرداخت و حوون مطابق
دلخواهش نبود بدجله انداخت. عاقبت شاگردان و اصحابش مسودات یکی
(۱) داستان حواجه نظام الملك با شیخ ابواسحق و شرح مدرسی وی در بطامیه در
ص ۱۳۷ نوشته شد.

از نسخ را بدست آوردند و بر آن اتفاق کردند .

پاره‌ای از مناظرات ابواسحق با **ابوالمعالی جوینی** و **ابوعبدالله دامغانی** (۱) در ج ۳ طبقات الشافعیّه نقل شده است .

وفاتش باصحّ و اشهر اقوال شب چهارشنبه ۲۱ جمادی الآخره سۀ ۴۷۶ در بغداد اتفاق افتاد و تربتش در آن شهر معروف بوده است .

شیخ ابواسحق برسالت از طرف خلیفه عتّاسی **المقتدی بامر الله** (۴۶۷ - ۴۸۷) که از ناحیه عمید ابوالفتح بن ابواللیث تشویش خاطری داشت از بغداد سفر بحراسان و نیشابور کرد . خلیفه از وی خواهش کرده بود که نزد ملک‌شاه و خواحه نظام‌الملک برود و در بارۀ مقاصد خلیفه با آنها گفتگو کند . ابواسحق رسالت نگرارد و مقضی المرام با نامه‌ها که از ملک‌شاه و نظام‌الملک همراه داشت بغداد برگشت . در همین سفر دختر پادشاه سلجوقی را برای **المقتدی بامر الله** خواستگاری کرد . مقصود پادشاه این بود که بواده‌اش ولیعهد خلافت باشد . بعدها یسری جعفر نام از این دختر بوجود آمد اما خلیفه او را ولیعهد نکرد و **احمد المستظهر بالله** را (۴۸۷ - ۵۱۲) حاشین خود ساحت و از ایزد خاطر سلطان سلجوقی برخلیفه بشولید .

در این سفر مردم خراسان بی‌اندازه شیخ ابواسحق را تحلیل کردند و بدو احترام گذاردند تا حائی که خاک پای او را باستشما میبردند . در بسطام یکسفر از ره‌آباد صوفّه معروف به **سهلکی** برد ابواسحق آمد و بوصفی شگفت آور یکدیگر را دیدار کردند . شیرازی او را بی حدّ بررگ داشت بطوریکه سب حیرت همگان گردید . و در نیشابور امام-

(۱) قاصی القصّة ابو عبدالله محمد بن علی دامغانی و هاتش با امام الحرمین در یکسال اتفاق افتاد (۴۷۸) .

الحرمیں باحترام همکاری غاشیہ شیخ ابواسحق را بدوش کشیدہ همچون چاکران در رکاش میرفت و بدین معنی مباحث میکرد (۲).

۳۱ - یحیی بن علی بن حسن حلوانی بعضی نام پدر او را (بندار) گفته اند. ارتاکردان شیخ ابواسحق و درجرو علما و ادبای عصر خویش بود. یکجہ در بغداد منصب احتساب داشت و سپس مدرس نظامیہ شد. از طرف خلیفہ المسترشد بالله بر سالت بردخاقان ماوراء النہر محمد بن سلیمان رفت و در سمرقند ماہ رمضان ۵۳۰ وفات یافت تولدش ذوالحجہ سال ۴۵۰ یا ۴۵۱ بود. (طبقات ج ۴ ص ۳۲۳)

۳۲ - ابن صباغ ۴۰۰ - ۴۷۷ در علما و رجال شافعیہ چند تن نام ابن صباغ داریم و مقصود ما ابونصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد است کہ نخستین مدرس نظامیہ بغداد و صاحب چند تالیف از آنجملہ شامل و کامل بود. وی را در متفق و مختلف (۳) با ابواسحق شیرازی ماسدی کردند و برای فرا گرفتن علوم اہر سوی بخدمت آنہا میشتافتند (۴).

۳۳ - ابوسعید متولی ابوسعید عبدالرحمن بن ابوسعید مأمون بن علی بن ابراہیم متولد ۴۲۶ یا ۴۲۷ متوفی شب جمعہ ۱۸ شوال ۴۷۸. مقصود کسی است کہ پس از شیخ ابواسحق مدرس نظامیہ بغداد شد و معرول گشت و آن صباغ بجای او آمد. دوبارہ ابن صباغ معرول شد و ابوسعید بجای او بنست و این بار تا آخر عمرش در منصب تدریس پارہای بود.

(۲) برای باقی احوال شیخ ابواسحق و اختلافاتی کہ در سال تولد و وفات او هست رجوع شود بکتاب کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیہ و ابن حاکم و یافعی.

(۳) مقصود از متفق مسائل اتقاقیہ است در مقابل مختلف یعنی مسائل خلافیہ شافعی و ابو حنیفہ (ح ۳ طبقات ص ۲۳۱)

(۴) برای باقی احوال ابن صباغ و سایر اشخاص کہ باین نام مشہور بودہ اند رجوع شود بطبقہ الشافعیہ و ابن حاکم

کنیت این شخص مسلماً (ابوسعبد) بوده است و برخی باشتباه (ابوسعید) نوشته‌اند، در ج ۳ طبقات الشافعیّه نام و نسب او را صریحاً بطوریکه در صدر عنوان نوشتیم ضبط کرده و یافعی در وقایع ۴۷۸ نوشته است که بقول اصحّ ابوسعبد و گمفتار بعضی ابوسعید. در این خلکان (چاپ تهران ص ۲۹۸) عنوان ترجمه (ابو سعید متولّی) است با نسخه بدل (ابوسعبد). و در ص ۳۲۹ دلیل ترجمه ابن صنّاع (ابو سعید) و در ص ۳ ذیل ترجمه شیخ ابواسحق (ابوسعبد) نوشته است. پس معلوم میشود که در نسخه کتاب استهای رخ داده یا آنکه خود ابن خلکان تردیدی داشته است.

از مدرّسان نظامه بغداد یکمهر بکیت ابو سعید داریم که زمانش بعد از ابوسعبد متولّی بوده و بنوشته یافعی در سال ۵۲۷ وفات یافته است.

۳۴ - **ابو القاسم دبوسی** سندعلی بن مظهر علوی حسینی از مردم دُئوسه (۵) بنسبش با امام ربیع العادین علیه السلام می پیوست. در حمادی الاولی سال ۴۸۹ بمدّرسی نظامه بغداد رفت و روز یکشنبه عرّه حماد الآخره از همان سال شروع بتدریس کرد و در ۲۰ حمادی الآخره ۴۸۲ در گذشت.

وی همان کسی است که در اصفهان با امام الحرمین ماطره کرد و چون بروی جیره گشت باهابت گمت آیین کِلَابُکُ الضَّارِیَّةُ.

۳۵ - **ابو محمد فایمی** عبد الوهاب بن محمد بن عبد الوهاب فایمی سیراری از فقههای معروف رها و بقول ابن مده حافظ ترین علما در (۵) شهر کی است میان نجارا و سمرقند اس خلکان ح ۱ ص ۲۷۴

مذهب شافعی بود و حدود ۷۰ تالیف داشت از جمله کتاب **تاریخ الفقهاء** .
وی از شیراز بیگداد رفت و با حسین بن علی طبری در تدریس نظامیه شرکت
داشت . وفاتش در سیرار ۲۷ رمضان ۵۰۰ هجری واقع شد .

۳۶ - حسین بن علی طبری - مؤلف کتاب **عده** در شرح **ابانه**

فورانی از شاگردان ابواسحق شیرازی بود و پس از ابوالقاسم دبوسی
نخست با استقلال مدّرس نظامیه بغداد شد و سپس ابو محمد فامی با او شرکت یافت
باین ترتیب که هر کدام یکروز تدریس میکردند تا در سال ۴۸۴ هـ امام
غزالی مدّرس نظامیه گشت و طبری وفامی ارکار افتادند . پس از آنکه
غزالی بترك مناصب نگفت و از بغداد مهاجرت فرمود باز حسین طبری
بر سر کار آمد و در ۴۹۵ هـ بمرد

۳۷ - ابونکر خجندی . ترجمه حال وی و چند تن از خانواده خجندیّه را در ص ۱۲۸ - ۱۲۹ نوشتیم .

۳۸ - **ابوالحسن رویانی** . عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد در
رویای و طبرستان مصب قضاء و در نظامیه طبرستان مقام مدّرسی داشت
اواخر عمر در آمل که وطن خانواده اش بود اقامت جست و روز جمعه
۱۱ محرم ۵۰۲ بدست فدائیان اسمعیلیّه کشته شد . ولادتش دی الحجه ۴۱۵ هـ

۳۹ - **حافظ ابوالقاسم رملی** مکی بن عبدالسلام بن حسین از مردم
بیت المقدّس در جنگهای صلیبی مسلمانان را پیشوائی میکرد و آنان را
بحکک ناصاری برمیانگیخت . چون صلیبیها بیت المقدّس را گرفتند وی
را اسیر نمودند و مادی کردند که اگر مسلمانان هزار دیار فدیّه بدهند
ابوالقاسم را آزاد میکنیم . هیچکس حان بهای ویران داد و در ۱۲ شعبان
۴۹۲ بدست صلیبیان کشته شد و ولادتش رور عاشورا سه ۳۲ هـ (مرآة
الجهان یافعی در حوادث ۴۹۲ هـ و طبقات الشافعیّه ح ۴ ص ۲۰) .

بعض معاصران غزالی که دشمن و مخالف وی بودند

۴۰ - ابوالفتح اسعد بن محمد میهنی منسوب بمیهنه که دیهی است میان سرخس و ایبورد معروف به اسعد مهه یا میهنه: در فنّ خلاف و مظاهره مهارتی داشت و در عصر خویش بفضل و دانش مشهور بود. یک چند در نظامت و تدریس میکرد. سلطان محمود سلجوقی او را از خراسان بعراق خواند و کم کم کارش بالا گرفت و بعد از سال ۵۲۰ در همدان در گذشت.

شاعری در جزو معاصر خاوران از وی نامبرده است

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران

تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری

خواجهای چون بوعلی شاذان وزیر نامدار

عالی چون اسعد مهنه زهر شینی سری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری قادر چو مشهور خراسان انوری

اسعد میهنی از محالمان غزالی بود و نوشته تذکره دولتشاه وی

همان کسی است که باغرالی ماطره کرد و از وی یرسید که تو مذهب

ابوحیسه داری یا شافعی. غزالی فرمود در عقائد مذهب برهان دارم و در

شرعّات مذهب قرآن نه ابوحیسه بر من خطی دارد و نه شافعی بر من برائی.

گوید در وقت مرگ بر سر و صورت خویش طبایحه میرد و پیوسته

میگفت و احسبنا علی ما فرطت فی جنب الله (طبقات الشافعیّه ج ۱)

ص ۲۰۳ و تذکره دولتشاه سمرقندی. شهرزوری در تاریخ الحکمه.

نام از اسعد میهنی برده و او را در حروحه و حکمه و فلاسفه مسمومه و نوشته است

عزیز برسد، ابوالقاسم قصد عین القضاة کرد و جماعتی از علما حکم بقتلش دادند. ابوالقاسم وی را دستگیر کرده بغداد فرستاد و دوباره او را از بغداد بهمدان آورده نادر آویخت. عین القضاة رساله‌ی اربغداد بدوستان همدانش نوشته است که دل سگ را میگذارد. این بیت در ضمن نامه اوست.

اسجناً و قیداً و اشیافاً و غربه و نأی حبيب ان ذالْعظیم
برای باقی احوال وی و مأخذ آنچه نوشتیم رجوع شود بتاریخ سلحوقیه
عمادکاتب و تاریخ الحکماء شهر زوری و یافعی و طبقات الشافعیّه و طریق
الحقایق.

۴۶ - ابن زهر صوفی احمد بن علی بغدادی متوفی ۹۷۲

۴۷ - عبدالوحد بن استاد ابوالقاسم قشیری متوفی ۹۹۴

۴۸ - ابوسعید عبدالله بن عبدالکریم (۴۱۳ - ۴۷۷) وی و
عبدالواحد و همچنین ابوبصر عبدالرحیم بن عبدالکریم که پیش نوشتیم
هر سه تن از حواده استاد ابوالقاسم قشیری عبدالکریم بن هارون (۳۷۶-
۴۶۵) عارف مشهورند که رساله قشیریّه در تصویف از تألیفات اوست.
امام ابوالقاسم قشیری حاکم در پیش گفته عمید المذکره
گرفتار و از یتانور تبعید شد و رساله‌ی در این باب برشت که موسوم
است به شکایة اهل السنة بحکایة ما نالهم من الهفوة رجوع شود به
حکایات طبقات الشافعیّه و ابن اثیر و یافعی و شرح حیات الخلفاء.

۴۹ - زین الدین عمر بن سهلان ساری مؤلف کتاب رسائل نصیریّه
که نام نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن اسی توبه مروزی وزیر سمنان

سنجر (۱) تألیف کرد. در بیشابور اقامت داشت و کتاب شفای ابوعلی را برای مردم میبوشت و از راه کثافت گذران میکرد (۲)

۵۰ - **ابوالعباس لوكري** شاگرد بهمیار بن مرربان آذربایحایی و بهمیار از شاگردان معروف ابوعلی سیابود. فلسفه بوسیله لوكري در خراسان انتشار یافت (۳)

۵۱ - **ابوحاتم مظفر اسفراینی** از ریاضی دانان بزرگ معاصر حکیم ختّام بود (۴). هموست که قرازی ارشمیدس ساخت که عیار مسکوکات با آن معلوم میشد. **سمادت خازن** که نامش بعد از این خواهد آمد از ترس ایسکه مادا خیانتش معلوم شود ترازو را درهم شکست و چنان اجراء آنرا پراکنده ساخت که فراهم ساختش ممکن نشد. ابوحاتم از غصّه این کار بیمار گشت و در گذشت (۴)

۵۲ - **معموری بیهقی** محمد بن احمد از فلاسفه و ریاضی دانان معروف و ده دست ختّام در رصد ملکنشاهی بود. در قس محروطات تألیف داشت. یس ارخواحه نظام الملك بخدمت تاج الملك بیوست و در آن ایام که اسمعیله و اصحاب قلاع را میکشند بمقصیلی که در تاریخ بیهق و وتاریخ الحکماء مسطور است ناشاخته گشته شد (۴۸۵).

-
- ۱ - بصیر الدین مروزی در سال ۵۲۵ از وزارت سحر معرول شد و ترجمه حاشی درصن و درایا بد.
 - ۲ - تاریخ الحکماء
 - ۳ - تاریخ الحکماء

۴ - در کامل این اثیریکی از دستیاران حیام را برای اصلاح تقویم حلالی **ابوالمظفر ایشزوری** نوشته و در کتب نجوم هم با اختلاف ابوالمظفر اسفرای یا اسفرایبی ثبت کرده اند و معاموم بیست که این شخص ابوحاتم مظفر یکی است و تحلیطی در نام شده یا شخص دیگری است. ما حد بگررنده در ترجمه حال ابوحاتم اسفراینی تاریخ الحکماء شهرزوری است و هرچا که از ابوالمظفر اسفرای نام برده ام اعتماد بکامل این اثیر و بعض کتب نجوم کرده ام

۵۳ - حکیم یحیی بن محمد غزنوی منجم ار علمای ریاضی و نجوم بود و نزد سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی منصب دبیری داشت. در سال ۴۹۵ هجری شمساحیت بیهق رفت و در محرم ۵۳۱ هجری وفات یافت. رجوع شود بتاریخ بیهق.

۵۴ - حکیم علی بن محمد قاینی از اطنائو فلاسفه زمان خود بود.
عمرش یکصد سال شمسی رسید و در ۵۴۶ بدرود رندگانی گشت.

۵۵ - میمون بن نجیب واسطی از اصنا و ریاضی دانان معروف عهد عربی و همدست حیان در رصد و اصلاح تقویم حلالی بود. پدرش از واسط ناهواز مهاجرت کرد و میمون آنجا متولد شد و یک چندی بعد از وچندی در هرات اقامت و بر دظہیر الملک علی بیہقی حکمران هرات تقرّب و احترامی شایان داشت. برای باقی احوالش رجوع شود بتاریخ الحکماء شہر روری.

معاصران غربانی از شعرای فارسی گوی

عزالی در قلمرو حکومت سلجوقیان بزرگت بسر میبرد و نادریار آیه
سروکار داشت. بیشتر زندگانی وی مصادف با دوره ای بود که در تاریخ
ادبی ایران عهد اول سلجوقی معروفست یعنی از سال ۴۳۵ هـ تا ۴۶۵ هـ
دولت صلاحیه که در یستاور خصنه نام طغرل و او حو ۵۰ سال آخر
عهد ملکشاه (۴۸۵ هـ).

در این دوره در قلمرو مباحثات حدال و تحبی سعوت، عری بود .
نظامی عروضی سرگذشت امیریزیزی که از خود اورسار ۱۰۰ شیهه در
چهار مقاله نقل کرده است . از این حکایت ، اندر ای حدس ترا رد کرده است .
سلطنت مالکساد و وزارت حواجه نظام المحدث که قسمت عمده این مورد ،
گذشته به گوید گال فارسی چه گذشته و شعری در حدال و حدال است .

معزی میگوید « پدر من امیرالشعراء برهانی رحمه الله در اوّل دولت
ملکشاه بشهر قزوین از عالم فنا عالم بقا تحویل کرد و در آن قطعه که
سخت معروفست مرا بسططان ملکشاه سپرد درین بیت

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را بخدا و بخداوند سپردم
پس حامگی و اجراء یدر بمن تحویل افتاد و شاعر ملکشاه شدم و
سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که حزوقتی از دور اورا نتواستم
دیدن و از اجراء و حامگی یکمن و یک دیار نیافتم و خرج من ریادت شد
و وام بگردن من در آمد و کار در سر من پیچید و خواسته بررگ نظام الملك
رحمه الله در حق شعر اعتقادی بدادستی از آنکه در معرفت او دست نداشت
و از ائمه و متصوفه بهیچ کس بمیپرداخت»

باگفته نماید که در همین زمان در نواحی کرمان و افغانستان و
ماوراءالنهر دربارهای کم رونق دیگری یعنی دربار سلاطین کرمان یا آل قاوردو
عربویه و خضر خایه هم وجود داشت که بیش و کم شعر و شاعری توسعه
داشتند و از گوید گال پارسی نگاهبانی میکردند.

غرض آنکه اگر چه ما این دربارها سرو کار نداشت اما از نظر تاریخ
رحال شاید مخصوصا و ملازمان آن دربارها را نیز در حوزو معاصران
وی شماره کنیم.

پس از ملکشاه عهد دوم سلجوقی آغار و دوباره دوره شعر و شاعری
تجدید شد و بلاخره دربار سحر سلجوقی و بهرامشاه غریبی بوجود آمد
که در ردیف دربار سامانی و محمودی از بزرگترین دربارهای شعر پرور
شمار میروند.

والجمله در نیمه اول قرن یستم تا حد سال از قرن ششم هجری که
دوره زندگانی غزالی است (۴۵۰ - ۵۰۵) چندتن از مشاهیر گویدگان

پارسی میزیسته اند که عزّالی بابعض آنها درست معاصر بود و زمان شاعری پاره‌یی را در اواخر عمر یا اوائل حوایی خویش درك کرد.

۵۶ - حکیم عمر خیام عمر بن ابراهیم خیّام یاخیّامی (۱) بيشابوری از شعرا و حکما و ریاضی دانان بسیار مشهور ایران متوفی ۵۱۷ در شهرت بجائی است که احتیاج بتعریف ندارد (۲). اصلاحی که وی بفرمان ملک‌شاه و نظام‌الملک و بدستیاری چند تن از اعیان منجمین و ریاضی دانان آن زمان از قبیل ابوالمظفر اسفراری و میمون واسطی و معموری بیهقی در تقویم حلالی کرد و بای رصد خاوه‌یی که نوشته این اثر از سال ۴۶۷ تا ۴۸۵ دائر و برقرار بود از جمله کارهای مهمّ است که در عهد عزّالی انجام گرفت.

مصاحبة عزّالی باخیّام

امام عزّالی را با حکیم عمر ختام صحبتی اتفاق افتاد. عزّالی این مسأله را که از دقائق فلسفه قدیم میباید از ختام پرسید: سبب چیست که از اجزاء فلك نقطه‌یی معین اختصاص بقسطیت یافته است با آنکه فلك بعقیده فلاسفه از احرام متشابهه میباید و ترشح بالمرحّ و اختصاص بدون عدلت در عالم تکوین محال است (۳).

ختام بتمهید مقدمات دور و دراز پرداخت و از اینجا شروع کرد

(۱) لفظ خیّامی بطیر عزّالی و قصاری و امثال آنهاست که بیش گفتمیم به آنکه

اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف روان عربی و فارسی باشد.

(۲) برای ترجمه معضل احوال خیّام رجوع شود بحواشی چهارم که له نقبه محقق بحریر آقای قزوینی ادام الله ابام افاضاته له.

(۳) برای تحقیق در این مسأله رجوع شود بشرح اشارات حواء صیر السین و طبیعیات شقای ابوعلی.

که حرکت از کدام مقوله می باشد (۱) و دنباله سخش باصل حوالب نرسید یا درین باره بجل ورزید. در این اثناء مؤذن باسک برداشت. غزالی گفت
جاء الحق وزهق الباطل و از مجلس برخاست و گفتگو خاتمه یافت.

اصل این مصاحبه را شهر روری در تاریخ الحکماء و شیخ بهائی هم اروی در کشکول نقل کرده اند. نظر باینکه عبارت تاریخ الحکماء متضمن نکات تاریخی و ادبی می باشد و نسخه ها تا آنجا که سطر رسیده مغلوط است نگارنده عین عبارت را با تصحیح نقل کرد (۲). شهر زوری در ترجمه حال خیام می نویسد :

وَأَمَّا أَجْزَاءُ الْحِكْمَةِ مِنَ الرِّيَاضِيَّاتِ وَالْمَعْقُولَاتِ فَكَانَ ابْنُ بَجْدَتِهَا^(۳) وَدَخَلَ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ الْغَزَالِيَّ عَلَيْهِ يَوْمًا وَسَأَلَهُ عَنْ عِلَّةِ تَعْيِينِ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ الْقَلَمِ لِلْقُطْبِيَّةِ دُونَ غَيْرِهَا مَعَ كَوْنِهِ مُتَشَابِهَ الْأَجْزَاءِ فَأَطَالَ الْخِيَامِيُّ الْكَلَامَ وَابْتَدَأَ مِنْ أَنَّ الْحَرَكَةَ مِنْ مَقُولَةٍ كَذَا وَضَنَّ بِالْخَوْضِ فِي مَحَلِّ الْبِزَاعِ وَكَانَ مِنْ دَأْبِهِ ذَلِكَ الشَّحُّ الْمُطَاعُ^(۴)

(۱) برای تحقیق این معنی که حرکت از کدام مقوله است و در کدام مقوله از مقولات دهگانه واقع میشود رجوع شود بکتاب اسفار ملاصدرا

(۲) ماحد نگارنده دو نسخه معتبر است یکی متعلق به عالم دانشمند آقای شیخ صیاء الدین دژی اصفهانی و دیگر فاضل ارجمند آقای محتسبی روصانی.

(۳) این جمله تعبیری است در عربی بمعنی استاد ماهر يقال فلان فی النحو ابن بجدته ای استاد متبحر فيه.

(۴) در نسخه ها و حتی در نقلی که استاد محترم آقای قزوینی در حاشیه چهارمقاله کرده اند (الشح المطاع) نوشته و سطر نگارنده حتما غلط و صحیحش (الشح المطاع) است شح بصم شین نقطه دار و شدت جاء بی نقطه بمعنی محل شدید است باحرص آهیخته قوله تعالی و من یوق شح نفسه و فی المثل یکفیک بصیدک شح القوم. و شح مطاع بمعنی (نقشه حاشیه در صفحه بعد)

حَتَّى أَذِنَ الظُّهْرَ فَقَالَ الْغَزَالِيُّ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وَقَامَ .

۵۷ - مسعود سعد سلمان از استادان مسلم شعر فارسی . اصلش

از همدان و مولدش لاهور بود و لادتش میان سالهای ۴۳۷-۴۴۰ و وفاتش
ناصح اقوال سده ۵۱۵ واقع شد . برای باقی احوالش رجوع شود بتذکره
همت اقلیم و ریاض الشعراء و الة داغستانی و مجمع المصحاوحواشی چهارمقاله .

۵۸ - عثمان مختاری عثمان بن محمد غزنوی مداح ارسلان شاه بن مسعود

بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹-۵۱۱) و معزالدين ارسلان شاه بن کرمانشاه بن
قاورد از سلجوقیه کرمان (۴۹۴-۵۳۶) و ارسلان خان محمد بن سلیمان
ار ملوک خایه ماوراءالنهر (۴۹۵-۵۲۴) امعاصران معروف مسعود
سعد بوده و وی را در این قصیده ستوده است (۱) .

بر اهل سخن تنگ گشت (۲) میدان و ر جای بند پای (۳) هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر از عجز چو مسحور گشت حیران
چون جزو بگلزار شد معانی ری خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن یروران مجلس سر دفتر خوار گستران هیدان
سائى غربوى اشعارى در ستایش مختاری ساخته که در دیوانش
ضبط شده است

۵۹ - راشدی ارعصوصال در ارضهیرالدوله رصی الدین ابراهیم بن

(بقیه حاشیه ارمعه قبل)

بجل دانی است که صاحبش از اظهار خود داری تواند کرد در حدیث نوی است
ثلاث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعداء المرء نفسه و این حدیث را عری
در مدمت عرور در قسم دهم از مهلکات احیاء العلوم نقل کرده است . در لسان العرب
میتوبسد و فی الحدیث هوی متبع و شح مطاع هوان یضیعه صحبه فی مع الحقوق
التي اوحمها الله علیه فی ماله .

(۱) بکاربده در جمع آوری و تصحیح دیوان عثمان مختاری رجعی کشیده و در
شرح احوال او رساله ای نگاشته است .

(۲) مانند ، ح . (۳) طبع ، ح .

مسعود بن محمود غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) نیز از معاصران مسعود سعد بوده و باهم مناظره ادبی داشته اند. و این راشدی غیر از رشیدی سمرقندی است که بعد خواهیم گفت.

۶۰- امیر معزی نیشابوری از شعرای مشهور عهد ملکشاه و سلطان سنجر و فاتح ناصح اقبال در حدود ۵۲۰ واقع شد (۴).

سرگذشت امیر معزی و اینکه امیر علی فرامرز متوفی ۴۸۸ و سیله تقریب و پیشرفت کار او در دربار ملکشاه گشت در چهارمقاله نقل شده است پدرش امیر الشعراء عبدالملک برهانی نیشابوری در اوائل سلطنت ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵) در قزوین درگذشت و امام غزالی در خوانی رمان او را درک نمود.

۶۱- سنائی غزنوی ابوالمحد محدود بن آدم از عرفا و شعرای نامدار ایران صاحب مثنوی حقیقة الحقیقه که از شاهکارهای زبان فارسی در شعر و عرفان است. ناصح اقبال یکشبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ هجری قمری یحشش سال پس از وفات معزی از این جهان رحلت کرد. مرثی وی در حق معزی معروف است (۵).

۶۲- ناصر خسرو معروف به علوی و متخلص به حجت (ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قنادیابی بلخی مروزی) از شعرا و دانشمندان

(۴) استاد محترم آقای قزوینی در حواشی چهارمقاله و جلد اول بیست مقاله نوشته اند که وفات معزی ناصح اقبال در سنه ۴۲۰ ه بود که شیر حظای سلطان سنجر گشته شد. و درباره سنائی نگاشته اند که ناصح اقبال در ۴۰ ه وفات کرد و بتاریکی دو حاشیه تفسیر ابوالفتح رازی تحقیق کرده اند که در حواشی چهارمقاله پیروی از کتب مذکره داشته اند افتاده ایم و علی التحقیق وفات معزی در حدود (۵۱۸-۵۲۰) و وفات سنائی در سال ۵۲۵ واقع شده است.

(۵) برای ترجمه احوال سنائی رجوع شود بمقدمه نشر حقیقه بقلم یکی از شاگردان خود سنائی و تذکره تقی الدین و بحات الاس و مجالس المؤمنین و روضات الحقائق و ریاض العارفین و طرایق الحقایق.

معروف ایران و از حجت‌های دوازده گانه فاطمیه در خراسان بود. تولّدش ذی‌القعدة ۳۹۴ و فاتش سده ۴۸۱ در یماک از اعمال بدخشان اتفاق افتاد (۶)

۶۱ - **قطران آذربایگانی** از شعرای زمان ملک‌شاه سلجوقی و مدّاح ابونصر مملّان بود. و فاتش بتحقیق پس از سال ۴۸۱ واقع شد. نوشته بجمع المصحّاء که وفات قطران در ۶۵۴ اتفاق افتاد بی اساس است.

ناصر خسرو در اثناء سفر هفت ساله گذارش بتبریر افتاده و قطران را آنجا ملاقات کرده و ترحی در این باره نوشته است (۷).

۶۲ - **نجیبی فرغانی** از شعرای دربار خضر خان بن طغاج خان ابراهیم از ملوک خانه ماوراءالنهر. خضر خان در سده ۷۲۳ جلوس و پس از مدّتی وفات نمود (۸).

عمیق بخاری امیرالشعراء شهاب‌الدین از شعرای معروف دربار خضر خان. عمری طولانی کرد و بدو نوشته تذکرة تقی‌الدین در سال ۵۴۳ وفات یافت.

سلطان سدر در سال ۵۲۴ که دخترش ماه ملک خاتون در محمود بن محمد بن ملک‌شاه وفات یافت عمیق را برای مرثیه گفتن از ماوراءالنهر بخراسان دعوت کرد. عمیق بواسطه ضعف یبری از آمدن عذرخواست و قصیده‌ای فرستاد که دوبیت اوّلش این است:

هنگام آنکه گل دمد از باغ و بوستان
رفت آن گل شکفته و در خانه شد چمن

(۶) برای ترجمه احوال و تحقیق در زندگانی ناصر خسرو رجوع شود بمقدمه دیوانش بقلم علامه مقدم آقای حسن تقی زاده.

(۷) سفرنامه ناصر خسرو

(۸) حواشی چهارمقاله نقل از تاریخ جهان آرا تألیف ذبی احمد عماری.

هگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

۶۴- استاد رشیدی سمرقندی سیدالشعراء ابو محمد عبدالسید یا

عبدالله از شعرای دربار خضرخان بوده و با عمیق و مسعود سعد سلمان
مماطره و مشاعره داشته و یکی از ماضرات بامک وی با عمیق در چهار
مقاله نقل شده است (۱).

از شعرای دربار خضرخان چندتن باحیبی و عمیق و رشیدی معاصر
بوده اند که نظامی عروضی از آنها نام میبرد اما ترجمه احوالشان معلوم
نیست: چهار ساغر جی و علی بانیدی و علی سپهری و پسر اسفراینی و
پسر درغوش.

۶۵- ابوالفرج رونی از شعرای معروف دربار غزنویان مداح

طهیرالدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) و پسرش مسعود بن
ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸) تا بعد از سنه ۴۹۲ که سال حلوس سلطان مسعود
است در حیات بود و اینکه تقی الدین کاشانی وفات او را در سنه ۴۸۹ منویسد
بکلی بی اصل است (۲).

(۱) حصرحان روری درعیت رشیدی از عمیق پرسید که شعر عبدالسید رشیدی
را چون می بینی گفت شعری بعایت بیک مینقح و اما قدری نمکش درمی ناید . به
س روزگاری بر آمد که رشیدی در رسید و حدمت کرد و خواست که بشنید
پادشاه او را پیش خواند و تقریب چنانکه عادت هلوک است گفت امیرالشعرا را
برسیدم که شعر رشیدی چون است گفت بیک است اما بی نمک است باید که درین
معنی بیتی دو بگوئی رشیدی حدمت کرد و بحای خویش آمد و نشست و برنده
این قطعه بگفت .

عیب کردی روا بود شاید

و درین دو نمک نکو نباید

نمک ای قاتمان ترا نباید

شعرهای مرا به بی نمکی

شعر من همچو شکر و شهد است

شاعرم و باقلیست گفته تو

(۲) حواشی چهار مقاله .

۶۶- ابوظاهر خاتونی ملقب بموفق الدوله مؤلف کتاب مناقب الشعرا و تاریخ آل سلجوق از شعرا و نویسندگان فارسی و عربی مستوفی و مباشر کارهای گوهر خاتون زوجه محمد بن ملک شاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) بود و از این جهت بنام خاتونی شهرت یافت.

سلطان محمد در سال ۵۰۴ در رجال دیوان تغییری داد و خطیر الملک انومصور محمد بن حسین میدی را بوزارت برگرفت. ابوطالب رمامداران تازه را هجو گفت بدین سبب بجر جان تبعیدش کردند. وفات او نوشته بعضی پیش از سال ۵۳۲ واقع شد (۱).

۶۷- لاهی جرجانی ابوالحسن محمد بن اسمعیل حرجانی دهستانی از شعرای ملکشاه و خواجه نظام الملک و معاصر امیر الشعرا برهانی بود.

۶۸- ابوالمعالی نحاس اصفهانی دربارهٔ عزل نظام الملک و آمدن تاج الملک بحای او اشعاری دارد که پس از این نقل حواشی کرد. مجمع الفصحی میویسد که وی با معزی لاف همسری میرد و در سال ۵۱۲ وفات کرد.

۶۹- شهابی سمرقندی شهاب الدین احمد بن مؤید سمرقندی مداح رکن الدین قلیح طمغاج خان ارملوک خاتمهٔ مساوراء الهی (دورهٔ سلطنتش ۴۸۸-۴۹۴).

۷۰- اسدی طوسی متبوی گرتاسب نامه را در سال ۵۸۰ برشتهٔ نظم کشید. اگر نوشتهٔ مجمع الفصحی صحیح باشد که وی در سال ۴۶۵ در گذشت غزالی در آثار جوانی خویش رمان او را درک کرده است.

استدراک در پایان این فصل یکی از علمای قرن ششم هجری را که تاره نام او بر خورده ایم و باید در حروف تاگردان غزالی ذکر شده باشد اینجا یاد آور میشویم. امام مسعود بن علی بن احمد صوابی بیجتهی

(۱) مقدمة لماب الالاب عوفی.

از شاگردان امام محمد غزالی بود و فاتهش روز سه شنبه ۱۸ محرم سنة ۵۴۴ واقع شد. برای ترجمه احوالش رجوع شود بتاریخ بیهقی تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی.

معاصران غزالی از سلاطین و وزرا و درباریان

در عهد غزالی چند سلسله سلاطین که مهمترین آنها خانواده سلجوقی است در بواحی ایران حکومت میکردند. اما رندگان شحصی غزالی بیشتر بایادشاهان و وررا و کارداران دولت سلجوقی خاصه سه تن ملکشاه و محمد بن ملکشاه و سلطان سنجر که غزالی نزد آنها معزز و محترم بوده و با آنها مکاتبه داشته و کتاب برای آنها میوشته است مربوط میشود همچنین با خلعای عباسی آن زمان بتقریبی که در فصول پیش گفتیم.

و اینکه از خلعای فاطمی و دیگر سلاطین آندوره نام برده ایم برای ایست که خصوصیات عهد غزالی کاملاً روشن شده باشد. و چون مقصود اصلی بررگان و مشاهیر هر سلسله بوده است تمام افراد هر خاندانی را شماره بکره ایم.

پادشاهان بزرگ سلجوقی در عهد غزالی

میان سالهای ۴۵۰ - ۵۰۵

۱ - رکن الدین ابوطالب طغرل بك ۴۲۹ - ۴۵۵

۲ - عضد الدین ابوشجاع آلبارسلان ۴۵۵ - ۴۶۵

(۱) ما حتما در صط نام و شرح احوال و مدت سلطنت و زندگانی رحالی که در این فصل آورده ایم کتبهای دیل است:

کامل ابن اثیر. تاریخ اوالعدا. معجم الادباء باقوت. ابن حلکان. طبقات الشافعیه. مرآة الحنفان. تاریخ سلجوقیه عماد کاتب. رندهة التواریخ ناصر بن علی حسینی. راحة الصدور راوندی. العراضه در تاریخ سلجوقیه. تاریخ الوزراء هجری. تحارب السلف طبقات السلاطین. تاریخ گریده. تاریخ بیهقی.

۳ - جلال الدین ابوالفتح ملکشاه بن آلب ارسلان ۴۶۵ - ۴۸۵

۴ - ناصر الدین محمود بن ملکشاه ۴۸۵ - ۴۸۶

۵ - رکن الدین ابوالمظفر برکیا رقی ۴۸۶ - ۴۹۸

۶ - غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه ۴۹۸ - ۵۱۱ (۲)

۷ - معز الدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه ۴۹۰ - ۵۵۲ (۲)

بعض دیگر از حکمرانان این خاندان^(۱)

۸ - محمود بن محمد بن ملکشاه بن آلب ارسلان ۵۱۲ - ۵۲۵

۹ - طغرل بن محمد بن ملکشاه (طغرل دوم) ۵۲۵ - ۵۲۹

۱۰ - مسعود بن محمد بن ملکشاه ۵۲۹ - ۵۴۷

۱۱ - مغیت الدین ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه ۵۴۷ - ۵۴۷

۱۲ - غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه ۵۴۷ - ۵۵۴

۱۳ - سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه ۵۵۴ - ۵۵۶

۱۴ - ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه ۵۵۶ - ۵۷۱

(۲) العراصة می نویسد که اوّل پادشاهی محمد بن ملکشاه سال ۴۹۳ و مدت سلطنتش

۱۳ سال بود یعنی ۴۹۲ - ۵۰۵

(۳) ولادت سفحر بنوشتۀ اس جلکان روز جمعه ماه رجب سنه ۴۷۹ در ظهر مندیۀ

سحار اتفاق افتاد. سحر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش برکیا رقی حبس شد

و تا وفات محمد بن ملکشاه همین منصب را داشت و از سال ۵۱۲ تا آخر عمر پادشاه

مستقل ممالک سلجوقی بود و بر روی هم حدود ۶۲ حکومت و سطت کرد و

نامش مشهور روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ در مرو درگذشت.

العراصة می نویسد تولد سحر ۴۷۹ و مدت عمرش ۱۲ سال و چند ماه و روزی

پادشاهیش ۶۱ سال بود. بیست سال از قبل برادرش در مملکت خراسان و ۱۰

سال در ممالک جهان.

(۱) برای اهمیت خاندان سلجوقی در رکن و هریزد بنده برای خوانندگان و معرّض

این قسمت شدیم و گریه بر محمود بن محمد تا طغرل سوم هیچکدام معاصر عرابی

نبوده اند.

۱۵ - طغرل بن ارسلان بن طغرل (طغرل سوم). در جنگ با سلطان
تکش خوارزمشاه در ظاهر ری ماه ربیع الآخر سنة ۵۹۰ بدست قتلغ ایباج
کشته شد و خاندان سلجوقی بر افتاد و ملک در تصرف خوارزمشاهیان آمد.
عماد کاتب واقعه قتل طغرل سوم را در سال ۵۸۹ ضبط کرده و
نوشته است « و استولى السلطان خوارزمشاه على البلاد و ختمت الدولة
السلجوقية بطغرل و كان افتتاحها بطغرل . و كانت مدة ملكها مذ وصل طغرل
بك الى بغداد الى هذه الغاية . ۱۴ سنة » (۱)

حلفای عباسی در عهد غزالی

- ۱ - عبدالله القائم بامر الله ۴۲۲ - ۴۶۷
- ۲ - عبدالله المقتدی بامر الله ۴۶۷ - ۴۸۷
- ۳ - احمد المستظهر بالله ۴۷۷ - ۵۱۲

حلفای فاطمی در عصر غزالی

- ۲ - المستظهر بالله ابوتیمم معد بن الطاهر ۴۲۷ - ۴۸۷ (۲)
- ۲ - المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷ - ۴۹۵
- ۳ - الامر باحكام الله ابوعلی منصور بن مستعلی ۴۹۵ - ۵۲۴

(۱) تاریخ سلجوقیه عماد کاتب چاپ مصر ص ۲۷۸ . در همین کتاب (ص ۹)
روشن طغرل را بعد از ۲۵ رمضان ۴۷۷ ، نوشته است و از آن تاریخ تا قتل طغرل
سوم حدود ۱۴۲ سال می شود . و اما تمام دوره حکومت این خاندان از سنة ۴۲۹
که در بیشابور حوضه تمام طغرل و آل خوانده شد تا قتل طغرل سوم و انقراض این
خاندان بدست خوارزمشاهیان حدود ۱۶۰ سال بود .

(۲) وی همان کسی است که در اوائل عهدش ناصر خسرو و احمد بن عبد الملك
عطاش اصفهانی و در اواخر حسن صباح را از حقیقات دوازده گانه و هامور
تعلیم در دواخی ایران کرد .

اسمعیلیه ایران ۴۸۳ - ۶۵۴

غزالی بایک تن از اسمعیلیه ایران معاصر بود که با هزاران کس برابر

شمرده میشد .

۱ - حسن صباح استقرارش در قلعه الموت بتاریخ الهاموت یعنی

آشیانه عقاب بسال ۴۸۳ وفاتش شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸

یادشاهان غزنویه

ارپادشاهان غزنویه که در افغانستان و قسمتی از هندوستان سلطنت

میکردند غزالی بادوتس معاصر بود .

۱ - ابوالمظفر طهیر الدوله رضى الدين ابراهيم بن مسعود غر سوى

۴۵۰ - ۴۹۲

۲ - علاء الدوله سلطان مسعود بن ابراهيم بن مسعود ۴۹۲ - ۵۰۸

ملوك خانيه ماوراء النهر

ارملوك خانيه که آبهار احصر خانيه و خاقانيان ماوراء النهر دیر می

گویند غزالی با سه نهر معاصر بود

۱ - سلطان حصر خان بن ضفاح خان ابراهيم خلوص ۴۷۳

۲ - قلج طمغاج (ضفاح) خان مسعود ۴۸۱ - ۴۹۴

۳ - ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود ۴۹۵ - ۵۰۴

سلطنته کرمان (آل قاورد) در عهد غزالی

۱ - عماد الدین قرارسلار قورديک بن حريث ۴۳۳ - ۴۶۰

۲ - کرما شاه بن قاورد ۴۳۵ - ۴۶۱

۳ - رک الدین سبکتاش ۴۶۷ - ۴۷۶

۴ - تور شاه ۴۷۰ - ۴۹۰

۵ - ایر شاه ۴۵۰ - ۴۶۴

۶ - معز الدین ارسلان بن کرمانشاه بن قاورد ۴۹۴ - ۵۳۶

وزرا و درباریان معروف سلاجقه در عصر غزالی

۴۵۰ - ۵۰۵

۱ - عمیدالملک کندی ابونصر محمد بن منصور وزیر آلب ارسلان

بود و در سال ۴۵۶ معزول و در همان سال کشته شد و وزارت بخواجه نظام الملک رسید.

عماد کاتب در تاریخ آل سلجوق می‌نویسد که عمیدالملک کندی اولین وزیر دولت سلجوقی بود و در ۲۵ رمضان ۴۷۷ که طغرل بی‌عداد رفت عمیدالملک نیر باوی بود (۱)

و سوشته تحارب السلف ابوالفتح رازی اولین وزیر طغرل نخستین پادشاه سلجوقی بود. ابوالفتح در سال ۴۳۹ بدست ابوکالیجار محبوس و ظاهر آ در همان سال کشته شد.

۲ - خواجه نظام الملک طوسی ابو علی قوام الدین حسن بن علی بن اسحق اربادر و وزیر نامدار و بررگان رحال و دانشمندان ایران بوده و ترجمه حالش بتفصیل در کتب تدکیره و تاریخ مسطور است. مدت ۳۰ سال ده سال در عهد آلب ارسلان و ۲۰ سال در عهد ملکشاه برر گترین وزیر مقتدر ایران بود.

در زمان وی کمال الدوله ابوالرزی فضل الله بن محمد صاحب دیوان اساء و طغراء و شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور بن محمد صاحب دیوان زمام واستیفاء و این هر دو برار کارداران بررک عصر خویش

(۱) ذکر دخول السلطان رکن الدولة طغرلک ابی شجاع محمد بن میکائیل بن سلجوق الی بغداد فی ۲۵ دن رمضان سنة ۴۴۷ و معه الوزير عمیدالملک ابونصر محمد بن منصور الکندی وهو اول ورواء السلاجقية ص ۹ چاپ مصر

مجد الملك ابو الفضل قمی داد و همچنان ابورضاء عارض را عزل نمود
و منصب اورابه سدید الدوله ابوالمعالی تفویض کرد. از این جهت خلل
در ارکان ملک دیدید آمد و ابوالمعالی نحاس اصفهانی درین معنی گفت (۱):
ز بنو علی بدو ار بورضا و از بسوسعد

تسها که شیر پیش تو همچو میش آمد

در آن زمانه ره رج آمدی بخدمت تو

مشر طغر و فتح سامه پیش آمد

ربو الغائم و بو الفضل و بو المعالی نار

رمین مملکت را سات پیش (۲) آمد

گزار نظام و کمال و شرف توسیر شدی

ز تاح و محدوسد یدت سین چه پیش آمد

۴ - مجد الملك ابو الفضل قمی از وررای برکیارق بود. جمعی از
امرای دولت بسوزیدند و وی را در حضور یادشاه ریر ریر کردند (۹۲۲)
و در آرموقع ۵۱ سال داشت).

عزالی در یکی از نامه های خود ببحرالملك که پیش نقل کردیم
نام ار مجد الملك و تاح الملك برده و عاقبت رفتار آنها را عبرت برای
فخر الملك قرار داده است.

۵ - مؤید الملك ابو کریم عبداللہ بن حواحه نظام الملك در دی الحجّه
از سال ۴۸۷ نورارت برکیارق منصوب گشت. راوندی در راحة الصدور
اورا در حر و ورری رکیارق و سلطان محمد بن ملکشاه شردو نوشته
است در ردة التواریح میوید که مؤید الملك در حگی که میان برکیارق

(۱) عین ابیات در تاریخ گریبند، نقل شده است. و عماد کاتب میوید و و نظم
ابو المعالی المحاسن ابیاتا بالفرسیة « سپس معانی ابیات را عربی یاد می کند.

(۲) در تاریخ گریبند (تات پیش) نوشته و تحریف است. و از پیش رهر مقابل
حذرار مراد است

و سلطان محمد در همدان اتفاق افتاد بقتل رسید .

۶- **فخر الملك مظفر بن خواجه نظام الملك** در حدود سنه ۴۸۸ وریر بر کیارق شد و ار سال ۴۹۰ تا آخر عمرش وریر سلطان سحر بود . و در روز عاشورا سنه ۵۰۰ هجرى كشته شد .

۷- **صدرالدین ابو اسحاق محمد بن فخر الملك بن نظام الملك** . پس از قتل پدرش فخر الملك وریر سلطان سحر شد و صبح چهارشنبه ذی الحجه ار سنه ۵۱۱ در بلخ بقتل رسید .

عماد کاتب در وررای سحر میوید : و استورر عند مصیبه الی خراسان فخر الملك المظفر بن نظام الملك و متی الامور عترسین و قتل يوم عاشوراء من سنه ۵۰۰ و استورر بعده ولده صدرالدین محمد بن فخر الملك و قتل بلخ غداة الاربعاء لسبع تین من دی الحجة سنه ۵۱۱ .

عزالی رد صدرالدین و پدرش فخر الملك بسیار مقرب و معزور بوده و با آنها مكتمه داشته است . محض تکمیل این فصل و مزید اطلاع خوانندگان وررای سحر را سار صدرالدین میویم .

وزرای سنجوریس از صدرالدین

سلطان سحر یساروفات صدرالدین وررت سار در راه خواجه نظام الملك **ابو اله جاسس شهاب الاسلام عبدالرزاق بن فقیه حسن عبداللہ بن علی بن اسحاق طوسی** داد که ارمدو حسن امیر معززی است (۱) وی درس حسرور ریخته سنه ۱۷ محر ۵۱۵ و وفات کرد . و تواتر نوشته طبعات الشافعیه در سال ۵۹۰ در یساررود .

یسارری شرف الدین **ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی التیمی** معززی

(۱) در کتاب امراده و راحة الصدور (شهاب الدین) (حای) شهاب الاسلام (و در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب (ج ۲ ص ۲۴) شهاب الدین سار عماد الدوام بن الفقه عبداللہ نوشته و آنچه در متن نوشته ام عطای طبعات الشافعیه در حدیث معززی است

۴ تلبه ۲۵ محرم ۵۱۶ وزارت رسید که وی بپیرامند و خان امیر معزی بود. بعد از او بوقت نه طغانیک کاشغری رسید و در ۵۱۸ معرول شد. پس از وی وزارت بر معین الدین مختص الملک ابوبصر احمد بن فضل بن محمود کاشی قرار گرفت. معین الدین روز سه تلبه ۲۹ صفر ۵۲۱ بدست باطنه قتل رسید. سپس نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن ابی توبه مروزی که بمدوح و مقصود و فصلا و شعرا بوده و کتاب بصائر نصیری به تألیف عمر بن سهران ساوی نام او است وریر شد و در ۵۲۶ معرول گشت (۲).

در این موقع سلطان سحر بمسندت وفات یسر برادرش سلطان محمود بن محمد بن ملک شاه عراق رفته و کارهای دولت عراق همگی بدست ابوالقاسم درگزینی (قوام الدین ابوالقاسم بن حسن درگزینی) وریر محمود بود. ابوالقاسم از سلطان سحر حواش کرد که وی را وزارت برگیرد و خود او در عراق بماند و بایسی از طرف خویش بحضرت سلطان در حراست برسد. سحر حواش او را بدیافت پس وزارت نام درگزینی قرار گرفت. خودش در عراق بتمشیت امور طغرل بن محمد بن ملک شاه پرداخت و ظهیر الدین عبدالعزیز حامدی نایب او در حضرت سحر بود. همین ظهیر الدین مدتی در دستگاه سحر منصب حریه داشت.

(۲) ماحدات تاریخ سلجوقیه عماد کاتب است (ص ۲۴۵ - ۲۴۶) اما در طمقات الشافعیه (ج ۴ ص ۳۰۸) میویسد الور الکبیر ابوالقاسم محمود بن مظفر بن عبدالملک بن ابی توبه المروزی، صاحب حمادی الاخره ارسال ۴۶۶ متولد شد و بردا و المظفر بن سمعی تحصیل فقه کرد و سپس ماوراء النهر رفت و از محضر علمای آن ناحیه فیض یاب و از نجوای فقها و مناظران رهان خویش گردید کم کم کارش بالا گرفت و وزارت رسید و از این کار معرول شد و یکجمله مروزی بود سپس مدتی شعل استیفاء و مدتی منصب اسراف دیوان داشت آخر کار او را در بشاربورگ رفته مرو بردند و در یکی از قلاع بواحی حیجور عجموس و هماجا کشته شد در ماه رمضان سنه ۵۰۳ - نوشته سبکی با عماد کاتب بهیچوجه سازش ندارد اما ضبط عماد کاتب اسیر ماحد تاریخی سازگار است و احتمال می رود که در طمقات عدد شرات (۱۰ هزار و ۱۰۰) سقط شده باشد.

ابوالقاسم در گزینی همان وریر یلیدی است که در سال ۵۱۸ هـ وزارت محمود بن محمد بن ملکته رسید و فتنه های شوم برپا کرد و بدست می که با عزالدین (۱) از ارادتمندان عارف مشهور عین القضاة همدانی داشت عین القضاة را بهانه ای که از طرفداران مسلک امام عزالی است بوسی ناهجار بکشت. و خود او هم عاقبت در رماں طغرل دوم در سال ۵۲۷ هـ بدار آویخته شد و وزارت طغرل به شرف الدین علی بن رجاء رسید (۲) پس از قتل در گزینی وزارت سحر بر ناصر الدین طاهر بن فخر الملک بن خواجه نظام الملک قرار یافت ناصر الدین در ماه جمادی الاولی ۵۲۸ هـ باین مقام رسید و همچنان در وزارت بود تا پس از هجوم غزان بحر' سال در دوالحجّه ارسه ۵۴۸ هـ وفات یافت.

در کتاب زبدة التواریخ در تاریخ سلجوقیه تألیف 'مصرس علی حسینی آفرین وزیر سلطان سحر را 'خضیر الملک عیدلی میگوید . او در حرو و برای محمد بن ملکته خواهد آمد.

(۱) عزالدین که در این رساله چند جای نامش میان آمدن و در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب و طبقات الشافعیه سمکی و ابن حاکم مکرر از وی یاد شده است یکی از رجال و کارداران دولت سلجوقی در عراق بود و ابوالقاسم در گزینی را وی سحر دشمنی داشت و حیاتی اندیشید تا عزالدین در سده ۵۲۷ هـ کشته شود و در ۵۳۰ هـ سال داشت. خود در گزینی بر دره سال ۵۲۷ هـ پس از قتل عزالدین قرار می- عزالدین در زمان خود بسیار محترم و معزز بود در سال ۵۱۰-۵۱۱ هـ سفر حج کرد و ابوالحارث بعدادی در مدح او گفت.

یا کلمة الاسلام مالی ازی
تقصد فی العام و هذا العتی
و چون از مکه مراجعت نمود قاضی بوکر زحابی در مهمت بهش قسمه می- بمطالع دیر ساخت.

ورد الحدود و دونه شوك القضا
ومن احدثت بمسار یحتمی
برای مافی قصیده و احوال عزالدین رجوع شود به تاریخ مذکور.
(۲) برای تفصیل این وقایع رجوع شود به تاریخ سلجوقیه مذکور در کتاب صحت ۳۱-۱-۱۰۰

۸ - ضیاء الملک احمد بن خواجہ نظام الملک : وی را بالقباب
 یدرتر قوام الدین نظام الملک سیر میخواندند از وزرای نامدار محمد بن ملک شاه
 سلجوقی بود . درباره حبس او و دوارده سال حواری کشیدش بواسطه
 رشوتی که سید ابوهاشم سامی از رؤسای همدان بران درباری داده بود
 داستانی عبرت آور در راحة الصدور راوندی و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب
 نقل تنده است .

در تحارب ، السلف میویسد احمد بن نظام الملک در سال ۵۱۶ وزیر
 مستر شد عتاسی و در ۵۱۹ معرول شد و بیش از آن وزیر محمد بن
 ملک شاه بود .

در کتاب الفحری (چاپ مصر ص ۲۵۵) میویسد احمد بن ابونصر
 احمد بن نظام الملک بوزارت مستر شد عتاسی رسید و ایام وزارتش چندان
 طول نکشید و در سنه ۵۴۴ وفات یافت .
 اگر این روایت ناصحداً اسامی صحیح باشد باید بگوئیم که سر ضیاء الملک
 هم مانده حویش احمد نام داشته است .

نامه ای را که عزّالی ب ضیاء الملک نوشته است بیش تهفصیل نقل
 کردیم (ص ۱۹۰ - ۱۹۸) .

۵ - سعد الملک آفری ابوالمحاسن سعد بن محمد پس از مؤید الملک
 بوزارت خند بن هاشم رسید و در سنه ۵۸۵ ضمه متهم شد که با آنها
 شمر است این جهت ساجده خند را بکشت (حدود ۵۰۰ هجری)
 محمد بن مؤید الملک و غنص الملک ابونصر کاتبی در دوران
 وزارت سعد الملک در دست و پان - یوان سلطان محمد بودند .

۱ - مؤید الملک بن یزید بن اویس بن محمد بن حسین بن

وزرای محمد بن ملک‌شاه بود و وزارتش بهمان گونه اتفاق افتاد که ابن
هاریه در وزارت ابن جهیر گفت (۱).

خطیر الملك یس ار ضیاء الملك در سال ۵۰۴ بورارت رسید و
بعض رجال دیوان را تغییر داد و ابو طاهر حاتونی که نام وی در جزو
شعرای معاصر غزالی یاد شد آنها را هجو کرد و از این جهت بحر حان
تبعیدش کردید (میان سوات ۵۰۶ - ۵۱۱).

۱۱ - شرف الدین انوشیروان بن خالد پس از خطیر الملك کفیل
وزارت محمد بن ملک‌شاه شد. يك چدهم وزیر المسترشد بالله خلیفه عباسی
بود و کتاب مقامات حریری نام او نوشته شده است.

۲ - ربیب الدوله ابو منصور بن ابوشجاع قیزاضی در اواخر عهد
محمد بن ملک‌شاه وزارت رسید.

فهرست وزاران محمد بن ملک‌شاه ساجوقی

۵۱۱ - ۴۹۸

حسین وزیر محمد بن ملک‌شاه بنویسند الاموات بن خواجه نصر الله
بود و یس ار وی وزارت ۴ بعد الاموات آوی رسید و یس ضیاء الدوله
بن خواجه نصر الله وزیر شد و یس رازی بنویسند الاموات بنویسند
وزارت رسید و یس از معروف بن ابی کفیل وزیر رسید و یس
وزیر ربیب الدوله بود.

همه این اشخاص که اینجا در میان درست و در غلط یس
احوال نوشتیم درست معاصر غزالی و ده و غالب بنویسند
۱۳ - زمین الاموات ابوسعده بن سحر بن خدر بن سحر بن سحر

(۱) رجوع شود تاریخ سلجوقیه عمداً ص ۵۵ - ۵۶ - ۵۷

مستوفیان دیوان محمد بن ملکشاہ بود و سعایت دشمنانش در سال ۵۰۶ ہ
بدار آویخته شد .

۱۴ - **کمال الملک سمیرمی** علی بن احمد بن حرب ار مشاہیر
نویسدگان فارسی و مشرف دیوان محمد بن ملکشاہ بود . در سال ۵۱۲ ہ
وریر محمود بن محمد بن ملکشاہ شد . نام او را در حرو کارداران دولت
سلجور نیز نوشته اند . نوشته عماد کاتب در سال ۵۱۵ ہ و نوشته ابن خلکان
رور سه شہ سلجور ۵۱۶ ہ کشته شد (۱)

۱۵ - **استاد طغرایی اصفہانی** فخر الکتاب مؤید الدین ابواسمعیل
حسین بن علی ار بر گترین نویسندگان و شعرای تازی گوی قرن یحجم
و ششم ہجری و ممسی و طعرا نویس دربار محمد بن ملکشاہ سلجوقی و یک
چند در بر مسعود بن محمد سلجوقی در موصل بود . در حسگی کہ میان
مسعود و برادرش محمود بن محمد سلجوقی در بر دیکی ہمدان اتفاق افتاد و
بجبرگی محمود خاتمه یافت طغرایی گرفتار شد

سہاب الدین کہ سیاست ار نصر کاتب طعرا نویس دربار محمود بود
تہمت بددیبی بطغرایی بست و بتقصیلی کہ در ابن خلکان و تاریخ

(۱) - عماد کاتب در تاریخ سلجوقیہ (ص ۱۱۵) کتبہ کمال الملک را ابوالحسن
نویسہ ست و توالی النورارہ کمال الملک ابوالحسن علی بن احمد السمیرمی و دلک
بی سنہ ۵۱۲ ہ و دلک قبل المذہب بین الساطعین ثلاثہ ایام « مقصودش اردو
سبصار محمود بن محمد بن ملکشاہ و برادرش مسعود است . و در ص ۱۱۹ بدیدرسد
« و کتبہ بالفارسیہ تدلّ علی ما فی فصل عربی و علم کثیر » . و در ص ۱۲۳ و دات او را
سنہ ۵۱۵ ہ نوشته است اما ابن خلکان در دیل ترجمہ احوال طغرایی میویسد « و قتل
الکمال السمیرمی الوریر المذکور یوم الثلاثاء سلجور سنہ ست عشرہ و خمسائہ فی
السوق بعد ان عتل المدرسہ المطامیہ و قیل قتله عبد اسودکان للطغرایی المذکور لا بہ
قتل امہ دہ »

سلحوقیه عماد کاتب مسطور است **کمال الملک** به میرمی وزیر محمود را بر آغالیسد تا بکشتن استاد طغرائی فرمان داد و استاد در حدود ۵۱۳ کشته شد (۱).

دیوان طغرائی در مصر بطبع رسیده و قصیده معروف **لامیه العجم** که بمطلع ذیل آغار میشود از اوست اصف را هر بیتش یک قصیده ارزش دارد.

اصالة الرأى صائني عن الخطل و حلية المعسل زانتي لدى العطل

۱۶ - **عز الملک ابو عبدالله حسین بن خواجه نظام الملک** از وزرای سام بر کیارق بود در ایام وزارتش استاد علی بن ابوعلی قمی دیوان استیفاء و **عبدالرحیم بن خواجه الملک** مصب خراوسی داشتند ۱۷ - **عبد الجلیل دهستانی** لقب او هم **عز الملک** و لموشته لعسی **آعز الملک** بود. در دربار بر کیارق وزارت داشت و بدست بضرب کشته شد.

۱۸ - **شمس الدین بن خواجه نظام الملک** از وزرای سلطان

محمود بن محمد بن ملکشاه سلحوقی بود و در سده ۵۱۷ م. در زمان وزارتش **شهاب الدین** متقلد خراوسی و **ابوالقاسم انسابادی** متصدی دیوان عرص بودند.

۱۹ - **مهادت خازن** در دستگاه سلحوقیه منصب گجوری و خریسه

داری داشته و همان کسی است که ظاهر را دعل بسته و ساسر دکار بود و برای فاش شدن حیات و نادرستیهای خویش تراوی را تمییس 'حترع' بچاره

(۱) ابن خلکان دو قول دیگر بر یکی سده ۵۱۲ و دیگر ۵۱۸ قتل کرده است. اما اصح اقوال همان ۵۱۳ است که وی بیش از همه اقوال نوشته و مهم در متن ذکر کرده ایم زیرا واقعه جنگ میان محمود بن محمد و برادرش مسعود منوشته عماد کاتب (ص ۱۲۱) در سال ۵۱۳ و قتل طغرائی بر در همین وقعه اتفاق افتاد

ابوحاتم اسفراینی را بشکست و اجزاء آنرا پراکنده ساخت .

نامه غزالی بسعدت خازن

امام غزالی سعادت خازن نامه ای مفصل نوشته و اندرزها بوی داده که پایانش این است :

«امّار و سیم که در خرابی دیاست کلید دورح بود تعس عبدالذینار
تعس عبداللّی و رور قیامت چون مادی بر آید که حریده خراۀ کلید
دورح باز کلید و ایشانرا در صعید سیاست حاصر کید اگر در صدر آن
حریده نام سعادت بر آید بیچاره سعادت خازن که وی را به ملک شرق فریاد
رسد و نه وزیر مشرق دست گیرد که ایشانرا خود بهزار دستگیر حاجت
باشد »

نگارنده هر قدر جستجو کردم ترجمۀ حال کامل از سعادت خازن
نیافتم این مایه اطلاع از روی نامه های غزالی در رسالۀ فصائل الاسام
و نوشته تهر روری در تاریخ الحکماء بدست آمد

۲۰- علاءالدوله امیر علی فرامرر از خویشاوندان و مقرّبان ملکشاه
سلجوقی بود و چنانکه بیس اشاره کردیم و تفصیلش در چهار مقاله آمده
است باعث پیسرفت و رواج کار امیر معزی در دربار ملکشاه گردید .
وفاتش در سال ۴۸۸ هجری اتفاق افتاد .

روس فکرو و فلسفۀ غزالی

غزالی دره اند متفکران جهان یک نوع فلسفه و روش فکری مخصوص
دارد که بر دیگر دانشمندان متفکر ممتاز میکند و میتوانیم اسلوب
فکری و فلسفه او را با دیگر فلاسفۀ مشرق همچون فارابی و ابن سینا و
اخوان الصفا و غیره و همچنین با فلاسفۀ غرب مانند دکارت و Descartes و

پاسکال Pascal وولتر Volter و اسپینوزا Spinoza و کارلایل Karlyle و هوبس Hobbes و گاسندی Gassendi و امثال آنها جدا جدا مقایسه کنیم تا بسیم که غزالی با دیگران تا چه اندازه توافق عقیده و در چه مسائلی باهم اختلاف دارد.

نگارنده برای اینکه اسلوب فکر و روش فلسفی غزالی خوب معلوم شود خلاصه بهترین کتاب خود او درین موضوع یعنی *المنقذ من الضلال* را که در حدود ۵۱ سالگی یعنی در یک چهار سال پیش از وفاتش نوشته (۱) و در آثار او بنظر اعترافات زنان زائر و سوسو شمرده اند هارسی نقل میکند. غزالی درین کتاب حقائق زندگی و روح عقائد خویش را جریه بحیره میبرد، و میساید و در هیچ کجا روی ریا و خلاف واقع شدن نمیدهد. موضوع کتاب سؤال نیست که از غزالی شده و در حق نوشته است و پس از حمد و سلام دین عبارت آغاز میشود.

اما بعد فقد سألتني أيها الاخ في الدين ان ابنت اليك غاية العلوم واسرارها وغائلة المداهب واغوارها واحكي لي ما قد تسيد في استخلاص الحق من بين اضطراب تفرق مع الناس والطرق الخ.

سؤالها که از غزالی شده است

از امام غزالی خواسته اند که اسرار و دقائق خردش را بنویسد (۱) این کتاب از غزالی مسامی در سال ۵۰ هجری تألیف کرده در آن پنج که بطوس برگشته و هبور در پیشاور بوده است و در مقدمه اش میگوید (۲) قد اودع العشرین الى الآن وفداً الى النفس على الجسم این تعمیر در عربی هوقمی میشود که چیزی از یک حد گذشته و بحد دیگر برسیده باشد

روح عقائد هر طائفه را بر پروا بیان کند .
 تو چگونگی خود را از پیچ و خمهای ادیان و مذاهب عالم بحاث دادی
 و بیجه و سبیل خود را از حسیض تقلید باوج تحقیق کشیدی و بالاخره از
 آنهمه تحقیق بیجه نتیجه رسیدی و چه حاصلی از کار در آوردی .

حسّین بار از قرّ کلام چه سود برگرفتی و دوّم مرحله از طریق
 تعلیمیه (یعنی باطنیه زیرا خود عرّالی در جاهای دیگر از همین کتاب
 اصطلاح تعلیمیه را در مورد فرقه باطنیه بکار برده است) که در درک
 حقائق حمود بر تقلید امام باطقی دارند چه فهمیدی و سوم بار مقام فلسفه
 و تفلسف را که بدان رسیدی بودی چرا از نظر افکندی و آرا بدور انداختی
 و آخر کار چرا رشته تصوّف را پسندیدی و آرا از همه اهواء و عقاید
 برگزیدی .

از حقائق آراء و عقاید مختلف که بشر بدانها پای بند است چه
 دریافتی و در نتیجه آوری بحقائق مذاهب چه مطالب بر و کشف شد .
 چه تمدّن ، و آنچه طالبان علم و مستمیدان که در بهداد داشتی از
 تدریس و نشر علوم و معارف سر بار زدی و بیس از آنکه مدّتها دست از تعلیم
 و تدریس برداشته بوسی چه شد که دوباره پیشاپور برگستی و بتدریس بشتستی

این بود خلاصه آنچه از عرّالی پرسیده بودند
 ترتیب سؤالات مراحل سیر و سلوک و تحولات عرّالی را نشان میدهد
 و معرّفه مسأله که عرّالی نخست مردی متکلم بوده و آخر کار صوفی
 شده و درین میان مراحل تعلیمیه و فیلسوفی را پیموده است

یاسنهای غرّالی

غرّالی در سیاحتها میفرماید :
 اختلاف مردم در ادیان و علل اختلاف امم و اقوام عالم در

مذاهب با آنهمه تفاوت و تمایزی که میان طرق و مسالك آنها وجود دارد دریائی است ژرف و بی یایان کسه خویدگان بسیار در آن عرق شدند و کمتر کسی جان سلامت در برد.

درین ورطه کشتی فرو شده زار بیامد از آن تحتاً سر کار
 هر فرقه ای تنها خود را ناحی و دیگران را گمراه و هالک میداند
 کُلّ حزب بما لیدیم فرحون. ایکه ییغمرا کرم صلوات الله علیه فرمود
 (سفترق امنی علی یب و سبعین فرقه و الساجیه منهم واحده)
 راست آمد و کم کم صورت واقع حدود گرفت.

غرض آنی میفرماید من از آثار حوائی از آنگاه که نالیده و در رسیده
 و سالام بحدّ بلوغ شرعی رسید تا کنون که عیم از ده سال در گذشته است
 همواره درین دریای ژرف عوضه و درین بحر بیکران تساور برده ام
 در عیاید هر فرقه که حکایتی کردم اسرار و رموز مذهب هر طائفه را جستجو
 و بکات و دقائق آن عوررسی نمودم. برای آنکه حق را از داخل و سست
 را از بدعت تمیز دهم از دین ظاهریّه گروهی که تنها ظواهر شرع متعبد
 و حامدند و ازین مرحله گاهی فراتر نمی گذارند تکفیر و بدیعی که بنهم
 ادیان و شیاع عالم نیست یا رده است همه را با بررسی کرده. در حقائق
 مسلك ظاهریّه و باطنیه و حکماء و متکلمین و صوفیه و راهد و معتزله و کفار و
 رباذقه بی حوائی عمیق کردم همه حا درین کتب رموز و دقائق بوده
 میخواستیم علل و اسباب اصلی عقائد مختلف را کشف کنیم. در هر یک
 طبقات از عابد گرفته تا ملحد چه میگویند و روح عقائد را در دست

عشق تحقیق و که حکایتی در نهاد من سرشته و... تسکین... در
 حقائق از آثار حوائی نامی همراه بود از دین... ریاضت حقیقت هر چه

تشنه بودم این تشنگی اختیاری من نبود بلکه فطری و جبلی من بود من
 ذاتاً غریزه تقلید و تبعید داشتم روحم بتقلید آرام نمیگرفت و پیروی
 این و آن بدون دلیل سده نمی توانستم کرد از پیروی پیوسته در پیی اجتهاد
 و حقیقت خوئی بودم. همواره فکر میکردم و میخواستم هر چیزی را چنانکه
 هست دریابم.

هوز عهد جوانیم درگذشته و دوران شایم سری نگسته بود که
 رشتۀ تقلیدم از هم بگسست و عقاید میراثیم که ازین و آن رسیده بود درهم
 شکست دیگر ریز بار تقلید نمیتوانستم رفت.

اطفال یهود و نصاری و کودکان مسلمان را میدیدم که همگی در مهد
 مذہب پدر و مادر شو و نما دارند و عقائد موروثی برورده میشوند. این
 حدیث را که هر مولودی بحسب فطرت اصلی زاده میشود و پدر و مادرش
 ویرا یهودی و نصاری و محوسی میکشد شنیده بودم. شورباطی مرا دریافت
 فطرت اصلی میخواند میخواست هم آن فطرت اصلی را پیدا کنم و آنرا از
 عقائد عارضی که بتلقیات پدر و مادر و مرتبی و استاد حاصل میشود جدا
 سازم. دریافتم که اختلاف عقائد همگی عوارص تلقی و تقلیدی است من
 دنبال فطرت اصلی جوهری میگشتم. مقصود من چه بود. من میخواستم
 حقائق امور علم پیدا کنم. بیش خود گفتم من باید بحسب ندایم که حقیقت
 علم چیست پس دنبال آن علم بگردم. این نکته را من آشکار شد که
 علم آنگاه علم حقیقی یقینی و اطمینان بخش است که بشک و شبهه و عارض
 و مدار را بهیچ وجه در آن راهی نباشد و بتشکیك هیچ متکلك در ارکان
 آن حل راه نیابد و آریه آن علم که بشک و شبهه و تردید را احتمال حلال
 ندارد حقیقت علم است بلکه گمان و پنداری است.

۱- ذاتی تر تشنه دید هرگز مترادف با خواست تردید و

احتمال چه! معجزه و کرامت نیز اساس علم یقینی را سست نخواهد کرد
 مثلاً علم باینکه ده برر کمتر از سه است علم یقینی است که هیچ احتمال
 و تردید در آن راه ندارد. حال اگر یکی منکر این معنی بشود و برای
 صدق دعوی خویش از در معجزه و کرامت برابر چشم ما سنگی را زر و
 عصائی را اژدها کند و آنگاه بگوید که ۳ برر کمتر از ۱۰ است بهیچوجه
 سخن او را باور نخواهیم کرد و در علم ما هیچ شک و تردید ایجاد نمیشود و
 از خرق عادتیه که برابر ما صورت گرفته است حرشگفتی حاصل نخواهد
 شد. ار کار او تعجب میکشید اما دعوی او را در اینکه ۳ برر کمتر از ۱۰ است
 هرگز نمیپذیریم

ناری درباره حقیقت علم باین اساس که تسیدی می بردم بسس دسته
 که هر چه در معلومات من باین درجه از قطع و یقین رسیده باشد در حور
 و توق و اضمیال نیست و مایه آراهش منس جو هند بود. پس باید در حسته حوی
 علمی باشم که مایه اضمیال و آسایش روح باشد نه اینکه باندک شبهه و تردیدی
 از دست برود یعنی من باید سرمایه یابد از بحویه به بصاعتی که به برود و
 غارتگر در آن باشد.

گشمار اول سلسله وانکار علوم و سنگ درنده حور

پس از این که دسته علم یقینی چیست و من باید به یقینی ...
 کم در دانشها و علوم حور و رسی کرده ...
 یقینی دارم باینکه آیا معلومات من از همین سطح یقینی ...
 خیالات. چون باری رسی کردم حور در این سرمایه تعبیرات ...
 صورتات و حقیقات هیچ علم دیگری که من ...
 من دست (مقتضود از حور بررات بیست و نه است و من ...
 از سه و کل علم از حور است و من ...

غیر ازین دوسرمایه امیدم بریده شد و حلّ مشکلات را منحصر بهمین امر یعنی مادی ضروریّات و حسّیّات یافتیم. تا اینجا رسیدم که این دوسرمایه کاراست و باید آنها را اساس و سیاد کشف معضلات قرارداد پس ناخود گفتم که بحث باید درین دو اساس هم درست دقت کم که آیا این وثوق و اطمینان و محاوره و مورد است یا اینکه این علوم هم از حسّ دانسهای تقلیدی و اطمینانهائی است که بیشتر مردم سطرّیات خود دارند.

سیس با حدّ و جهد تمام شروع به فکر و اندیشه در محسوسات و ضروریّات کردم تا بسیم ممکن است درین باره هم شک و شبهه داشته باشیم یا نه درست واری و عور کردم. در یافتن که در محسوسات هم حای شک و تردید است و این حسّ در یافته‌ها بآرام بحث و اطمینان آور نیست.

حظّهای حاسّه نیائی که قویترین حواسّ ماست مرا باین معنی راهنمون گردید که محسوسات هم در حور اعتماد و اطمینان یقی نیست. چرا که حسّ باصره سایه را ساکن می بیند و تجربه و مشاهدۀ بعد ثبات میکند که سایه بتدریج در حرکت است و بهیچوجه حال و قوف و سکون ندارد. ستارگان آسمانی را به اندازه درّه خرد می بینیم اما براهین هندسی ثابت میکند که این حرام بر گم از رهبر اند.

حرف حاکم عقل تکذیب محسوسات کرد دستم از اطمینان محسوسات بریده شد زیرا این اساس را هم سست و حلل نمایم یافتیم. سپس اساس دیگر یعنی اولیّات عقلی دست مردم چه گفتم همانطور که نسبت در حور اعسان در مامد ساید ضروریّات عقلی هم قابل شک نیست.

محسوسات بمن میگفت از کجا که ایمانت بصروریات مثل اطمینانت بحسیّات نباشد. اگر عقل تکذیب مرا نمی کرد تا ابد بمن اعتقاد داشتی آیا احتمال نمیدهی که بالا تر از عقل هم حاکمی باشد که احکام عقل را ابطال کند! در خواب محسوسات در ماندم چه گفتار محسوسات بصوری که در خواب دیده میشود و حقیقت خارجی ندارد تأیید شد. بالجمله همان دلیل که امیدم از محسوسات بریده شده بود دستم از صوریات هم برید و اضمیامم را آنها بیر سلب شد. زیرا گفتم حکومت عقل خطاهای حس را آشکار کرد آیا ممکن نیست حاکمی ربر دست تر از عقل باشد تا اشتباهات عقول را آشکار سازد!

در خواب چیزها می بین و تحولات داری چون بیدار میتوی میدای که آیه همه خواب و خیال بوده است. نکند معلومات بشر درین سئه همگی خواب و خیال باشد و عالم دیگری و رای این شاه داشته باشم که اینها همه را تکذیب نماید و این بیداریها سست نان شاه در حکم خواب باشد. شاید این حالت همان باشد که صوفیه مدعی شده اند و شاید این حالت پس از مرگ آشکار شود و این حدیث سموی درست است که (المناسیهام ادا ما بوا بدهوا) شاید حیات دنیا در برابر آخرت مهله خواب در برابر بیداری است و آیه حقائق مکشوف گردد و سئه رست است که (فکنصا عث عطاءک فبصرک. ایوم حدید).

نکند آنچه صوفیه میگویند که در مشاهدات خود حریف درمی یابند که بامعقولات دیگران تفاوت دارد درست است.

شاید چسب باشد و شاید حباب

این تحولات ره بهجوم کرده و یوسه خاضر ده در نفس میزند که دفع

آنها بهیچ طریق ممکن نبود. دیگر با عقل نمی توانستم کار کرد زیرا اساس آرا واهی میدیدم بایستی ازین ورطه با دلیل عقل نجات پیدا کنم و ناگزیر دلائل خود را بایستی باوالات در گردانم و حکومت عقل تصاویر کم امان در خود احکام عقل تردید داشتم. بالجملة از همه سرمایه ها دو چیز باقی بود یکی حسّ و دیگری بدیهات اولیه وقتی که باینها رسیدگی کردم دیدم عقدۀ سخت است بر کیسۀ نهی. بالاخره کیسۀ را خالی و خود را تهیدست یافتم و دستم از اطمینان باین دو چیز هم کوتاه گشت. در نتیجه بدرد بی درمان سفسطه دچار گردیدم اما بر بانی آوردن همگی حال بود نه قیل و قال. داخل وادی وحشتناک سفسطائی شدم، نزدیک دوماه در حالت سفسطه بسر بردم و این درد را درمانی نمی یافتم تا آنکه یاری خداوند اربین مرحله بیرون آمدم و دوباره بحال صحّت و اعتدال برگشتم یعنی ضروریات عقلی مورد اطمینان و وثوقم گشت.

این معالجه نه نظم و ترتیب استدلالی صورت یافت بلکه بواسطۀ آن نور که تقدّمه الله فی القلب. آری بستر معارف حقیقی نشر نموده ام نور است و س. کسانیکه راه کشف را منحصر بدلیل و برهان عقلی دانسته اند گوناگون بطور و از رحمت واسعة آینهی بیخبرند. از حضرت رسول صوات الله علیه معنی این آیت را پرسیدند: من یرد الله ان یمده، شرح صدره الاسلام فرمود نور اتمده الله فی القلب فیتروح به الصدر. رسیدند علامت شجست فرمود التجافی عن دار الفرور والابابة الي دار الخلود. همس و ر است که معمور فرمود. ان الله خالق الخلق فی ظلمة فرش

عیمه عن نوره همس نور است که با در اشتها قرار دا بواسطۀ

آن حقائق را کشف کرد. همین نور است که گاه بدلها می تابد و بیدار و
هشیار باید بود تا فرصت اردست برود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرمود
ان لربکم فی ایام دهر کم نفعاب الا فتعرضوا انها .

ناری بهدایت نور آتشی از ظلمات سفسطه رهائی یافتم و دوباره سرمایه
عقل بدستم آمد تا ضروریات عقلیه اولیه را مورد اطمینان و آرامش خاخر
قرار دادم و دانستم که باید بنور این جراح را بیمای وادی تاریک حقائق
گردم و ربه ظلمات است بترس از حضر گمراهی .

افسام جویدگان حقیقت

بعد از آنکه اردرد سفسطه آسوده تادم با سرمه ضروریات اولیه
وارد تحقیق گسسته .

افسام جویدگان حقیقت را در چهار طائفه منحصر یافتم .

ا - متکلمان که خود را اهل رأی و نظر میدانند

ب - باطنیه که خود را اهل تعلیم و محو صیقل امام میدانند و میگویند
که باید بر تو علم را مستقیم از امام معصوم گرفت و در باره خویش همین معنی
را مدعی اند .

ج - فلاسفه که خود را اهل مضق و ارجاء میدانند .

د - صوفیه که مدعی کشف و تهجد و تقرب به حقند .

با خود گفتم آنها همین چهار مرتبه برتر از منند که با من تحقیق با آن
دیگر فرق و تفاوتی نیست که در حق و باطل و حق و باطل است .
من همیشه تمام آن تکسسه را و دیگران را می دانم تقابلی نمیتوانم
رفت . پس اندیشه کردم که اگر حق را در این چهار صفت بیرون
هیچ کجا نمیتوانم در آن حقیقت بیابم با کمال شکی و تردید .
این را در هر دو طرف حسنه و قبیله حسنه .

بختین بار بطریق متکلمان رفتیم و سلوک خود را درین وادی
 بکمال رسانیدم. پس از این مرحله گذشته داخل طریقهٔ فلاسفه شدم. از فلسفه
 هم گذشته وارد تعلیمات باطنیه گشتم. و در چهارم مرحله بطریق صوفیه
 پیوستم. تدریسی که گفتم این چهار مسلک را بیمودم.

غرّالی يك يك این چهار مسلک را عنوان میکند و دربارهٔ هریک
 تشریح مسوط نمویسد که روح مطالبش اینست.

فَن کلام - نخستین بار بعلم کلام آغاز کردم و آنرا حوینی آموختم
 چنانکه بر تمام نوشته‌ها و گفته‌های متقدّمان آگاهی یافتیم و خود درین
 علم تصنیف کردم. عاقبت چنان یافتیم که این علم برای حمایت از عقاید دینی
 وضع شده است و اگر برای این مقصود هم کافی باشد باری برای مقصود
 من کافی نیست زیرا بیشتر روش استدلال درین فنّ چنانست که مسلمات
 خصم را گرفته نقص و ایرام میردارد

این نوع استدلال برای من که حرص و ریاضات عقلی را مسلّم نداشتیم
 نیکار نمی آمد و دردی را دوا نمیکرد. ازین نقص و ایرامهای بی اساس
 چیزی که مرا از ظلمات حیرت بیرون بیاورد بدست شد.

شاید طایفه یی بهمین مایه داشت کلامی که ناگزیر آمیخته بتقلید و
 تعصّب است قانع شده باشند. حالی من با آنها و طریقهٔ آنها کار ندارم در
 حوز - گفتگو میکنم، فنّ کلام بهیچوجه درد مرا شفا نمیداد و هیچیک از
 مسکلات من را آسان نکرد

فلسفه - پس از فراغت از علم کلام شروع بفلسفه کردم و پیدا شدیم
 که ازین علم همهٔ مجهولات من معلوم و سراسر مسکلات من معدوم خواهد شد.

و انگهی در وقت کلام میدیدم که سبحان فلاسفه را نقل و ابطال میکنند
 من از فلسفه بهمان متفرقات که در وقت کلام نقل و ابطال میشد سنده
 نمیتوانستم کرد زیرا بر من معلوم بود که تا کسی از که قواعد یک علم
 مانند بالاترین متخصصان وقت آگاه نباشد نمی تواند حق و باطل و صحیح و
 فاسد آنرا بهم تمیز دهد اما متکلمان اسلام کمتر گرد آمدن فلسفه گشته
 و بدرت در پی بار حوئی حقائق این علم رفته اند و کلماتی از فلاسفه نقل
 میکنند که فسادش بر هر عامی معلوم است چه رسد به فیلسوف که مدعی رسیدن
 به حقائق علوم است .

کسی که از علمی درست خبر ندارد و آنرا ابطال میکند کز و ر
 تیری بتاریکی میان دارد من نمیتوانستم اینطور باشم خواسته از فلسفه
 نحوی آگاه شوم، این بود که ناچار و جهد بتحصیل فلسفه متماقمه .

در همان وقت که در بغداد ۳۰۰ تن طالبان یتیم من تحصیل میکردند .
 و مشغول تدریس و تصنیف بودم بام فراغت را بدون استادن و معلمي
 بتحصیل فلسفه و مطالعه کتب فلاسفه اختصاص دادم .

دو سال طول نکشید که بر تمام رموز و اسرار این علم و موقوفات
 و یکسال دیگر همچنان در مسائل این فن و گنجه های غریبه و عجز
 و غور می کردم

آخر کار معاودم که این سه شعبه درسی را در دو سال و شش
 مسائل این علم احتمالات واهی و حشه و درجه است که در این رشته و
 بتدریج خود معلوم ساخته است . عده دانشمندان و شایسته های
 والهی اند (عزالی در باره حقیقات و مسائل و فلسفه و عقاید در سرت
 شرحی مسطور و تفسیر است) و من بعد از آنکه در این بابیات
 طبیعیات . الهیاتی . سیاسیات . حس و معرفت و حقیقت در این

برهانیست و هیچکدام را بالذات ربطی بحقائق دینی نیست اما طبعیات نا آنجا که مربوط نمائیل دینی نمیشود جزء احکام نظری است و سیاست دسته‌ای مربوط بامور دنیوی و یکدسته مربوط بامور اخلاقی میباشد که با کلمات صوفیه آمیخته شده است.

بیشتر اشتباهات و غلط کاریهای فلاسفه در آیهات است و حکمای آیهی یونان همچون سقراط و افلاطون و فلاسفه برگزیده اسلامی همچون فارابی و ابن سینا همگی در مطالب آیهی در اشتباه اند و متعصر مسائل شده اند که سر تا پا مشوش و درهم و برهم است. عمده اشتباه کاریهای آنها به ۲ مسأله بر میگردد که من در کتاب *تهافت الفلاسفه* شرح بار نموده و گفته‌ام که کفر فلاسفه در سه مسأله است یکی انکار معاد جسمانی و دیگری آنکه خداوند علم بکلیات دارد نه حرئیات و سه دیگر اعتقاد بقدم و اریثت عالم. اما در مسأله هی صفات مذهب ایشان بر دیک مذهب معتزله است حاکم که در بعض مسائل دیگر بر همه عقیده اند ولیکن معتزله را باین عقیده تکفیر کردن روا نیست. و اینکه اهل هر مذهب مذهب مخالف را کفر میسمانند تعصب باطلی است. من ای این مقصود کتاب *فیصل التفرقه بین الاسلام و الزندقه* را پرداخته‌ام که میراث کفر و ایمان معلوم باشد و طرفداران یکه نامیده بی درنگ از این عقیده مخالفان را تکفیر نکند.

مذهب پرتوئیسمیه از ترا گرفتار فلاسفه فارغ و از روح مطالب این عن آگاه شده و رفته رفته برای گوناگون فلاسفه را تشخیص عاقبت دانستم که این تمام برای کمال مطابق بشر کافی نیست و عقل فلسفی انتهائی نیست و معنی هستی را کشف کرد و مسکلات بشر را هموار سازد. در همین

۱۰۰ و ۱۰۱ (اید استاری و همین صبح باشد) ظهور کرده

و سخنان باطنیه میان مردم شایع شده بود .

اینان مدعی اند که حقائق امور را بنیواسطه از ناحیه امام معصوم میگیرند و معارف الهی از جانب امام قائم بحق ندانند . روح کجاکو مرا بر آن داشت کسه بپیم این دسته چه میگوید و سعی کردم تا ندانم که بهایحانه عقاید این فرقه چیست .

اتفاقا در این اثناء از حضرت خلافت مأمور شدم که درباره حقیقت مذهب باطنیه کتابی تصنیف کنم . داعی باطنی خودم و امر خلیفه اردو سوی مرا بتحقیق و غوررسی در کتب و کلمات این قوم وادار کرد . کتابها و نوشته های آنها را از هر گوشه فراهم ساخته و بر دوستی دسته کوه برد من روت و آمد میکرد ، از سر آنکه مدتی در حل درجمله دسته بود و روح عقاید آنها آگاهی داشت من از وی استفسار میکردم و او برای من عقاید و کلمات آنها را شرح میداد از جمله میگفت کتابها که در رد این ضایعه نوشته میشود مایه فساد و سحر و مصلحت است و این نویسندگان درست روح عقاید و دلایل آنها بی برده و حوری زدن خود نوشته اند . من نمی خواستم که تالیف موجب مسخره و حمله این جماعت باشد ، بگویند عرالی هم در فهمیده حدیث و سنت است ، این بود که تالیف من بعنوان مذهب تا حقایق را چه که مذهب نویسنده نوشته بود و تالیف کتاب نوشته بود و غور و اعتراف و صده گروهی از مخالفان آنها به ده گشته و تالیف من به تالیف تسمیه کرده ای که جمع آن آراء میشود ، این کار را به دست آوردم .

حارث مجاسبی کتبی در رد معتزله و سنی و صوفی و غیره تالیف نمود . کرد که موجب تشنگ و تشنه بنده حریفان حریفان در این کتبه .

اگر کسی حوائثی ترا بعد حقه در شیشه اشترید ، در حقه در عرالی شرحی مسعود از مطالب نوشته در این کتبه در حقه در

معلم در معصوم مینویسد پاره‌یی از مطالب را بمؤلفات دیگرش از قبیل **القسطاس المستقیم** حواله میکند و میفرماید مقصود من اینجایان فساد و ابطال طریقه باطنیه نیست چرا که این مطالب را در چند کتاب نوشته‌ام: یکی کتاب **مستظهری** و دیگر کتاب **حجة الحق** در جواب پاره‌ای مطالب این طایفه که در بغداد از من پرسیدند. سدیگر کتاب **مفصل الخلاف** در جواب سخائی که از این ناره در همدان بمن گفتند و چهارم کتاب **الدرج** در جواب بعض سخنان سست و بی بنیاد تعلیمی که در طوس بمن عرضه داشتند و پنجم در ضمن مطالب کتاب **القسطاس المستقیم** که خود تألیفی جداگانه است.

باطنیه از معلم دم‌میزند اما چون واریسی کی که از معلم چه آموخته اند، چیری در دست ندارند. و آنگاه که در میمانند حواله امام غائب می‌کند و در مقام اظهار فصیلت مطالبی را از حسن افکار و اخورده و بی اساس فیتا غورت که در **رسائل اخوان الصفا** نقل شده است بخود می‌بندد.

من نامدهم تعلیمه و طریقه باطنیه خوب آشا و اررمور و دقایق این مسلک واقف شدم. چیری که روح مردم که حکاو را مایه آرامش و حرسدی باشد در این طریقه پیدا نکردم.

طریقه صوفیه حواله از آن سه مرحله برداشتم همت بر کشف طریقه صوفیه گذاشتم و از این راه جستجوی حقیقت شتافتم. جان یافتم که در بیمودن این راه دو حیر در سبایت است یکی علم و دیگر عمل. تحصیل علم تصوف بر من آسانتر از عمل بود ارایجهت بحسب تحصیل این علم مشغول شدم. کتب و مؤلفات این طایفه همچون **قوت القلوب** و **وظائف مکرر** و **تالیفات حارث محاسبی** و **مأثورات نسبیه** و جنید و بایزید

را خواندم . علم تصوّف را چنانکه لازم بود فرا گرفتم . سپس دانستم که تصوّف از نظر علمی با سایر علوم شرعی و عقلی تساوت ندارد و اگر چیزی باشد تنها در عمل است . ارباب شراب مستی نمی راید ، بعلم تنها کاری پیتس نمیرود بلکه باید کردار و عمل نیز در کار باشد . تازه فهمیدم که آنچه تا کنون دانسته ام قیل و قال بوده است ، تصوّف و حقیقت یابی را حال میساید و س . من از همه عقاید و افکار دینی باین سه اصل ایمان داشتم : خدا ، یی عمر ، رور حرا . اما عواملی که عقیده باین سه اصل را در روح من رسوخ داده بود . نسوار در می آید هر چه بود باین سه حیر ایمان کامل داشتم .

باری بر من معلوم شد که تصوّف حر بحال و حر بتقوی و بریدن علاقه های شهوای حاصل می شود . رفته رفته امور دیسا وی در نظر سرد و معلوم شد که این همه تعلّقات دام سیطان است . شریفترین علاقه های دیوی تدریس و تعلیم است . دانستم که این همه ناسودمند است ، این نوع تدریس و تعلیم و افاده و استعاده که معمول همه کس می باشد همه را امور وریده این جهاست و بدرد دیگر سرای نمی خورد . راست خواهی در تدریس هم خلوص نیست بود بلکه شائمه حبّ التّهّار و طاب حاد و مال ، بر در کار بود

یقین داشتم که اگر تدارک عمر و دست رفته را بکنه هیده دورح خواهم بود . بیوسنه درین بدیشه ودمه در آخر عمر حرم کار بد که کمزرد بد تعلّقات بگسلیم و از بداء بیرون شوم . دست و پایه را بر ضرب بر حیر های علایق دیوی همچون ریاست و حده بر تهرت و مستی تدریس و تعلیم بسته بود . از یکسو مدی ایمان کنون رحلت می کوننت و در دیگر سوی من تحته بد هوی و هوس بودم .

حگونه طوف نمایم فصای عالم قدس که در سر احداث کیست حقه بد

مدّت شش ماه در این کشمکش وجدانی سر بردم . در ماه رجب سال ۴۸۸ سختی نهایت رسید کم کم زبانم بسته شد گوئی قفل بر دهانم زده اند هر قدر میخواستم خود را وادار تدریس و ازین رهگذر خاطر اصحاب را شاد سازم میسر نمیشد . رفته رفته از قوت و غذا افتادم قوای بدنم از کار افتاد پریشان مرا دارو و درمان میکردند اما از درد درونم آگاه نبودند .

عاقبت جتایش الهی مرا دستگیری کرد و چراغ هدایتی فراراهم نهاد تا اربین و رطه هولناک رهائی یافتم بدیگوه که همه علایق دنیوی از حاه و مال و شهرت و زن و فرزند بر دامن سرد شد .

بر آن شدم که از بغداد مهاجرت کنم . عریمت سفر مکه را اظهار کردم و در ماطل قصد شام داشتم و از ترس اینکه مبادا حلیه و یاران و دوستانم از دست اقامت شام آگاه و مانع اربین سفر شوند مقصود اصلی را بران بیاوردم . هر کسی در این باره ییش خود حدسی میرد و خیالی تصویر میکرد کسانی که از عراق دور بودند صورت می بستند که مرا استتعار یا رنجی از رها مداران وقت است و آنانکه بر دیک نگر و شاهد احوال بودند میدیدند که چه اداره بمن اصرار و الحاح میشود و من از معاشرت با رها مداران و بردگان وقت دوری میگیریم .

یکی 'حوال' مرا حتم رحم خلیل سایید بر اسلام میخواند دیگری 'سفر مر' بر کسب حاه و حلال و شهرت و اعتبار حمل میکرد با آنکه میدیدند من در بغداد با 'ترین حاه و حلال' را داشتم .

بالحملة هر چه داشتم حرکات رف و فرود همه را از خود دور کردم 'سند' حیرتی از مال عراق که وقف مصالح مسلمان بود برای رف و فرزند

بهادم و خریده از بغداد بیرون شتافتم یس شام رفتم . نردیک دو سال آنجا اقامت حستم و کاری جز عزلت و خلوت و ریاضت نداشتم . مطابق آنچه از طریق صوفیه دریافته بودم عمل میکردم . مدتی در مسجد دمشق معتکف بودم و بر ماره مسجد رفته در بر خویش می بستم و تمام روز مشغول ذکر و فکر می شدم .

از دمشق به بیت المقدس سفر کردم . آنجا نیز ریاضت استعمال داشته هر روز بر صخره رفته در بر روی خود می بستم و همچنان در ذکر و فکر میکردم .

سبس داعیه ای در دل من بحسب که سفر حج کنم و از برکات مکه و مدینه و زیارت تربت رسول صلوات الله علیه بیرمدی حویه س از زیارت حایل بحاجه رفته .

بعد از سفر حج با گاه اندیشه زن و فرزندم باز گشت و حس گشتید از یس آنکه دور ترین مردم ازین اندیشه ها بوده . یس وحش خود بر گشتم و همچنان در خلوت و عزلت بسر بردم . تنگی معیشت و حوائج جهان و حوائج زندگی را فرورد گاهی صفای خلوت بر آورده بخت و با ایهمه دست از کار برمیداشتم . بالجملة مدت حیوت و ریاضت طول کشید درین احوال چیزها بر من کشف شد که شمار بی پایان بود . نتوانم گفت .

هر کس را اسرار حق آموختند مهر کردند و ریش دوختند
گرچه تفسیر زبان روشنگر است لیت عشق بر زبان رفته است
هر چه گویم عشق را شرح و بیان حوص عشق آیه حسن است
عاقبت دانستم که اگر حتی و حقیقتی هست در تصوف است و
س . جراح تصوف از مسکوتات نور میگردد و ریش نهی . حرارت این

از رسیدن بمنزل اجلم خواهد در ربود .

من اکنون بتمام معنی مگویم که لا حول ولا قوه الا بالله ، ماچو کاهیم
و قضا چون تد باد .

من هر گز با اختیار خود از حای تحسیده ام او مرا بحسب انداخته است
من خود کار نکرده ام او مرا نیکار بار گرفته است .

از همو میجوایم که بحسب مرا بصلاح بار آرد سپس دیگران را
براهمائی من اصلاح کند ، حسبت مرا سپس دیگران را بمدد من هدایت
فرماید . فاسأله أن یصلحنی او لا ثم یصلح بی و یهدینی ثم یدعی بی
و أن یربی الحق حقاً و یرزقنی التباعه و یرینی الباطل باطلاً و یرزقنی
اجنباه .

غزالی تا اینجا سخن خود را ختم میکند . سپس بر میگرد بمطلبی
که پیش ازین گفته است و علل ضعف عقاید را بار میباید و بعض مطالب
را دیگر مؤلفاتش مانند القسمات المستقیم و کیمیای سعادت و تحول میکند .
انتهی کلامه رفع مقامه .

دین و آئین و یارهای از آراء و عقاید غزالی

غزالی ، ربیت حانوا گسی و بمذهب بیشتر علمای نیشابور و
طوس و دیگر بلاد خراسان در آن زمان مانند امام قسیری و شیخ ابواسحق
تیسراری و ابن صراع و استادش امام الحرمین مذهب شافعی و طریقه
شهری داشت . بی در اصول عقاید پیرو اشعری و در فروع پیرو شافعی
بود و کتب فقه و اصول عقاید را موافق این طریقه می یرداحت حساب که
در اب ربیت و عالم راحب و وجود و کلام ارنی و صفات قدیم و حاق

و خرافات پیراسته بود .

شریعت قرآن و دلیل و برهان و کشف و شهود و تصوّف را بهم آمیخته
مذهب و آئین خویش قرارداد و تصوّف و عرفان بزهد و ورع آمیخته یرده
عقاید معوی او گردید .

بالجمله عزّالی در عالم ظاهر یکمهر شافعی متعدّد تشاخته میشد و
در واقع یکمهر صوفی متورّع بود و در هر حال بدیانت اسلام ایمان حقیقی داشت .
با کتب آسمانی ، قرآن و احیل و توریّه و همجین با آثار سوی وائمه
دین و پیسویان مذهب و کلمات بررگان صوفیه آسنائی کامل پیدا کرده
معارف معوی خود را از این آثار مایه داده بود .

از اصول عقاید غالب فرقه های مدهمی آرمان مّطلع بود و هر جا
مطلبی درست منیافت قبول میکرد و لاطل را هر چه و ار هر که بود دور
میانداحت .

بیداست محقق کجکاو ی همچون عزّالی می تواند تمام عقاید یک
طایفه را بی کم و زیاد و بی چون و چرا بیدیرد . عزّالی خود در اصول و
فروع عقاید مدهمی دارای احتیاد و انتقاد بود . حقایق غیر قابل انکار را
از هر فرقه و هر جمله تی بود می پذیرفت و اوهام و خرافات را ردّ میکرد .
این ود که کوتاه نظران زمان او و زمانهای بعد تا عصر حاضر از هر فرقه
و بی دشمن تندی بد ی بداسته او را از خود شمردند . مثلاً عزّالی سخن از
و ر و ظلمت مگفت و در آیه و ر و مقصود از مصباح و مشکوة تحقیق
میکرد و حقّ اقول حلّ شأنه را و ر مصلق و ماهیات ممکنه را ظلمت محس
و حرّ و مرّم کوتاه اندیشه می گفتند که عزّالی از دین اسلام برگشته و

تأیید گبرکان گرویده و داخل طریقهٔ ثنویّه شده است (۱). و در عین حال کسانیکه مایل بدین گسر کی بوده ویرا نکوهیده اند که چرادر کیمیای سعادت در باب سده و بوروز گفته است « آنچه در سده و بوروز فروشد چون سر و شمشیر جوین و بوق سفالین این در نفس خود حرام نیست امّا برای اظهار شعار گبران حرام است » (۲).

بیش نوشتیم که عزّالی در کتاب المنحول از نظر احتیاج فقاهتی جیری راجع بظلال بعض آراء انوحیه نوشت. دشمنانش این معنی را دستاویز کردند و غوغا راه انداختند که عزّالی در امامی برگ هم چون بوحیه طعن کرده است و ویرا محمور کردند تا در نامه ئی که پادشاه سلجوقی نوشت سوگندان یاد کرد و از این تهمتها پیراری حسّت (۳).

عزّالی ار مذهب باطنیه یا تعلیمیه که در عهد او رواج داشت مطلع بود و پیوسته از اهل حرّت تحقیق و کتب این فرقه را مطالعه میکرد. تادر بغداد بود بدلاخواه خلیفه عثمانی و پادشاه سلجوقی کتابها در ردّ باطنیه نوشت (۴).

امّا س از انقلاب احوال دست از تعصّب و مناظرهٔ دینی برداشت و در آن دوره که بحران تعصّبات مدهنی بود صریحاً فتوی داد و مکرّر نوشت که مناظره و تعصّب در دین حرام است و طریقهٔ مرسوم علما و فقههای آن عصر را سحت نکوهش کرد (۵) از این جهت در بارهٔ او گفتند که اصلاً 'ر دین برگشته است'.

تایید یکی از علل اینکه باطنی ها و فدائیان اسمعیلیّه در آن زمان

(۱) رجوع شود بکتاب مشکوٰۃ الانوار و رسالهٔ فصول الامام.

(۲) کیمیای سعادت چاپ هندوستان ص ۱۷۷ (۳) رجوع شود بصحفات ۱۷۰-

۱۷۵ و ص ۱۸۴ - ۱۸۵ (۴) المقدمه من الصلال (۵) احیاء العلوم و کیمیای سعادت و المقدمه من الصلال

چنین حریف رورمدی را از میان برداشتند با آنکه کشتن اینگونه اشخاص برای آنها از آب خوردن آسانتر بود و هر حافی و متکلمی برخلاف آنها قیام میکرد و رودی کشته میشد، همین بود که غزالی ریاضت و خلوت افتاد و از تعصب و ماطره دینی و در افتادن نایب و آن دست برداشت. غزالی طریقه اباحیه را بسیار بد میداشت و در مؤلفات و نامه های فارسیست این جماعت را سحت سکوهیده و عقاید آنان را ابطال کرده است (۱).

غزالی بیشتر اصول فلسفه مشائی را مست و غالب عقاید فقههای طاهری را نادرست میداشت و در تألیفاتش باطل آنها می برداشت. معتقد بود که عقل را باشرع و دین را بافلسفه موافقت توان داد اما نه آن علوم عقلیه مست نیادی که در دست فلاسفه است و نه آن علوم شرعی خشک که علمای طاهری دارند. خود در فلسفه و دین عقاید تازه داشت. طواهر عبارات آیات و احبار و کلمات صوفیه را گاه حسان تأویل میکرد که با آراء جمهور نکلی مخالف بود و از این رهگذر در تهت کفر و بد دینی را بر خویش میگسود (۲). بعض کلمات مصور حلاج و سایرید سظامی و امثال آنها و همان سخنان را که دستاویز تکمیر و لعن و قتل آنها شده بود تفسیر و تأویل کرده میگفت « شاید مرد عارف در حالت استعراق و فناء فی الله گوید سخای ما اعظم شای و مافی الحمة الا الله. و این اتحاد چنانست که عاشق در حربه عشق بگوید.

انا من اهوى و من اهوى انا بحن روحان حللنا بدنا

(۱) رجوع شود به کیمی سعات و المعقد من الصلال و رساله فصول الانام
(۲) نگارنده راجع به فلسفه و دین پیش ازین ارضاء بعد شرحی نوشت و عقیده خود در صورت کرد.

چه ساقه شخص در آئینه میگرد و به آئینه را که تنها صورت
را می بیند چنانکه رنگ شیشه را با شراب یکی میانگارد و میگوید :

رق الزجاج و رق الخمر و تشابها فتشاكل الامر
فكأنما خمر ولا قدح و كأنما قدح ولا خمر

این احوال نیست نداریده حال بران عمار اتحاد است و بران حقیقت
توحید . و الاثر از این نیز حقایقی است که رسیدنی است به گفتنی « (۱) از
کلمات اوست : اگر عالمی بزرگ را دیدی که یکی از امور دینی را کار
کرد نکار او را شگفت مدار و دلیل صادق مگیر چه ممکن است که روده
راهی در راه دیگر خطا کند .

و بر این اوست : ایمان سه قسم است یکی ایمان عوام که تقلیدی
محض است دیگر ایمان اهل کلام که ایمان استدلالی است . سدیگر ایمان
اهل عرفان و آن شهود یقینی است .

بیر میگوید اهل تصوف معلوم الهامی توحید دارند و عموم تعیینی .
غزالی در احلاق و فاسقه و عربا و تعبیه و تربیت و اصول و فروع
مذهب آراء و عقاید تازه و مخصوص در هر یک از اینها تعین شده است
احباء و المتقین و مسکونه و خواهر معبود عیسوی و عیسوی را در حد و حدود
گذشته نوشته ایم و یار دینی را سر این حواشی و تست

وحد و سماع بعقیده غزالی

وحد و سماع بعقیده غزالی . حد است . حدی که تعقیب است .
موده سماع و وحد و حاشیه حروف . کتب و کتب فقهی در حد و حد
(۱) میان دو شان ترجمه است از حد و کتب مشکو و نورانی که حد
رسالة دیگرش بکجا صبح شده است

فتوی داده اند حایر ستمرده است . در کیمیای سعادت میگوید (۱):

«سماع' مباح است مگر آنکه همتی از حرمت درو باشد مانند سرود

فحش و هجا یا طعن دین چون شعر روافض که در صحاحه گویند . اما صوفیان و کسانی که بدوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع را آن کسند این آیات ریان ندارد

گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش با تو که تفصیل سر جمله بر آرم
خندیدن بر سر رلینک مشگین یک پیچ پیچد و غلط کرد شمارم
چه باشد که از رلف طلعت کفر فهم کسد و از روی نور ایمان و
باشد که از زلف سلسله اشکال حصرت الهت فهم کسد . و چون حدیث
تراب و مستی رود در شعر به طاهر آن فهم کسد متلاً چون گویند
گرمی دوهزار رطل بریمائی تا می بخوری ببا شدت شیدائی (۲)
آن فهم کسد که کار دین بحدیث و تعلیم بیاید . و آنچه از بیتهای
حرانات گویند فهمی دیگر کسد

هر کس بحرانات نشد بی دین است زیرا که خرابات اصول دین است
ایستان از این حرانات حرا بی صفات شریّت فهم کسد که اصول
دین آنست که این صفت که آبادانست حراب شود تا آنکه با پیدا است
در گوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود »

محالعار عرّالی این حسر سخنان را دیده و گفته اند که وی ارا احکام
قرآن سرافته و از زئی فقها و ائمه دین بیرون رفته با باطل صوفیه گرویده
است . عرّالی هم در استبط احکام اعتماد بر آن و اسناد مدهی داشت

(۱) کیمیای سعادت چاپ هندوستان ارض ۱۷۱ تا ص ۱۷۷ راجع بوحده و رقص
و سماع شرحی مسسوط نوشته و نگارنده با تلخیص نقل کرده است
(۲) این بیت را عرّالی در بعضی مؤلفات دیگرش نیز مابند مشکوالات اموار نماسست
نموده است .

و در مؤلفاتش همه جا میگفت من آنچه میگویم از روی قرآن و مائورات
دینی میگویم (۱).

بعقیده نگارنده اینگونه مسائل سهل است، در مطالب کلی تر و عالیتر
بیز بیشتر ملکه همه اختلافات ناشی از اختلاف در فهم و دریافت افراد
بشر است. میتوان یک نظر همه را مصیب یا همه را محطی یا بعضی را صواب
کار و برخی را خطا کار پنداشت.

ادراکات بشر بمرله شیشه های رنگارنگ است. هر کس از پشت
شیشه ئی جهان و موحودات محقق و محتمل را برنگ و گونه ئی می بیند و
دیدار دیگران را با صواب میانگارد. از این میانه تشخیص صواب و خطا اگر
محال و ممتنع نباشد بی اندازه دشوار میماید. زیرا خود قاصی و مستحضر
نیز ناگیر در آئینه خانه وجود شیشه ئی بیست چشم دارد و در بهانه های
روانش شگفت آفرینی است که خود را آن بی حمر است

هر چه گوید او پری گفته بود رین سری به راسری گفته بود
من خود این نکته را در همه اختلافها، در این مسأله حرئی یا مسائل دیگر
و در مورد عرالی یا دیگران همه حایث چشم راه.

غرایی و تعلیم و تربیت

عرالی در باره تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) همه را در
مخصوص مالد ایها الولد سر داحت و همه در ضمن کیفیت دیگران ارفیق
کیمیای سعادت و احباء العلوم قضی این موضوع احتساب داد.
وی از میان مؤلفان بیشتر یگانه داسه می است که نسبت به
و تربیت کاملاً توجه داشته و بیس از همه درین به تحقیق کرده و در
نوشته است.

(۲) روح شود نروضة الامین و حه، عموم و خصوص

غزالی طرز تعلیم و تعلّمی را که در عصر او متداول بود تغییر داد . از علوم بسی فائده که انگیزنده حس تعصب و خود خواهی است سحت انتقاد کرد . فی ماطره وجدل و خلاف را که مهمترین معلومات آن زمان بود ، اگر در راه خود نمائی و غلبه باشد زشت ترین و بدترین کارها داست . در کتاب احیاء العلوم (ح ۱) بانی محصوص درباره علم و علما و آداب تعلیم و تعلّم نوشت و غرض اصلی او برهم ردن اوصاع باهجار رمان خویش بود . غزالی ثابت کرد که تنها علوم و معارف اکتسابی برای تکمیل اسان کافی نیست و همانطور که برای فرا گرفتن این علوم معلّم و راهمائی لازم است برای اخلاق و معارف حقیقی و کمال معوی میرشبخ و مرّسی لازم است . مرع حان را دو پر باید ، یکی علم و دیگر عمل . مرع يك پر بفضای عالم علوی پروار بتواند کرد (۱)

اما محالمان غزالی گفتند که مقصودش از این سخنان بر هم ردن اساس دین و مذهب است .

تصوّف غزالی

تصوّف غزالی که آخرین مرحله عقاید اوست ، بحسّین بار ار آنجا سرچشمه گرفت که پدرش و همچین مرّسی بحسّین وی احمد رادکابی صوفی بودند .

برادرش امام احمد از آعار جوانی کار را یکسره کرده رسماً داخل رسته تصوّف شد . وی پیش از آنکه در کوحه های یر بیج و خم عقایدو آراء سری آواره و سرگردان شود رحمت بکوی آرامش برد اما امام محمّد در حوئی غرق مسائل فقه و اصول و کلام و فن خلاف و ماطره بود

(۱) احیاء العلوم و کممبای سعادّت و رسالّة ایهالولد و الاممقدم الصلال

و در حدود چهل سالگی متنه گشت و آوار گیها کشید تا آخر کار آئین
تصوّف را بر همه طریقه ها برگزید .

بزرگترین راهمایان وی در تصوّف **ابوعلی فارمدی و ابوبکر
نساج** بودند که ترجمه حالشان در حرو مشایخ غزالی گذشت .

غزالی بحسب برای فرا گرفتن معارف صوفیه بحواسدن کتاب
قوت القلوب ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ و رساله قشیریه امام ابو القاسم
قشیری متوفی ۴۶۵ و بوشتهای حارت عاسی متوفی ۲۴۳ و مزنی متوفی ۲۶۴
و حرمله بن یحیی متوفی ۲۴۳ و امام شافعی متوفی ۲۰۴ و مأثورات
حمید متوفی ۲۹۸ و تعلیمات سلی و بایزید سظامی و امثال آنها پرداخت (۱).
سبب خود دسالة کار و کوشش را از دست نداد تا بمرتبه کشف و شهود
حقایق عرفانی رسید و تصوّف را بگونه ای بوضهور حلوه گر ساخت .
عزّالی از صوفی نماها مانند عالمه نماها انتقاد فرمود و مطالبی تازه پیش
آورد که در کتب پیشینگان کم سابقه بود (۲)

بعقیده نگارنده تصوّف امام محمد غزّالی را باید مسح تصوّف امام قشیری
صاحب رساله و شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف
شمرد با این تفاوت که مقام عزّالی را این مسح متصوّفان هم در عنه و هم
در عمل و روشی فکر از همه بالاتر میباشند زیرا خود در این مرحله بر
محقق و نقاد بوده و بعقاید موروثی بسنده نکرده است

اما تصوّف عزّالی را با **عولانا جلال الدین** راجی صاحب سوت آب
وقتی میتوان شبیه و همسنگ دانست که مؤلف در تجرّبت بیت ستر
برهان الدین محقق ترمذی کار میکرده را آن تاریخ که سمس ترمذی مؤلف است (۳).

-
- (۱) احیاء العلوم و المقدمات الصلّال (۲) رجوع شود به ج ۱ و المقدمات، بحث میر
(۳) رجوع شود بمقدمه نگارنده بر دشواری و بساطت چپ ظاهر ن

زیرا از آن تاریخ بعد برای مولوی در هیچیک از کاملان و رسیدگان
ایجهان نظیر و همدادی پیدا نتوان کرد.

مولوی در این مقام سخنانی چوین میگفت:

عشق آجسایبی که میافزود درد	بو حنیفه و تسافعی درسی نکرد
هر کرا در عشق این آئین بود	فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
گر جدادانی رحو این خواجه را	گم کی هم متن و هم دیباجه را
عاشقار آمدند رس حسن دوست	دفتر و درس و سقشان روی اوست
دریشان آشوب و حرخ و ولوله	بی ریادات است و باب سلسله
سلسله این قوم حعد مشکمار	مسأله دور است اما دور یار
گر دم خلع و مزارا میروند	بد مین دکر بحارا میروند
نادر عالم عشق را بیگانگی است	واندرو هفتاد دود یوانگی است
مطرب عشق این رند وقت سماع	نندگی نند و خداوندی صداع
اما امام قسیری و شهاب سهرودی و امثال آنها هنوز از آداب نماز و روزه و تحلی و گرمانه گفتگو میکردند.	

غزالی میگفت تصوفی که از روی قرآن و حدیث مصطفی علیه السلام
سازد یابهاش استوار نیست. در کتاب **روضة الطالبین** (ص ۱۴۵) چاپ
مصر) نوشت «اصول النصوف اكل الحلال والافشاء برسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم في اخلاقه و افعاله و او امره و سننه». این
را رد بود که در فهم قرآن و حدیث مصطفی با دیگر علما و فقها و معسران
سازد از تفاوت داشت. وی حقایق قرآن و مآثورات دینی را بگونه نئی
میفهمید که از دریافت دیگران ممتاز بود.

بالحمد لله عزالی در میان صوفیان پیش و دنبال و معاصرین از همدانهای

ابوطالب مکی و امام قشیری و سهروردی و محیی الدین، مقامی ممتاز و برحسته دارد اما تا آخرین مقام مولوی که کمتر کسی دست بدان یافته است رسیده و نسخ تصوّف او اصلاً تا تصوّفی که مولوی از کار در آورده متناهی است. تصوّف عراقی با تقشّف همراه بود نه با تعشّق. اما امام احمد را شاید دانشمدانی که از روح تصوّف با خبر بد درین مرحله از برادرش امام محمد رسیده تر بداند. والله الموفق

غزالی و فلسفه

فلسفه ارسطو که بدست فارابی متوفی ۳۳۹ و ابن سینا متوفی ۴۲۷ بصرح و کمال یافته بود تا عصر غزالی اهمیت و انتهی عجیب داشت و در برابر علمای فقه و حدیث سدی حایل استوار بود که رخنه دادش محال میبود. آنان که میخواستند بر ضد عقاید دینی کار کنند حربه بی کار گزیر از اصول فلسفه نداشتند.

غزالی این سدّ سدید را بشکست و فلسفه را از آن اهمیتی که داشت بپنداخت. حدود سه سال از آن مدّتی را که مدرّس نهاده بغداد بود با جدّ و جهدی تمام صرف مطالعه و عوررسی در کتب فلسفه کرد آنرا را بسطو و فارابی و ابن سینا و رسائل اخوان الصفا را خوب و ارسطو را خوبتر که عقاید فلاسفه بی برد (۱). در فلسفه عملی هم مدیه از کتب اوست مسکویه متوفی ۴۲۱ نگرفت. سپس در صدد برآورد که «سور فلسفه» انتقاد کند. بحسب برای این کار کتاب مقاصد الفلاسفه را بر سه سئوالمه تالیف کرد. در این کتاب عقاید و آراء فلاسفه را خوب تفسیر نمود. سپس کتاب تهافت الفلاسفه را برداشت و مضافاً عقاید و سئوالمه را. فلاسفه را در رؤس مسائل فلسفه ثابت و مدلل ساخت

(۱) المقدم الصلال

در مقدمه مقاصد الفلاسفه می نویسد : فانك التمسست كلاماً شافياً
 في الكشف عن تهافت الفلاسفة و تناقض آرائهم ولا مطمع في
 اسعافك الا بعد تعريف مذهبهم فان الوقوف علي فساد المذهب
 قبل الاحاطة بمداركها محال بل هو رمي في العماية والضلال فرأيت
 ان اقدم علي بيان نهافتهم كلاماً وجيزاً مشتملاً علي حكاية مقاصدهم
 من غير تميز بين الحق منها والباطل (۱) .

و در مقدمه تهافت الفلاسفه می گوید : ابتدأت بتحرير هذا الكتاب
 ردّاً على الفلاسفة القدماء مبيناً نهافت عقيدتهم و تناقض كلمتهم فيما
 يتعلق بالالهيات وكاشفاً عن غوائل مذهبهم وعوراتها التي هي علي
 التحقق مضاحك العقلاء (۲) .

غرض از می گوید مقصود من اثبات تناقض آراء و بطلان عقاید فلاسفه است
 در قرّ الهیات. اما در علوم منطق و حساب و هندسه حای چوں و چرا نیست
 ار این جهت فلاسفه در این فنون باهم اختلافی ندارند و اگر مسائل الهی
 آنها بر مابند منطق و هندسه روی اصول برهان حقیقی بودی نایستی ای همه
 اختلاف داشته باشند زیرا در برهان یقینی حای تردید و اختلاف نیست
 اما فلاسفه در این باب معالطه ای کرده و دیگران را بر بخلط انداخته اند که
 چوں اصول هندسه و حساب و منطق یقینی و اطمینان بخش میباشد پس مسائل
 الهی نیز در حور یقین و اطمینان است و حال آنکه صحت مطالب هندسی

(۱) از مقاصد انفلاسفه چاپ مصر با تلخیص و اختصار نقل شده.

(۲) تهافت الفلاسفه چاپ مصر.

دلیل بر صحت مطالب الهی تواند بود. مثلاًش جاست که شخصی يك کار درست انجام دهد و مدعی شود که چون فلان کارم درست بود پس همه گفتارها و کردارهای من درست است. این دلیل در برد مردم خردمند استوار نیست.

و نیز میگوید کسانی که فلسفه ارسطو را برای ما نقل و ترجمه کرده اند غالباً مطالب را تحریف نموده و چیزی را پیش خود ساخته اند (۱) در میان فلاسفه اسلامی تنها بدو تن استاد بررگ فارابی و ابن سینا اضمینان داریم که مطالب فلسفه را بهتر و صحیح تر از همه کس نقل و تحقیق فرموده اند. این است که عمده نظرمات فلسفه معلّم اوّل یعنی ارسطاضالّیس است از طریق روایت و تحقیق فارابی و ابن سینا (۲)

باطل کردن آراء فلاسفه در بیست مسأله از فلسفه الهی
غزالی پس از تمهید مقدّمه وارد اصل مقصود میشود و بضایع عقاید فلاسفه را در بیست مسأله دلیل که از رؤس مسائل فلسفه الهی است باز مینماید و در سه مسأله حکم بکفر آنها میکند.

(۱) در ازلیّت عالم (ب) در اندیّت عالم (ج) در 'یکه حراومه سارنده جهان و جهان ساخته اوست (د) عجز فلاسفه از اثبات صانع (ه) گویند دو مبدأ برای عالم محالست و براین دعوی اقامه دلیل نتوانند. (و) بعضی صفات الله (ز) ذات اوّل مقسم بحس و فصل نیست (ح) حق اوّل

(۱) بیستر نظر غزالی با استاد فلسفه مشائی ارسطاضالّیس و دوپیر و بررگش از فلاسفه اسلامی فارابی و ابن سینا بوده و گریه در نقل و ترجمه عقاید فلاسفه دیگر نیز تحریف و غلط کاری فراوان شده است. برای شرح این معنی محضی و وسیعتر و حائنی مناسبتر لازم است از این جهت نگارنده اشارتی قوت کرد
(۲) در ضمن انتقاد از فلسفه ارسطو گاهی مناسبست از عقاید فلاسفه دیگر نیز تذکره کرده و گاه هم مطالب را بهم مخلوط ساخته است

وجود سیط است بدون ماهیت (ط) فلاسفه گویند که مبدأ اوّل جسم نیست
 اما برای مدّعا از آوردن دلیل قطعی عاجزند (ی) گفتار فلاسفه مستلزم
 نفی صانع و اعتقاد بدهراست (یا) عجز فلاسفه از اثبات اینکه حقّ اوّل
 عالم بعیر است (یب) فلاسفه نمی توانند علم واجب الوجود را بدات خویش
 ثابت کند (یح) گفتار فلاسفه در اینکه حقّ اوّل عالم بحرّات نیست (ید)
 بطلان گفتار فلاسفه که فلك حیوانی است متحرّک باراده (یه) خطای
 فلاسفه در ناره محرّک افلاک (یو) انطال مذهب ایشان که نفوس فلسفی
 عالم بحوادث حرّیه این عالم اند (یر) درین باره که گویند خرق عادت محال
 است (یج) گویند نفس اسال جوهری است محرّک قائم بدات خویش و جسم
 و عرص نیست و براین دعوی برهان عقلی درست ندارند (یط) درین باره
 که گویند نفس اسال فای پذیر نیست (ک) در اینکه فلاسفه رستاخیز و
 بعث و حشر احساد را مکر شده اند.

اما آن سه مسأله که بعقیده غزالی مشأ کفر فلاسفه میباشد عبارتست
 از (ا) قدّم عالم (ب) عالم بودن ذات ناریتهالی بحوادث حرّی (ح)
 انکار معاد جسمانی.

تنبیه نگارنده درباره فلسفه اسلامی و انتقادات غزالی عقیدتی دارد
 که سرشته نهایت اختصار گوشرد میکند.

فلسفه که در دوره بهضت علمی اسلام یا عصر عباسی بیشتر از روی
 کتب یونانی و اندکی هم از ربان یهلوی و هندی عربی نقل و ترجمه شد
 چنانکه در اصل بود بدست مسلمین بیفتاد. زیرا گدشته ارایکه در ترجمه
 ربانی ربان دیگر خاصه موضوعات دقیق علمی حفظ کردن تمام خصوصیات
 و دقایق تقریب محال میباشد. چه سبب آنکه مترجم اراصل علم اطلاع نداشته
 و ثقف ربانی مید سمه و جبری افهمیده نقل کرده که فاقد حرّات و دقایق

یا بکلّ مخالف و مبین با اصل مطلب بوده است . یاره بی از مترجمان هم امانت در نقل نداشته و مطالبی را کاسته یا از خود افزوده اند و بعضی که خواسته اند تمام جزئیات را نقل عرسی کرده باشد ناگزیر بحای کلمه یونانی یا بهلوی و هدی کلمه عرسی گذارده اند که قالب تمام معنی سوده یا مفهوم عربی غیر از مفهوم اصطلاحی سوده است و بعدها از آن کلمه مفهوم متبادر عربی یا لغوی را گرفته و در باره آن سخن رانده اند .

فارابی و ابن سینا در حقیقت تئارح عقاید ارسطو بودند اما همان عقایدی که بوسیله مترجمان اسلامی بدست آنها رسیده بود. برآستی درین باره ربحها بردند و تحقیقها کردند اما اگر بر اینها و پیچیدگی مضالبعیمرود دجیری از آن نکاستند. فلاسفه مشائی بعد بر هر چه آمدند بیرون فارابی و ابن سینا بودند. در نتیجه فلسفه مشرق همچنان در اینها و عقید باقی مانده و مشتمل بر اصطلاحات و رموز و دقائق گردیده است که درین سنین از استاد معلوم نمی شود و تنها بداستن زبان عربی هر گز بکه مسائل این علم یی نمی توان برد. گذشته از اینها اصلاً فلاسفه قدیم یونان و ایران و هند عمد داشتند که روح مطالب فلسفه را نارس و تازه و اینها بدست آمد

ارویاتیان هم بیشتر فلسفه شرق را از روی کتب فارسی و ابن سینا و ابن
رشد گرفته اند. پس اگر درست دقت کنیم عجب عقاید که رویه کرده اند
نگردد افلاطون و ارسطو و اپیکور و زنون و ایمان آنها بسته می شود به حدیث
قلم متر همان عهد عثمانی و پرداخته فکر فلاسفه اسلامی و روح افلاطون
و ارسطو از آنها بی خبر است.

نکستہ بروستہ سندہ برگ و سار گروہی سب سے سار
نکستہ بروستہ سندہ برگ و سار گروہی سب سے سار

نگارنده پس از دوازده سال رنج تحصیل در فلسفه مشرق بدست آورده است. ربهار خوانده ام پیرا کده گوئی و خود ستائی نکوهد که درین باره مقصودی مهمّ داشتم.

غرّالی بظاهر گفتار خودش در المنقذ من الصلال در فلسفه استاد و راهمائی داشت و در طرف دوسه سال از آمدت که مدرّس نظامیه بغداد بود بمطالعه کتب فلسفه پرداخت و بکه عقاید فلاسفه آگاهی یافت. برای کسی که اهل تحصیل فلسفه باشد طبعاً این پرسش با استعجاب پیش میآید که چگونه ممکن است یکمهر بدون معلّم و راهما در مدّت اندک با مشاغل تدریس بکه مسائل فلسفه بی برده باشد. اما اربن نکته غافل بایند بود که فلسفه آئینی با فنّ کلام اسلامی کاملاً آمیخته است. غرّالی علم کلام را که آمیخته با مسائل و اصطلاحات فلسفه است برد استادان بر دست تحصیل کرده و خود در این فنّ استادی چیره دست شده بود. و بپر مایند فراموش کرد که ورزیدگی علمی تا چه اندازه روح را برای فراگرفتن و دریافت حقایق علوم آمادگی و نیرو میدهد. مقصود غرّالی از مطالعه کتب فلسفه این بود که مطالب را از روی مآخذ اصلی جستجو نماید و آنچه را که متکلمان نقل کرده اند خود واریسی کند.

نگارنده هر گر غرّالی را در فلسفه همدوش فارابی و ابن سینا بمی شمارد اما این اندازه معتقد است که وی از فلسفه خاصّه قسمت آئینی بحوی آگاه و خود صاحب نظر و استنباط بود. بدست آوردن این مایه از فلسفه در مدّت سه سال با آن حدّ و جهد که علمای پیشین در تحصیل داشته اند مخصوصاً با سالها وررش علمی در فنّ منطق و کلام و اصول و آشنائی با اصطلاحات فلسفه و با آن هوش سرشار که از خصایص غرّالی بود بهیچوجه سبقت نرریست

بیشتر بوانع بمدد هوش ذاتی و جدّ و جهد خویش بمقامات ارجند
 رسیدند. استاد زبردستی که ابوعلی سیاه در فلسفه داشت که بود. وی چند گاه
 در آغاز جوابی برد ابو عبد الله تا تلی تحصیل مضق و ریاضیات کرد. استاد
 محمولات میراثی را تحویل میداد و ابوعلی از گفته های او دقایقی استسقط
 میکرد که هر گز بحاطر استاد خطور نکرده بود (۱)

نوشته شهر زوری در باره نهافت الفلاسفه

شهر زوری در تاریخ الحکماء در ترجمه حان یحیی نحوی دیلمی
 ملقب بمضریق میویسد ، قال ابو علی فی حقّه هو الممّود علی المصری . و
 صفت کتارده فیها علی افلاطون و ارسطو حتی همت العربی قمته . و
 اکثر ما اوردّه القرّالی فی التّنهافت من تلك الكتب و منه اخذ الطّیّ خدای
 یرید بن معاویه .»

هموار یکم دیگر بعنوان یحیی نحوی اسکندرانی ده میرند
 و میگوید در ایام عثمان و معاویه میرست و کتاب درردّه فسمه ارسطو
 نوشت و از دین بصاری برگشت و خالد بن یرید برد او تحصیل میکرد .
 نگارنده از نوشته های یحیی نحوی اطلاع دارد و از یرید می ترسد
 درباره اینکه قرّالی کتاب تنهافت الفلاسفه را از روی مؤلفات یحیی ریست
 اظهار عقیدتی محلف یا موثق کند و تاده کردن حق بر رنگان به یحیی
 نمی یسند .

دشمنان و مخالفان قرّالی را فراموش و دستبردار شده گویند
 مدو داده اند تا این دست بخصوص که بیشتر مضافات است . و بدست
 یحیی بر داشت من حرد در نوشته شهر زوری دیده ام . و محمول است که
 شهر زوری تألیف یحیی نحوی را در دست داشته و تحصیل خود را

(۱) رجوع شود تاریخ الحکماء . بن افضی و غنات لاطه ابن اسیمعه .

چیزی نوشته یا ازدیگری نقل کرده یا بمحض اینکه دیده است که غزالی در تهافت ارسطو را ردّ میکند و یحیی نحوی هم بر فلسفه ارسطو ردّ نوشت این سبب را بدو داده است .

وانگهی فلسفه ارسطو که بدست غزالی افتاد در حقیقت پرورده فکر فارابی و ابن سینا بود . و غزالی از نظر فنّ کلام که مولود فرقه معتزله و فلاسفه اسلامی است وارد مطالب شد و بر فلسفه ارسطو بطریقی که دو استاد بزرگ تقریر و تشدید کرده بودند ردّ و انتقاد نوشت اما یحیی نحوی در اوائل عهد اسلام میریست که هور مسلمانان با فن کلام و فلسفه آشنا نشده بودند .

اما اینکه شهر زوری دونه یحیی نحوی با ترجمه حالی تقریباً عین یکدیگر موصوفه است که هر دو در بک زمان میریستند و هر دو از دین نصرانی برگشتند و بر فلسفه ارسطو ردّ نوشتند و خالد بن یرید بن معاویه رد هر دو تحصیل میکرد بطر ما مأخذی درست ندارد . یحیی نحوی ناخصایبی که وی یاد میکند حر یکتم بیست که ابن المّدیم در المهرست (ص ۳۵۶ چاپ مصر) و ابن اصیعه در طبقات الاطّناء حیزو حکمای اسکدرای (ح ۱ ص ۱۰۴) ترجمه حال و اخبار او را نوشته اند و میگویند که وی اسقف یکی از کنسسه های مصر بود و در کشت مسیحی مذهب یهویّه را دانت و از عقیده تثلیث برگشت و با علمای مسیح مناظره کرد و تافتیح مصر بدست عمرو بن العاص رنده بود و در ردّ ارسطو و بعض فلاسفه دیگر کتابها نوشت . ابن ندیم مگوید از رمان او تارمان ما سیصد و اندی سال است

بالجمله نگارنده درباره تهافت الفلاسفه و مؤلفات یحیی نحوی رأی

ا به الله للرد عليهم ثم وضع التّهافت فكفرهم في مسائل ثلاث و اتى فيه بحجج مشككة و شبه عميرة اضلّت كثيراً من الناس عن الحكمة وعن الشريعة. نازد در همین کتاب پاره یی از کلمات غزالی را از مؤلفاتش مانند حواهر القرآن و مشکوة الانوار و المقصد من الضلال و کیمیای سعادت و التفرقة بین الاسلام و الرندة نقل کرده و اورا تخطئه نموده است .

در فصل المقال (ص ۱۷ - ۱۸ چاپ مصر) میگوید غزالی سخنانی گفت که شریعت و حکمت هر دو را خراب کرد و شاید مقصود اصلیش همین بود و اگر هم بیتی خوب داشت نتیجه اش بد از کار در آمد . بیز میگوید : اّنه لم یلزم مذهباً من المذاهب فی کتبه بل هو مع الاساعرة اشعریّ و مع الصوفيّة صوفیّ و مع الفلاسفة فیلسوف و حتّی اّنه کمافیل .

یوماً یمان اذا القیت ذایمن وان لقیمت معدیاً وعدنانا

در کتاب تهافت التّهافت یکجا میگوید : لم یبلغ الرّحل (یعنی الغزالی) المرتبة من العلم المحیط بهذه المسألة . جای دیگر میگوید : فقد بان لك قبح ما جاء به هذا الرّحل من الحمل علی الحکماء مع ما یطهر من موافقة الرّحل لهم فی اکثر آرائهم . حای دیگر هم غزالی را تحلیل میکند و هم اورا اندرز میدهد « و معظم ما استعاده هذا الرّحل من المساهة وفاق الناس فیما وضع من الكتب التي و صعبها انما استعادهها من كتب الفلاسفة و من تعالیمهم و هك اذا اخطأ و افی شیئی فلیس من الواجب ان یكفر فصلهم فی الطر و ما را صوابه عقولاً ولو لم یكن لهم الا ساعة المنطق لكان واحبا علیه و علی جمیع من عرف مقدارها شكرهم علیها و هو معترف بهذا المعنی و داعٍ الیه » . در مسأله بی صفات میگوید هذا الفصل كلمة مغالطة سمسطائیة فهذا الرّحل فی امثال هذه المواضع فی هذا الكتاب لا یحلون السّراة او الجهل و هو اقرب الى السّراة منه الى الجهل . در باب غرض محرك افلاك غزالی را از جهل و

شرارت تبرئه میکند و میگوید وی جاهل و شریر نبود اما سخش جاهلانه و شرارت آمیز است « قد یظنّ انّ هذا الکلام لسخفه یصدر عن احد رجلین اما رحل جاهل واما رجل شریر و ابو حامد مبرراً عن هاتین الصفتین ولكن قد یصدر من غیر الحاحل قولٌ حاهلی* و من غیر الشریر قولٌ شریری* ، قاضی زاده رومی کتابی در عاکمه میان غرالی و ابن رشد نوشته و مشتمل خود را باز کرده است (۱)

ابن طفیل و غزالی

ابن طفیل (ابوبکر محمد بن عبد الملك بن طفیل متوفی ۱۱۸۵ هـ) معتدلترین فلاسفه اندلس است که با نوشتههای غزالی سروکار داشت. در کتاب اسرار الحکمة المشرقیه یا رسالته حی بن یقظان که از روی رساله ابوعلی سیاه نوشته و در مصر سال ۱۳۲۷ هـ چاپ شده است چند حایل غزالی نام میرد. در مقدمه (ص ۱-۲) میگوید حقایق حرد و جهل روی نمی نمایند و کسی که در راه کشف حقیقت کوشش کرد لذتی درمی یابد که زبان و بیان از شرحش عاجز است و گاه مرتهبی از وحد و سرور می رسد که حقیقت را پنهان نمیتواند کرد. بعضی کسانی که این حالت را دریافته و بعالم استعراق رسیده اند سحای ما اعظم شای و لیس فی التوب الله گفته اند

(۱) محمد لطفی در تاریخ فلاسفه الاسلام همه ح جمعیت ابن رشد عبارات و هنر امیر در حق غزالی دارد. یکجا (ص ۲۰۴) در مقام تمثیل غزالی را متقصدی و ابن رشد را قاضی ابن قاضی میخواند و حای دیگر (ص ۲۰۷) میان آنها قضاوت میکند « بقول ابن رشد بطهری کل صفة من صفاته اذ لا یصدق دفاع عن الشریة و اشد مناصرة لاحکما من ذلك ان الرحمن اسی لعموه حجة الاسلام » خود و پیوسته میان آن دو بررک دآوری میکند و در عین ح در ذرة قاضی زاده رومی که محاکمه میان تهافت الفلاسفه و تهافت التهاافت کرد می نویسد و لا یجب ان هذا العالم الرومی تصدق بالتحکیم بین العزالی و ابن رشد فیه حاشیه و هده عبارات کافیه للتلاوة علی قلة فهمه . زکی همدانی نویسنده کتاب احادیث عبد العزالی که در مورد عزالی شبیه محمد لطفی است عده ده کتب در لطفی .

«وَأَمَّا الشَّيْخُ أَبُو حَامِدٍ الْغَزَّالِيُّ فَقَالَ مَتَمِّلاً عِنْدَ وَصُولِهِ إِلَى هَذَا الْحَالِ بِهَذَا الْبَيْتِ
فَكَانَ مَا كَانَ مَعَالِمَتِ أَذْكَرَهُ فُطْنٌ خَيْرٌ وَلَا سَأَلَ عَنِ الْخَبِيرِ
وَأَمَّا أَذْنَتُهُ الْمَعَارِفُ وَحَدِثَتُهُ الْعُلُومُ».

در (ص ۸) شرحی در این باره می‌نویسد که فلسفه چنانکه باید در
اندلس نفوذ نیافته است و مردم اندلس بی‌ش از آنکه با منطق و فلسفه آشنا
شوند در فروع تعلیمتّه یعنی ریاضیات کار می‌کردند و در این علوم بمقامی
ارجمند رسیدند سپس اندکی با منطق آشنا شدند و که این علم را دریافته‌اند
و بعد از مصقّ کم که فلسفه را حوردد. می‌آنها در فلسفه کسی استادتر از
ابوبکر صانع یعنی ابن باجه (۱) پیدا شد اما وی بدینا مشغول بود و از
امور دیباوی کمال اسبابی و دریافت حقیقت نمی پرداخت.

این طفیل مگوید من خود این ناحیه را ندیده ام اما آثارش را
مطالعه کرده‌ام در نهایت احمضار است سپس شرحی در باره فلاسفه
قدیمه می‌نویسد و غزالی را با الوعلی سنا و فارابی ردیف ساخته بدینگونه
دست باسناد میرسد که فلسفه این اشخاص بر وی فهم حقایق کافی نیست.
اما فارابی آنچه از مؤلفاتش به ما رسیده بیشتر در فروع منطق است و در فلسفه‌اش
تکوک و روان و خود دارد. اما این سبب برستی تحقیقاتی دارد که در آثار
ابطالوست اما خود در کتاب تماگوید این کتاب را بر روش مشائیان
و سته اندو کسی که می‌خواهد حق و قیوعه ایدالطی مرا نداند بکتاب فلسفه
متمرقیه رجوع کرد.

(۱) ابوبکر محمد بن یحیی معروف به ابن صانع، ابن باجه متوفی سنه ۳۳۵ هجری
مطابق ۹۴۷ میلادی.

در عبارت مبتدیان هر چه فلاسفه غرب می‌گویند مراد ابن باجه و ابن طفیل و ابن
رسول است و در فلسفه سنی در وی و بن سیمه و غزالی است (داریج فلاسفه
ص ۱۰۱)

و اما كتب الشيخ انسى حامد الغزالي فهو بحسب غايته للجمهور
يرلط في بعض و يحلل في بعضها (١) ويكرر باشياء ثم يتحللها (٢) ثم انه
من جملة ما كثر به الفلاسفة في كتاب التهاافت انكارهم لحشر الاحساد و اثباته
السواب والعقاب للمعوس خاصة ثم قال في اول كتاب المير ان هذا اعتقاد هو
اعتقاد شيوخ الصوفية على القطع ثم قال في كتاب المقصد من الصلوات والمفصح
بالاحوال ان اعتقاده هو كاعتقاد الصوفية وان امره اتم وقف على ذلك
بعد طول البحث وفي كتبه من هذا النوع كبير ايراد من تصحيحها ومعنى التضرع فيها
وقد اعتذر عن هذا العمل في آخر كتاب مير ان العلم حيث وصف ان الزراء
ثلاثة اقسام رأى يتشارك فيه الجمهور فيما هو عليه و رأى يكون بحسب ما
يجاض به كل سائل ومستتر تد و رأى يكون بين الناس بحسب ما يتبع
عليه الامم هو يتبعه في اعتقاده ثم قال بعد ذلك ولولم يكن في هذه الثلاثة
الا ما يشكك في اعتقادك الموروث لكفى بدلت مع قال من لم يثبت ثم يظهر
ومن لم يظهر لم يصبر ومن لم يصبر لم يقم في العمى والحيرة ثم قال هذا الذي

خذما نراه ودع سنيئا سمعت به في طاعة الشمس بما غيبت عن زحل
فهذه صفة تعليمه واكثره اما هو مررت به في هذه الامم و سمعت
عليها بصفة بعد ما سمعتها من الامم و من سمعها من الامم و سمعت
يكتفى بالامر و اكثر من كتب الجواهر و اكثر من كتب الجواهر
على غير اهلها و اكثر من كتب الجواهر و اكثر من كتب الجواهر
تيسر بل وصف كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه
كذلك و في الكتب من كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه
وهو سائر مجموعهم و اكثر من كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه من كتب ربه

(١) و (٢) و (٣) و (٤) و (٥) و (٦) و (٧) و (٨) و (٩) و (١٠) و (١١) و (١٢) و (١٣) و (١٤) و (١٥) و (١٦) و (١٧) و (١٨) و (١٩) و (٢٠) و (٢١) و (٢٢) و (٢٣) و (٢٤) و (٢٥) و (٢٦) و (٢٧) و (٢٨) و (٢٩) و (٣٠) و (٣١) و (٣٢) و (٣٣) و (٣٤) و (٣٥) و (٣٦) و (٣٧) و (٣٨) و (٣٩) و (٤٠) و (٤١) و (٤٢) و (٤٣) و (٤٤) و (٤٥) و (٤٦) و (٤٧) و (٤٨) و (٤٩) و (٥٠) و (٥١) و (٥٢) و (٥٣) و (٥٤) و (٥٥) و (٥٦) و (٥٧) و (٥٨) و (٥٩) و (٦٠) و (٦١) و (٦٢) و (٦٣) و (٦٤) و (٦٥) و (٦٦) و (٦٧) و (٦٨) و (٦٩) و (٧٠) و (٧١) و (٧٢) و (٧٣) و (٧٤) و (٧٥) و (٧٦) و (٧٧) و (٧٨) و (٧٩) و (٨٠) و (٨١) و (٨٢) و (٨٣) و (٨٤) و (٨٥) و (٨٦) و (٨٧) و (٨٨) و (٨٩) و (٩٠) و (٩١) و (٩٢) و (٩٣) و (٩٤) و (٩٥) و (٩٦) و (٩٧) و (٩٨) و (٩٩) و (١٠٠)

(٣) و (٤) و (٥) و (٦) و (٧) و (٨) و (٩) و (١٠) و (١١) و (١٢) و (١٣) و (١٤) و (١٥) و (١٦) و (١٧) و (١٨) و (١٩) و (٢٠) و (٢١) و (٢٢) و (٢٣) و (٢٤) و (٢٥) و (٢٦) و (٢٧) و (٢٨) و (٢٩) و (٣٠) و (٣١) و (٣٢) و (٣٣) و (٣٤) و (٣٥) و (٣٦) و (٣٧) و (٣٨) و (٣٩) و (٤٠) و (٤١) و (٤٢) و (٤٣) و (٤٤) و (٤٥) و (٤٦) و (٤٧) و (٤٨) و (٤٩) و (٥٠) و (٥١) و (٥٢) و (٥٣) و (٥٤) و (٥٥) و (٥٦) و (٥٧) و (٥٨) و (٥٩) و (٦٠) و (٦١) و (٦٢) و (٦٣) و (٦٤) و (٦٥) و (٦٦) و (٦٧) و (٦٨) و (٦٩) و (٧٠) و (٧١) و (٧٢) و (٧٣) و (٧٤) و (٧٥) و (٧٦) و (٧٧) و (٧٨) و (٧٩) و (٨٠) و (٨١) و (٨٢) و (٨٣) و (٨٤) و (٨٥) و (٨٦) و (٨٧) و (٨٨) و (٨٩) و (٩٠) و (٩١) و (٩٢) و (٩٣) و (٩٤) و (٩٥) و (٩٦) و (٩٧) و (٩٨) و (٩٩) و (١٠٠)

عظيم زيادة في الكشف على ماهو مبثوث في كتبه المشهورة وقد يوحى في كتاب المقصد الاسنى ماهو اعصم مما في تلك (تلك الكتب، خ) وقد صرح هو بان كتاب المقصد الاسى ليس مصوناً به فيلزم من ذلك ان هذه الكتب الواصلة ليست هي المصون بها وقد توهم بعض المتأخرين من كلامه الواقع في آخر كتاب المشكاة امراً عظيماً اوقعه في مهواة لا محصل له منها وهو قوله بعد ذكر اصناف المحبوبين بالانوار ثم انتقل الى ذكر الواصلين انهم وقفوا على ان هذا الموحود العظيم متصف بصفة تنا في الوجدانية المحضة فاراد ان يلزمه من ذلك انه يعتقد ان الحق سبحانه في ذاته كثرة ما تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً. ولاتك عدنا في ان الشيخ اباحامد ممن سعد السعادة القصوى ووصل تلك المواصل الشريفة المقدسة لكن كتبه المصنون بها المشتملة على علم المكاشفة لم تصل اليها ولم يتخلص لها بحن الحق الذي انتهيا اليه وكان ملعاً من العلم بتسع كلامه وكلام الشيخ اسى على و صرف بعضها الى بعض و اضافة ذلك الى الآراء التي سعت في زمانها هذا ولهج بها قوم من منتحلي الفلسفة حتى استقام لنا الحق أولاً بطريق المبحث والنظر ثم وحدنا به الآن هذا الدوق اليسير بالمشاهدة.

ابن جوزى و ابن قيم و غزالي

ابو المرح ابن جوزى متوفى ٥٩٧ وشمس الدين ابو المظفر معروف به سبط ابن جوزى ٥٨٢ - ٦٥٤ و ابن قيمه تقي الدين احمد متوفى ٧٢٨ و شاگردش ابن قيم ابو عبد الله محمد متوفى ٧٥١ كه همگى از علمای معروف حنبلى مذهب اند با امام غزالي كه مذهب شافعى داشت مخالف بودند. سبط ابن جوزى ميگفت كه غزالي كتاب احياء العلوم را بر مذهب

صوفیه تألیف کرده و قواعد فقه اسلامی را رعایت نموده است .

ابن تیمیّه بحکم اینکه غزّالی با فلسفه سرو کار داشت وی را بدین و سست عقیده می‌شمرد و لعنت بر کسانی می‌فرستاد که اصلاً کتب فلسفه را از زبانهای دیگر بزبان عربی نقل کرده و میان مسلمانان رواج داده اند . در باره احیاء العلوم می‌گفت که غزّالی در حق درایت و حدیث اندک بضاعت بوده است .

ابن حوزی در مؤلّفاتش مکرّر یکایک و تصریح ارضّالی نام برده و بروی اعتراضهای سحت کرده و مخصوصاً کتاب اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء را در ردّ احیاء العلوم تألیف نموده است .

ابن قیم نیز مانند ابن حوزی سحت متعصّبانه با غزّالی در افتاده و رساله هادرا اعتراض بر آراء و عقاید وی و کتابی در ردّ احیاء العلوم نوشته است . پاره یی از اعتراضات آنها را در فصول بعد خواهید شنید .

موارد اعتراض بر غزّالی

غزّالی چنانکه پیش گفتیم شافعی مذهب و اشعری مسلک و در غیر حال حویای حقیقت بود . در فصول علمی و آراء و عقاید مذهبی مقتضی دلیل و استنباط عقلی و قلبی کار میکرد از یحییت افکار و عقاید تازه پیدا کرد یا ارگفتارهای دیگران حسرت را بر گیرد که دین و حجت قاطعی همراه داشت .

قسمتی از این آراء موافق دلخواه و پسند جمهور شرعیه و ضابطه تریعت علمای ظاهری خاصه فرقه های مخالف شافعی یعنی حنبلی و اشعری و حنبلی مود و اشعری مورد اعتراض مخالفان قرار گرفت . مؤلّفات خود غزّالی را قبیل احیاء العلوم و نه قندهار و نه ارضّالی و نه مسکوته نامید .

و جواهر القرآن و المستصفی و غیره سراپا مشتمل بر عقایدی است که وی استنباط یا اختیار کرده بود. کتب فقه شافعی از قبیل **الانوار لاعمال الإبرار** (۱) پرار فتاوی غزالی است. یکدسته از فتویهای مخصوص او را سبکی در طبقات الشافعیّه و زبیدی در مقدّمه شرح احياء العلوم (۲) و پاره‌یی از آراء مشهور او را یافعی و ابن حنکلا نیز نقل کرده اند. نگارنده در این فصل بحثی از مسائل اعتراضه را منظر خوانندگان می‌رساند.

۱ - تشعّ غزالی و نقل احادیث امامّه و فتوی وی درباره لعن یرید.

یکی از مسائل اعتراضه است که از دیر باز تا کون مورد بحث دشمنان و هواخواهان غزالی بوده و در این باره چیزها گفته و نوشته اند که اگر باز گوی کی دفتری بر رگ مراهم خواهد شد.

غزالی حکم یحتمگی افکار بهیچوجه طرف گیریهای جاهلان به نداشت و بالطبع آن ندبیه‌ها که مردم سنی مذهب شیعه و شیعیان سنی داشتند در غزالی موحود یا محسوس نبود زیرا عرفان و تصوّف و ریاضت جدیدین ساله عقاید او را تعدیل کرده بود در نقل احادیث مقتّد بطریق اهل سنت نمیشد و از ائمه شیعه نیز روایت میکرد (۳) ازین جهت مخالفانش از اهل سنت او را متمایل بمذهب رافضی و در ف حدیث و نقل احبار کم بصاعت و بی پروا می‌شمردند. مثلا بروی حربه می‌گرفتند که در قصّ اطفاغ ابتدا

(۱) الیف یوسف اردبای دردو محلدر رگ سال ۱۳۱۰ هجری در مصر طبع

رسیده است (۲) واحد بیشتر نوشته‌های یریدی هم طبقات الشافعیه است

(۳) رجوع شود طبقات الشافعیه و احياء العلوم و کتب و رساله‌ها که در ماره این کتاب نوشته اند. یکی از طرق روایت غزالی از زوریه که در حربه مشایخ غزالی ووشتم بحصرت رضا علیه السلام و ائمه شیعه می بیوندد. بعض مخالفان غزالی به تنها خود او بلکه ائمه شیعه را نیز تحقّنه کرده اند (رجوع شود مقدمه شرح احياء العاوم ص ۲۰)

بمسئحه کردن از طریق اهل بیت است و از اهل سنت روایت ندارد (۱). از طرف دیگر لعن بریرید و امثال او را از نظر فقهاتی جایز نمیدانست و میگفت تا محقق و قطعی باشد که بریرید نکشتن امام حسین علیه السلام فرمان داده و نایبکار راضی بوده است و تا وقتی که اسلام او مسلم باشد، تا این شروط و تعلیقات لعن حایر نیست زیرا اخبار نموی و مدارک صحیح داریم که لعنت بر مسلمان حرام است (۲) از این جهت شیعه ها و یار دین را لعن سنت بریر بی حدّ نغزالی تاحته اند (۳). برخی کتاب **سرالعمالیین** را از نغزالی

(۱) ابن قیم و استادش ابن تیمیّه می گفتند «بصاۃ العرالی فی الحدیث مرعاة» سبط ابن خوری در باره اعیان العلوم می گفت «وصعه علی مذاهب الصوفیه و ترک فی قانوں الفقه فانکروا علیه ما فیہ من الاحادیث التي نهت عن» عرالی در اعیان العلوم می گوید مستحب است که در چیدن ناخن از انگشت سمانه آغز نکند که مسیحی است. مازری بروی اعتراض کرد که در طرق اهل بیت این روایت نیست و سبکی با آنکه خود شافعی است جواب میدهد که این معنی از علی علیه السلام روایت شده و اصل مطلب کم اهمیت تر از آنست که بریرگی را بر سر آن تحصیل کنند. (۲) راجع «این مسأله خود عرالی در اعیان العلوم بتفصیل بحث کردند و ابن حکم در ضمن ترجمه حال ابو الحسن علی کیای هراسی و یافعی در ج ۳ مرآة الحما در صورت تنوی عرالی را نقل کرده اند. این عقیده اختصاص برعالی ندارد بلکه ما معتقدیم از فقه های شافعیه در این باره «وی هم عقیده اند» در کتاب «الانوار» و «الاعمال» و «الانوار» در فقه شافعی (ج ۲ ص ۳۰۰ - ۳۰۱) می نویسند «لا يجوز لعن فی» و «وصی الله عنه» و «من کما الذکر» و «لا يجوز من یروی» و «تکبیره» و «من حرم» و «امومنین» و «امر» و «فی مشیة الله تعالی ان شاه رحمه و ان شاء الله» و «وه لعنای و الاموی و زهره» قال العرالی و غیره و حرّم علی الوعد و غیره روایة مقتل حسن و احسن رحمهم الله» و «عنه» و «ما حرم» و «من الصلوة» و «التشاحر» و «التحصی» و «یجیح علی» و «من» و «من» و «فیهم» و «هم اعلام الدین» و «ابو الحسن» که هر کسی که هم درین زمره قرار گیرد است در این مسأله «اعرالی حدیثی داشت و بریرید و بریر و زهره و بریر» و «کوهشی میدانست» و «ابن حکم» ج ۱ ص ۳۵۳ و «ابن ح» ج ۳ ص ۳۰۰. (۳) بیشتر به تبع آنکه در این باره ادوای مثله رفته سخن شیعه است. حجت میر حبیب الله خوئی از فصلای قرن اخیر شرحی بر مشهور این معنی نوشته است که در بعضی حر و کتب تاریخی است. در بعضی تصوفیه حدیثی در این باره نوشته اند.

دانسته و ارایه و حکم بتشیع وی کرده اند . بعضی گفتند که بایستد مرتضی
یا ابوالعالی دیگر دیدار کرد و از طریقه سنت بمذهب شیعه برگشت و
درین باره بیش تحقیق کردیم .

دو بیت ذیل بامیر علیشیر نوائی منسوب است .

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن

ز آنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آیه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای

هم بدحشاید مرا اگر کرده ساتم لعنتش

صاحب روضات در ضمن ترجمه حال غزالی میویسد . ولعمه ما لهم

فی روعی العائر والقی الی من حملة لطيفة الخاطر حيث قلت فی صفة هذا

المحتلط ماؤه بماء الشيطان والمشتبه امره علی الخلفاء هذه الرباعية

(بقیه اربعه قبل)

عزالی نوشته است « لِمَا صَادَفَ بَقُلْ كَلَامَ هَذَا النَّاصِبِ اللَّاعِبِينَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَهِيَ اللَّيْلَةُ
الثَّالِثَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ شَهْرِ الصِّيَامِ كَمَا يَسْتَعَادُ مِنْ أَكْثَرِ أَحْزَانِ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ
كَانَ النَّاسُ وَفَتَدُ فِي الْمَسَاحِدِ الْحَامَةِ وَالْمَشَاهِدِ الْمَشْرِفَةِ سَالِعَاتِ الْعِبَادَاتِ وَالطَّاعَاتِ
مُنْقَرِبِينَ إِلَيْهِ تَعَالَى بِالتَّلَاوَةِ وَالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ وَالدَّعَوَاتِ مُنْتَهِائِينَ مُقْصِرِينَ إِلَيْهِ
عِزَّ وَجَلِّ فِي عَمْرَانِ الدُّنُوبِ وَالزُّلُمَاتِ وَرَأَيْتُ اشْتِعَالَ بِمَا يُلَوِّحُ مِنَ الْمَطَاعِ عَلَى هَذَا
النَّاصِبِ اللَّاعُونَ أَهْمٌ وَآخَرِي وَاحْتَسِبْ بِذَلِكَ الْآخَرَ وَالرُّلْمِي لَدَيْهِ تَعَالَى وَاقْتَرَبَ بِهِ
إِلَى أَيْمَةِ الْهَدْيِ تَعَصُّبًا لِحَامِسِ آلِ الْعَبَاءِ » ویردر تصوف عزالی میگوید « اُفّ و فّ
علی مذهب و طریقه یکون اعلی اعلی مقام ترقیاتها و عایة عایات حداینها و حد ها
ان یخرج سالکها عن حدّ التیمر والعقل والشعور »

از فضالی قرن معاصر اتمال محمد لطیفی که در حواشی پیش گفتیم و دیگر
مشتبهان بیر ، در روح معرفت اشخاص برکن مانند همین مرد حوثی هستند و
تاویح الاسلامه و الاخلاق عند العزالی در ارش معنوی بطیر همین شرح بهج البلاغه
است ، این تفاوت که گفته های محمد لطیفی باورقی ثواب آخرت را هم ندارد و
فقط از روی تعصب و اظهار تفلسف چیری گفته است ولی مرد حوثی میخواهد در
شب قدر بهترین ثواب آخرت را برای خود دحیره کند و بر کسی لمن میفرستد
که از روی احتیاط دینی در لعن معاویه و یزید بیر تردید میگرد !

خارج شده و بهذیان افتاده است . چگونه از شنیدن این سرود که مغنی
میسراید عشق الهی در کسی تقویت میشود .

ذهبی اللون تحسب من و جنته النار تنقدح
این قیّم میگفت میان خاک و عالم پاک چه بسست است تا شر بمبدأ
وجود عشق پیدا کند . خدا معشوق بشر بتواند بود .

۴ - غزّالی گاه سحان بایرید و حلاج را تأویل میکرد . مخالفانش
میگفتند اگر سحان حلاج و بایرید دلیل کفر باشد پس کافر کیست .
این قیّم میگفت مخالفت با صوفیه حرو طاعتهای الهی است و کسی که با
این طایفه دشمن باشد از اطاعت خدا خارج شده است .

غزّالی در جرو اول احياء العلوم شرحی در باره شطح و اقسام آن
و یاره بی ار سحان حسین بن منصور حلاج و بایرید بسطایمی نوشته است
که خوانندگان بی عرص را حای حرف بیست .

۵ - غزّالی میگفت تحصیل علم مطلق برای تساحس حدود برهان
و شرط قیاس لازم است . از نظر فقهائیه هم تا آنجا که برای قرّ کلام
نکار می رود ریائی ندارد و در مقدمه کتاب المستصی در باره مطلق گفت
« هذه مقدّمة العلوم كلّها ومن لا يحيط بها فلا ثقة له به معلومه اصلاً » . مخالفان
بر روی تاحتمد که حرا تحصیل مطلق را حرام بشمرده است

تقی الدین انور عمر و عثمان بن عبد الرحمن شهر روری معروف به
ابن صلاح ۵۷۷ - ۶۴۳ که یکی از مخالفان معروف غزّالی بود و نوشته
ش حاکم کتابی در اعتراضات بر وسیط غزّالی تألیف کرد بیش از همه
در این باب تأثیری بود و جیر نوشت ر سحهای خارج از ادب بسنت
غزّالی گفت . صرف نفوی و ابن قیّمیه و ابن قیّم بر این سحر را دنبال
کردند و این ر چهار بشر معتقد بودند که تحصیل مطلق حرام است .

ابن تیمیّه دو کتاب کوچک و بزرگ در این باب تألیف کرده و
 یکجا گفته است « ما اطن الله عز وجل يفعل عن المأمون و لا بد ان يعاقبه
 بما دخل على الامّة من نقل هذا العلم من اليونانية الى العربية ». اگر این تیمیّه
 میدانست که اوّلین کتاب منطق را **عبدالله بن مقفع** ایرانی ریهلونی عربی
 ترجمه کرده است آیا چه میگفت !

اس قیّم در کتاب **مفتاح دار السعاده** شرحی در حرمت و مصونیت نوشته
 و سخنها نظم و تر گفته است از آن جمله :

وا عجبنا لمطلق اليونان کم فيه من افك و من بهتان

مخطّ لحدّ الاذهان و مفسد لفطر الانسان

و مکم للقلب و اللسان مضطرب الاصول و السان

این قیّم میگوید سراوار آنست که علم منطق را حیل بجوانه جد
 حای آنکه در تعلّمش و حوب عیبی یا کفائی نگوئیم . امام توافی و احمد
 و دیگر ائمّه اسلام کحامطلق خوانده بودند و چه وقت در تصایفشان . عزیت
 منطق میکردند مقام آنها بالا تر اریں بود که افکار خویش را بهیچ بهی
 مظفیان آلوده کند .

اس قیّم و اس صلاح می گفتند اگر منطق درست و بی بستی صریق

و فاروق رضى الله عنهما بر آنرا خوانده و رعایت کرده و در آن

مطلق و بوق بمعلومات بشر است پس باید بمعاومات غیر و در آن

احمد بن حنبل نیز وثوق نداشته باشیم . این بود قسمتی

غزالی درین باره که وی تعلیم و تعلّم مصق را در سرده

ارگستارهای دیگر اس صلاح در این اب

اگفته ساد که فقهای اهل سب در آن کتاب

جماعی آرا و احب غیر و جمعی و احب جمعی را

میدانند . اوّلین کس که در حرمت غن مصق را

نوشت ابو سعید سیرافی نحوی حسن بن عبدالله بن مرزبان متوفی ۳۶۸ بود. پس از وی قاضی ابوبکر بن طیب و قاضی عبد الجبار و جبائی و ابو القاسم انصاری و جماعتی دیگر درین باب کتابها نوشتند. ابن تیمیّه و شاگردش ابن قیم و ابن صلاح یزچا که گفتیم همگی مخالف منطق بودند و تعلیم و تعلّم این علم را حرام می شمردند. جلال الدین سیوطی کتابی بام القبول المشرق فی تحریم المنطق تألیف کرد و یکی از معاصرانش ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم مغیلی عقاید سیوطی را ردّ کرد و اشعاری در این باب گفت که از آن جمله است :

سمعتُ بامر ما سمعت مثله و کُلّ حدیث حکمه حکم اصله
 ایمن انّ المرء فی العلم حجةٌ و ینهی عن الفرقان (۱) فی بعض قوله
 هل المطلق المعنى الا عبارة عن الحقّ او تحقیقه حین جهله
 معایه فی کلّ الکلام فهل تری دلیلاً صحیحاً لا یردّ لشکله
 خد العلم حتی من کفور و لا تقم دلیلاً علی شخص مذهب مثله (۲)
 عالمان غرّالی از همین حسّ سخنان که در ناره منطق از آنها نقل کردیم هر از درجه سحت تر و رسده تر در مورد فلسفه دارند و غزّالی را بهمین جرم که نامطلق و فلسفه آشنائی داشت بکفر و بدیّی متّهم کرده وی را بی اندازه قدح و نکوهش نموده اند.

۶- یکی از اعترافات عالمان غرّالی این بود که وی فارسی ران است و ران عربی را چنانکه باید خوب میداند و گاهی قواعد نحوی را در اداء کلمات و عبارات رعایت نمی کند. امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ یشانور که از معاصران بزرگ غرّالی است درین باره سخنی دارد

(۱) مقصودش از (فرقان) علم منطق است که بواسطه آن حق و باطل قضایا تمیز داده میشود. (۲) برای ماقی این اشعار و تفصیل آنچه درباره علم منطق گفتیم رجوع شود شرح احیاء العلوم (ج ۱ ص ۱۷۵-۱۸۴) و کتاب کشف الطنون.

که پیش نقل کردیم (۱)

۷ - بعض طرفدارانش بمصلحت بینی بر تعبیرات زنده و دور از فهم عامه که در کیمیای سعادت آورده است خرده می گرفتند و می گفتند که رموز و اشارات محققان طریقت را نایستی بفارسی صریح نوشته و بدست عوام انداخته باشد (۲) اما محالانش هر کلمه ای را دستاویز کرده بروی شعثها میزدند .
۸ - غزّالی در احیاء العلوم میگوید «لیس فی الامکان ابداع مآکان، یعنی در عالم عالم آفریدن به زیر نتوان قلم کشیدن . غزّالی میگوید خلقت عالم بهتر از اینکه می بینی ممکن شود و کر ممکن بود و واجب الوجود دروغ میگرد مافی مقام جود و فیض او بود . موافقان و مخالفان غزّالی بر سر این کلمه سه طایفه شدند و سخنها گفتند و کتابها نوشتند . گروهی اصلاً نیست این سخن را غزّالی مکر شده گفتند که امثال این سخنان را دشمنان وی بدو بسته و احیاناً در مؤلفاتش داخل کرده اند . گروه دیگر ار در اعتراض و انتقاد در آمده گفتند که عقیده غزّالی با عموم قدرت واجب الوجود موافق دارد و عجز و ناتوانی مبدأ عالم را میسراند و این خود کفر صریح است .

ابوبکر بن عربی تا کرد خود غزّالی بقل ابو عبدالله فرطی در شرح اسماء الله الحسی میگوید «قال شیخنا ابو حامد الغزّالی قویاً عظیم انتقد علیه اهل العراق وهو شهادة الله موضع انتقاد قال لیس فی القدرة ابداع من هذا العالم فی الاتقان والحكمة ولو کان فی القدرة ابداع منه و آخره لکان ذلك مافیاً للجود ونحن وان کما قطرة فی بحر فالتا لاند علیه بقوله .
ناصر الدین بن منیر اسکندری در این باب رساله ای بسم الضیاء المتتالی فی تعقب الاحیاء للغزّالی تالیف کرده میگوید این مسأله حرر قواعد فلاسفه و معتزله صحیح نیست . سید **سهمودی** رساله ای بر برگ در ردّ ابن منیر در داخته است .

(۱) ص ۲۰۹ (۲) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۱۱۰

ذهبی در تاریخ الاسلام و امام بدر الدین زرکشی و کمال بن ابی شریف و برهان بقاعی بیدر این مسأله از معارضان غزالی بودند و برهان بقاعی در این باره رساله ای سام تهدیم الارکان نوشت . گروه سوم کسانی بودند که سخن غزالی را تأویل کرده سروجه صحیح بار می نمودند از قبیل محیی الدین بن عربی و عبدالکریم جیلی و محمد مغربی و جلال الدین ابو البقاء محمد بکری شافعی و بدر زرکشی و شیخ سندی احمد زروق شارح قواعد العقاید غزالی و برهان ابن ابی شریف برادر کمال بن ابی شریف که در حرو معارضان سام برده شد و شیخ ابوالهواهب تونسلی و شیخ الاسلام زکریای انصاری و جلال الدین سیوطی که رساله ای در ردّ تهدیم الارکان بقاعی سام تشیید الارکان آلیف کرد . امام عبدالهواهب شعرانی در کتاب الاجوبة الامر ضیة عن ائمة الفقهاء و الصوفیة عمارت غزالی را متعرض شده و اشکالات معارضان را به جواب آورده است (۱) .

این مسأله در زمان خود غزالی هم مورد بحث و قیل و قال بوده و از مسائلی است که از خود او پرسیده اند و در کتاب الاحیوة المسکنة الاملاء فی مشکلات الاحیاء بشرح جواب داده است (۲) .

مگر ما سادگی و تعصّب فقهائ اشعری و معتزلی را از همین خاتون مسجد که سر یک جمله حقه عمرهای عربی را صرف کرده اند اگر چه گوی بی بهره براسی حردین راهها سبستی بکار رفتن ایشان معتقد حائقی هستند که ما عوی نقول و ادراک سری است معدلک برای او تکامف و بی که و و حود عام و قدرت را راده و مسّت او را با بریدان لایة

۱- هـ قـمـه زیندی بر شرح احیاء العلوم (۲) رجوع شود بکتاب الاملاء و
 ۲- در حایة شرح احیاء العلوم زیندی چاپ شده است (ص ۱۹۰)

خرد کوتاه می‌سجند. مورد اختلاف منحصر بحمله (لیس فی الامکان ابداع
مماکان) بدست بلکه بر سر هر کلماتی و عقیدتی از قبیل خلق قرآن و بی
صفات و خلق اعمال و خلود در عذاب و علم و احب جزئیات و همچنین
در فروع جزئی مانند طهارت کتابی و حاست آه و حرمت شرب تن
و غیره و غیره قریباً بجدال و قیل و قال گذشته و خونها ریخته و عمرها
تناه شده است. درست است که لازمه هر عقیدتی تولی و تبری است اما
تا حدّ حقیقت و بدگی پروردگار به اضاغت و هم و پندار.

بالحمله اگر سخنان معارضان عرّالی را در این مسأله خلاصه کنیم
چنین می‌گویند که آفرینش عالم بهتر از اینکه هست هم ممکن و در قدرت
خالق بوده اما وی خواسته است که بهترین را بنیافریند. بعقیده من بعد از
این سخن از باب قضایا قیاساتها معیاست و اگر عقل سلیم و وحدانی باشد در
کار باشد هیچ حاجت بشرح و تفصیل ندارد.

۹ - عرّالی در احیاء العلوم می‌گوید مقصود از ریاضت تنهی کردن
دل اسب از هر چیزی و این حر بحلوت بدست می‌آید. می‌گوید در حالت
استغراق ندای حق شنیده و حلال ربوبیت آشکار میشود. مخالفش گویند
که این سخنان همگی یاوه و ترهات است و با مقام فقاہت نتایجست.

۱۰ - عرّالی در احیاء العلوم توحید را بچهار مرتبه و موّحدان
را بحد قسمت کرده است. معترض گویند توحید حق تقسیم نیست خود
عرّالی از این اعتراض در الاجوبه المسکونه تقسیم حواصّ داده است.

۱۱ - عرّالی در احیاء العلوم گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَوْحِيدٌ عَوْدٌ»
از هر توحید حواصّ است معارضین این کلمه را دستور کرده است
شرح آن را کتمان روی خواسته عرّالی در حواصّ و بی مبطلات
نویست که در رسالۀ صائیان نقل شده است

۱۲ - عرّالی در احیاء العلوم این شعر را آورده که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

روایت کرده اند (ان الله تعالى خلق آدم على صورته) نقل کرد و معارضاش گفتند که اینگونه کلمات از محمولات صوفیه است و خود او در الاحویه المسکته از این اشکال جواب داد .

۱۳ - عرّالی در احیاء گفتار سهل تستری را تقریر کرد « ان للرب ثبوت سرّاً لو طهر لمطلت البیوة و ان للسنوة سرّاً لو طهر لمطل العلم و ان للعلماء بالله سرّاً (۱) لو انکشف لمطلت الاحکام و السرایع » و این معنی را چون مورد اشکال جهال بود خود در الاحویه المسکته شرح و تفسیر کرد .
 اس قتم میگوید « انظروا الى هذا التحلیط القیح و دعوا هان باطن الشریعة یحالف ظاهرها و ذلك من الهذیان » (۲)

۱۴ - عرّالی گفتار حیدرا که گرفتاری اولاد عقوبت شهوت حلال است (انما اموالکم و اولادکم فتنة) یس وای شهوت حرام، تقریر کرد . اس قتم بر جمید و غزالی می تارد که محامعت از سنن شرعیه است و عقاب ندارد .
 ۱۵ - غرالی شرحی در این باره نوشته است که اردواح از امور اجتماعی دبیای است و ربطی ثواب آخرت ندارد . اس قتم و دیگر معارضان گویند محامعت با روحه حلیله محص ثواب آخرت است !

۱۶ - غرالی از یکی از عرفا حکایت میکند که در بیانان نادندگان سر میرد تا مقام توکل حویش را بیارماید . اس قتم و دیگر مکران گویند عجا حرام مرد فقیهی قتل عزّالی متعرض شده است که این مرد بد میکرد و کار حرامی را مرتکب میشد زیرا خود را بتملکه میبنداحت مگر آبت ولا تلقوا نایدیکم الى التملکه را فراموش کرده بود .

۱۷ - عرّالی در احیاء گفتار ابو حمزة بغدادی را تأیید کرده است

(۱) و لعمام سرّ، ح . (۲) شرح احیاء العلوم (ج ۱ ص ۳۷) .

که من از خدا شرم دارم اگر ناشکم سیر در بیابان بروم و این اندازه توکل نداشته باشم که خالق دو جهان روری رسا است. این قلم میگوید تأیید این گفتار از فقیه قبیح است. کسی که گرسنه در بیابان برود فعل حرامی را مرتکب شده است زیرا ممکن است کسی او را در بیابان بسید و راه را گم کند یا بیمار شود بطوریکه گیاه بیابان را نتواند خورد یا بمیرد و کسی او را دفن نکند. خود بحود اقدام نایب کارها کردن خلاف شرع است.

۱۸ - غرّالی این حکایت را درباره ابو الحسن دیبوری تقریر میکند که وی دوازده بار پیاده ناسر و بای برهنه حجّ کرد. این قلم میگوید این حرکت بسیار جاهلانه و مخالف شریعت بود. چرا که دیبوری بی حقیقت خویش را در ریح میداشت و سرویای خود را آزار میداد زیرا ممکن بود که خارهای بیابان بپای او فرو رود و او را آزار دهد. یگانه عداوتی که صوفیه از پیش خود در آورده اند بدعت و مخالف شریعت است.

۱۹ - غرّالی گفت مردان خدا شاید که با سرمایه توکل بی تو شته و راد سفر بیابان کنند. این قلم میگوید این فتوی کسی است که با حکام شریعت جاهل باشد زیرا با اتفاق فقها در حول بادیه بدون راد خایر نیست و کسی که درین حال بگریسگی بپردازد در حور عقوبات و کوهس است حتی مرحت و سبایش

۲۰ - غرّالی میگفت اشتغال با علم و صانع نبات و مری و نایب علم لدنی آتشی مسعول است. این قلم میگوید این گفته که اینها سخنان یاوه صوفیه است که میخواهند بجزیه ریاست کنند و بساط شریعت محبتی را بر تنه و کوهس آتشی ظاهر برائی است که تحصیلش دشوار است و در این طریق مقهور نیستند از رسیدن بر سر و سرور و شهادت و رستگاری

مبتدعه قناعت کرده اند.

۲۱- غزّالی عبادت اصنام را در آیه ابراهیم (و اجنسی و سیّان بعد الاصلام) بدوستی و جمع زر و سیم تفسیر کرد. این قیّم گوید هیچکدام از مفسّران چنین معنی نگفته اند و چرا دوستی زر و سیم پرستش اصنام باشد.

۲۲- غزّالی در احیاء العلوم در مقام حکایت از ریاضت متساخ میگوید بعضی بمحاهده و ترک هوای نفس همه اموال خود را فروخته بهای آنرا بدریاری حتمند و برخی برای ریاضت حلم مردم را بدگوئی و دشنام خویش و امیداشتمند و بعضی برای ریاضت شجاعت در رملستان هنگام انقلاب در با کشتی می بستستند و برخی از ترس خواب روی دیوار عبادت می ایستادند. و نیز از شلی حکایت میکند که آنچه زر و سیم داشت بدخله انداخت.

اس قسم و دیگر محالان میگویند این کار هاهمگی خلاف شرع است. تناه کردن مال و ریختن زر و سیم در دریا حایر نیست. آزار دادن تن و نفس حرام است. کسی که روی دیوار عبادت می ایستد خود را در معرض ادّیت قرار داده و کسار حرامی را مرتکب شده است چرا که ممکن است از دیوار بیفتد و بمیرد یا دست کم گردش بشکند! اس قیّم میگوید «ای لا تعصّب من اسی حامد هذا کیف یا مریهده الامور الّتی تحالف طاهر الشریعة و کیف یحلّ لاحد ان یقوم علی رأسه طول اللیل و کیف یحلّ رمی المال فی البحر و کیف یحجّ ستّ المسلم بلا سب و هل یجوز لمسلم ان یستأجر من یتتمه و هل یجوز لاحد ان یقوم علی رأس حدارِ عالٍ و یرص نفسه للوقوع بالموت متکسراً رفته فیموت فما رخص ما ناع ابو حامد الفقه بالتصوّف الدی راه»

۲۳- غزّالی از ابو تراب جتیمی نقل میکند که مریدی گفت اگر یکبار نایب را ببینی سودمند تر از هفتاد بار دیدن خداست. عرضش این که: «این حدّ بحسب جسمانی ممکن نیست پس باید سالکان خدا را دید. این قیّم

میگوید این سخن ممراتب بالا تر از حدّ حلوّ است .

۲۴- غرّالی دم ار تصوّف میرد و سخنان صوفیّه را نقل میگرد.

اس قسم کوید محالمت با صوفیہ حروف طاعات الہی است . (۱)

۲۵ - عرالی در احیاء گفت که فاش گردانیدن اسرار ربوبیت کفر است. و این سخن را چون مورد تنهٔ جهال و اعتراض مخالفان بود خود در الاجوبة المسکنه شرح کرد. و نیز در همین کتاب بعضی دیگر از مشکلات احیاء العلوم را که از وی سؤال کرده بودند تفسیر نموده مانند تأویل آیات راجع بموسی « فاحلح بعلیک الذی الواد المقدس طوی الخ و معنی لا یتحطی رقاب الصّدّیقین » و بعضی سؤالات را جواب داده است. رین قبیل که سلوک مقامات روحانی و درجات عالیّه رسیدن آیا از مسوولت یا مباحث و چرا علوم روحانی که تو مدعی هستی بر مورد اشارت گفته اند و درست و واضح و صریح بیان نموده اند.

۲۶ - برخی ارمیته دار عزالی گفته اند که وی تشنه آراء داشت.
و در مؤلفاتش مطالبی دیده میشود که ا یکدیگر سازگار نیست.

۲۷۔ معارضانِ غریبی و فقیرانِ رتہ۔ گریہ و زاری سے نہ دستہ تیر
وہ جس نے اُست و اُمتِ کُلّماں متکبر و ۔ حق و سچ سے نہ سب سے
صوفیاء صوفی ہو ۔

۲۱- طرحی از محافل عراقی گوید که ای در این روز و شب که
 به تنگنای سرو کار دشت فکرت مستقیم بود در رات س که در
 تصویری گشت افکار تر است حساب صریح است به نثر و تصویر
 چندین ساله آینه و مستور گردید.

(۱) ربیندی در شرح احوال العالم پاره می آن اعتراف است این قیام را دوام که
 خود ربیندی یا دیگر علماء داده اند نقل کرده است.

۲۹ - بعض دشمنان غزالی می گفتند که وی در تصوّف شیخ و راهنمایی نداشته و درختی خود روی بوده است .

۳۰ - یاره‌یی اردشمان غزالی می‌گفتند که وی مطالب را از کتب دیگران برداشته و حتّی اسامی کتابهای **واحدی** مفسّر یعنی سیّط و ووسیط و وحیز را روی کتابهای خود گذاشته و مطالب آنها را از کتاب **نهایة المطالب** استادش امام الحرمین گرفته است (۱). در دیگر مؤلّفاتش بیرست اقتباس و انتحال بدو میدادند

اینها که بر شمرديم معروفترين و بر حسته ترين موارد اعتراض بر غزالی بود. اما بايد دانست که اعتراض و خرده گیری در نظر دشمن بدین هیچ حدّ و حساب ندارد دشمنان غزالی باین مقدار بسده و تا آنجا که دستشان میرسید کوتاهی نمی کردند و از سر جزئی ترین عبارات احیاء العلوم و کیمای سعادت و دیگر مؤلّفات غزالی نمی گذشتند و بالحمله دین و اخلاق و آثار غزالی سرتایا مورد انتقاد و اعتراض مخالفان بود. کار عوعا و مخالفت با غزالی بدایحاکسید که وی را تکفیر کردند و خواستند کتابهای او را حرام نمودند و فتوی سوختن مؤلّفاتش بوسند و بیرواش را بکشند (۲).

(۱) **صعدی در الوافی** «لوفیات در صمدی ترجمه حال غزالی چهار کتاب او را سیّط و ووسیط و وحیز و خلاصه وصف میکند و میگوید بدو گفتند که تو کاری تازه نکردی مطالب فقه را از کتاب **نهایة المطالب** اقتبادت امام الحرمین و اسامی تألیفات را از او واحدی گرفتی . آن خلکان در دیل ترجمه حال ابو الحسن علی واحدی مفسر معروف متوفی ۴۶۸ هـ میویسد «مها السیّط فی تفسیر القرآن الکریم و كذلك الوسیط والوحیز و منه احد ابو حامد العزالی اسماء کتبه الثلاثة» و بر صعدی میویسد که سحائمان غزالی گفتند **نهایة المطالب** هم چون پاره‌های آهن بود و غزالی آنرا بر گزرت و تخته‌های چوبین ساخت . (۲) **طبقات الشافعیه ج ۲** و مرآة الحما

ح ۳ در وقایع سنة ۵۵۹

سوزاندن تألیفات غزالی و کشتن بیروانش
 سوزاندن تألیفات غزالی خاصه احیاء العلوم بقوی فقهی مالکی
 در بلاد مغرب شروع شد.

علی بن یوسف بن تاشفین متولد در ۱۱۰۶ هـ قمری ۴۹۶ متوفی ۷۰۷ هـ قمری ۵۳۷ هجری قمری (۱) یادشاه مغرب یعنی آندلس و مراکش در مذهب مالکی سحت متعصب بود و با فلسفه و منطق مخالفت داشت. فقهی مالکی و دیگر دشمنان غزالی بوی بار نمودند که مؤلفات غزالی را با فلسفه و منطق است. وی فرمان داد تا کتب غزالی مخصوصا احیاء العلوم را هر کجا بود جمع کردند و بسوختند و بیروان غزالی و رواح دهدگان تألیفات و راهر کجا یافتند بکشتند. گوید پس از این واقعه اوصاع بکشتن شروع کردند و آنرا حامیان غزالی بر کرامت وی حمل کردند (۲)

ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبد المؤمن مؤذن گفت که در ماه محرم باصره سه ۵۰ هجری (۳) در اسکندریه جواب دیدم که آفتاب را مغرب بر آمدی. معتر گزارش کرد که بدعتی برگزیده در مغرب روی حواهد داد. پس از چند روز خبر رسید که تألیفات او حمد غزالی را در مراکش بسوختند (۴)

قاضی عیاض (وفاتش در مراکش سن ۵۷۴ راجع شد) پس رفتن
 تاشفین بقوی سوزاندن مؤلفات غزالی داد.

- (۱) ابن حلیکان در دیل ترجمه یوسف تاشفین . (۲) طقات الشافعیه ج ۲ ص ۱۴ .
- (۳) سبکی در ج ۴ طقات ص ۱۳۳ و میبویسد و او عهده حاکم بن یحیی بن عبد المعزم العدلی المؤذن را بیت «لا اسکندریه فی سیه حمسانه» و ابن شهر آشوب و ابن بکر و ربیع با آنکه ما حدیث طقات و ده است میبویسد «فی احدى عشرة فی» محرم اوصاف .
- (۴) مریه نصیط یا قوت در معجم البلدان بفتح میه و کسر واء و شدة یه شهری ست بر برگ اراعمال اندلس

ابوالحسن علی بن حرزهم یا **حرزم** معروف به ابن حرازهم یا ابن
 حرازم مغربی (۱) که رئیس فقه‌های بلاد مغرب بود نیز خواندن احیاء العلوم
 را حرام و سوزاندن آنرا واجب شمرد و بر این معنی فتوی مؤکد داد .
 یافعی در وقایع سنة ۵۵۸ می‌نویسد در همان اوان که بر سر مؤلفات
 عراقی قیل و قال بود و فقه‌های ناحیه حمال فتوی داده بودند که خواندن
 کتابهای عراقی حرام و سوختن آنها واجب است از عالم بزرگ
ابوالفدا اسمعیل بن محمد حنبل استفتا کردند که آیا خواندن کتابهای
 عراقی حایر است یا نه. ابوالفدا جواب داد که « محمد بن محمد بن محمد
 الغزالی سید المصنفین و فقهاء جبال الیمن یخالفون فقهاء نهامتها
 كما ذکر ابن سمره انه وقع فی زمان صاحب البیان تکفیر من بعض
 فقهاء الجبال لفقهاء زبید هذا کتله لا یطوئهم علی الجمود وعدولهم
 عن طریق الحق المحمود » .

داستانها در باره کرامت غزالی

سبکی در ح ۴ طبقات الشافعیه و یافعی در ح ۳ مرآة الحان در وقایع
 سنة ۵۵۸ و زبیدی در شرح احیاء العلوم در باره کرامت و بررگوار
 عراقی داستانهای طولانی آورده اند که نگارنده تا کنون تعللی که بعضی
 را در سابق اشاره کرد در نقل آنها تردید داشت. اینک بر آن شد که از این
 مسح نوشته‌ها که کتب بیست‌یگان را بر کرده و در نظر گروهی از موافقان و

(۱) تردید از آنجاست که سبکی و زبیدی این حرزهم و ابن حراز هم نوشته اند
 و یافعی این حررم و ابن حرازم سبکی می‌نویسد حرر هم بکسر الحاء المهملة و
 سکون الراء و بعد ها رای

هواخواهان غزّالی بی‌اندازه اهمیت داشته است بکلی صرف نظر نکند از اینجهت نمونه‌ای از داستانها را با رعایت اختصار نقل کرد. کسانی که حویای تفصیل هستند بکتابها که گفتیم مراجعه کند.

شیخ تاج‌الدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به عطاءالله اسکندرانی شاذلی مالکی متوفی در قاهره سال ۷۰۹ (۱) از استادش ابوالعباس مرسی شاذلی و او از استادش ابوالحسن شاذلی روایت میکند که اس‌حررهم در بلاد مغرب فقهی مطاع بود و فتوی بسوختن کتاب احیاء العلوم داد و پادشاه وقت را برانگیخت تا فرمان اکید جمع آوری نسخه‌های این کتاب داد و کسانی را که سختی پنهان کرده بودند تهدید بقتل نمود. رور یحشده‌ئی بود که نسخه‌ها از همه جامع شد فقها ریاست اس‌حررهم اجتماع کردند و همگی باوی یار شدند که احیاء العلوم غزّالی مخالف شریعت محمدی است و فتوی بسوختن نسخه‌ها دادند. قرار شد که فردای آن‌روز پس از نماز آدینه کتابها را بسوزند. اس‌حررهم گوید شب همان جمعه خواب دیدم که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم! شیخین شسته‌اند و امام غزّالی برایشان ایستاده کتاب احیاء العلوم در دست داشتی و گفתי یا رسول‌الله ایک کتاب من و آک دس من است، گفتم دفتر حیری برخلاف شریعت تو دشته‌ام تو هم سزای و گزافه من در حصم بستان. پیغمبر ص کتاب را گرفت و صفحات یکایک را دید و سیر تحسین کرد. شیخین نیز همچنان بر سرّالی آفرین گفتند. پیغمبر ص فرمود تا مرا براهه کردند و بیخ تاریا به رسا بر کر رحس آمده بود. من یا بامردی کرد و غزّالی بی بر من دشتود. رجواب بدار سم در حلی که ارسدمت تاریا به سخت دردمند و دم

(۱) ماخذها در تاریخ وفات حاشیه در: احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۰.

گویند نزدیک یکماه اندامش درد میکرد و اثر آن تازیانه همچنان
تا هنگام مرگ برتش نمایان بود .

یافعی این داستانرا معقل تر نقل میکند و میگوید من خود یکی از
بنوادهای اس حرزم را در سفر مکه دیدم و واقعه را از وی شنیدم (ج ۳
مرآةالبحار ص ۳۳۲ چاپ همد)

نظایر این داستان را در نارهٔ یکم دیگر از معاصران عراقی نیز
نقل کرده اند .

ویر از شیخ عارف ابوالعباس احمد بن ابوالخیر یمنی معروف
به صیاد یمنی روایت کرده اند که وی در واقعه دیدن سر یوشان آسمانی
بر سر قبری آمدند مردی از گور بر آمد خلعتهای فاخر بر وی در یوشیدند
و او را بر مرکبی بر نشانیدند و همچنان از آسمانی باسماں دیگرش سیر
دادند تا از همت آسمان بگذشت و همتاد حجاب بر درید . پرسیدم این
مرد بر گوار کیست گفتند امام ابو حامد عراقی است .

و نیز حافظ ابوالقاسم معروف به ابن عساکر مؤرخ معروف در
کتاب تبیین آورده است که از شیخ فقیه امام ابوالقاسم اسفرائینی سعدی
علی بن ابوالقاسم بن ابی هریره صوفی شافعی در دمشق شنیدم گفت از
شیخ امام اوحد بن القراء جمال الحرم ابوالفتح عامر ساوی در مکه شنودم
که گفت روز یکشنبه ۱۴ شوال ۷۴۵ هـ میان نماز یستین و نماز دیگر
مسجد الحرام رفته . مرا خستگی و اندک بیماری بود . برابر کعبه دست را
بالن ساختن بر پهلوی راست تر رانده کردم تا مگر استراحتی یابم و خود
را حنا داشتم که حوائج بر نایب و طهارت بشکند . در این حال مردی از
اهل دعوت یعنی راوصه پیامد و مصلی بگسترد و لوحکی سگین که بر آن
حری نگاریده بود ارحیب بدر آورد پس آرا بوسید و پیش رو نهاد و

بعادت اهل بدعت بروی نماز بگردد . پیش خود گفتم ایکش پیغمبر ماصلوات
 الله علیه رنده بودی و بدعت کاران را پاداش دادی . درین اندیشه بودم
 که خواب بر من چیره شد . گوئی میان خواب و بیداری بودم که ییغمصر
 را دیدم گروهی از ارباب مذاهب پیرامش ایستاده هر یک کتابی در دست
 داشتند تا عقیدتهای خویش را عرضه کنند . بحسب شافعی مسس ' و حنیفه
 و همیجان یکی یس از دیگری یش رفتند و عقاید خود را عرضه داشتند .
 یکش از رافصیان خواست یش بیاید و عقاید خویش را عرضه دهد یکی
 از یاران ییغمصر ص بیرون آمد و بروی راه بگرفت و براندش . چون
 کسی دیگر نمادمن که ابوالفتح ساوی هستم یش رفته کتاب قواعد العقیای
 عزّالی را در دست داشتیم گفتم یارسول الله این معتقد من و دیگر از اهل
 سبت است اگر دسوری فرمائی بخوانم . ارباب کتاب رسیدیم سیخ داده
 سپس دستوری داد از آغار کتاب بر خواندم تا ندا جا رسیدم که عزّالی
 میگوید « و معی الکلمه الثابیه وهی شهادة الرسول » الح جهره آ حضرت
 از حوشحالی بر افروخت فرمود عزّالی کحاست . اگاه عزّالی را حاضر
 یافتیم یش رفت و سلام گرازد و دست مبارک پیغامبر را بوسید . چهره مالص
 و بسست . آن انداره که ییغمصر ص بخواندن قواعد العقیای خوشحال گرد
 برای هیچکدام از ارباب مذاهب بود .

سکی میگوید این واقعه را ابوالفتح ساوی بر روی ' در لثمه ' سر
 بخاری حکایت نموده و وی بخاری نقل کرد . است

بعض اعتراضهای طرطوسی و مازری و ابن حنبل بر ذکر
 ابوالولید محمد طرطوسی متوفی ۵۲۰ و وعده نامه خورشید بر روی متون
 ۵۳۶ و بقی الدین ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن تبریزی و غیره

صلاح متولد ۵۷۷ و متوفی ۶۴۳ که دونفر اول مذهب مالکی و ابن صلاح مذهب شافعی داشتند و هر سه تن از فقه‌های بی اندازه خشک و متعصب در طواهر شرع مطابق دریافت خود بودند باغزالی سخت دشمنی و مخالفت میوریدند .

سکی در طبقات الشافعیّه پاره ای از اعتراضات آنها را نقل کرده و بسیار محققان و با کمال بیطرفی جواب داده است . خلاصه ای از اعتراضات عالمان و حوایجای سکی بدینقرار است :

سکی میگوید : امام ابو عبدالله ماری را از کتاب احیاء العلوم و احوال مؤلف آن پرسیدند جواب داد من این کتاب را نخوانده ام اما پیافگردان و اصحاب غرّالی را بسیار دیده و اراحوال وی گوناگون بمقتضیل شنوده ام و حان بحالات وی آگاهم که گوئی خود او را دیده ام اینک برای تساندن وی و کتاب احیاء العلوم بشرح بحثی ارفعاید اهل توحید و فلاسفه و صوفیان و اصحاب اشارات سمده میکم ریرا سحان غرّالی اریں طرق و مسالك بیرون نیست . سپس غرّالی را ستایش میکند و میگوید : وی فقه را بیکوتر از اصول میدانست و در فنّ کلام که اصول دین است اگر چه کتابها یرداحت امّا تبخّر ندانست و عدلّتش این بود که فلسفه را بیّنش از اصول دین خوانده و عقاید فلاسفه در روح او رسوخ کرده بود اریبجهت در ادای معانی و بار نمودن حقایق مابعد فلاسفه بی پروا بود . ار گفته بعض اصحابش چنان فهمیدم که غرّالی با رسائل اخوان الصفا که یحاه و یک مقاله میباشد و مؤلّتش در صدد جمع میان فلسفه و شریعت بوده است و همچنین با آثار ابن سینا که ارببررگان فلسفه بوده آسانی داشته و این آثار کاملاً در وی اثر بخشیده است . امّا در ترقیّ میفانم که بکدام کس اعتماد میکرد سپس

میگوید که وی در اصول کلامی بنوشت‌های ابوحنیفان توحیدی اعتماد داشت .
 آنگاه میگوید بیشتر احادیث احياء العلوم مدرک مؤثق و سند درستی ندارد
 و حال آنکه اهل تقوی تاسد روایتی را صحیح بدادند آنرا بشافعی و مالک
 و امثال آنها بست ندهند . وی يك دسته آداب استحسان را از قبیل اینکه
 در بریدن ناخن از انگشت ستابه آغاز کنند در حرو مسائل روایتی و فقهاتی
 آورده است که هیچکدام مأخذ صحیح ندارد . سخن مازری پایان رسید .
 اما طرطوسی وی یدر یکی از فقه‌های مالکی است که در حق عزّالی
 طعن کرده و در نامه ای که به اس مظفر نوشته است میویسد : اما
 راجع بغزّالی من وی را دیدم و با او سخن گفتم او را چنان یافته که فضائل
 بسیار و عقل و هوش فراوان دارد و در تمام عمرش ممارست در علوم کرده
 سپس از طریقه علما برگشته و در طریقه صوفیه در آمده و علوم و علما
 شت یارده و با وسوس شیطان سر و کار پیدا کرده و چوب با آراء
 فلاسفه و اشارات و کسایات حلاج مأبوس شده است بر فقها و متکلمین
 طعن میرند و اریں جهت در گیرا گیر کفر و بی‌دینی است وی در احياء العلوم
 سخن از علوم احوال و رموز صوفیه میان میآورد در حالتی که در این
 فصول اهل حیرت و بصیرت نیست ، اریں حجت از هر سر بر من خورد ، و
 کتابی یر از محمولات ساخته است . سخن طرطوسی یدیان رسید
 سسکی میگوید اس صلاح یدر بر عزّالی تاحته ، سر باره حرّاد بودن
 عام مطلق که عزّالی مقدّمه علوم میدادند صحیح گفته و دالّه اعتبار است را
 بسبب آنها و بدگوئی ها کسیده است که مردم اصف می بینند
 سسکی یکایک کلمات طرطوسی و مازری را نقل کرده و حرّاد را
 است خلاصه اش ایسکه .

مارری مردی است که در فقهای مغرب از وی ماهوش تر سراع نداریم وی کتاب برهان تألیف امام الحرمین را که ازدستواری مطالب هیچکس پیرامون شرحش بگشت نحوی شرح کرد و همین کار دلیل بر مایگی و احاطه وی در علوم است اما این مرد مالکی مذهب متعصبی بود و بمقالات ابوالحسن اشعری حره بحر و چنان حمود و اعتقاد داشت که سرموئی مخالفت باطواهر گفتار اشعری و مذهب مالکی را مخالف با اصل دین میشمرد. در کتاب شرح برهان در یک مسأله که امام الحرمین با اشعری مخالف است محض مخالفت گمراه اشعری را در بطلان عقیده امام کافی میدانند. اما غرالی و همچنین استادش امام الحرمین در وسط اطلاع و اجتهاد در علوم بحائی رسیده بودند که گاهی عقاید ابوالحسن اشعری را رد میکردند. و انگهی غرالی اهل تصوف و تحقیق بود و چه سا که تحقیقاتش باطواهر عباراتی که امثال مارری بدابها حمود داشتند مخالفت داشت. همین جهات یعنی مالکی بودن و تعصب اشعری و حمود بر عبارات ظاهری و بالحمله تمایز در مسلک و عقیده مایه نهرت مارری ار غرالی و امام الحرمین شده است.

سحاب مارری همگی ناشی از تعصب مذهبی است و اربین جهت بدون تحقیق نمیتوان گفتارهای او را باور کرد و باید او را معذور داشت زیرا در طریقه و مسلک مرحله ها ار غرالی دور است و چون سوء طرب بود، دارد هر چه را که از وی می بیند بدون تحقیق بر خطا حمل میکند

مارری مدعی است که غرالی را میستازد و باینکه تناسباتی وی از عهده و هم او خارج است. اگر غرالی را تشاخص بود می گفت که وی به ابوحنان و حیدری و اسسبیا اعتماد داشت. مارری میگوید که غرالی در علم کلام تبحر داشت. راست است که تبحر غرالی در فن کلام مانند احاطه اش بدیگر نبوده

اما به طوریکه مارری فهمیده است. بلکه غرّالی در فنّ کلام بیرقدمی راسخ و استوار داشت. اینکه مازری میگوید غرّالی فلسفه را بیش از اصول خواند، کاملاً برعکس واقع است. زیرا نصریح گفته خود غرّالی درالمقد فلسفه را در ایام تدریس نظامیه بغداد مطالعه و عوررسی کرد و در آن موقع در فنّ اصول استادی چیره دست بود.

مارری میگوید بدانم که غرّالی در تصوّف کدام کس اعتماد داشت. غرّالی شیخ طریقتی همچون ابوعلی فارمدی داشت و در نقل کلمات صوفیه کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی و رساله قسیری و امثال آنها که با اتفاق اهل حلّ و عقد ارکان تصوّف اعتماد میکرد و انگهی خود بر ریاضت و تکرار که بهترین راه برای دریافتن هر حقیقتی است حقایق را کشف می کرد.

میگوید که غرّالی چندان دستی در حدیث نداشته و آنچه در احیاء آورده بدون سدا رکتب متفرقه فقها و صوفیه نقل کرده است و حال آنکه غرّالی محدث بود و منایخ روایت داشت. بعضی علما رحمتی کشیده تا احادیث احیاء العلوم را استخراج کرده اند، اخبار شاذ در این کتاب بسیار اندک است. اینکه فرموده است در فصل اعتبار ائمه مستحبه کسد مطابق روایتی است که از عنی علیه السلام نقل کرده اند. بلحملاء اگر غرّالی در نقل اخبار مورد و بوق و اضمیاف مانند یس بر کدام مسمی و بوق توان داشت

اما سحران طرطوسی در باره غرّالی همگی دعوی است که شیخ معنی و دلیل ندارد طرطوسی خود را از دیداران و فقهای معتبره مسمیه "حگونه اردیش رحمت یاب و نا کدام سلس گفت که غرّالی از مرده فقیه بلکه اردیش خارج شده و بواسطه بیضی و هدایتی حاد - گریه است.

طوطوشی میگوید عزّالی در تصوّف خرت و بصیرت نداشت . خدا را اگر عزّالی تصوّف میداند پس کدام کس میداند . شگفتا این معارضان مکتب احیاء العلوم چسبیده اند که بالا ترین کتب اسلامی است و نقول پاره ای از دانشمندان اگر هیچ کتابی از دانشمندان اسلامی جز احیاء العلوم در دست نداشتیم همین کتاب کافی بود .

سبکی میگوید شیخ تقی الدین ابن صلاح بیر در باره عزّالی سخنها دارد که عقل سلیم نمی پسندد و من در حای دیگر بتفصیل در این باره گفتگو کرده ام . سپس میگوید امام عالم عقیف الدین مطری که از علمای مقیم مدینه منوره بود مکتوبی بمن که عبدالوهاب سکی هستم نوشت و درخواست کرد که از استادم احوال عزّالی و ابوحنا توحیدی را بپرسم و برای او بویسم . من از استاد خواستم وی در جواب نوشت که من در باره ابوحنا توحیدی بیش از آن نمی دانم که تو خود در کتاب طبقات نوشته ای همان را در جواب عقیف الدین بویس . اما در باره عزّالی بیش از آنکه اس عساکر و امثال وی نوشته اند چیزی ندانم چه توان گفت در باره کسی که نام و فصیلتش سراسر جهان را فرا گرفته و چون سخنانش بر حوری بمراتب بالا تر از بام اوست . اما آنچه شیخ تقی الدین ابن صلاح از پیش خود و از روی سخنان یوسف دمتقی و ماوری گفته است حر بدین ماند بتوان کرد که گروهی ساده دل مشغول عبادت باشند و آرامی بگذرانند ناگهان سواری یگه تار برسند و نگره های سیار از مسلمانان بر حور و صفها در هم شکند و جماعت را در کده و تار و مار سازد و شوکت و پیروی آنها را نابود کند ، سرها بشکند و دامن وی را خوبی کم آلوده سازد سپس خون را بشوید و با آن متعبدان بمارا بستد آن اثر خوبی بیند و ازین جهت وی حرد گیرند ایست حال عزّالی و محالهاش یعنی عزّالی اساس

و بنیاد آنچه امثال طرطوشی و ماری و ابن صلاح بدان گرویده و سرا
پای بند آن شده اند از میان برد و طرحی نو افکند. تازه بر وی خرده
میگیرند که چرا سید فلان حدیث را یاوردی یا فلان کرامت را از فلان شیخ
نقل کردی عاقل ارایکه وی خانه رندگانی و آرامش آنها را بکل ویران کرد
و اربو بیادی ساخت و ارمقامی که ایان داشتند هزاران درجه بالاتر رفت.
اما ماری از علمای مغرب است که احياء العلوم را فهمیدند و
بسوختنش فتوی دادند سپس کم کم پی بمقام کتاب برده در وصفش اشعار
و سخنان مبالغه آمیز گفتند.

ابا حامد انب المخصص بالحمد و انت الذی علمتنا سنن السرد
و ضعت لالاحياء يحيي نفوسنا و ينقذنا من ربة المارد المردی
من و امثال مازی و ابن صلاح و طرطوشی و بالا تر از ما کجا و
در یافتن سخنان عرالی کجا!

سپس میگوید من مکر فصل ابن صلاح و ماری و مقام فقاها و
دیانت آنها بیستم اما لکل عمل رجال (هر کسی را بهرکاری ساختند)
ایان درخور ایکه وارد مرحله عرالی شوی و در باره وی قصصوت کرد
بودند. احوال عرالی در یافتنی است نه آموختنی

ابن صلاح و امثال وی در مقام اعتراض بر عرالی تعبیه و تعبیه
فر منطق را حرام شمرده و گفته اند: اگر منطق درست بودی عمر و ابوکریم
منطق دانستندی. ایگونه قیاسها درست نیست شاید آنان علم لدنی داشتند و
حقایق علوم بی واسطه تعلیم و تعلم بشری از مد آفیس بدانها رسیده بود
پس سخن از آنان نباید میان آورد چرا که بیدار از منطق بودند.

سپس میگوید در اوائل عهد اسلام همه کس را سر حشمة موت آب معرفت
میگرفت، مردمان مطالب را از خود به عمر می تسبیح و محتاج به تسبیح

و مطلق نمودند اما از قرن دوم و سوم هجری بعد از باب بدعت و ضلالت بسیار شدند و بایستی که در فهم حقایق فن منطق درکار بودی و گرنه حق و باطل از هم جدا نشدی. این صلاح و همانند های وی باید سپاسگزار باشند که در اسلام دانشمندی همچون غزالی پیدا شد و توانست که حق و باطل را از هم جدا کند و بدین وسیله از باب بدعت و ضلالت را رها نکرد که بر دین اسلام چیره شوند. ایان را بایستی شکرانه وجود غزالی جانفدا کردن اما در عوض دشمنی میکشد یحضر از اینکه دشمنی با غزالی و همانند های وی حز دشمنی با حقیقت نیست. سخن استاد این سکی در جواب حافظ عقیف الدین پایان رسید.

پاره ای از سخنان ابن صلاح را در باره فن منطق و اعتراضاتی که بر غزالی بواسطه مقدمه کتاب المستصفی (هذه مقدمة للعلوم كلها و من لا یحیط بها فلا تهة بمعلومه اصلا) کرده بود پیش ازین نقل کردیم. ابن صلاح میگوید کتاب المصنوعون لغير اهله که نسبت به غزالی داده اند حتما را و بیست زیرا در این کتاب تصریح بقدم عالم و بی علم قدیم بحرثات و بی صفات شده است و حال آنکه غزالی و عموم اهل سنت اعتقاد باین مطالب را دلیل کفر میدانند. سکی نیز گفتار ابن صلاح را در این باب تصدیق کرده است. ناری اندیشه ها و سحان بوطهور غزالی در تمام شؤون مذهبی و علمی مسلمانان انقلابی بر رک ایحاد کرد. مطالبی میگفت که از فهم عامه مردم آرماتر بود. دستگاه ریاست فقها و علمای طاهری را که سرمایه ریاستشان محصر بجد کلمه فقه و اصول و خلاف و مباطره بود برهم زد. اصول فن کلام را که ریشه عقاید مذهبی بود تغییر داد. بنیاد فلسفه را که تا آن زمان حلال ناپذیر می پنداشتند مترلرل ساخت. پاره ای از سخنان صوفیه را که مخالف بعضی شریعت قلم گرفته بود بوجه صحیح توحیه میکرد.

بر طواهر شرع جمود نداشت و هر جا مطلبی را مخالف عقل صریح میدید ردّ یا تأویل میکرد. در اثر فکر و ریاضت مطالبی را دریافته بود که روح زمان و حوصله مردم آن عصر بر نمی تافت و بقول خودش « روزگار سخن وی را احتمال نمیکرد ». این بود که بکنایات و اشارات چیز ها می گفت که در ظاهر متناقض میمود و با آراء جمهور موافقت نداشت. تا از هر طبقه خلقی با وی دشمن شدند و بمخالفتش قیام کردند و عمده مخالفتها و دشمنی ها انگیزته حسد و تعصب و ناشی از تباین در فهم و اختلاف مسلک و طریقه بود.

روش عزّالی در میان طرق و مسالك علمی و مذهبی طریقه ای خاص و متمایز ساخته شد و گروهی مخالف و گروهی هوادار پیدا کرد. این اختلافات از زمان خود عزّالی شروع شد و همچنان امتداد یافت تا بقرن معاصر کشید. در هر دوره میان دوستان و دشمنان عزّالی مشاحرات قولی و قلمی و تکمیر و تفسیق بر قرار بوده و احیاناً کار قتل و خوربیزی کشیده است از موافقان عزّالی: امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ بيشاور و عین القضاة همدانی و ابن عساکر دمشقی مؤرخ معروف ۴۹۹-۵۶۳ و ابن نجار محبّ الدین محمد متوفی ۶۴۳ و سید هانی ابوسعید عبدالکریم ۵۰۶-۵۶۲ و سبکی و یافعی و ابن خلکان ابوالعلاء احمد ابراهیم متوفی ۶۸۱ و محیی الدین ابن عربی و صلاح الدین صفدی متوفی ۷۶۴ و امام هجر الدین رازی متوفی ۶۰۶ و محمد حضرمی و عبدالوهاب نهرانی و قطب الدین محمد عسقلانی و ابوالفضل عراقی و فاضل نووی و نناوی و شیخ عبدالقادر مؤلف تعریف الاحیاء بمصائل الاحیاء و از علمای متأخر شیخ بهائی متوفی ۱۰۳۰ و زبیدی ۱۱۴۵-۱۲۰۵ صاحب تاج العروس و شرح احیاء العلوم و از مخالفان معروف عزّالی: ابوالولید طرطوشی و مازری و ابن

صلاح و ابن رشد و ابن تیمیّه و ابن قیم و ابن منیر و ابن جوزی و برهان بقاعی و یوسف دمشقی و بدرزرکشی و ذهبی ۶۷۳-۷۴۸ و قاضی عیاض متوفی ۵۴۴ هـ و ابن حرزهم (یا ابن حرزم) بوده اند .

صاحب کتاب تبصرة العوام بیر از مخالفان عزّالی بوده و در ص ۱۱۸-۱۱۹ مطالبی از عزّالی نقل کرده و تسعّمها بر روی رانده است .

مخالفان عزّالی از این جماعت که نام بردیم چهار تن (اس صلاح و بدرزرکشی و یوسف دمشقی و برهان بقاعی) شافعی مذهب و دیگران از فقهای مالکی و حنبلی بوده اند و ریشه اختلافاتشان تا این در مسلك و اختلاف در فهم و طریقه است .

فقهای حمی هم عزّالی را بدین سبب که در کتاب المنحول بر امام ابو حنیفه طعن کرده است بد می گفتند . بکارنده خود این کتاب را ندیده ام اما بچند فقره عبارات برخورد کرده ام که در کتب عقاید و رجال از آنجا نقل کرده اند .

از جمله در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال معروف به رجال ابوعلی در حرف بون دلیل ترجمه حال ابو حنیفه نعمان بن ثابت میویسد « قال ابو حامد محمد بن محمد الغزّالی الشافعی فی کتابه الموسوم بالمحلول فی الاصول والمفظة فاما ابو حنیفه فقد قلب الشریعة طهرّاً لطن و شؤن مسلکها و غیر نظامها و اردف جمیع فواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و من فعل تیناً من هذا مستحلاً کهر و من فعله غیر مستحلّ لمسق » .

در این باره که این نوشته ها از حود عزّالی و باحتیاج تحقیق اوست یا آنکه دیگران بعد داخل کتاب او کرده اند پتس از این سخن را دیدیم و مکتوب حود عزّالی را درین باب نقل کردیم .

ایبهمه اختلافات در مورد غرّالی حاکمی از عظمت مقام اوست زیرا اشخاص بزرگ همیشه مورد عقاید متناقض بوده اند. اما مردان بزرگ را از روی خودشان توان شناخت به از روی معتقدان و اگر معیارشاسائی را معتقدان قرار بدهیم باز از روی ارزش حقیقی و واقعی آنها باید بی نازش مورد عقیده برد به از کمی و بسیاری عده.

من خود به خوابها و واردات قلبی ابوالحسن شادلی و ستادیمی را شانه بر گوازی غرّالی میدانم و به دشامهای امثال ابن قثم و ابن صلاح را دلیل بر کوچکی مقام وی می‌شمارم زیرا ایبهمه احوال در حکم خواب است و « خواب را حکم بی مگر بمحار ».

غرّالی را شیخ سعدی در گلستان امام مرشد و شیخ عطار عالم علامه و محیی الدین ابن عربی از واصلان می‌خواند اما آخوند خوئی ناصب ملعون « هر که بینی نقش خود پدید در آب » و لنداس فیما یعشقون مذهب . غرّالی با فلسفه و مطلق آشنا بود و در عین حال یایه فلسفه ارسطو و فارابی و ابن سینا را استوار می دانست . یکدسته از علمای خستگ مانند ابن صلاح و ابن تیمّنه و ابن قثم بروی تاحتمد که چراندست مطلق و فلسفه برده و این علوم را حرام مطلق سمرده است از صرف دیگر این رشته با وی مخالف بود که چرا قواعد فلسفه را سست و بی بنیاد سمرده و در ردّ مسائل فلسفه کتاب نوشته است

غرّالی متسبب مذهب شافعی و فرقه اشعری بود . از این حیثت فقهای حنبلی مثل ابن حوری و ابن تیمّنه و فقهای ملکی مدعی بر صوتی و ماری بروی تاحتمد غرّالی حقایق عرفی میگفت و ابن قثم از روی حمود بر طواهر شرع بدانگونه که خود فهمیده بود از سقای غرّالی می‌احت و سخنانی می‌گفت که رد برده داشتند و حرمه داخل و نه خارج

محقق که حکاوی مانند غرّالی می‌تواند و می‌تواند که از قول غیر

آخر بر يك نهج و بريك حال بسر برد و تحوّل لارمه هر موجود متكاملی است . بر وی خرده می گرفتند كه مختلف احوال و متلون بوده است . و نير نمی تواند و نمی بايد كه همه آداب و رسوم يك فرقه را بدون كم و زياد پذيرد . بر وی خرده می گرفتند كه تشبث آراء دارد و با متكلمان متكلم و با صوفيان صوفی و با فقها فقيه است .

علمای مغرب يعنی اندلس و مراکش از آنگاه كه نادرين اسلام آشنا شدند تنها علوم شرعی میان آنها رواج داشت و علمای آنها اشخاصی مانند محمد قزطبي و ابن حرم و ابن عبدالرّ بوديد . سپس جماعتی از قبيل قاصی عیاص و مازری و طرطوسی از آن ناحيت يرون آمدند فقهای مغرب همگی تعصب و تصلّب دينی و حمود بر طواهر شرع داشتند و فلسفه و منطق را حرام و مخالف دين اسلام ميشمردند و چون شنيدند كه مؤلفات غزّالی بامطلق و فلسفه آميخته است فتوی سوختن و حرمت قرائت آنها دادند . از قرن يجم هجری جماعتی از علمای مغرب بعراق عجم آمدند و منطق و فلسفه را با خود بمعرب برديد و كم كم سا اين علوم آشنا شديد و امثال ابن رشد از میان آنها ظهور كرد . ابن طفيل كه عبارت او را پيش نقل كرديم خود اين معنی را خوب شرح داده و منصفانه در باره غزّالی سخن رانده است . اما ديگران انصاف را غالباً بی انصافی کرده اند .

ميگويد غزّالی در اثر فکرورياضتهای شاقّه آشفته شد . اگر آشفته گي اس بود كه غزّالی داشت من اين آشفته گي را بحال خريدارم

آرمودم عقل دور اسديش را بعد ازين ديوانه خواهم خويش را امام حجرالدين راری در باره غزّالی ميگويد **كان الله جمع العلوم و اطلع العرّالي عليها (۱)** يافعی و سسکی و گروه ديگروى را مایه افتحار (۱) **الوافی باوفیات سعدی در ترجمه حال عرّالی .**

اُمّت محمد صلوات الله علیه میدانند (۱). ابن خلکان میگوید «لم يكن للطائفة الشافعية في آخر عصره مثله». ابوسعدي سمعاني و امام عبدالغافر فارسي میگویند «لم تر العيون مثله لساناً و بياناً و نظقاً و خاطراً و ذكاءً و طبعاً» ابن نحاس میگوید «امام الفقهاء على الاطلاق ربانيّ الامّة بالاتفاق مجتهد زمانه و عين وقته و او انه طهرت بتقيحاته فضائح المتدعة و المخالفين و قام بنصر السنة و اطهار الدين». ابن عساكر میگوید «كان اماماً في علم الفقه مذهبا و خلافاً و في اصول الديانات». نووی در وصف احياء العلوم میگوید «كاد الاحياء ان يكون قرآنا». ماوی در کتاب طبقات نقل از قطب یافعی میکند که یکی از علمای طاهر و باطن گفت اگر پیغمبری پس از محمد صلوات الله ممکن بودی همانا عرّالی بودی (۲).

اینها پاره‌ای از سخنان هواداران غزّالی بود اما اس قلم و این صلاح غزّالی را هدیای گوی و یاوه ناف گفته اند.

معالمان عرّالی میگویند که وی تادر بغداد بود فکر مستقیم داشت و از آن پس با مستقیم و آشفته احوال گردید. تنگنا تساین مسلک و سلیقه تا چه حدّ است. حدود غزّالی پس از مهجرت از بغداد در عمر تلف شده تا نصف میجورد و از کارها و داشتهای گذشته توبه میمود و بر سر تربت خلیل علیه السلام در میکرد که دیگر گرد ماضد نگردد و هوسهای پیش را تجدید نکند (۳).

از همه عالمان غزّالی معروفتر و هائتر این رشتا بوده است. سگرده خود را در خور این مقام میداند که میان دو بررگ داورى کسب نماید. (۱) طبقات الشافعية و مرآة الحمان (۲) مقدمه ربندی از شرح حباء. (۳) نامه عرّالی را درین نازه پیش از این نقل کردیم.

در یافت خود بیر صرف نظر نمی تواند کرد .

اس رشد و امتال او با شخص غزّالی یعنی آنچه هویت ممتاز او را در آحرکار تشکیل میداد مخالف بودند بلکه در حقیقت با يك مشت کلمات و نوشتهها عباد می وریدند که خود غزّالی بیش از همه کس از آنها گذشت و بطلان آنها بی برد و گفت

برکت هوی لیلی و سعدی بمزل و عدت الی مصحوب اول منزل اگر میران تناسائی و تشخیص معنویت مردان بررک درکار بیاید معلوم میشود که مقام غزّالی هر چه بود بالاتر از ابن رشد و اس قیّم بود که نخستین در بند حدود و قیود فلسفه ابن سینا و فارابی و دیگری در چهار دیوار طواهر شریعت بدانگونه که می فهمیدند در بند بودند .

آنانکه سیر و سلوکشان بترتیب طبیعی از نوع غزّالی باشد نه آنانکه ناحده و کشتی در یکدم همه مراحل را می پیمایند طریق سیرشان این است که بحسب ظاهر شریعت متعدّد و سپس بمرتبه احتیاج در مسائل شرعی میرسند و اگر از آنجا گذشتند بکلام و از کلام بملسمه و از آنجا بعرفان و از عرفان بتصوّف میرسند و عالماً در عالم تصوّف همان معتقدات اولیه خود را ملّتم می شنود با این تفاوت که فهمیده تر از مرحله اول اند . غزّالی از اینگونه راه بردان بود و از مقام فقه و حمود طاهری بملسمه و کشف حقایق رسید اما این قیّم و همانند های او هنوز در مرحله نخستین و اس رشد و همانند های وی در مرحله دومین بودند . سمت مراحل بالاتر بر مراحل یائین مثل سمت انواع سافل است تا و اع عالی که نوع سافل همه کمالات نوع دیگر را دارد باریادت . اس رشد و مطلق مسارد و برای اینکه مطالب مطلق صحیح است

میخواهد مطالب فلسفه را نیز صحیح قلمداد کند. غرض از این معنی را در کتاب
المقنن خواسته است که اگر کسی مدعی سحی شود بدلیل اینکه عصا را
از دها می‌کند در کار او تعجب می‌کنیم اما در قبول سخنش باین دلیل بسنده نتوانیم
کرد. غرض از این می‌گوید مطلق صحیح است اما همه قضایای فلسفه منطقی نیست.
بهترین دلیل بر صحت گفتار غرض از این و ابطال عقاید فلاسفه قدیم
در بارة افلاک و نفوس فلکته و حرکت شوقیه و محدّد جهات و امثال آنها
همین است که می‌بینیم معلومات دقیق امروز هم آنها را تکذیب کرده است
و خیر العلوم ما یصدقه الرّمان.

آنرا که کاسه گرمتر از آتش شده بحمايت این رشد بر غرض از این تاخته
اند تا خود را متفلسف قلمداد کنند حساسان دفتر دیگر می‌خواهد عجالة
باین سخن سعدی علیه الرحمة قاعّت می‌کنیم. هر که با داناتر از خود بحث کند
تا بداند که داناست بداند که نادان است.

بالحملة محالان غرض از این یکدسته فقهای خشک مانند ابن قیم و ابن صلاح
و یکدسته علمای متعصب ارقیل مازری و طرطوسی و یکدسته شیفتگان
اصول ارسطو و فارابی بوده اند

ما ضلّ شمس الضحی فی الافق طالعة ان لا یری ضوءها من لیس ذابصر



و ربّ کلام طار فوق مسامعی کما صار فی لوح الهواء دلت
سیاس خدا و مدحان را که این بده تا حیرت‌ناهم. گرفتاری و رنج
نداشتن اسباب که عمده اش بصاعت علمی است ما حرمین رساله که غرض از این
نامه اش نامیده است توفیق یافت

تاریخ آناماه ۱۳۱۷ هجری شمسی مطابق رمضان ۱۳۵۷ هجری قمری
(جلال - همائی)

فہرست اسماء الرجال

44 4

فهرست اسماء الرجال

قاصی ابو الطیب طبری ح ۲۸۲۰۱۹	ابو الفرج اصفهانی ۶۹، ح ۶۹
ابو العباس احمد بن ابو الحیر صیاد یعنی ۳۷۸	ابو الفرج ربی ۲۹۸
رک. صیاد یعنی	شیخ ابو الفصّل بعدادی ۲۵۹
ابو العباس احمد بن محمد اشیلی ۲۲۸	ابو الفصّل بیهقی ۲۵۲
ابو العباس قصاب آملی ۹۸	بیر ابو الفصّل حس ۱۰۰
ابو العباس لوکری ۲۹۰، ۲۸۸	ابو الفصّل عراقی ۳۸۷
ابو العباس مرسی شادلی ۳۷۷	ابو الفصّل قمی رک. شرف الملک
ابو العلاء صاعد بن محمد ۴۲	ابو الفوارس ح ۳۱
ابو العلاء معری رک معری ۲۳۸، ۹۱	ابو القاسم احمد بن عبدالله ۲۳۱
ابو الفتح (ابن برهان احمد بن علی) ۲۵۰	ابو القاسم احمد بن مستنصر (الاستغلی بالله)
ابو الفتح اسعد بن محمد بن ابی نصر میهمی	۳۰۲
ح ۲۸۸، ۲۸۷، ۱۱۶	امام ابو القاسم اسمعیلی ۳۷۹، ۳۷۸، ۲۴۳
ابو الفتح باقر حی ۲۵۱، ۲۵۰	ابو القاسم اسنادی ۳۱۳
ابو الفتح حاکم طوسی ۱۷۵	ابو القاسم انصاری ۳۶۶، ۴
ابو الفتح حداد احمد بن محمد ح ۱۴۰، ۲۷۳	ابو القاسم بیهقی تعیین ثبات رجوع شود
ابو الفتح سهل بن احمد بن علی اریایی	۲۱۵
۲۷۸، ۲۷۴	ابو القاسم حاکمی طوسی ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۸
ابو الفتح عامری ساوی (بن القراء)	۲۶۸، ۱۹۸
۳۷۹، ۳۷۸	ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب المقری
ابو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ۲۵۰	۲۴۱
رک. شهرستانی	ابو القاسم دوسی ۳۸، ۳۹۰، ۲۴۴، ۲۸۵
امام ابو الفتح محمد بن فضل هارثکی ۲۵۰	۲۸۶
۲۵۰	ابو القاسم سلیمان بن ناصر انصاری ۲۷۳
ابو الفتح عجلای ۲۳۴، ۲۳۳	ابو القاسم صدرالدین عبداللطیف حنفی ۱۲۹
ابو الفتح محمد بن احمد غزالی ۲۵۸	ابو القاسم عبدالکریم بن محمد قزوینی راهبی
رک امام احمد عرالی	۲۳۳
ابو الفتح نصر بن محمد بن ابراهیم مراعی	ابو القاسم علی بن حاکم فاطمی ح ۲۷
۲۵۴، ۱۴	امام ابو القاسم قشیری ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۱۰۰
ابو الفداء اسمعیل بن عمر بن کثیر ح ۲۲۶	۲۸۹، ۲۷۷، ۲۷۱، ۲۴۵
۲۴۷	شیخ ابو القاسم کرکایی ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱
ابو الفداء اسمعیل بن محمد حصرمی ۳۷۶	۲۴۶
ابو الفرج ابن حوری رک ابن حوری	

فہرست اسماء الرجال

ابو تمیم معد بن منصور حا ۲۷ رک المعرل بن اللہ	ابو حذیمہ (واصل بن عطا) ۵۷، ۵۷
ابو جعفر کبیری ۱۱۰ رک کبیری	۵۸، ۵۸
ابو جعفر بن موسی رئیس ۴۶	ابو حص سرحسی ۲۷۳
ابو حاتم قرویمی ۲۵۸	ابو حص عمر بن عبد اللہ رک شیخ شہاب الدین
ابو حاتم مظهر اسمر ایسی ۳۱۴، ۲۹۳، ۲۹۰	سہروردی
ابو الحافظ (ابو محمد دیلمی) ۲۴۱	ابو حص عمر بن عبد اللہ بن یوسف طرابلسی
قاضی ابو حاتم احمد بن بشر بن عامر مروزی	۲۳۴
۲۵۵	ابو حمزہ بغدادی ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۸۲
ابو حامد احمد بن محمد راد کا بی طوسی ۱۱۵	ابو حنیفہ نعمان بن ثابت حا ۲۰، حا ۲۰
۲۵۷، ۲۴۱، ۱۲۱	حا ۷۰، حا ۷۲، حا ۸۰، حا ۱۲۷، حا ۱۲۷
ابو حامد بیہقی احمد بن علی بن حامد ۲۵۶	۱۷۲، حا ۱۷۷، ۱۸۱، حا ۱۸۲، ۱۸۴
ابو حامد احمد سلامة ۱۵۸	۲۲۹، ۲۳۹، ۲۸۲، حا ۲۸۴، ۲۸۷
شیخ ابو حامد احمد بن محمد طوسی عراقی	۳۳۷، ۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۸۸
برگ ۲۶۳، ۲۵۷، ۲۴۵ رک: عراقی	ابو حیان توحیدی ۸۴، حا ۸۷، ۸۵، ۹۱
ابو حامد احمد بن محمد بن حسن حافظ ۲۵۶	۹۱
ابو حامد استوائی ۲۵۷	ابو در ۳۰، ۸۱
ابو حامد اسمر ایسی (احمد بن ابی طھر) ۲۵۳	ابو رصای عارض (کمال الدلولہ) ۳۰۶
۲۵۶	ابو روح لطف اللہ بن ابوسعید حا ۴۹
ابو حامد ناجی ۹۷	ابو ریحان بیرونی رک بیرونی
ابو حامد سرحسی شجاعی ۲۵۷	ابو کریم یا یحیی بن علی خطیب تبریزی
ابو حامد شارکی ہروی ۲۵۶	۱۳۲، ۱۳۹، ۲۵۴
ابو حامد شہر روری ۲۵۷	ابوسعید احمد بن محمد بن ثابت بن حسن بن
ابو حامد طوسی اسمعیلی ۲۵۶	علی حمیدی ۱۲۹
ابو حامد قرویمی عبد اللہ بن ابوالفتح ۲۵۷	ابوسعید اسماعیل بن احمد بشاری ۲۷۳
شیخ ابو حامد اعزلی ۳۰۳، ۲۵۰، ۳۵۵	ابوسعید ابوالوسعید متولی
۳۶۸، ۲۷۴ رک عراقی	۲۰، حا ۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۸۵
امام ابو حامد محمد العزلی ۱۴۷، ۷۰۸	ابوسعید اسمعیلی ۱۴۷ رک اسمعیلی
۱۰۹۹، ۲۴۱ رک عراقی	ابوسعید عبد اللہ بن محمد حا ۱۴۳
ابو حامد محمد بن محمد بن عبد الرحیم ۲۵۷	ابوسعید کاتب رک شرف المالك
ابو حامد محمد بن یونس اربلی ۲۳۳	ابوسعید وقابی یا یوفابی محمد بن اسعد بن
ابو حامد ہروی طوسی حا ۱۴۰	محمد مابق بہ سدید ۲۵۲ رک سدید
ابو حامد ہمدانی (احمد بن حسن) ۲۵۶	

فهرست اسماء الرجال

شیخ ابوسعید ابوالخیر، ابوسعید ابوالخیر، ابو	ابوطاهر سلیمان حبیبی ح ۳۳
سعید میهنی، ابی سعید	شیخ ابوعبد الرحمن سلمی ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲
ح ۴۸، ۴۸، ۴۹، ۴۹، ۴۹، ۴۹، ۴۹، ۴۹	ابو عبدالله بن ابوسعید ۱۲۸
ح ۲۴۷، ۱۳۹	ابو عبدالله بن یساعی ۲۸۲
ابوسعید احمد بن محمد بيشابوری ۱۳۰	ابو عبدالله حرث بن اسد ۹۷
ابوسعید اسماعیل بن علی مثنی استرادی	ابو عبدالله حسن بن احمد بن سعدان ۸۴، ۸۴، ۸۴
ح ۴، ۴، ۴	ابو عبدالله حسین بن نصر جهمی کعبی ۲۵۳
ابوسعید حسن بن بهرام حبیبی ح ۳۲	ابو عبدالله حسین بن نصر موصلی تاج الاسلام
ح ۳۳، ۳۴	۲۵۱ رکن تاج الاسلام
ابوسعید سیرافی بحوی ۳۶۶	ابو عبدالله داعمی ح ۱۰۵، ۸۳
ابوسعید عبدالکریم بن ابوبکر ۱۹۹	ابو عبدالله راهد ۸۹
ابوسعید عبدالله بن عبدالکریم ۲۸۹	ابو عبدالله شافع بن عبدالرشید حبیبی ۳۰۳
ابوسعید محمد بن علی حاوانی ۲۵۳	شیخ ابوعبدالله شیرازی ۱۰۰، ۱۰۰، ۱۰۰
ابوسلیمان داود بن علی اصفهانی ح ۲۴	ابو عبدالله شهید مکی ۲۱۰
ابوسلیمان سیستانی ۸۷	ابو عبدالله قرطبی ۳۶۷
ابوسلیمان محمد بن معشر بستی معروف	ابو عبدالله هارزی ۳۸۰
مقدسی رکن مقدسی ۸۵	شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد حواری ۲۴۰
ابوسلیمان مظفری ۸۵	ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم مصلی ۳۶۶
ابوسهل بسطامی بيشابوری ۲۸۷	ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت معروف
ابوسهل حصی مروزی ۲۴۴	به بهی مروزی ۲۰۳
ابوسهل بن موفق ۴۶، ۴۶، ۴۶، ۴۶، ۴۶	ابو عبدالله محمد بن محمد ح ۱۰۰
ابوسهل هزللی ۵۸	ابو عبدالله محمد بن حبیب بن عبد الوهید ۳۰
استاد ابوطالب رازی ۲۵۱	ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبد الوهید ۱۰۰
قاضی ابوطالب محمود بن علی اصفهانی ۲۵۰	ابو عبدالله بن ابی ۳۵۱
۲۵۰	ابو عبد جرجانی ۸۱
ابوطالب مکی ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۰۳	ابو عثمان عمرو بن عیوب ح ۴۰، ۴۰
ابوطاهر ح ۳۳، ۳۴، ۳۴، ۳۴، ۳۴	ابو عثمان عمرو بن محبوب ح ۴۰، ۴۰
ابوطاهر ابراهیم بن مظهر شد رکن شمس	ابو عثمان بيشابوری ۹۰۱
حربانی	ابو علی اصفهانی حسن بن سعدان بن عبدالله بن
ابوطاهر حاتونی ۳۱۱، ۲۹۹	فتی بهروانی ۱۲۸، ۱۳۹
ابوطاهر ریادی ۲۶۵	ابو علی حسن بن عثمان مرزبانی ۲۲۹
ابوطاهر سامی ۲۸۵	ابو علی حرثی ۲۰

فهرست اسماء الرجال

ابوعلی داستانی ۱۰۰	ابومصور عبدالباقی بن محمد بن عبدالوهاب
شیخ ابوعلی دقانی ۱۰۰	بن عبدالواحد عراقی ۲۵۸
ابوعلی سیاه ۱۰۰	ابومصور فاضل بن محمد حا ۱۳۵
ابوعلی سینا ر ک ابن سینا	ابومصور فتح بن حلف السعدی ۲۴۱
ابوعلی فارمدی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۴۵	ابومصور محمد بن اسعد واعظ عطاری طوسی ۲۵۰، ۲۵۰
۳۸۳، ۳۴۳، ۲۶۴، ۲۶۳	ابومصور محمد بن حسین همدانی ر ک :
ابوعلی مسکویه ۱۱۲ (احمد بن محمد مسکویه)	حطیر الملک
۳۴۵، ۱۱۲	شیخ ابومصور بن یوسف ۱۳۷، ۱۳۰
ابوعلی منصور بن هستعلی (الامر باحکام الله)	قاضی ابوبصر ۲۵۲، ۲۴۲
حا ۳۰۲، ۲۷	ابوبصر ر ک استاد ابوالقاسم قشیری
استاد ابوغالب بن اوستانی قمی ۳۰۵	ابوبصر اریعانی ۲۷۴
ابو کالیجار ۳۰۴	امام ابوبصر اسماعیلی حرابی ۱۲۱، ۱۱۵
ابومحمد انصاری ۲۵۱	۲۲۶ حا ۲۴۱
ابومحمد حریری ۹۸	ابونصر سرّاح طوسی (ابوبصر عبدالرحمن
ابومحمد حویبی ۲۲۷	بن ابوبکر) ۹۸، ۱۳۰، ۲۷۱
ابومحمد حسن بن موسی الدونجی حا ۵۹	ابوبصر صیاح ۱۳۷
ابومحمد صالح بن محمد ۲۵۴	ابوبصر فضل بن حسن بن علی مقری ۲۱۵
ابومحمد هاشمی شیرازی ۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۸۵	ابوبصر عبدالرحیم بن امام ابوالقاسم قشیری
۲۸۶	حا ۱۳۹
ابومحمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان	ابوبصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد ۲۸۴
عقیق الدین یافعی حا ۱۴۴	ابوبصر محمد بن منصور حا ۴۶
ابومحمد عبدالله بن محمد بن احمد حواری ۲۴۵	ابوبصر ممالن ۲۹۷
ابومحمد مرتعش دیشاوری ۹۸	ابوبصر حافظ اصفهانی ۱۰۰
ابومسالم خراسانی ۵۶	سید ابوهاشم ۳۱۰
ابومعین ر ک ناصر خسرو	ابوهاشم صوفی حا، ۹۲
ابوموسی اشعری ۶۷، حا ۷۳	ابوهاشم معتزلی حا ۶۰
ابومصور اسمعیل بن حافظ الطاهر نائله ۲۷	ابوهذیل (ابوالهدیل محمد بن هدیل بن عبدالله
ابومصور اصفهانی ۱۰۰	علاف) ر ک علاف
ابومصور تمیمی ۲۴۵	ابوهزیره ۷۶، حا ۳۶۳
ابومصور بهرام بن حورشید ر ک کیا	ابویعقوب انبوردی ۲۶۵
ابومصور حمله ۲۵۰	ابویوسف حا ۷۰
ابومصور سعید بن محمد بن ارجا ۱۴۰، ۲۵۴	

فهرست اسماء الرجال

احمد بن عبدالله شاشی حا ۱۴۰، حا ۱۴۰	ابی الحویرث ۲۴۰
احمد بن عبدالکریم زک: نواح الدین	ابی بکر ۶۸۰، حا ۷۰
احمد بن عبدالکریم قصاب آملی ۹۸	ابی تمام ۱۹۸، حا ۲۷۵، ۲۶۹
احمد بن عبدالملک عطاش ۳۶، ۴۳، ۱۶۳، ۳۰۲	ابوسایم الشاشی ۲۶۳
احمد بن علی ۲۷۸	ابی عبدالرحمن البیلی ۲۶۳
احمد بن عمرو بن ابی عاصم ۲۴۰	ابی عبدالله الحلیمی ۲۶۳ زک الحلیمی
احمد بن عمر ارغیانی ۲۷۸، ۲۷۷	ابی عبدالله محمد بن احمد الحافظ ۲۴۱
امام احمد عراقی ۲۵۲، ۲۴۶ رجوع ۹۰	ابی محمد الحویسی ۲۶۳
عراقی شود ۳۴۲، ۲۸۰	ابی یعقوب الاسودی ۲۶۳
قاصی احمد عماری حا ۲۹۷	ابووردی ۲۷۴، ۲۷۲
احمد قوام الدین حسن بن علی حا ۱۹۱	ایبکوری ۳۴۹
احمد المستظهر بالله ۳۰۲	انانکان ۱۶، ۱۶، ۱۶، ۱۶
احمد مستعلی ۳۶	انانکان آدر نایجان ۱۶
احمد بن محمد طوسی رجوع ۹۰، عراقی بزرگ	انانکان بوری ۱۶
شود ۲۴۳	انانکان ساعری ۱۶
احمد بن موسی موصلی	انانکان فارس ۱۶
احمدی (فرقه) ۷۵	انانکی انانکیه ۳۹۰، ۱۶
احمدیان حا ۲۸	آنسر ۱۴
احطل ۶۹	آنسر حواریه شاه ۱۲۷
احوان الصفا ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	احمد بن ابوبصر (احمد بن نظام الملک) ۳۱۰
آخوند حوئی ۳۸۹	احمد بن حمید (امام احمد حمید) حا ۲۳۹، ۷۲
آدر نایگامی ۸۸	۳۶۵، ۳۲۷
ارباب فتوت ۱۰۷	احمد بن حافظ معتزلی ۵۶
ارتقی (امرای ارتقی) ۳۸۰، ۱۶۰، ۱۶۱	احمد رادکانی ۳۴۳
قاصی ارجانی ۲۷۶، ۲۷۷	احمد رزوقی ۳۶۸
ارسلان ازعو ۱۴۰، ۱۴	احمد شاد، زک شمس الدین ۴۸، ۴۸
ارسلان ساسیری ۲۹	احمد طوسی حا ۱۱۴
	احمد بن عبدالله بن استاد ۲۳۴

فهرست اسماء الرجال

ارسلان خان محمد بن سلیمان ۳۰۲، ۲۹۵	اسماعیلیان ۳۶
ارسلان شاه بن کرماشاه بن قاورد (ارساحوقیه کرمان) ۳۰۴، ۲۹۵	سید اسماعیل حر جانی حا ۲۱۰
ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم عربوی ۲۹۵	اشاعره (اشعریه) حا ۵۰۲، ۴۰۴، ۶۰۴، ۷۲۲
ارسلان طغرل بن محمد بن ملکشاه ۳۰۱	۷۵، ۷۴
ارغو (ارسلان) ۱۴، ۱۴	شیخ اشراق حا ۹۶، ۹۵، ۹۴
ارسطاطالیس ۵۱	اشعری ۱۸، حا ۳۳۴، ۱۸
ارسطو ۳۵۱، ۳۴۵، ۳۴۵، ۲۹۳، ۵۱، ۵۰، ۳۵۲	اصولی (ورقه) ۷۵
۳۵۲	اعتزال (مسلك) ۵۷
ارشمیدس ۳۱۳، ۲۹۰، ۵۱	اعراب ۳۲
ارموی ۲۳۳	افصل الدین کاشانی ۱۰۲
اسپینورا ۳۵۱	اولاطون ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۲۶، ۹۵، ۵۹
استرآبادی حا ۴۴	اق سنقر رنگی ۲۵۱
اسحق بن ابراهیم ۷۸	اکراد (طایفه) ۲۵۳
اسدی طوسی ۲۹۹	البارسلان سلجوقی (البارسلان عسک الدین)
اسعد مقری ۲۱۸	اوشجاع (۱۵، ۱۱، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۴۸، حا ۳۰۴، ۲۴۳، ۲۱۷، ۱۷۹، ۱۷۹)
استاد اسعد مهمه ۳۳۵، ۱۸۲	آل بویه ۲۳۷
امام اسعد میهمی ۲۵۱، ۱۱۶	آل سلجوق ۲۱۴
اسفراسینی (اواسحق) حا ۴۴	آل صوفان ۹۲
اسمعیل بن ابوالحسن ۲۷۴	آل علی حا ۲۹، ۲۸، حا ۹۶، ۳۰
اسماعیل بن جعفر ۲۴، حا ۲۴، حا ۲۴	آل قاورد (سلجوقیه کرمان رجوع شود ۲۹۲)
حا ۲۶، حا ۲۵، حا ۲۶، حا ۲۶، حا ۳۰، حا ۳۰	امامی (امامیه) ۲۶، حا ۲۶، ۱۸
اسماعیل بن عبدالکریم حا کمی ۱۴۷، حا ۲۶۹، ۲۶۸	امامت حا ۲۰
اسماعیل حواحوشی (ملا اسمعیل) ۱۰۷	امام الحرمین (ابوالعالی حویزی) ۳، حا ۱۹، ۱۹، حا ۲۰، حا ۲۳، حا ۲۶، حا ۴۷، حا ۴۷
اسماعیلیه (اسماعیلی اسمعیلیه) ۲۴، حا ۲۴، حا ۲۴	۱۲۹، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۶، ۹۹، ۸۰، ۶۴، ۴۷
۳۲، حا ۳۱، حا ۳۰، حا ۳۰، حا ۳۰	۲۴۴، ۲۴۳، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۲۹، ۱۵۳
۱۶۳، ۱۳۳، ۴۵، ۴۲، ۳۷ ۳۶، ۳۵، ۳۳	۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸
۳۳۷، ۳۰۳، ۲۸۶، ۲۶۹، ۲۶۷	حا ۲۷۴، ۲۷۳، حا ۲۸۵، ۲۸۴
اسماعیلیه ایران ۴۱، ۳۷	۳۳۴، ۳۳۳، ۳۲۷، ۳۲۴
اسماعیلی خاص حا ۳۴	امیر اطور روم ۱۱
اسماعیلیه جدید ۳۶	الاهر ناحکام الله (ابوعالی منصور بن مستعلی)
	حا ۲۷

فهرست اسماء الرجال

[illegible]

فهرست اسمااء الرجال

حافظ ابو القاسم . به ابن عساكر رجوع شود	حلال الدين ابوالمقاء ٣٦٨
حافظ ابو بكر بيهقي ٢٤٣	ساطن ملكشاه (حلال الدين ابو الفتح ملكشاه
حافظ ابو الفتيان ٢٤٤	بن آل ارسلان) ٣٠١١١
حافظ ابو القاسم زملي ١٤٨، ٢٨٦، ٣٧٨	مولانا حلال الدين بلخي ١٠٣، ٩٩، ٨١
حافظ ابو يعقوب اصمغاني ٣١٠، ٩٣، ٢٤٢	٣٤٥، ٣٤٤، ٣٤٣، ١٨٦، ١٠٤
حافظ سخاوي ٢٢٣	شيخ حلال الدين عبد الجبار ١٣٦، ١٣٧
خواجہ حافظ شیرازی ٣٥٣، ٥٥	حلال الدين محمد نكري شافعي ٣٦٨
حافظ طوسي ١٧٥	حلال الدين همامي ٣٩٣
حافظ عميد الدين ٣٨٦	حلال سيموطي ٣٦٦، ٢٣٣، ٢٣٣، ٢٢٣
الحافظ لدين الله ٢٧	٣٦٨
الحاكم ابو الفتح بصر بن علي بن احمد حاكم	جمال الاسلام ٢٥٤، ٤٦
طوسي ٢٤٥	جمال الدين بن امار ١٣٦
حاج ميرزا حبيب الله حوثي ٣٦١	جمال الدين ابو الفرح عبد الرحمن بن حوري
الحاكم بامر الله ٢٧، ٢٨	٣١، ١، ٣٥، ١٣٦، ٣٥٨، ٣٥٨
حجاج ٥٩	جمال الدين ابو الفرح عبد الرحمن بن
حجة الحق ٢٢٦	ابو الحسن علي بن محمد بن حوري ٣١٠، ٤٩
حجت به ناصر حسرو رجوع شود	جمال الدين محمد جمالي ٢٦٥
حجة الاسلام ٢٠٥	حماني ٣٢، ٣٣
امام حجة الاسلام علي ١١٤، ١٧٧، ١٧٧	حميد بغدادی ٣٧٠، ٣٤٣، ٣٢٨، ٩٧
١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ٢٠٠	حوامر دان (ارباب فتوت) ١٠٨
٢١٦، ٢٣٢، ٥٧، ٢٦٦ ر نه غرائي	حوهر ٢٨، ٤٣
حجة الاسلام محمد عزالي ١٠٩، ١٩٢	حويبي ٢٧١، ٢٠
٣٥٥ به عزالي رجوع شود	حورمي ١٣
حجتهای ١٢ گانه: ناصر حسرو رجوع شود	حهم بن صفوان ٥٩، ٦٥، ٦٠، ٧٠
حديثه ٧٦	حهميه (حبريه) ٥٩، ٦٥، ٧٠، ٧١
خرمات بن يحيى ٣٤٣، ٩٨	[ح]
حريش بن مسعود ٣٣	حاج حليمه ٢٣٤
حريزي ٢٧٦	حارث بن سريخ ٥٩
حسن بصري ٥٧، ٥٧، ٥٧، ٥٩، ٧١	حارث محاسبي ٣٤٣، ٣٢٨، ٣٢٧
٣٦٩، ٣٣٩، ٣٦٩	حافظ ابو ١٤

فهرست اسماء الرجال

آقا سید حسن رُکّ نقی راده
حسن سمبانی ۲۷۴
امام حسن ح ۲۵ ح ۲۶ ح ۳۶۱
حسن بن صالح بن حی ح ۷۰
حسن صباح ۳۶، ۳۶، ۳۶، ۳۷ ح ۳۷، ۳۶
ح ۳۶، ۳۹، ۱۶۳ ح ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۲
سید حسن عربی ۲۶۲
حسن بومللمان ح ۳۷
حسن بن یسار ح ۵۷
حسنک وزیر یا حسنک بيشانوری ح ۳۱، ۳۰
حسین بن ابوالهیجا ح ۲۴
حسین بن جوهر ح ۲۸
حسین بن رُکرویه ح ۳۲
حسین سمرقانی ۱۰۸
حسین بن عبداللّه بن سید رُکّ ابن سید
حسین بن علی (امام) ح ۱۶۶، ۱۶۹
۳۶۱ ح ۳۶۱
حسین بن علی طبری ۲۸۶، ۱۳۹، ۱۰۸
حسین وروانی ۲۵۶
حسین بن منصور جالاج رُکّ جالاج ۹۱،
۳۳۸
حفده (روح) ده ابو منصور شود ۲۵۰
حفط بن سالم ۶۵
حکمای حسروانی ۵۶ ح ۹۵، ۵۶
حکمای وهابویه ۴
حکم بن عتیبه ح ۷۰
جلال (حسین بن منصور) ۳۶۴، ۳۳۸، ۱۰۹
۳۸۳، ۳۶۴
الحکیمی، ده ابی عبداللّه مراجهه شود
حمدان قمرط ح ۳۱
حمید الدین حرّاسی ح ۱۳۶
حمیدی ح ۱۶۳، ۱۶۱ ح ۱۰۱، ۱۰۱، ۵۰
۲۵۵

فهرست اسماء الرجال

سامانیان (سامانی)	۲۹۲،۲۰۵،۳۰
سمائیه رفقه سمائیه (ح)	۵۵، ۵۵، ۵۵
سمنواری (حاج ملاهادی)	۵۶
سیمطان حوزی	۳۵۸، ۱۳۲
سمکی	۱۹، ۱۹، ۲۰، ۲۰، ۲۰، ۲۰
حام	۳۵، ۳۵، ۴۲، ۴۲، ۴۲، ۴۲
حام	۸۰، ۸۰، ۹۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۱
حام	۱۴۷، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۲
حام	۲۰۲، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۲
حام	۲۴۱، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۴
حام	۲۶۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۰
حام	۳۰۸، ۳۰۸، ۳۷۹، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۱
حام	۳۸۴، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۰
سید الدوله ابوالمعالی	۳۰۶، ۳۰۶
سید روح	۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۰
سراج بن ملق	۲۳۴
سراج الدین	۱۳۴
سرخسی	۹۸
سرخسی	۹۸، ۹۷
سعاد حارن	۲۱۷، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۱۴
سعد الملك آدی (ابوالمحاسن)	۳۱۰
سعدی شیرازی	۱۰۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۱
سعدی	۱۵۵، ۲۰۶، ۲۶۰، ۳۵۳، ۳۸۹
سعید قمیسی	۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۷
سعد	۲۰۴، ۲۱۶
سعیان نوی	۹۴، ۹۷
سعیان بن سعید توری	۷۰
سعیان بن عیینه	۲۳۹
سعیان بن معاویه بن یزید بن مهلب	۶۶
سقراط	۸۶، ۲۲۶
امیر سقمان بن ارقی	۳۸، ۳۹، ۳۹
سلاحه ایران (سلاحه کبیر)	۱۶، ۱۶
[ز]	
زاهد اریغانی	۲۱۷
شیخ زاهد کیلانی	۱۰۴
زیدی (سید مرتضی)	۲۰۱، ۲۰۱، ۲۰۲
زید	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۳
زید	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۷
زید	۲۲۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
زید	۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۱
زید	۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱
زید	۳۶۳، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۹۱
زید	۶۵، ۶۷، ۷۱
الزید بن موسی	۲۴۰
زید دشتی	۵۶
شیخ الاسلام زکریای انصاری	۳۶۸
زکریا بن عمرو	۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۲
زکریا	۳۳، ۳۴
زکی مبارک	۳۵۵
زکریا بن محمد	۲۷۸، ۹۲
زکریا	۲۲۵
زکریا بن محمد	۳۴
زکریا بن آق سق	۲۵۱
زکریا	۳۴۹
زکریا بن محمد	۲۶۰
زکریا بن رفاعه	۸۵، ۸۵، ۸۶، ۸۶، ۸۶، ۹۱
زکریا بن محمد	۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۶
زکریا بن الدین ابوالمفضل عبد الرحیم بن حسین	
زکریا	۲۲۲
امام بن العابدین	۲۸۵
حاجه زکریا بن العابدین شیرازی	۱۰۷
زکریا بن عمر بن سعد بن ساوی	۲۸۹
[ز]	
زکریا بن زکریا	۳۱۵
[ز]	
زکریا بن زکریا	۱۰۷

فهرست اسماہ الرجال

[illegible]

فهرست اسماء الرجال

- طیرالدین عبدالعزیز حامدی ۳۰۸
 طهیر حمفر بن یحیی ۲۳۴
 طهیر فاریابی ۱۲۷
 [ع]
 العاصد لدین الله (عاصد) حا ۲۷، حا ۲۷، حا ۲۷
 ۲۷
 امیر عالم حا ۲۷
 عایشه ۷۱۰، ۷۰۶، ۶۵
 عباس اقبال آشتیانی حا ۱۳۶، حا ۲۸۱
 حواجه عباس حواری ۲۱۷
 عباس بن عبداللطیف ۳۲، ۳۱
 عباس بن عمرو عوی حا ۳۲
 عباسی حا ۲۹، ۲۷، ۲۴، ۲۱، ۱۸، حا ۲۹، ۲۹، حا ۳۰، حا ۳۰، حا ۳۱، حا ۳۱
 حا ۳۱، حا ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۸، ۳۵
 امام عبدالجبار حواری (عبدالجبار بن محمد بن احمد) حا ۲۷، ۱۹، ۲۴، ۵۰، ۲۷
 عبدالماقی (ابو مصور محمد بن عبدالواحد) ۲۵۸
 قاضی عبدالجبار ۳۶۶
 عبدالحمید ۲۴۰، ۳۶
 عبدالرحمن حامی حا ۱۰۰
 عبدالرحمن بن علی مصری ۲۳۴
 عبدالرحمن لمعانی حا ۱۳۶، حا ۱۳۶
 عبدالرحیم بن حواجه نظام المانک ۳۱، ۳۰، ۱۲
 سید عبد الرحمن بن سید مصطفی حا ۲۱۲
 عبدالرحیم بن عبدالکریم بن هوار ۲۷۱
 عبدالرزاق کاشانی (کمال الدین) ۱۰۴
 عبدالسلام بن ابوعلی حنائی حا ۶۰
 عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف حا ۱۲۹
 حا ۱۲۹
 ذبی عبداللطیف فارسی حا ۱۰۰
- شیخ عبدالعزیز حا ۱۳۴
 عبدالعزیز بن ابی ثابت ۲۴۰
 عبدالعظیم الممدری ۲۴۱
 امام عبدالعافر فارسی ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۷
 ۱۶۸، ۱۷۵، حا ۱۷۶، ۲۰۹، ۲۴۰، ۲۴۵
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۶۶، ۳۸۷، ۳۹۰
 عبدالقادر بن شیخ بن عبدالله ۷۸۳، ۲۲۴
 امام عبدالکریم قشیری ۲۷۳
 عبدالکریم حلی ۳۶۸
 قاضی عبدالملک بن احمد بن محمد بن معافی ۲۰۱
 عبدالملک مرهابی بيشاورى رك : مرهابی
 عبدالملک عطاش حا ۳۶
 عبدالملک مروان حا ۲۴۱
 عبدالله افطح حا ۲۵
 عبدالله القائم بامر الله ۳۵۲
 حواجه عبدالله انصاری هروی (بهره روى) ۲۸۸، ۱۰۰
 عبدالله بن تامر حا ۱۳۴
 عبدالله بن محمود حا ۱۳۵
 عبدالله بن حارث ۶۵
 عبدالله بن سما حا ۲۵، حا ۵۵
 عبدالله بن عمر ۶۵
 امم عبدالله بن محمد بن ادریس شافعی حا ۷۲
 عبداللہ (المقتدی بامر الله) ۳۰۲
 عبدالله بن مقفع رك ابن مقفع ۳۶۵، ۲۵
 عبدالله نساح ۲۴۵
 عبدالواحد بن استاد ابوالقاسم قشیری ۲۸۹
 ۲۸۹
 عبدالوهاب شعرائی حا ۱۰۳، ۳۶۸، ۳۸۷
 عبدالوهاب سمکی رك : سمکی

فهرست اسماء الرجال

عمید ابو الفتح بن ابواللیث ۲۸۳	ملا علی قوشچی حا ۵۲
عمید ابوسعید ۱۳۷	علی سهری ۲۹۸
عمیدالملک کندری ۶، ۴۷، ۴۷، حا ۴۳، ۴۷	علی بن سهل اصفهانی ۹۷
۳۰۴، ۲۸۹، ۲۷۷	حکیم علی بن محمد قاینی ۲۹۱
عنصری ۲۰۸	علی بن معصوم بن ابی ذر العزالی (ابوالحسن)
عنصر المعالی ۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۱۲۰	۲۵۸
عوفی ۸۵، ۸۶، ۲۱۴	علی بن مرید ۴۱
عون الدین هبیره حا ۳۲	علی بن موسی الرضا (امام) ۲۵۲، ۲۴۱
قاصی عیاض حا ۳۷۵، ۳۸۸، ۳۹۰	علی بن یوسف تشقین ۲۵۳، ۲۵۳، ۳۷۵
عیسی بن علی حا ۶۵	عمادالدین قرا ارسلان قاورد ۳۰۳
عیسی بن موسی حا ۳۳	عماد روربی ۲۰۴
عین القضاة (ابوالمعالی عبدالله بن محمد میا بنحی)	عماد طوسی ۲۱۵
همدانی (۲۶۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۸۷)	عماد عبدالرحمن بن علی مصری ۳۳۴
[غ]	عماد کاتب اصفهانی حا ۱۳، ۱۵، ۱۵، ۱۵
عارف بن حا ۱۳۶	۸۱، ۸۱، ۹۳، حا ۱۴۰، حا ۱۶۹، ۲۴۷
عزالی ۳، ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۷۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۱۶، ۱۷	۲۸۹، ۳۰۳، ۳۰۴، حا ۳۰۷
۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۷، ۱۸، ۱۸، ۱۸	عمادالملک ابوالقاسم بن نظام الملک ۱۴
۱۹، ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۹	عمار ۸۱
۵۰، ۵۳، ۶۴، ۷۵، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۹	عمران بن حصین ۶۸
۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱	عمر بن ابوالحسن رواسی ۱۷۵
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۱۶	عمر حطاب فاروق ۳۱، ۲۰۳، ۳۶۵، ۳۶۵
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، حا ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲	۳۸۵
۱۲۵، حا ۱۲۵، حا ۱۲۶، ۱۲۹	حکیم عمر حیان (حیامی) ۲۰۳ رک حیان
۱۳۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳	عمر بن سهال ساوی ۸
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	عمر عثمان ۲۰۳
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷	عمر بن بحر حا ۵۸
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۲	عمر بن دینار حا ۳۶۳
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹	عمر بن عاص ۶۵، ۶۷، ۳۵۲
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶	عمر بن عبید ۵۷، ۶۵، ۶۷
۱۷۷، حا ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	عمر و یا عمرو بن قیس مانر حا ۷۰
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، حا	عمق بخاری امیر الشعراء شهاب الدین ۲۹۷
۱۹۱، حا ۱۹۲، حا ۱۹۳، حا ۱۹۴، ۱۹۶	۲۹۸

فهرست اسماء الرجال

امام حجر راری	۳۸۷، ۲۳۵، ۲۳۳، ۵۱	قراظه	۲۶، ۲۶، ۲۶، ۳۰، ۳۰، ۳۰
۳۹۰		۳۱، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۲، ۳۲	۳۴
فجر الکتاب به استاد طهرانی مراجعه شود		۲۲۸، ۵۵، ۳۴	
فجر الملك مطهر بن نظام الملك	۱۳، ۱۳	قرمط	۳۱، ۳۱، ۳۱، ۳۱، ۳۱
۱۹۲، ۱۷۹، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۵۰		قرمطی	۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰
۲۶۷، ۲۱۷، ۲۱۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳		۳۱، ۳۱، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۴	۳۴
۳۰۷، ۳۰۶، ۲۶۸		۳۴، ۳۴	
هذائیان (هذائی) ۳۷، ۳۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۵		قرویمی رک محمد	
رئیس فرانی	۴۷	قسطان لوقا	۹۰
فردوسی طوسی	۳، ۹، ۱۰، ۴۹، ۴۹	قشیری (امام)	۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۷
۴۹، ۱۱۱، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹		۴۷، ۴۷، ۹۲، ۲۴۳، ۳۳۴، ۴۴۳	
فرهی	۲۰۸	۳۴۵، ۳۴۴	
شیخ فریدالدین عطار بيشابوری رجوع به		قصص آملی	۹۳
عطار شود	۱۰۳	قطب الدین رک محمد عسقلانی	
فروریوس	۹۵	قطب شعری	۲۲۲
فروعی	۸۶، (دکاء الملك)	قطران آذربایگانی	۲۹۷
فطحیه	۲۵	قعال مروری	۱۸، ۱۸، ۱۸، ۲۰
فهلویون	۹۴، ۵۶	قفطی	۸۴
فیثاعورس	۳۲۸، ۵۱	قلح ارسن	۳۸
فیومی	۲۰۲	قلح طمعاح (طعقاح) مسعود ارملوک حایه	
[ق]		۳۰۳	
القائم باهر الله	۱۱، ۲۷، ۲۹، ۳۰۲	قوام الدین به او القاسم وزیر در گریبی	
القادر بالله	۱۸، ۶۶، ۲۵۷	رجوع شود	
قاسم بن احمد	۳۳	[ک]	
شیخ قاسم حمی	۲۲۳	کاتب رومی	۲۸
قاضی راه رومی	۳۵۵	ککار لیل	۳۱۵
قاوردین داود بن میکائیل بن سلحوق	۱۵	کاشفی واعظ	۱۰۷
قناده بن دعیمه	۵۷، ۵۷	کمرکان	۱۷۱
قنلق ایمانج	۳۰۲	کثیر المواء	۷۰
قنلمش بن اسرائیل بن سلحوق	۱۶	کرمیه (فرقه)	۴۸، ۴۹، ۴۹
قلوبه	۵۹، ۵۹، ۵۸، ۵۸، ۵۹		

اهرست اسماء الرجال

كرم شاه بن قاورد ۳۰۳
 كرميهه ۲۶، ۳۱، ۳۱
 كلاهی ۷
 كلیسی ۱۱۰، ۱۳۶
 كمال اس ابی شریف ۳۶۸
 كمال الدوله ابوالرصى نورصای عارض
 ۳۰۶، ۳۰۵
 كمال الدین ابوالرصى فصل الله بن محمد
 ۴۹، ۱۲
 كمال الدین عبدالرزاق كاشانی ۱۰۴
 كمال الملك سمیر می ۳۱۳، ۳۱۲
 كیاء نومنهصور بهرام بن حورشید كیاحا ۸۸
 كیا ۳۳، ۲۶۹، ۸۸، ۲۷۰، ۲۷۱
 كیاء الهراسی یا كیای هراسی شمس الاسلام
 ۳۲۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۹۰
 ۲۶۹، ۲۶۹، ۲۶۹، ۲۵۰، ۲۱۸، ۱۹۲
 ۳۶۱، ۲۷۵
 كبسان یا كبسانیه ۲۴، ۲۵، ۲۵
 ۲۵
 كاسندی ۳۱۵
 كوهر خانون ۲۹۹
 [ل]
 لامعی حرا بی ۲۹۷
 لقمان سر حسی ۱۰۰
 لله ناشی ۲۰۴
 [م]
 ماروی ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲
 ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰
 ۳۹۳
 ماسرجویه ۹۰
 فروحی ۱۲۸
 ملك بن اس ۱۷۷، ۲۳۹، ۳۸۱

وہرست اسماء الرجال

امام محمد عزالی ۱۳۹، ۳ ر ك : غرالى	محمد بن اسمعيل بن امام جعفر صادق ۲۶
سلطان محمد فاتح عثمانى ۸۹	حا ۲۶، حا ۳۰
محمد بن فضل فراوى ۲۷۳	محمد بن تومرت ۲۵۳
محمد قصاب آملی ۹۸	حاج محمد جعفر كمونر آنهنگي همدانی ۱۰۷
محمد قروینی ۲۹۴، ۲۹۶ و حا ۲۹۶	محمد حمالي (حمال الدین) ۲۶۵
محمد كارروبی ۱۴۷	محمشاد (محمد شاد) ۴۸
محمد لطفی حا ۱۴۵، حا ۳۵۵، حا ۳۶۲	سيد محمد حسين ريدي رك به مر تصي ريدي
محمد بن محمد بن محمد الجبر الى ۱۱۵، حا ۱۴۰	وزيدی
۳۷۶	محمد حصري ۳۸۷
محمد بن محمود سلجوقي ۴۸	محمد حمويه جويي ۱۰۲
محمد معری ۳۶۸	محمد بن حبيبيه حا ۲۵
سلطان محمد بن ملكشاه سلجوقي حا ۱۳	محمد ديباح حا ۲۶
۴۲۰، ۳۹۰، ۳۸۱، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۴، ۱۳	محمد بن سيد يمني ۲۲۳
۱۸۳، حا ۱۸۲، حا ۱۷۲، ۱۶۹، حا ۱۲۲	محمد بن سليمان ۲۸۴
۳۰۰، ۲۹۹، ۲۱۷، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۷	محمد بن سيرين حا ۵۷
۳۱۱، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶	محمد بن عبد الملك اسفرايني رجوع به ابو
۳۱۲	حامد اسفرايني شود
محمد بن موير بن اوسعيد بن ابوطاهر بن	محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعيل بن جعفر
اوسعيد ابوالخير حا ۴۹، ۴۴۷، ۲۶۰	صادق حا ۳۲
محمد بن مؤيد الملك ۳۱۰	شيخ محمد بن عبدالله طمری ۹۸
امام محمد يحيى رجوع به امام محيي الدين	محمد بن عبداللطيف بن محمد حنفی ۴۸
محمد بن يحيى شود	۱۲۹
محمد بن يحيى بن محمد الشجاعی الروربی	محمد بن عبدالکريم بن احمد بن طاهروان
۲۴۵، ۲۴۱، ۲۳۴	۲۷۷
محمد بن يحيى بيشابوري ۲۳۳	محمد بن عبدالhakم ۲۳۴
محمد بن هبة الله سظامی حا ۶۶	محمد بن عبدالوهاب قرويي (محمد قرويي)
محمد هدیل حا ۵۸	حا ۶، حا ۸۵، حا ۱۳۲
شيخ محمود شمستری ۱۰۴	محمد عسقلاني رك عسقلاني
اقصى القصاة محمود ۱۸۱	محمد بن عمر عثمان داخي ۲۲۳
محمد بن محمد بن ملكشاه سلجوقي ۲۵۱	محمد بن علي (امام) ۲۴۱
۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۱، ۲۹۷، ۲۸۷	محمد بن علي بن جعفر ۲۳۳
۳۱۳، ۳۱۳	آقا محمد علی کره اشعري ۳۱۱، ۱۰۷

فهرست اسماء الرجال

سلطان محمود غزنوی ۱۰۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۸	المسترشد بالله ۲۸
حا ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۴۸، ۴۹	المستثنی لامر الله عباسی حا ۲۷، ۲۷، ۱۱، ۳
حا ۴۹، حا ۴۹، حا ۴۹، ۲۹۲	المستظهر بالله احمد عباسی ۱۸۷، ۳۸، ۴
۳۶۸، ۳۸۷، ۳۸۹	۲۳۱، ۲۷۰، ۲۸۳، ۳۰۲
محیی الدین ابو عبد الله محمد بن محیی بن فصلا	مستعصم عباسی حا ۱۴۰
حا ۱۳۵	المستعالی بالله حا ۲۷، ۳۶، ۳۶، ۳۶، ۳۰۲
محیی الدین ابی بکر محمد بن عبد الله مغاری	المستظهر بالله ابو تمیم معد بن الطاهر ۲۷
(رجوع نا بن عربی شود) ۱۰۳، ۱۰۳	۳۰۲
محیی الدین ابو محمد یوسف بن عبد الرحمن بن	المستنصر بالله عباسی (مستنصر) حا ۲۷
حوری ۱۳۱، حا ۱۳۵، حا ۱۳۶	حا ۳۵، حا ۷۳، حا ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
محیی الدین محمد غزالی رجوع به عربی	مستنصر فاطمی (المستنصر بالله) ۲۸، ۲۹، ۲۹
شود ۲۵۹	سلطان مسعود بن ابراهیم عربی ۲۹۸
محیی الدین محمد بن یحیی الفقیه ۲۴۱	۳۰۲، ۲۹۸
امام محیی الدین محمد بن یحیی بيشاوری	مسعود سعد سلمان ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹
یا امام محمد یحیی ۱۵، حا ۱۴۰، ۲۴۷	امام مسعود بن علی بن احمد صوابی یتیمی
۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۹	۲۹۹
مختار بن ابو عیید تقی حا ۲۵	مسعود بن محمد سنجوقی ۳۱۲
مختاری ۲۹۵، ۲۹۵	مسعودی (عابی بن حسین) حا ۱۰۵، ۲۳۱
مختص المالك ابو نصر کاشی ۳۱۰	هسام بن عقیل حا ۱۶۶
محمد قرطبی ۳۹۰	حسرت هسیح ۳۵۴، ۳۵۲
سید مرتضی داعی راری ۱۰۶، ۲۸۱	مصطفی بن یوسف (خواجہ راده) ۲۲۶
سید مرتضی ربیدی حا ۱۶۲، ۲۲۳	مطوعی ۲۶۵، ۲۶۵
سید مرتضی عام الهدی حا ۴۵، ۱۰۰	معاویه ۶۵، ۶۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۳۵۱
۱۱۰، ۳۶۳	حا ۳۶۲
سید مرتضی علوی ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	معد جهنی ۵۹
سید مرتضی مقتول ۲۸۱	المعتزله (معتزله) ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰،

فهرست اسماء الرجال

نظام بصرى ٥٨٠٥٨	١٦٧، ٢٩٦، ٣٠٢، ٢٩٧، ٣٠٢
قاصى نظام الدين شندنجى ح ١٣٦	نايب الصدر ١٠٨، ١٠٧
حواجه نظام الملك ٤، ١١، ١٢، ١٣، ٣٠	ناصر الدين محمود بن ملكشاه ٣٠١
١٦، ١٨، ١٩، ٣٧، ٣٥، ٤٢، ٤٤، ٤٤، ٤٤	ناصر الدين طاهر بن بحر الملك بن نظام الملك ٣٠٩
٤٥، ٤٧، ٤٧، ٩٨، ٤٧، ١١٦، ١١٧، ١٢١	ناصر بن على حسيني ح ١٣، ١٤، ١٩، ٣٠
١٢٢، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٨	ناصر المرورى ٢٦٣
١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٣، ١٣٧، ١٦٩	نمطى ح ٢٩، ٣١
١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٦	نحار ساعر ح ٢٩٨
٢٠٠، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢١٧، ٢٤٣، ٢٤٤	نجم الدين احمد بن على بن الرفعه ٢٣٤
٢٨٢، ٢٨٣، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٦	نجم الدين ابو محمد عبدالله ح ١٤٠
٢٩٩، ٣٠٤، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٦	نجم الدين حموشانى ٢٤٩
نظام معتزلى ٧٦	نجم الدين رازى ١٠٣
نظامى عروصى سمرقندى ح ٩٩، ٢٠٦	نجم الدوله (عبدالعزىضه هابى) ح ١١٣، ١١٤، ١٩٢، ٢١٤
٢٩١	نجم قمولى ٢٣٤
نظاميه (فرقه) ٥٨	نحيب حر فادقانى ٣٠٥
شاه نعمه الله كرمابى ١٠٤	نحيمى فرعاني ٢٩٨، ٢٩٧
نميسى. سميده راجعه شود ٢٠٤	نحيب الدين سهروردى ٢٦٠
نقيب الاشراف (سيد رضى) ٤٥	نراد (نراد بن مهر) ح ٢٧، ٣٦، ٣٦، ٣٦
نوبختى ٢٦ ح ٣١، ٣٥، ٥٥، ٩٥، ١٠٦، ١٠٦	نصرانى (نصارى) ٦٩، ٢٨٦، ٣١٨
٧٠ ركب ابو محمد حسن بن موسى النوبختى	نصير بصر بن اسمعيل بن ٤٣
نور ابراهيم همدان اسوى ٢٣٤	شيخ بصر بن ابراهيم مقدسى ١٤٣، ١٤٣، ١٤٣، ١٤٣
نور الدين محمود ح ٢٧	١٤٤، ١٤٤، ١٤٤، ٢٧٤
قاصى نور الله شوشترى ٢١٠، ٢١٩	نصر كات ٣١٢
فصل نوى ٣٩١، ٣٨٧	نصر الله مصيصى ٤٤
[و]	نصير الدين ابوالارهر بن فاقد ح ١٣٤
وائله بن الاسقع ح ٣٦٣	نصير الدين ابوالقاسم محمود بن ابى توبه
واحدى ٣٧٤، ٢٣٥	مروى ٢٨٩، ٣٠٨، ٢٨٩
واصل بن عطاء ٦٠، ٦٠، ٦٠، ٦٠، ٦٠، ٧٢	سيد نصير الدين بن مهدى ح ١٣٠
واقفه (فرقه) ح ٢٦	حواجه نصير الدين طوسى ح ٥١، ٥٥
واله د اعستابى ٢٥٥	٧٣، ٧٣، ١٠٣، ١١٢، ١٤٠، ٢٩٣
وطاوض ١٥٧	نصير الدين وارونى ح ١٤٠
ولتر ٣١٥	

فهرست اسماء الرجال

ولید بن عبدالملک بن مروان حا ۱۴۱	یحیی بن اکثم ۷۸
[ه]	یحیی بن ابی الحیر یمی ۲۳۴، ۲۲۳
میرزا هاشم حا ۱۰۳	یحیی بن حبش (شهاب الدین سهروردی) حا ۹۴
هدایت حا ۲۰۴	یحیی بن رکرویه حا ۳۲
هشام بن عبدالملک ۷۷، ۵۹	یحیی بن علی بن حسن حاوایی ۲۸۴
هفت امامی (ورقه) حا ۲۶	یحیی بن مبارک زیدی ۷۷
هلاکو (هولاکو خان) حا ۳۸، ۷۳	یحیی بن محمد عربی مجسم ۲۹۱
هماتی رک حلال الدین	یحیی بنوی اسکندرانی ۳۵۲، ۲۵۱
هوس ۳۱۵	یحیی بنوی دیلمی ملقب به طریق ۳۵۱، ۲۲۶
[ی]	یرید ۳۶۰، ۳۶۱، حا ۳۶۲
یاقعی ۱۵، حا ۱۸، حا ۱۸، حا ۱۹ حا ۲۰،	یرید بن ولید ۶۶
حا ۲۰، حا ۲۳، ۳۸، ۴۱، ۴۱، حا ۴۲	یرید بن مهتاب ۶۹
حا ۵۵، حا ۴۵، حا ۴۵، حا ۴۹، حا ۵۷	یعقوب بن اسحق کندی ۸۷
۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۸، حا ۱۲۸، حا ۱۳۲، ۱۳۶	یعقوبیه (فرقه) ۳۵۲
حا ۱۳۸، ۱۳۹، حا ۱۴۲، ۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴	یهود (ملت) ۲۱۸
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، حا ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۰۲	یوحنا ابن ماسویه ۹۰
حا ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۶، ۲۴۴	یوسف اردبیلی حا ۳۶۰
۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵	یوسف بن ابوالساح حا ۳۳
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۸	یوسف بن تاشمیں ۱۶۱، ۱۶۲
۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۰، حا ۳۶۱، ۳۷۶، ۳۷۷	یوسف دمشقی ۳۸۴، ۳۸۸
۳۷۸، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱	یوسف بن عالی شیخ الاسلام ۲۳۸
یاقوت حمومی حا ۴۸، حا ۳۲۵	یوحنا یوسف همدانی ۲۸۸

فهرست اسامی اماکن

۷۰، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۷۹، ۸۰، ۷۷، ۱۹۸
 ۳۳۰، ۳۰۹، ۲۷۴، ۲۶۷، ۲۵۶، ۱۹۸
 ۳۹۰
 عراق عرب ۱۶۳، ۱۵۴، ۲۸
 ۱۶۶، ۲۸۸، ۳۶۷
 عصمتیه، رجوع، مدارس شود
 عین التمر ۳۳، ۳۳

لاهور ۲۹۵
 لیپریک ۸۳، ۸۴، ۸۵
 مارشک ۲۵۰
 ماوراءالنهر ۱۰، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۱، ۱۴، ۸۰
 ۲۷۹، ۲۶۳، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۸
 مجلس شورای ملی ایران ۲۳۰
 مدرسه امینیّه ۱۴۳
 مدرسه شیریه ۱۳۴، ۱۳۵
 مدرسه بیهقیه ۴۳
 مدرسه سعدیه ۴۳، ۴۴
 مدرسه صدریه ۱۲۸
 مدرسه عصمتیه ۴۳، ۴۴، ۱۳۴، ۱۳۵
 مدرسه مستنصریه ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱
 مدرسه پیشاور ۴۳
 مدینه ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۲، ۱۶۶، ۱۶۷
 ۳۸۴، ۳۳۱
 مراکش ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۵۳
 ۳۷۵، ۳۷۵، ۳۹۰
 مرو ۱۵، ۱۵، ۴۹، ۱۵۷، ۲۱۵، ۲۵۰
 ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۰۱
 مروالروند ۲۵۱
 مریه ۳۷۵، ۳۷۵
 مسجد الحرام ۳۷۸
 مسجد صفاران ۲۴۲

[ل]

[م]

[غ]

عراق عرب ۱۶۳، ۱۵۴، ۲۸
 ۱۶۶، ۲۸۸، ۳۶۷
 عصمتیه، رجوع، مدارس شود
 عین التمر ۳۳، ۳۳
 عراقیه ۱۴۳، ۱۴۴
 غزه ۲۵۱
 فارس ۲۸۲، ۲۷۳، ۱۳
 دارمدطوس ۲۴۵
 فرانسه ۲۱۹
 فسا ۲۹
 فیروزآباد (شهر حور) ۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶
 فلسطین ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷

[ق]

قاهره (قاهره معریّه) ۲۸، ۲۸، ۲۸، ۲۸
 ۳۶، ۳۶، ۲۲۳، ۳۷۷
 قبة الصخرة ۱۴۲، ۱۴۵
 قدس ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۲۷
 قرطبه ۳۹۰
 قزوين ۳۶، ۴۱، ۲۶۱، ۲۹۲
 قطیف ۳۳، ۳۳
 قم
 قهستان ۳۷، ۴۱

[ک]

کران ۱۲۷
 کر بلا ۱۶۶
 کرج ۴۱، ۱۲۹
 کردستان ۱۶
 کرمان ۱۵، ۴۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۲، ۲۹۵
 کعبه ۳۳، ۳۳، ۳۴، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۶۳

فهرست الكتب

- اباة فوراني رك شرح اباة فوراني
 اتحاف السادة المتقين شرح اسرار احياء
 علوم الدين حا ١٦٢ ، ٢٢١ ، ٢٢٣
 آثار البلاد قزويني حا ٤٨
 آثار الوزراء عقيلي حا ١٩١ ، ٢١٦ ، حا
 ٢١٦
 اثبات المطر - ٢٢٤
 الاحوية العراقية في المسائل الاحراوية رك
 المطبوع الصغير
 الاحوية المرصية ٢٢٢ ، ٣٦٨
 الاحوية المسكنة عن الاسئلة المهتة حا ٣٤
 ٣٧٣ ، ٣٧٠ ، ٣٦٩ ، ٣٦٧ ، ٢٢٤
 احياء العلوم (احياء علوم الدين) ٧ ، ١٠١
 ١١١ ، ١٤٥ ، ١٤٦ ، ١٥١ ، ١٥٢ ،
 ١٥٤ ، ١٥٥ حا ١٥٦ ، ١٥٧ ، ١٥٨
 ١٥٩ ، ١٦٠ ، ١٦١ ، ١٦٢ ، ١٦٣ ،
 ١٦٩ ، ١٧١ ، ١٧٣ ، ٢٠٨ ، ٢٠٩
 ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٤
 ٢٢٩ ، ٢٢٩ حا ٢٣٥ ، ٢٣١ ،
 ٢٣١ ، ٢٣٣ ، ٢٣٥ ، ٢٣٨ ، ٢٣٩
 ٢٥١ ، ٢٦١ ، ٢٦٥ ، ٢٧٧ ، ٣٣٢
 حا ٣٣٥ ، ٣٣٩ ، ٣٤١ ، ٣٤٢ ، ٣٥٣
 ٣٥٨ ، ٣٥٩ ، ٣٥٩ حا ٣٦٠ ، ٣٦١
 ٣٦٩ ، ٣٧٠ ، ٣٦٩ ، ٣٦٧ ، ٣٦٤
 ٣٧٣ ، ٣٧٣ ، ٣٧٤ ، ٣٧٥ ، ٣٧٦ ،
 ٣٧٧ ، ٣٨٠ ، ٣٨١ ، ٣٨٤ ، ٣٨٥ ،
 ٣٩١
 احبار الحكماء حا ٨٧
 اختلاف الاراء والمخالفات من الاشرار حا ٢٢٤
 اخلاق الاراء و النجاة من الاشرار ٢٢٤
 اخلاق الاوار ٢٢٤
 الاخلاق عند العرب الحا ٨٦ ، ١٤٩ حا ٣٣٧
 حا ٣٦٢ ، ٣٥٥ حا ٣٦٢
 اخلاق امري ١١٢
 احوان الصفا رك رسائل احوان الصفا
 آداب اللغة العربية حا ٨٤ ، ٨٦ ، ١٤٦ ، ٢٢٠
 آداب الصوفية ٢٢٤
 الادب في الدين ٢٢٤
 اربعين عزالي ١٤٥ ، ١٦٠ ، ٢٢٤
 ارشاد اوال المعالي حوشي ٢٤٤
 اساس القياس ٢٢٤
 استنصار حا ١١٠
 اسرار اتماع السنة ٢٢٤
 اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد
 تاليف محمد بن منور حا ٤٨ حا ٤٨
 ٤٩ ، ١٠٢ ، ١٠٦ ، ٢٠٦ ، ٢٤٧

فهرست کتب

الامتناع و المؤسسة حا ٨٤	اسرار الحبح ٢٢٤
الاملاء على مشكل	اسرار الحكمة المشرقيه بارساله حتى بن يقطان
الاحياء (الاحوة المسكنه) ٢٢٢، ٢٢٤	٣٥٥
الاملاء في مشكلات الاحياء حا ٣٦٨	اسرار علم الدين حا ٢٢٤
الاتصار لماهي الاحياء من الاسرار حا ٢١	اسرار معاملات الدين ٢٢٤
١١٠، ١١٠، ٢٢٢، ٢٢٤	اسرار الانوار الالهية ٢٢٤
انجيل ٣٣٦	اسفار حا ٥٦، ٩٤ حا ٩٥ حا ٢٩٤
الانساب سمعاني حا ٤٨، ٩٢، ٢٠٢، ٢٦٤	الشعر والشعراء رك (ش)
الانوار لاعمال الانوار حا ٣٦٠ حا ٣٦١	اشارات ابو علي سينا ٩٧
الانيس في الوحدة ٢٢٤	الاشراف في مسائل الخلاف ٢٢٤، ٢٣٨
ايها الولد ٢٢٤، ٣٤١ حا ٣٤٢	اعتقادات زان زك روسو ٣١٥
ب	اشعة اللمعات ١٠٣
البحر المحيط ٢٣٤	اعلام الاحياء ،اعلاط الاحياء ١٦٢، ١٦٢
نبايع الصريح ٢٢٥	٢٢٠، ٢٢٢، ٢٣٥، ٢٥٦، ٢٨٨
النداية والنهاية حا ١٦٢	٣٥٩
نداية الهداية ٢٢٥	اغاني ٦٩
النذر المعبر ٢٣٣	الغاية القصوى رك (ع)
نرهان در اصول فقه تاليف امام الحرمين	آفات اللسان ٢٢٤
٢٤٤، ٣٨٢، ٣٨٩	الفصل في المال والاهواء و النحل رك
نسيط در فقه تاليف امام محمد عرالي ٢٢٥،	(ف)
٢٣٣، ٢٣٤	العكره والعبرة رك (ف)
النسيط ،اليف ابو الحسن علي واحدی در	الاقتصاد في الاعتقاد ٢٢٤
تفسير قرآن ٢٣٥، ٢٣٥، ٣٧٤	الحام العوام عن علم الكلام ١١٠، ٧٢٤
نصائر بصيريه ٢٨٩، ٣٠٨	٣٥٣
المعت والنشور حا ٢٤٣	الامالي (امام عرالي) ٢٢٤
نهيمة الطالبين ٢٣٢	امالي سيد مرتضى حا ١٠٠
نوستان سعدی ١٥٥	امالي شيخ طوسي حا ١٠٠
الميان ٣٧٦	امالي صدوق حا ١٠٠
بيان الاديان حا ٧٠، ٧٢ حا ١٧٦، ٨٠، ٢٨١	اماني هروي (اماني حواحه عندالله اماني)
الميان والتبيين حا ٦١، ٩٤	١٠٠، ١٠١
بيان القوايم ٢٢٥	امعجم رك (م)

فهرست کتب

- بیان فصایح الاباحیه حا ۲۲۹
 بیست مقاله قزوینی حا ۲۹۶
 پندنامه عرالی ۲۲۵
 ت
 تاج العروس ۲۵۵، ۲۲۳
 تاریخ ابن خلدون حا ۳۵
 تاریخ ابوالقلاء حا ۳۵، ۱۴۸، ۳۰۰
 تاریخ الاسلام حا ۱۴۳
 تاریخ الحکماء ۸۵، ۸۸، ۸۸ حا ۸۸
 ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۲۶
 ۳۵۱، ۳۵۱، ۳۱۴
 تاریخ استظهاری حا ۱۹۰
 تاریخ الفلاسفه حا ۳۶۲
 تاریخ الفراء فخری حا ۳۰۰
 تاریخ آداب اللغة حرری ریدان حا ۱۴۶
 تاریخ ادبیات ایران حلال همائی ۲۰۷
 تاریخ اصعمان ابن میده ۲۷۶
 تاریخ آل سلحوق تاریخ سلحقه تاریخ
 سلحوقیه رك تاریخ عماد کاتب
 تاریخ بغداد ۷۸، ۸۵، ۷۸
 تاریخ بیهق حا ۱۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۱
 ۳۰۰
 تاریخ بیهقی حا ۳۰، ۳۱، ۲۰۵، ۲۰۶
 ۲۰۸، ۲۰۰ حا ۳۰۰
 تاریخ تمدن اسلامی حا ۵۶
 تاریخ جهان آرا حا ۲۹۷
 تاریخ دول الاسلام دهی ۳۵، ۳۵ حا ۳۵
 ۴۲، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۵۰
 ۲۵۵، ۲۵۰
 تاریخ عماد کاتب حا ۱۳، ۱۳، ۱۵، ۱۴
 حا ۱۲۸، ۱۸۳، ۲۰۴، ۲۸۹، ۲۹۹
 حا ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۳۰۵
 حا ۳۰۸، ۳۰۷، حا ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
 حا ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۱۲، ۳۱۲
 تاریخ فلاسفة اسلام تاریخ فلاسفة الاسلام حا
 ۱۴۵، ۳۵۵ حا ۳۵۶
 تاریخ کامل ابن اثیر حا ۲۷، ۳۸، ۳۵
 حا ۴۲، ۱۳۲، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۵۳
 حا ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۰، ۳۰۵
 تاریخ گریده حا ۳۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۰۰
 ۳۰۵
 تاریخ مرآة الزمان حا ۱۳۲
 تاریخ مصر ۲۶، ۲۸، ۴۳ حا ۴۳
 تاریخ مصر القديم حا ۲۶، ۴۳
 تاریخ مسا وایور ۲۷۲
 تاریخ بيشاور ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۹۰ حا ۱۹۰
 حا ۲۰۹، ۲۷۴، ۳۸۷
 تاریخ یافعی حا ۴۴، ۱۵۳، ۲۵۷
 تاریخ یعیمی ۴۸
 تاویل مختلف الحديث حا ۷۶
 تمصرة ادواسحق شیراری در اصول فقه ۲۸۲
 تبصرة العوام ۷، ۱۰۶، ۲۸۱، ۳۸۸ حا ۳۸۸
 تمبین ابن عسا کر ۳۷۸
 تحارب السلف حا ۱۲۷، ۳۰، ۱۳۶ حا ۱۳۶
 حا ۱۴۰، ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۱۰
 تحسین الطون ۲۳۵
 تحسین الادله عرالی ۲۳۸، ۲۲۶
 تحصیل همینار آدرایگانی ۸۸
 تحفة الاحیاء فیما فات من تاریخ احادیث
 الاحیاء ۲۲۳
 تحفة الارشاد ۲۳۶
 تحفة نهائية ۱۸۴، ۲۱۶
 تدلیس انلیس (تلمیس انلیس) تالیف عرالی
 ۲۲۵

فهرست کتب

۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۲۶، ۲۲۵
۳۵۹، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۴۵، ۳۲۶
۳۵۷، ۳۵۵

تهذیب الارکان ۳۶۸، ۳۶۸
تهذیب شیخ طوسی حا ۱۱۰
تهذیب الاحلاق ابوعلی مسکویه ۱۱۲
الثبات عند الممات (ابن حوری) ۱۹۹

ج

جامع التواریخ رشید الدین فصل الله حا ۳۸
جامع الحقایق عرالی ۲۲۶
الجواهر العوالی من رسائل العرالی ۱۵۸
حا ۱۵۸

کتاب الحواهر، جواهر القرآن غزالی
۲۳۰، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۶، ۲۲۴
۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۴، ۲۳۶، ۲۳۶
۳۶۰

جهان کشای حوبنی حا ۲۰۷، ۱۳۲
جہار مقالہ نظامی عروضی سمرقندی ۴۸
حا ۴۹، ۲۰۶، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۸
۳۱۴

ح

حمید السیر ۲۵۹، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲
حجة الحق عزالی ۱۱۰، ۲۲۶، ۳۲۸

حدائق السحر ۲۷۴
حدیقة الحقیقة ۲۹۶
حدیقة الشیعة حا ۲۸۱، ۲۸۱
حقایق العلوم لاهل المہوم عرالی ۲۲۶
حقیقة الروح عرالی ۲۲۶
حقیقة القولین عرالی ۲۲۶
حکمة الاشراف حا ۹۴، ۱۰۲
حکمت سقراط ۸۶

تذکرة الاخبار بما فی الوسیط من الاحبار
۲۳۴

تذکرة الاولیاء عطار حا ۴۹، ۱۰۳
تذکرة بقی الدین حا ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸
تذکرة الحفاظ حا ۱۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸
۲۵۵ حا ۲۶۹
تذکرة الفقہا حا ۷۳

تذکرة دولتشاه سمرقندی حا ۱۸۲-۱۹۰
حا ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۵۹، ۲۸۷
تشیید الارکان ۳۶۸

تعریف الاحیاء بمصائل الاحیاء حا ۱۵۳،
۲۲۳، ۳۸۷

تعلیم و تربیت (مجله) ۱۳۷
تعلیقہ عرالی ۲۲۶
التفرقة بین الاسلام والردقہ عرالی ۲۲۶
۲۲۸، ۳۵۴

تفسیر ابوالفتوح رازی حا ۲۹۶
تفسیر القرآن عرالی ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۵
تفسیر طبری ۲۰۵، ۲۰۵
تفسیر کشاف ۲۷۸، ۲۷۹

تالیس االیس (تدلیس االیس) حا ۲۶
۲۲۵

تاویجات ۹۴، ۹۵
تنبیہ العافلیین عرالی ۲۲۵، ۲۸۲
تربیه القرآن عن المطاعن (عرالی) ۲۲۵
توریه ۳۳۶

تہافت ابی حامد ۸، ۳۵۳، ۳۵۴
تہافت التہافت ۸، ۲۲۶، ۳۵۳، ۳۵۴
۳۵۵

تہافت الملاسہ ۸، ۸۹، ۸۹، ۱۱۰

فهرست كتب

راحة الصدور راوردی حا ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۴۲
 ۱۵۷، حا ۱۸۳، حا ۳۰۰، ۳۰۵
 ۳۰۶، حا ۳۰۷، ۳۱۰
 رجال ابوعلی (منتهی المقال) ۳۸۸
 رحلة ابن بطوطه ۱۳۳ حا ۱۳۶ حا ۱۶۵
 رحلة ابن حمیر ۱۳۰
 الرد علی من طعی غزالی ۲۲۷ حا ۲۲۷
 رسائل احوان الصفا ۸۲، ۸۳ حا ۸۳
 ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۳۲۸
 رسالة الاقطاب غزالی ۲۲۷
 رسالة حی بن یقطان ۲۳۶
 رسالة الطیر غزالی حا ۲۲۰، ۲۲۷
 رسائل فضائل الامام رکن فضائل الانام
 رسالة قشیریه ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۴۵،
 ۲۸۹، ۲۴۳، ۳۵۳، ۳۸۳
 الرسالة القدسیه غزالی ۲۲۷
 رسالة قواعد عشره حا ۲۲۰
 الرسالة اللدیه غزالی ۲۲۷
 رساله نظامیه ابوالعالی حوینی ۲۴۴
 رسالة و عطیه غزالی حا ۱۵۸، ۲۲۰،
 ۲۲۷
 روح الاحیاء ۲۲۳
 روصات الجذات (روصات) حا ۱۱
 حا ۵۸۱ حا ۶۰ حا ۶۱ حا ۷۵ حا ۸۵
 حا ۸۸، ۱۱۳ حا ۱۹۰، ۲۱۱
 حا ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۱
 حا ۲۹۶، ۳۶۲
 الروصه (تلخیص العربی علی الوحیر) ۲۳۳
 روصة الطالبین و عمدة السالکین غزالی
 ۱۰۱، ۲۲۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴
 روصة الماطر ۱۲۸
 ریاض الشعراء والة داعستانی ۲۹۵
 ریاض العارفين رضا قلیحان هدایت ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۶۳ حا ۲۹۶

حکمت علائیة ابوعلی سبأ حا ۸۸
 الحکمة فی محلوقات الله عزالی ۲۲۶
 حلیة الاولیاء حا ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱
 الحوادث الجامعة ۱۳۱ حا ۱۳۲ حا ۱۳۲
 حا ۱۳۳ حا ۱۳۴ حا ۱۳۶ حا ۱۴۰
 حواشی چهارمقاله حا ۲۹۷
 خ
 حردنامه ۱۰۳
 حراته الادب حا ۶۹
 حزینة الاصعیاء ۲۴۵، ۲۴۶
 حظط مقریزی حا ۴۳، ۵۷
 کتات حلاف شیخ طوسی ۲۱
 الحلاصه (مختصر المدر المنیر) تالیف
 ابن ملق ۲۳۳
 حلاصة الاقوال حا ۷۳
 خلاصة التصانیف غزالی ۲۲۶
 حلاصة الرسائل غزالی
 ۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۸، ۲۶۶
 حواص القرآن عزالی ۲۲۶
 د
 الدرة الماخرة فی کشف علوم الاحرء عزالی
 ۲۲۷
 الدرر عزالی ۲۲۷، ۳۲۸
 الدرر الكامنه حا ۱۴۴
 دول الاسلام رکن تاریخ دول الاسلام دهلی
 ذ
 دحیره حوار مشاهی سید اسمعیل حرحانی
 حا ۲۱۰
 الدحیره فی علم المصیر ۲۶۱
 الدریعة الی مکارم الشریعة عزالی ۲۲۷
 دیل اسباب ۲۷۷
 ر

فهرست کتب

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷	ریاضة النفس عزالی ۲۲۷
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶	ره ابحام دامه ۱۰۳
۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۹۱	ز
شرح ارشاد ابوالقاسم انصاری ۲۷۳	راد الاحره عزالی ۱۲۸، ۲۲۷
شرح اسماء الله الحسنى ۳۶۷	ردلة التوازیخ حا ۱۴، ۱۳، ۳۰۰، ۳۰۶
شرح اشارات حا ۵۱، ۵۱، ۲۹۳	۳۰۹
شرح اصول کافی ملا صدرا ۹۵۹	رواهر الدرر ۱۲۸
شرح برهان امام الحرمين ۳۸۲	الزهد الفاتح عزالی ۲۲۷
شرح تحریر ملا علی قوشچی حا ۵۲،	س
۵۵ حا ۵۹ حا ۶۱ حا ۷۳	السامی فی الاسامی ۲۷۶
شرح حماسه ابی تمام (خطیب تبریزی) ۲۷۵	سیاق امام عبدالعزیز فارسی ۲۷۳
شرح دائرة علی بن ابیطالب ۲۲۷ رک	السرالمصون عزالی ۲۲۷
حجة الاسماء عزالی	سرالعالمین و کشف ما فی الدارین عزالی
شرح ربیعی ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۷۷	حا ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
شرح عقاید سبعیه ۵۵	۲۶۵، ۲۸۱، ۳۶۱
شرح عصی حا ۵۱ حا ۶۱	السرالمکتوم فی اسرار المحجوم ۲۳۵
شرح لاهیه المعجم حا ۱۴۴	سفرنامه ناصر حسرو حا ۳۴ حا ۱۶۵
شرح هندی ۲۷۸	حا ۲۹۷
شرح مقاصد تنازی حا ۵۱، ۵۵، ۵۵، ۷۴	سقط الرید ابوالعلاء معری ۲۷۵
شرح منظومه سرواری حا ۶۱ حا ۶۱	سمن صغیر حا ۲۴۳
حا ۶۳	سوانح امام احمد عزالی ۲۶۱
شرح مواقف میر سید شریف حرجابی حا ۵۱	سیاست نامه نظام الملک ۳۵، ۲۰۶
۵۵، ۵۵، حا ۵۹ حا ۶۱، ۷۴	سیر الملوك (سیاست نامه) ۳۵
شرح و حیر عزالی (محمد بن عبدالکریم وزان)	ش
۲۷۷	شامل امام الحرمين در اصول دین ۲۴۴
شدرات الذهب حا ۹۴ حا ۱۶۲، ۲۰۲	شامل ابن صناع ۲۸۴
۲۵۲، ۲۵۵	شاهنامه فردوسی ۱۱۱، ۲۰۸ حا ۲۳۷
شذور العقود فی تاریخ اليهود حا ۱۳۱	شرح امانه نور ابی ۱۳۸، ۲۸۶
۱۱۲	شرح ابن ابی الحديد بر بیح العلاء
کتاب الشعر والشعراء بألف ابن قتیبه حا ۶۹	حا ۶۱، ۷۳ حا ۳۶۲
شما (ابوعلی سینا) حا ۵۱، ۲۹۰ حا ۲۹۳	شرح احياء الاموات، شرح احياء ۱۵۷
۳۵۶	حا ۱۵۸ حا ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۹۹
شما العاقل فی بیان مسألة التعلیل عزالی	حا ۲۰۱ حا ۲۰۲ حا ۲۱۱ حا ۲۱۹
۲۲۷	حا ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰ حا ۲۳۴، ۲۳۴

فهرست کتب

- شکایة اهل السنة بحکایة ما دالهم من المحنة
(تالیف امام ابو القاسم قشیری) ۲۸۹
- ص
- صحیح بحاری ۱۷۵
صحیح مسلم ۱۷۵
صوان الحکمة حا ۸۵
صحی الاسلام حا ۵۶ حا ۵۶
الصیاء المتتالی فی عقب الاحیاء للعرالی ۳۶۷
- ط
- طبقات الاطباء حا ۳۵۱، ۳۵۲
طبقات الحفاظ ۱۴۳
طبقات السلاطین حا ۳۰۰
طبقات الشافعية، طبقات سسکی ۱۹
حا ۲۰ حا ۲۳ حا ۳۵ حا ۳۵ حا ۴۲
حا ۴۴، ۴۶ حا ۴۶ حا ۴۸، ۸۶، ۸۰
حا ۹۱ حا ۹۹، ۹۹، ۹۹ حا ۱۲۵ حا
۱۲۵ حا ۱۲۸ حا ۱۳۳ حا ۱۴۰ حا
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۳ حا ۱۴۴ حا ۱۴۷
حا ۱۵۷ حا ۱۵۸، ۱۶۰ حا ۱۷۰،
۱۷۵ حا ۱۷۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲
حا ۲۰۹ حا ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲ حا ۲۱۵
۲۱۶، ۲۲۱ حا ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶
۲۴۰، ۲۴۱ حا ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۴
۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۷
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۵۹ حا ۲۶۱، ۲۶۲
۲۶۳، ۲۶۳ حا ۲۶۷ حا ۲۶۸
۲۶۹، ۲۷۰ حا ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳
حا ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹
حا ۳۰۰، ۳۰۰، ۳۰۷ حا ۳۰۷
۳۰۸ حا ۳۰۹، ۳۰۹، ۳۷۶، ۳۷۵
- ۳۸۰ حا ۳۹۱
طبقات الصوفیه ۱۰۰، ۱۰۱
طبقات الفقهاء ۲۸۲
طبقات المعتر له ۵۸
طریق الحقایق حا ۱۰۱، ۱۹۹ حا ۲۰۴
حا ۲۱۱ حا ۲۴۵ حا ۲۶۰، ۲۶۳،
۲۸۰ حا ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۷
- ع
- عجائب صنع الله عرالی ۲۲۷
عده (حسین بن علی طبری) ۱۳۸، ۲۸۶
العراصة فی الحکایة السلحوقیه ۱۳، ۱۵
۱۲۸، ۱۸۳، ۲۰۴، ۳۰۰، ۳۰۱
۳۰۵، ۳۰۷
العریر علی الوحیر، ۲۳۳
عصر المامون حا ۷۷
عقاید نسعیه ۵۵
عقیده المصباح عرالی ۲۲۷
عقیده اهل السنة عرالی ۲۲۷
عمدة السالکین عرالی ۲۲۷
عمود المحتصر عرالی ۲۲۷
عوارف المعارف حا ۹۵، ۱۰۳، ۲۶۰
۳۴۳
- غ
- غایة العور فی مسائل الدور عرالی ۲۲۷
غایة القصوی ۳۳۷
عزالی، امة حا ۱۱، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۱
۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۵، ۳۹۳
عقبة المسترشدين ۲۰، ۲۷۳
عور الدور عرالی ۲۲۷، ۲۲۷
عیات الامم و مغیث الخلق حا ۲۰ حا ۲۰
۲۴۴

فهرست کتب

فوات الوفيات حا ١٤٣
 فواتح السور غز الى ٢٢٨
 الفهرست (ابن النديم) حا ٨٧ ، ٣٥٢
 فيصل التفرقة بين الاسلام والردة - غز الى
 ١١٠ ، ١٧٤ ، ٢٢٨ ، ٣٢٦
 ق
 قابوسنامه عنصرالمعالی ١٠٨ ، ٢٠٦
 قاموس الاعلام تركي تاليف شمس الدين
 سامی حا ١٨ ، ٨٨
 قانون الرسول غز الى ٢٢٨
 القابون الكلبي غز الى ٢٢٨
 القابون في اللغة (ابو علي اصفهاني) حا ٢٢٨
 قرآن مجيد حا ١٨ حا ٢٤ ، ٦٦ ، ٧٧
 حا ٩٥ ، ١٢٤ ، ١٤٩ ، ١٧٩ ، ١٨١
 ٢٥١ ، ٢٥٦ ، ٢٨٧ ، ٣٣٦ ، ٣٤١
 ٣٤٤
 القرية الى الله غز الى ٢٢٨
 القسطاس المستقيم غز الى ٢٢٨ ، ٣٢٨
 ٣٢٨
 قواعد الاحكام حا ٧٣
 القواعد العشره غز الى ٢٢٨
 قواعد العقائد غز الى ٣٦٨ ، ٣٧٩
 قوت القلوب ابوطالب هكبي ٩٨ ، ٣٢٨
 ٣٤٣ ، ٣٥٤ ، ٣٨٣
 القول الحميل في الرد على من غير الانجيل
 غز الى ١١٠ ، ٢٢٨
 القول المشرق في تحرير المنطق ٣٦٦
 ل
 كامل ابي اثير رك تاريخ كامل ابن اثير
 كامل ابن صناع ٢٨٤
 كشف زمخشري ٢٧٨
 كرشاسب دامه اسدي ٢٩٩

ف
 فاتحة العلوم غز الى ٢٢٨
 الفتاوى غز الى ٢٢٧
 فتوحات مكيه ١٠٣
 فتوت دامه كاشمي ١٠٧
 فتوح القرآن حا ٢٢٨
 فجر الاسلام حا ٥٧ حا ٥٨ حا ٥٩ حا ٦٠
 حا ٦٥ حا ٦٦ حا ٦٩ حا ٧٦
 الفجرى ٣١٠
 فرق الشيعة بوجهي حا ٢٦ حا ٣١ حا ٣٥
 حا ٥٥ حا ٥٨ حا ٥٩ حا ٦١ حا ٦٥
 حا ٦٩ حا ٦٩ حا ٧٠ حا ٧١ حا ٧٦
 الفرق بين الصالح وغير الصالح غز الى ٢٢٨
 فروع كافي حا ١٤٩
 فريده عماد كات حا ٢١١
 الفصل في المال والاهواء و الفحل حا ٤٨
 حا ٦١
 فصل المقال ٣٥٣ ، ٣٥٤
 فصوص الحكم ١٠٣ ، ١٠٤
 فصول حا ٥١ حا ٦١
 الفصول التامه في هدايه العامه ٢٨١
 فصايح الاناحيه غز الى ٢٢٨
 فصايح الباطنيه غز الى ٢٢٨ ، ٢٣١
 فصول القرآن غز الى ٢٢٧
 فصول الانام من رسائل حجة الاسلام حا ١٢٢
 حا ١٧٣ ، ١٧٧ ، ١٨٢ ، ١٨٢ حا
 ١٨٤ ، ١٨٨ حا ١٨٩ حا ١٩١ حا
 ١٩٢ ، ٢١٦ ، ٢١٨ ، ٢٢٨ ، ٢٢٩
 ٢٦٨ ، ٢٧٧ ، ٢٧٨ ، ٣١٤ ، ٣٦٩
 حا ٣٣٧ حا ٣٣٨
 الفكرة و المرد غز الى ٢٢٨
 فكل ١٠٣

فهرست کتب

لمع و شرح لمع در اصول فقه (ابو اسحق شیرازی) ۲۸۲
الماحد عزالی ۲۳۹، ۱۵۴
المادی والغایات عزالی ۲۳۱

م

مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی ۱۰۳
۳۴۳
مثنوی ولدنامه ۳۴۳
المجالس الغرالیه ۲۶۱، ۲۳۲
مجالس المؤمنین ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۰
۲۹۶، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۸۰، ۲۷۹
مجله تعلیم و تربیت ۱۳۷
مجله الهلال ۴۳، ۱۴۶، ۲۲۰
مجمع المحررین ۶۱
مجمع المصنعا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۴
۲۹۹، ۲۹۷، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۹
مجمع الامثال میدانی ۲۷۶
مجمع الانشاء ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶
مجموعه حالات و سخنان شیخ ابوسعید
ابوالحیر تالیف جمال الدین ابوروح الله
۴۷، ۴۹

محاسن اصمهان مافروچی ۱۲۸
محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ۱، ۲۹
۳۵، ۳۶، ۲۸۰
محاكمه سقراط (حکمت سقراط) ۸۶
محک النظر عزالی ۲۳۱
المحیط (امام محمد یحیی) ۲۳۳
مختار نامه ۲۰۴

مختصر مرئی ۲۲۷، ۲۲۶
مختصر المقتصر ۲۲۷
مخزن الاسرار نظامی ۲۱۴
مدخل السلوک الى منازل الملوك عزالی ۲۳۲

۲۳۳

گزیده رك تاريخ گزیده

کسر الشهوتین عزالی ۲۲۸
الكشف والتمیین فی عرور الحلق اجمعین
عزالی ۲۲۸، ۵۰۶
كشف الظنون ۱۹، ۲۲۲، ۲۳۴
۳۶۶

الكشف عن مباح الادله ۳۵۳
كشف علوم الاخره عزالی ۲۲۸
كشف المحجوب ۴۸، ۱۰۱، ۹۳، ۱۰۶
كشف المراد ۷۳

کفایة الاصول (کاظم حراسانی) ۵۱
کشکول شیخ بهائی ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۹۲
۱۹۳، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۴
۲۱۶، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۷۸، ۲۷۹

۲۹۴

کلام الله مجید ۶۶
کلمات سعلی ۱۳۲، ۳۸۹
گلشن زار ۱۰۴
کلیات عراقی ۱۰۴
کنز العله عزالی ۲۲۸

کیمیای سعادت عزالی ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۸
۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۶، ۲۰۸
۲۲۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۶۵
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۰
۳۴۲، ۳۴۴، ۳۶۷، ۳۷۴

ل

لذات الاحیاء ۲۶۱، ۲۲۳
لذات الالام ۲۱۴، ۲۹۹
الذات الممتلئ عزالی ۲۲۸
لقیه المشتاق الى ساکمی العراق ۱۴۷
لغات بحر الدین همدانی ۱۰۳، ۲۰۴، ۲۶۱
لغات بحر الدین همدانی (از سرسراج طوسی) ۱۰۳

فهرست کتب

المطاب (شرح وسيط غزالي) ٢٣٤	المذهب في ذكر شيوخ المذهب ٢٦٥
مطلوب تمقارانی حا ٥٥	مذهب كبير تاليف ابو المعالي جوبسي (النهاية)
المطمون الصغير عزالي (الاحوية الغزالية)	٢٧١
٢٢٥	مرآة الحنان بافعي حا ١٨ حا ١٩ حا ٢٠ حا ٢٣
المطمون به علي اياه عزالي ٢٣١	٣٨ حا ٤١ حا ٤٢ حا ٤٤، ٤٤، ١٠٩
المطمون به علي غير اياه ٢٣٦، ٢٣٦	١٢٥ حا ١٤٠ حا ١٤٤ حا ١٩٩، ١٦٢
المطمون لغير اياه ٣٨٦	٢١٥ حا ٢١٩ حا ٢٢١ حا ٢٢٥، ٢٢٤
معارض القدس عزالي ١١٢، ٢٣٢، ٢٣٢	٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٥، ٢٨٦ حا ٣٠٠ حا
٣٥٣	٣٦١، ٣٧٤، ٣٧٦ حا ٣٧٧ حا ٣٧٨ حا ٣٩١
المعارف العقلية والحكمة الالهية عزالي ٢٣٢	مرآة الرمان ١٣٢
٣٥٧، ٣٥٧	مرآة الصفا ٢٦١
معجم الاداء ياقوت حموي ٢٧٦ حا ٣٠٠	المرشد الامين الى موعظة المتقين عزالي
معجم البلدان ٤٨ حا ٣٧٥	٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٣١، ٢٥١
المعجم شمس قيس زاري ٢٠٣ حا ٢٠٤	مرصاد العباد ١٠٣
معجم المطبوعات العربية حا ٢٢٨، ٢٣١	مروح الذهب ٢٣٨
٢٣٧، ٢٣٧ حا	مسالك وممالك ابن خردادبه ١٦٥ حا ١٦٥
معراج السالكين عزالي ٢٣١	المسامرة تاليف شيخ محيي الدين ٢٣٢، ٢٣٢
معلقات ٢٧٥	٢٣٦
معوذة (شيخ ابو اسحق شيرازي) ٢٨٢، ١٩	مستدرک الوسائل حا ١٤٩
معيان الدائم عزالي حا ١٥٣ حا ١٩١	المستصفي عزالي ١٤٦، ٢٠٩، ٢٢٨
حا ١٩٣ حا ١٩٣، ١٩٣	٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٨
معيان النظر عزالي ٢٣١	٢٦٦، ٣٦٠، ٣٦٤، ٣٨٦
معيث الحق في اختصار الحق تاليف امام	المستطهرى تاليف ابوبكر شاشي حا ١٣٩
الحرمين حا ١٨، ٢٠ حا ٢٠ حا ٢٠	١٨٨
المعنى عن حمل الاسعار ٢٢٢، ٢٢٢	مستطهرى درردناطيه عزالي ١١٠، ٢٣١
مفاوصات حا ٨٤	٣٢٨
مباح العيب ١٠٣	مسلم السلاطين عزالي ٢٣١
مفصل الخلاف عزالي ١١٢، ١٢٢، ٢٣٢	مشكودالانوار عزالي (= المشكاة) ١٧٢، ١٧٣
٢٣٢، ٢٧٨، ٢٢٨	١٧٧، ١٨٠، ١٩٠، ٢٣١، ٣٣٧، ٣٣٧
مقاسات ابو حيان توحيدى حا ٨٤ حا ٨٥	٣٣٩، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٥٧، ٣٥٨
٨٧، ٨٦	مصباح الهداية ومفتاح الكفاية ١٠، ٢٠٢٠
مقال الطالبيين حا ٦٩	مصحح ابن مسعود ٢٥٦ زك قرآن
مقاصد الفلاس عزالي حا ٥٥، ٢٣١، ٢٣٨	مطارحات حا ٤٩، ٥٥
٢٣٦، ٢٤٥، ٢٤٦، ٣٥٣	

فهرست کتب

مقامات حریری ۳۱۱، ۲۷۶، ۲۵۳	من لا یحصره الفقیه حا ۱۱۰
مقامات حمیدی ۲۰۷	منهاج العابدین الی جنة رب العالمین ۲۳۱
مقام المصل ۲۸۱ حا ۲۸۱	۲۳۳، ۲۳۲
مقدمة ابن خلدون حا ۶۱ حا ۹۳	منهاج العارفين غزالی ۲۳۲، ۲۳۲، ۲۳۲
المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنى	منهاج القاصدين ۲۲۲، ۲۲۲
غزالی ۳۵۸، ۳۵۸، ۲۳۲، ۲۳۱	منهاج المسترشدين عزالی ۲۳۱
مکاتیب فارسی امام محمد غزالی حا ۱۲۲	المنهج الاعلی عزالی ۲۳۱
۱۷۰	مواقف میرسید شریف ۵۵
مکاشفة القلوب عزالی ۲۳۱	مواهم الناطقین عزالی ۲۳۱، ۲۳۱
المکنون غزالی ۲۳۲	مولدالنسی ۲۴۰
ملل و نحل ابن حزم ۴۸، ۲۶، ۶۱ حا ۶۹	مهدب ۱۹ حا ۲۸۲، ۲۰
۷۴	میران الاستقامة ۲۵۸
ملل و نحل حا ۲۶، ۴۸ حا ۵۸ حا ۶۰	میزان العمل عزالی ۲۳۱، ۲۳۱، ۳۵۷
حا ۶۱، ۷۴ حا ۷۶، ۲۵۰، ۲۷۷	حا ۳۵۷، ۳۵۷
المنتحل (المنتحل؟) فی الحلل ۱۵۴، ۱۹	ن
المنتظم فی تاریخ الامم ۱۳۱ حا ۱۳۱	دائة تصوف (تصوف نامه) ۹
منازل السائرين ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴	نجات انواعی سینا ۱۱۲
مناقب الشعراء ۲۹۹	نحلة الاسماء عزالی ۲۲۷
المنتقى من احبار المعظمی حا ۴۹، ۲۳۳	نزهة القلوب حمدالله مستوفی ۱۶۵
۲۳۳	نصیحة الملوک ۱۷، ۶۴، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۸۱
منتهی المقال فی احوال الرجال ۳۸۸	۲۳۲، ۲۲۸، ۲۱۵، ۲۰۸، ۲۰۶، ۱۸۲
المنحول دروس اصول عزالی ۱۷۲، ۱۷۷	۲۶۲ حا ۳۳۵
۱۸۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۳۷، ۳۸۸	نجات الهیه صدرالدین قوموی حا ۱۰۳
منطق الطیر عطار ۱۰۳	نجات الاس حا ۴۹ حا ۹۴ حا ۱۰۰
المنقذ من الضلال عزالی ۷، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۱۰	حا ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۶
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸	النمق والتسویه ۲۳۶، ۳۷۵
۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶	نقش بدیع عزالی مشهدی ۲۱۴
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۰	المکت فی علم الحلال لابی اسحق الشیرازی
۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹	حا ۱۹، ۲۸۲
۴۰، ۲۶۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳	موادر الاحبار عزالی ۲۳۲
۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۹۳	مور الشمعة عزالی ۲۳۲
مضطومة حکمت حا ۵۶، ۶۱، ۶۳	

فهرست کتب

۲۶۵ ، ۲۳۸ ، ۲۳۵	بهاية المطلب ابوالمعالی حونی (المذهب
۳۷۴،۳۶۴	الکبیر) ۲۰، ۲۲۵، ۲۴۴، ۳۷۴
الوسیط در تفسیر تالیف ابو الحسن علی واحدی	نهج البلاغه حا ۷۳، ۷۴، ۶۱ حا ۷۳، ۷۴، ۲۸۰
۳۷۴، ۲۳۵	۳۶۲
وعطیه رساله عزالی حا ۲۲۰	نهج الحق حا ۷۳، ۶۱ حا ۷۳، ۷۴، ۸۰
وفیات الاعیان حا ۵۷ حا ۶۰	و
الوقف والاشقاء عزالی ۲۳۵	الوایی الوفیات حا ۶۱ حا ۱۴۴ حا ۱۶۲
ولدنامه (مثنوی ولدی) ۳۴۳	۲۰۳، ۲۱۱ حا ۲۲۰ حا ۲۲۲، ۲۳۸، ۳۷۴
ه	وحه دین ناصر حسرو حا ۲۴
هفت اقلیم ۲۹۵	الو حیر در فقه تالیف امام محمد عزالی
الهلال (مجله) حا ۴۳ حا ۱۶۹ حا ۲۲۰	۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵ حا
هیا کل المور حا ۹۴	۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۶، ۳۷۴
ی	الوجیز در تفسیر تالیف ابو الحسن علی واحدی
یا قوت التاویل فی تفسیر التشریح تالیف امام	۳۷۴، ۲۳۵
محمد عزالی ۲۳۵	الوسیط در فقه تالیف امام محمد عزالی
	۲۲۰ حا ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۱۴

صوابنامه

اغلاطی را که در طبع رح داده است اعاده نکرده و تنها بصیط صواب قناعت نموده ایم .

صفحه	سطر	صواب	صفحه	سطر	صواب
۱	۳	پیدار خویش	۷۳	۱۴	ار موارد اتفاقی
۱	۱۲	عالم معقل	۷۴	۹	از روی این کتاب
۶	۱۵	از معجزات	۷۶	۵	و گروهی از معجزه
۸	۹	نالیف کرد و اهات	۲۱		دین بکار رود
۹	سطر آخر	یا شوون			بیش از آنچه
۱۰	۷	ادبیات برقی	۷۹	۶	مرید بر علت
۱۰	سطر آخر	بر انداختند	۸۲	۱۱	در بصره با بعداد
۱۱	۷	در اول این سطر ذکر کرده راند است	۸۵	۱۶	نوبستگان رساله ها
۱۳	۱۶	صد هزار دیار	۸۶	سطر قبل آخر	حکمت سقراط
۱۳	۱۷	وزارتش بخشید	۸۸	۳	بهمیارس مردان
۱۵	۲۳	مذبی حکمرانی	۸۹	۱۸	در پیش چشم
۱۷	۷	عزالی حدود ۱۶ سال حکومت	۹۳	۱۷	که در زمان خودشان
۱۹	۱۴	المدخل (؟ المدخل)	۹۶	۱۵	مطابق در آمده
۲۴	۸	اسماعیلیه	۱۰۲	سطر آخر حاشیه	(۱) المقدمه
۲۷	۱۴	۳۸۶-۴۱۱	۱۰۳	۱۴	و مولانا معاصر
۲۸	۱۹	کارها	۲۱		دربارین مولانا
۳۲	۶	مهریه (۵)	۱۰۴	۱۵	که سخن مولانا راسب آمد
۳۵	۲۴	بدرار کشید	۱۱۱	۱۹	از سبب و اقباس
۴۲	سطر آخر	الاسلام)	۱۱۲	۴	از تهنیت
۴۷	۳	اسناد ابوالقاسم	۱۱۴	سطر اول	دو شهر مهم
۴۹	۲۲	اسحق کریمی	۱۲۰	۱۹	ممکن است که
۵۹	۱۲	در سال ۱۲۸ هجری	۱۲۱	۸-۷	که بکل را مدت اول کایش
۵۹	۱۵	از غلات	۱۲۲	۴	یا ناشاره و لوح
۶۲	۱۹	در قیامت می بیند	۸		در دستگاه سلطان
۶۳	۱۰	مکرر است	۱۲۳	۱۹	محصص گردد
۶۹	۱۲	علی الاسلام کتبه	۱۲۵	۱۸	نظامیه بغداد
۷۰	۱۴	از مرخصه موسوم	۱۲۷	۴	ادبای بر رک
۷۳	۱۲	محمد بن محمد			

صفحه	سطر	صواب	صفحه	سطر	صواب
۱۲۹	۲۲	عبد اللطیف	۲۰۴	۶	غزالی طرفک
»	۲۴	سازش ندارد	»	۱۹	راری س ۱۹۴ و ۲۱۳
۱۳۰	سطر آخر	سید نصیر الدین	»	۲۳	وطرایق الحقایق
۱۳۱	۱۷	کانت ابنته	۲۱۲	۴	فقهاؤنا
۱۳۳	۲۰	اسماعیلیه	۲۱۴	۱۱	فکش بدیع
۱۳۴	۹	و مجدالدین	۲۱۵	۱۶	معین ثابت (خطه نایب)
»	»	موفق الدین	۲۱۷	۵	دولتیش مجدالدوله
۱۳۵	۳	مستصریه برخلاف نظامیه	»	۷	احمد ارغیانی
۱۳۶	۱۱	و حنفی قاصی	۲۱۹	۳	دراول سطر بحرری را ند است
»	۱۷	در گذشت و این مصباح را و با ساد	۲۲۳	۱۰	مأخذ وی
۱۴۰	۲۱	محمد نیز	»	۱۶	کرد و کتاب
۱۴۴	۱	نصر مقدسی را	۲۲۳	۱۷	و یحیی بن ابوالخیر یمنی
۱۴۸	۱۵	روی بیت المقدس	»	۱۸	محمد بن علی بن جعفر
۱۴۹	۱۸	من الدنیا			مشهور به جلالی
۱۵۴	۱۰	المتحل (؟ المتحل)	۲۲۴	۵	عن الاسئله
۱۵۴	۱۲	و این علوم و معارف را	»	۷	زبیدی الانتصار
۱۶۱	۶	غزالی	۲۲۷	۱۹	برگشت
»	سطر آخر	صاحب مراکش	۲۲۸	۱۵	نسختی از آن
۱۶۳	۹	اما اینکه	۲۲۹	۱۲	لانه بهر
»	۱۱	و نیز نگارنده	۲۳۲	۷	شیخ محیی الدین
۱۶۴	۲	مَنْعَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ	۲۳۳	سطر آخر	(۱) زبیدی
۱۶۷	۹	عکس خط	۲۳۶	۲	یشتر عتقان
»	سطر آخر	مشاهد متبرکه	۲۳۹	۱۱	از ابوحنیان
۱۶۸	۱۰	اما چیزی	۲۴۰	۸	و غورسی
۱۶۹	۲۳	فی عنوان شبابی	»	۱۶	در مقدمه شرح احیاء العلوم
۱۷۳	۶	مثل این سخن	»	۲۲	آخترنا ابو محمد بن
۱۷۵	۹	و صحیح مسلم را نزد عمر بن ابوالحسن	۲۴۱	سطر آخر	در مقدمه شرح احیاء العلوم
»	۱۰	امام عبدالعزیز فارسی	۲۴۹	۴	وفات غزالی
۱۸۷	۵	دعوت از غزالی	۲۸۳	۱۳	چنان حاضر
۱۹۳	۱۱	فَقَعَهُمُ الرَّسُولُ فَمَلَعَهُمْ	۲۸۹	۱۱	عبدالواسع
۱۹۴	۴	نَعَسَ	۲۹۸	۱۹	و تنصیر چنانکه
۱۹۵	۱۶	» قبل حمله	۲۹۹	۶	ابوطاهر رماضاران

صفحه	سطر	صواب	صفحه	سطر	صواب
۳۰۰	۵	در عهد غزالی	۳۶۸	۱۳	از ریاضت تهی کردن
۳۰۱	۱۰	محمد بن ملکشاہ	۳۷۲	۸	انق دریا
۳۰۲	۱۳	المستصر بالله ابوتیم	۳۷۴	۱۲	العلوم و کیمیای سعادت
۳۰۷	۱۲	برد صدرالذین	۳۷۵	»	عبدالمعزم مؤذن
»	سطر آخر	و مآخذ معتبر	۳۸۱	»	و با وسوس شیطانی
۳۱۴	۱۱	ترجمه حال کامل	۳۸۸	۱۱	مستحلاً
۳۲۰	۲	دو سرمانه	۳۸۹	۱۱	محیی الدین ابن عربی
»	۱۰	آرام بخش	»	۲۰	ققهای مالکی مانند
»	۱۷	احرام بزرگتر	۳۹۷	۲۸	ستون دست چپ: (کاتب رومی)
»	۲۱	در حور اطمینان	۳۹۹	۱۵	» » » معین ثبات
۳۲۱	سطر آخر	این تخیلات	»	»	(ط: نایب)
۳۲۴	۶	مطالشی ایست	۴۰۱	۲۰	» » مهدی هرعی
۳۲۶	سطر آخر	» صباح	»	۲۴	» » : ابو عبدالله ناتلی
۳۲۷	۵	که در بهانه	۴۰۶	۳	: بطریق ایضا
۳۳۰	۱۰	که از بهیاد			رائد است باید در حرف باه
۳۳۱	۱۲	وطن بکشاید			علاوه شود
۳۳۴	۱۶	عزالی سربس	۴۰۸	۲۴	ستون دست راست: حکمای
۳۳۶	»	و اوهام و حرافات			حسروانی
۳۳۹	۱۹	بعقیده غزالی مباح است	۴۱۳	۱۲	ستون دست چپ: طشت وار
۳۴۰	۵	این آیات ریان ندارد			رائد است حذف شود
۳۵۰	۲۱	مخصوصاً ما سالها	۴۱۴	۱	ستون دست چپ: عبدالعزیز
۳۵۱	۲۰	بخصوص که	۴۱۹	مایل آخر	ستون دست راست: مامرواحی
۳۵۳	۳	رسالة نشریه	۴۲۰		ستون دست چپ: علاوه شود
»	۱۴	عزالی سد			محمد بن ملکشاہ سلجوقی ۱۲
۳۵۵	۱۷	در تاریخ فلاسفة الاسلام	۴۲۱	۲۷	ستون دست راست: سید مرصعی
۳۵۶	۲	قطن خرا و لا تسأل			مقتول ۲۸۱ حذف شود
۳۵۷	۸	کتاب میزان العمل	۴۲۲	۱۳	ستون دست راست: دو نام
۳۵۸	۴	بعض المسأخرین			یکدیگر محاط شده و صحیح اینطور است
۳۶۴	۲۰	اس حاکمان			معین الملك مؤبد الدین ۱۷۸۰، ۱۸۷۰، ۲۱۷۰
۳۶۵	۱۲	و احمد بن حنبل			۲۱۸۰
۳۶۷	۱۵	ابو عبدالله قرطبی			مؤبد الدین ابوطالب محمد بن علقمی ۰ حا ۷۳
۳۶۸	۱	و کمال بن			حا ۱۳۴

